



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

تاریخ السلاجقہ

در احوالات حضرت سید الشہداء علیہ السلام

تالیف
میرزا شہر آشوب فیضی لسان الملک

مطبوعات دہلی

قیام آباد - ۱۹۲۸ء

در شمار ۲۷۸۲۷

جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التواريخ در احوالات حضرت سيد الشهداء عليه السلام

نويسنده:

محمد تقى لسان الملك سپهر

ناشر چاپي:

مطبوعات ديني

ناشر ديگيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	ناسخ التواریخ در احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام جلد ۲
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	پیشگفتار
۲۱	خواب دیدن حسین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله
۲۳	سخنان محمد بن حنفیه باحسین علیه السلام
۳۰	سخنان عمر بن علی با حسین علیه السلام
۳۲	بیرون شدن حسین علیه السلام از مدینه بجانب مکه
۳۴	آمدن ملائکه باعانت حسین علیه السلام
۳۴	آمدن جن برای نصرت حضرت حسین علیه السلام
۳۶	رسیدن عبدالله بن ابی مطیع بحضرت حسین علیه السلام
۳۸	جریان ورودی حسین بن علی علیهما السلام بمکه معظمه
۳۹	سخنان ابن عباس و عبدالله عمر با حسین علیه السلام
۴۳	نامه بزید علیه اللعنه بعبد الله عباس در امر حسین بن علی علیهما السلام
۴۵	پاسخ ابن عباس بنامه بزید
۴۸	ارسال رسل و انفاذ کتب مشاهیر و معارف مردم کوفه بحضرت حسین علیه السلام و طلبیدن آنحضرت را بکوفه
۴۸	سخنان سلیمان بن سرد
۴۹	نامه مردم کوفه بحسین علیه السلام
۵۳	پاسخ دادن حضرت حسین علیه السلام به بنامه های کوفیان و اعزام مسلم بن عقیل بجانب کوفه
۵۵	اعزام مسلم بن عقیل کوفه
۵۵	و مراجعت مسلم بنزد حسین و اعزام مجدد او
۵۷	نامه مسلم از وسط راه بحسین علیه السلام
۵۷	پاسخ آن حضرت بنامه مسلم
۵۸	ورود مسلم بکوفه

- ۶۰ نامه حسین علیه السلام بمشایخ بصره
- ۶۱ سخنان یزید بن مسعود با مشایخ بصره
- ۶۵ پاسخ مشایخ بصره بنامه حسین علیه السلام
- ۶۷ آگاهی نعمان بشیر از مسلم بن عقیل و عزل نعمان و حکومت عبید الله زیاد علیه اللعنه در کوفه
- ۶۷ خطبه نعمان بن بشیر در مسجد کوفه
- ۶۹ نامه عبدالله خضر می بیزید بن معاویه
- ۷۰ فرمان استانداری کوفه باین زیاد
- ۷۱ دستوریزید باین زیاد
- ۷۲ خطبه ابن زیاد در بصره
- ۷۳ نیرنک ابن زیاد
- ۷۵ ورود ابن زیاد بدار الاماره
- ۷۵ خطبه ابن زیاد در کوفه
- ۷۷ و مردم این شهر کجا رفتند؟
- ۷۸ مسلم در خانه هانی
- ۷۸ تدبیر هانی و مسلم در قتل ابن زیاد
- ۷۹ عیادت ابن زیاد از هانی
- ۸۱ نیر نک معقل برای دست یافتن بمسلم
- ۸۲ گول خوردن مسلم بن عوسجه
- ۸۳ طلبیدن ابن زیاد هانی بن عروه را
- ۸۴ وحشت هانی بن عروه
- ۸۵ اهانت ابن زیاد به هانی
- ۸۶ جاسوس! جاسوس!
- ۸۶ طلب کردن ابن زیاد مسلم را از هانی
- ۸۷ گفتگوی مسلم بن عمرو با هانی
- ۸۷ حبس کردن ابن زیاد هانی را
- ۸۸ سلحشوری هانی در مجلس ابن زیاد

- ۸۹ نهضت قبیله هانی
- ۹۰ بدروغی شهادت دادن شریح قاضی
- ۹۰ سرنوشت اسماء بن خارجه
- ۹۱ خروج مسلم بن عقیل بر ابن زیاد
- ۹۱ فرار ابن زیاد
- ۹۲ ترس و وحشت ابن زیاد از سپاه مسلم
- ۹۳ محیط وحشت و ترور
- ۹۳ پراکنده شدن کوفیان از دور مسلم
- ۹۵ رفتن مسلم بن عقیل بخانه محمد بن کثیر و گرفتاری محمد و پسرش بدست ابن زیاد
- ۹۵ غربت و سرگردانی !
- ۹۶ گرفتاری محمد بن کثیری
- ۹۷ رسیدن سپاه شام بکوفه
- ۹۸ شهادت محمد بن کثیر و پسرش
- ۹۹ سلحشوری فرزند محمد و شهادتش
- ۹۹ بیرون شدن مسلم از خانه محمد بن کثیر
- ۱۰۱ ساعتی در خانه خدا !
- ۱۰۱ داخل شدن مسلم بخانه طوعه
- ۱۰۲ راز نگفتنی ؟
- ۱۰۳ آمدن ابن زیاد بمسجد
- ۱۰۴ خطبه ابن زیاد در مسجد کوفه
- ۱۰۵ خواب دیدن مسلم علی علیه السلام را
- ۱۰۶ آگهی دادن بلال، ابن زیاد را از حال مسلم
- ۱۰۶ جنگ مسلم با لشکر ابن زیاد
- ۱۱۰ گرفتاری مسلم بن عقیل
- ۱۱۱ آب طلبیدن مسلم بن عقیل
- ۱۱۴ حضرت مسلم در مجلس ابن زیاد

- ۱۱۶ گفتگوی مسلم بن عقیل با بن زیاد
- ۱۱۹ شهادت مسلم علیه السلام
- ۱۲۱ قتل هانی بن عروه
- ۱۲۳ فرستادن ابن زیاد سرمسلم و هانی را بشام
- ۱۲۵ نامه یزید با بن زیاد
- ۱۲۶ مکتوب یزید بابن زیاد در باره حضرت حسین علیه السلام
- ۱۲۷ ذکر شهادت محمد و ابراهیم پسرهای مسلم بن عقیل رضی الله عنهم
- ۱۲۸ فرمان ابن زیاد در باره پسران مسلم
- ۱۲۹ رهایی دادن زندانبان پسران مسلم را
- ۱۳۰ شهادت زندانبان
- ۱۳۰ طفلان مسلم در خانه حارث
- ۱۳۱ گرفتاری طفلان مسلم بدست حارث
- ۱۳۲ شهادت طفلان مسلم بدست حارث
- ۱۳۴ آوردن حارث سرهای طفلان را نزد ابن زیاد
- ۱۳۴ کشته شدن حارث بفرمان ابن زیاد
- ۱۳۶ ذکر توجه حسین بن علی بن ابی طالب سلام الله علیهم از مکه بجانب کوفه
- ۱۳۶ گفتگوی حسین علیه السلام با واقدی و زراره
- ۱۳۷ خطبه حسین علیه السلام در مکه
- ۱۳۸ گفتگوی حسین علیه السلام با محمد حنفیه
- ۱۴۰ مکالمه حضرت حسین علیه السلام با عبدالله بن عمر
- ۱۴۲ بشارت دادن ابن عباس، ابن زبیر را
- ۱۴۳ برخورد حسین علیه السلام با کاروان یمن
- ۱۴۴ مکتوب عبدالله بن جعفر بحضرت حسین علیه السلام
- ۱۴۵ تودیع محمد بن حنفیه با حضرت برادر
- ۱۴۵ سخنان حسین علیه السلام بکسانیکه او را مانع حرکت بودند
- ۱۴۷ ملاقات حسین علیه السلام با فرزندق

- گفتگوی حضرت حسین علیه السلام با فرزند خود ۱۴۹
- ملاقات حسین علیه السلام با ابا هره ۱۴۹
- ملاقات حسین (علیه السلام) با مرد عراقی ۱۵۰
- مکتوب ولید با بن زیاد ۱۵۱
- ملاقات حسین علیه السلام با طرماح ۱۵۲
- آگهی یافتن عبید الله بن زیاد از اقبال حسین علیه السلام بجانب کوفه ۱۵۳
- نامه حسین علیه السلام بزرگان کوفه ۱۵۴
- رساله عبدالله بن یقطر ۱۵۵
- شجاعت و شهادت ابن یقطر در کاخ ابن زیاد ۱۵۵
- ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله مطیع ۱۵۶
- ملاقات حسین علیه السلام با زهیر بن القین ۱۵۸
- خبر دادن هاتف بزینب علیها السلام ۱۶۰
- آگاه شدن حسین علیه السلام از شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه ۱۶۰
- گریه دختر مسلم بر پدر ۱۶۲
- ملاقات دوباره فرزندق باحسین علیه السلام ۱۶۳
- رسیدن خبر قتل عبدالله یقطر بامام علیه السلام ۱۶۴
- ملاقات حضرت حسین علیه السلام با عبد الله حر ۱۶۵
- پشیمانی عبدالله از ترک نصرت حضرت حسین علیه السلام ۱۶۷
- ملاقات حضرت حسین (علیه السلام) با عمرو بن یوازن ۱۶۷
- ملاقات حسین علیه السلام با حربن یزید ریاحی ۱۶۸
- آب دادن اصحاب حسین علیه السلام بلسگر حر ۱۶۹
- خطبه حسین علیه السلام در منزل ذوخشب ۱۷۰
- ندای شگفت آور ۱۷۱
- گفتگوی حضرت حسین (علیه السلام) با حر بن یزید ۱۷۱
- نماز و خطبه حضرت حسین علیه السلام ۱۷۲
- جلوگیری حر از حضرت حسین (علیه السلام) ۱۷۴

- ۱۷۵ اجازه مراجعت دادن حسین علیه السلام باصحاب خود
- ۱۷۷ گریه ام کلثوم ودلداری حضرت حسین (علیه السلام)
- ۱۷۸ مکالمه حر با حضرت حسین (علیه السلام)
- ۱۷۹ راهنمائی طرماع لشکر حسین (علیه السلام) را
- ۱۸۰ نقل خواب نمودن حسین (علیه السلام) برای پسرش
- ۱۸۱ رسیدن نامه ابن زیاد بحر
- ۱۸۲ جلوگیری حر از حضرت حسین علیه السلام
- ۱۸۳ خطبه حسین علیه السلام
- ۱۸۴ پاسخ اصحاب بسختان حسین علیه السلام
- ۱۸۵ ورود حسین علیه السلام بزمین کربلا
- ۱۸۶ گریه زینب ودلداری حسین علیه السلام
- ۱۸۸ نامه حسین علیه السلام باهل کوفه
- ۱۹۰ تعداد نامه های حسین (علیه السلام) بمردم کوفه
- ۱۹۱ سختان حسین علیه السلام در شهادت قیس بن مسهر
- ۱۹۱ پاسخ برخی از اصحاب بحضرت حسین علیه السلام
- ۱۹۳ سختان حسین علیه السلام با اصحاب در سرا پرده خود
- ۱۹۵ پیشنهاد ابن زیاد بعمرسعد جنک با حسین علیه السلام را
- ۱۹۶ تفکر عمر سعد در مقابله با حسین علیه السلام
- ۱۹۸ خطبه ابن زیاد و تجهیز لشکر
- ۲۰۰ عدد لشکر ابن زیاد ملعون
- ۲۰۲ شماره اصحاب حسین علیه السلام
- ۲۰۴ ذکر رسیدن عمر بن سعد بن ابی وقاص
- ۲۰۴ آمدن رسول ابن سعد به حضرت حسین (علیه السلام)
- ۲۰۶ مکاتبه ابن سعد و ابن زیاد علیهما اللعنة
- ۲۰۷ استمداد حبیب بن مظاهر از بنی اسد
- ۲۰۸ ذکر منع عمر بن سعد آب فرات را از حسین واهل بیت آنحضرت سلام الله علیهم

- ۲۰۹ نامه خولی با بن زیاد
- ۲۰۹ فرمان ابن زیاد در جلوگیری از آب فرات
- ۲۱۰ شماتت عبد الله حصین و نفرین ابی عبدالله الحسین (علیه السلام)
- ۲۱۱ جلوگیری از آب و حفر چاه
- ۲۱۲ ملقب شدن عباس علیه السلام بسقا
- ۲۱۳ نصیحت کردن یزید بن حصین ابن سعد را
- ۲۱۴ مذاکره حضرت حسین علیه السلام با عمر سعد
- ۲۱۵ مکتوب ابن سعد بابن زیاد
- ۲۱۶ پاسخ ابن زیاد بعمر سعد توسط شمر علیهم اللعنة
- ۲۱۸ گفتگوی ابن سعد و شمر
- ۲۱۹ پاسخ حضرت حسین (علیه السلام) برسول ابن سعد
- ۲۲۰ گفتگوی حسین (علیه السلام) با ابن سعد
- ۲۲۱ رخصت حسین (علیه السلام) اهل بیت و اصحاب را بمراجعت
- ۲۲۳ پاسخ اهل بیت حسین (علیه السلام) را
- ۲۲۳ پاسخ اصحاب به حضرت حسین علیه السلام
- ۲۲۵ آگهی محمد بن بشر از گرفتاری پسرش
- ۲۲۶ ذکر امان دادن شمر ذی الجوشن از جانب ابن زیاد علیهما اللعنة، عباس بن علی و برادران او را در شب نهم محرم
- ۲۲۸ تنظیف و تنویر اصحاب
- ۲۲۸ خواب دیدن حسین (علیه السلام) سک ابلق را
- ۲۳۰ گفتگوی بریر با شمر و ابن سمیر
- ۲۳۱ حفر خندق
- ۲۳۱ اعتراف سر باز عمر سعد بشجاعت اصحاب حسین (علیه السلام)
- ۲۳۲ کاوش اصحاب زمین را در طلب آب
- ۲۳۳ هجوم لشکر ابن سعد و مهلت خواستن حسین (علیه السلام)
- ۲۳۶ ذکر وقایع شب جمعه دهم و حرم الحرام که یوم عاشورا خوانند ، در سال شصتم هجری
- ۲۳۷ خیردادن حسین علیه السلام شهادت قاسم و عبد الله را

- ۲۳۹ رخصت دادن حسین (علیه السلام) یارانش را بباز گشت
- ۲۴۱ ذکر روز عاشورا و بزرگترین داهیهء دهاء در عالم ایجاد و حیز گون وفساد
- ۲۴۳ یاول سرائی شمرهنگام دیدن خندق
- ۲۴۳ هلاک سه تن از لشکر عمر سعد بنفرین حسین (علیه السلام)
- ۲۴۶ صف آرائی جانبین
- ۲۴۶ شاهد گرفتن حسین (علیه السلام) قرآن را و حضور جنیان
- ۲۴۷ موعظه کردن بربر کوفیان را
- ۲۴۷ خطبه حسین (علیه السلام) واستشهاد او از بزرگان کوفه
- ۲۴۹ یاه سرائی شمر و پاسخ ابن مظهر بوی
- ۲۵۰ خطاب حسین (علیه السلام) بیک یک از بزرگان کوفه
- ۲۵۱ گفتار اشعث و پاسخ حضرت حسین (علیه السلام)
- ۲۵۲ مقالات بربر با کوفیان
- ۲۵۳ سؤال وجواب حسین (علیه السلام) با کوفیان
- ۲۵۶ وصیت حسین (علیه السلام) با اهل بیت
- ۲۵۸ رمز خطبه های بسیار حضرت حسین (علیه السلام)
- ۲۵۸ موعظه زهیر بن القین کوفیان را
- ۲۶۰ خطبه حسین (علیه السلام) در میدان
- ۲۶۳ مقالات شمر ملعون با حضرت حسین (علیه السلام)
- ۲۶۳ خطبه واتمام حجت نمودن حسین (علیه السلام)
- ۲۶۹ مقالات حسین (علیه السلام) با ابن سعد لعنه الله
- ۲۷۰ توبه کردن حر بن یزید
- ۲۷۳ سخنان حر بن یزید با کوفیان
- ۲۷۴ خود عزیزی عمر سعد
- ۲۷۴ ذکر مبارزت أصحاب امام حسین علیه السلام بالشکر عمر بن سعد
- ۲۷۴ اشاره
- ۲۷۵ مبارزه ابن عمیر با غلام زیاد

- ۲۷۶ تیر باران نمودن اصحاب کوفیان را
- ۲۷۶ کشتن مسلم بن عوسجه، ابن جوزه را
- ۲۷۷ مبارزه حر و شهادت پسرش
- ۲۷۸ توبه برادر حر
- ۲۷۹ شجاعت و شهادت حربن یزید
- ۲۸۳ شهادت برادر و غلام حر
- ۲۸۳ شهادت بریر بن خضیر
- ۲۸۶ چند وهب نام در میان اصحاب بود؟
- ۲۸۶ اشاره
- ۲۸۶ شهادت وهب بن عبدالله
- ۲۹۰ شهادت عمرو بن خالد و پسرش
- ۲۹۱ شهادت سعد بن حنظله
- ۲۹۲ شهادت عمیر بن عبدالله
- ۲۹۲ شهادت مسلم بن عوسجه
- ۲۹۵ شهادت پسر مسلم بن عوسجه
- ۲۹۵ شهادت هلال بن نافع
- ۲۹۷ شهادت نافع بن هلال بجلی
- ۲۹۷ جنگ همگانی
- ۳۰۰ شدت جنگ و یاد خدا !!
- ۳۰۲ بمیدان آمدن حبیب بن مظهر
- ۳۰۲ اختلاف علما در نام پدر حبیب
- ۳۰۳ شهادت حبیب بن مظهر
- ۳۰۵ نماز در برابر شمشیر و تیر!
- ۳۰۷ پاسخ اصحاب
- ۳۰۷ اشاره
- ۳۰۷ شهادت زهیر بن القین

- شهادت ابونامه ۳۰۹
- شهادت حجاج بن مسروق ۳۰۹
- شهادت یحیی بن کثیر ۳۱۰
- شهادت یحیی بن سلیمان ۳۱۱
- شهادت حنظله بن سعد ۳۱۱
- شهادت عبدالرحمن بن عبدالله ۳۱۳
- شهادت عمرو بن قرظله ۳۱۳
- شهادت جون غلام ابی ذر ۳۱۴
- شهادت عمرو بن خالد ۳۱۶
- شهادت سوید بن عمرو ۳۱۶
- شهادت قره بن ابی فره ۳۱۷
- شهادت مالک بن انس ۳۱۷
- شهادت عمرو بن مطاع ۳۱۸
- شهادت جوانی پدر کشته ۳۱۸
- شهادت جناده بن حارث ۳۲۰
- شهادت عمرو بن جناده ۳۲۱
- شهادت عابس بن شیبب و شوذب غلام او ۳۲۲
- شهادت عبد الله و عبدالرحمن غفاری ۳۲۴
- شهادت غلام ترکی ۳۲۴
- شهادت یزید بن زیاد ۳۲۵
- شهادت ابو عمرو نهلشی ۳۲۶
- شهادت یزید بن مهاجر ۳۲۶
- شهادت سیف بن ابی الحارث و مالک بن عبدالله ۳۲۷
- ذکر جماعتی از شهدای یوم عاشورا که در بحارالانوار و بعضی از کتب، نام ایشان را رقم نکرده اند ۳۲۷
- اشاره ۳۲۷
- شهادت زیاد مصاهر و ابراهیم بن الحسین ۳۲۸

- ۳۲۹ و شهادت علی بن مظاهر
- ۳۲۹ شهادت معلی بن علی
- ۳۳۰ شهادت طرماح بن عدی
- ۳۳۱ شهادت محمد بن مطاع
- ۳۳۱ شهادت جابر بن عروه
- ۳۳۱ شهادت مالک بن داود
- ۳۳۲ شهادت عبدالرحمن الکدیری و برادرش
- ۳۳۲ شهادت مالک بن اوس
- ۳۳۲ شهادت انیس بن معقل
- ۳۳۳ ذکر اسلامی جماعتی از شهدای یوم عاشورا که بعضی از علمای اخبار و تواریخ در مولفات خود رقم نکرده اند
- ۳۳۴ ذکر حال جوانان بنی هاشم که یوم عاشورا در رکاب حسین بن علی علیهما السلام شهید شدند
- ۳۳۴ علت تقدم اصحاب بر امام (علیه السلام) در شهادت
- ۳۳۴ اشاره
- ۳۳۵ شهادت عبدالله بن مسلم
- ۳۳۷ شهادت محمد بن مسلم
- ۳۳۷ شهادت هفت تن از اولاد عقیل
- ۳۴۰ شهادت سه تن از اولاد جعفر طیار
- ۳۴۱ شماره اولاد امام حسن (علیه السلام) و حضار کربلا
- ۳۴۲ ذکر حال حسن مثنی
- ۳۴۳ شرح حال عمر بن حسن
- ۳۴۵ شهادت قاسم بن حسن علیهما السلام
- ۳۴۸ شهادت عبد الله اکبر بن حسن
- ۳۴۹ شهادت ابو بکر و احمد پسران امام حسن (علیه السلام)
- ۳۵۱ شهادت عبد الله بن علی
- ۳۵۲ بمیدان آمدن عمر بن علی
- ۳۵۲ شرح حال عمر بن علی

- ۳۵۵ ----- فرزندان علی (علیه السلام) از ام البنین
- ۳۵۵ ----- اشاره
- ۳۵۶ ----- شهادت عبد الله بن علی
- ۳۵۶ ----- شهادت جعفر بن علی
- ۳۵۷ ----- شهادت عثمان بن علی
- ۳۵۷ ----- شهادت محمد بن علی
- ۳۵۸ ----- شهادت عون بن علی
- ۳۵۹ ----- شخصیت عباس بن علی علیهما السلام
- ۳۶۱ ----- لغزش مجلسی علیه الرحمه
- ۳۶۱ ----- مبارزه حضرت ابی الفضل
- ۳۶۴ ----- شهادت عباس بن علی علیهما السلام
- ۳۶۷ ----- بکاء و ابکاء ام البنین
- ۳۶۸ ----- شخصیت علی اکبر بن حسین علیه السلام
- ۳۶۸ ----- بمیدان رفتن علی اکبر
- ۳۷۰ ----- مبارزه و شهادت علی اکبر (علیه السلام)
- ۳۷۵ ----- شهادت عبد الله بن الحسین
- ۳۷۶ ----- ذکر مبارزت سید الشهداء حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام
- ۳۷۷ ----- آمدن قبایل جن بیاری حسین (علیه السلام)
- ۳۷۸ ----- عازم میدان شدن زین العابدین (علیه السلام)
- ۳۷۹ ----- وداع حضرت حسین با سکینه علیهما السلام
- ۳۸۱ ----- سپردن اسرار امامت
- ۳۸۲ ----- پیراهن کهنه
- ۳۸۲ ----- آخرین گوهر گنجینه حسین (علیه السلام)
- ۳۸۴ ----- طلبیدن حسین « علیه السلام » ابن سعد را
- ۳۸۵ ----- شماره گرگوبهای حسین (علیه السلام)
- ۳۸۶ ----- جنگ یکتن با سی هزار

- ۳۸۷ رجزهای حضرت حسین (علیه السلام)
- ۳۹۲ پردلترین مردان جهان
- ۳۹۴ ندای غیرت بر بیغیرتان کوفه
- ۳۹۶ استغاثه حسین (علیه السلام) از شهدای زنده دل
- ۳۹۷ ورود حسین (علیه السلام) بشریعه فرات
- ۳۹۹ آخرین وداع حسین با اهل بیت علیهم السلام
- ۴۰۰ حمله شاهباز زخم دیده بر ملخهای پراکنده
- ۴۰۱ شماره زخمهای بدن حسین (علیه السلام)
- ۴۰۲ آخرین لحظات سواری حسین (علیه السلام)
- ۴۰۳ سخن حضرت زینب بعمر سعد
- ۴۰۴ شهادت عبد الله بن حسین
- ۴۰۵ حسین (علیه السلام) در گودال قتلگاه
- ۴۰۹ مکالمه سیدالشهدا (علیه السلام) با شمر ملعون
- ۴۱۰ شهادت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)
- ۴۱۴ فهرست مندرجات
- ۴۳۱ درباره مرکز

ناسخ التواریخ در احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام جلد 2

مشخصات کتاب

ناسخ التواریخ سید الشهداء جلد 2

جزء دوم

در احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام

تالیف: مورخ شهیر دانشمند لسان الملک میرزا محمد تقی سپهر

طاب ثراه

با تصحیح کامل، ترجمه بعضی اشعار و لغات و مزایای دیگر، تحت نظر عده ای

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

پیشگفتار

ناسخ التواریخ* (در احوالات حضرت سید الشهداء علیه السلام)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حاضر شدن امام حسین علیه السلام بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و شکایت آن حضرت از ستم امت

محمد بن ابیطالب الحسینی الحائری در کتاب مقتل خود (1) مینویسد که حسین علیه السلام و نیمه شبی بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و اله حاضر شد و نوری مشعشع نگریست که

از قبر مبارک فرازگشت و دیگر باره بجای خویش باز شد.

فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ اَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ فَزُحُكُكَ وَابْنُ فَرْخَتِكَ وَبِطْنِكَ الَّذِي خَلَقْتَنِي فِي امَّتِكَ فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّهُمْ قَدْ خَدَلُونِي وَضَيَعُونِي وَ لَمْ يَحْفَظُونِي فَهَذِهِ شِكَاوَى إِلَيْكَ حَتَّى الْقَاك

عرض کرد: سلام بر تو باد ای رسول خدا! این منم حسین پسر تو و پسر دختر تو و فرزند تو، آن فرزندی که ودیعت گذاشتی در میان امت خود (2) و وصیت فرمودی برعایت من و حفظ و حمایت من. ای پیغمبر خدا! گواه باش بر ایشان که

ص: 2

1- کتاب مزبور بنام (تسلية المجالس وزينه المجالس) موسوم است

2- در میان امت خود ودیعت گذار دی و برعایت و حفظ و حمایت من وصیت فرمودی .

جانب مرا نگاه نداشتند و مرا ضایع گذاشتند و مرا خوار و خفیف خواستند و از حرمت و حشمت من بکاستند . اینست شکایت من که بحضرت تو آوردم، آنگاه که ترا دیدار کنم باقی بعرض رسانم .

این بگفت و بنماز در ایستاد و همه شب بر کوع و سجود میبود ، تا شب را

پایان آورد ، بامدادان باز (1) سرای شد.

و در خبر است (2) که ولید در آنشب کس فرستاد تا از حال حسین علیه السلام فحصى کند و بداند که با چه مشغول است ؟ فرستاده باز شتافت و گفت : حسین را در سرای نیافتم ، ولید شادمان گشت و گفت : سپاس میگذارم خدای را که حسین گریخته باشد و از امضای (3) آنچه یزید فرمان کرده است، بجسته باشم .

بالجمله حسین علیه السلام آنروز را نیز بشام آورد و شبانگاه ، دیگر باره بر سر قبر رسول خدای آمد و رکعتی چند نماز بگذاشت و چون از نماز فراغت یافت ،

قول اللهم هذا قبر نبيك محمد وأنا ابن بنت نبيك وقد حصرتني من الامر ما قد علمت اللهم اني احب المعروف وانكر المنكر وأنا اسألك يا ذا الجلال والاكرام بحق القبر ومن فيه إلا اخترت لي ما هو لك رضى ولرسولك رضى

عرض کرد: ای پروردگار من! اینک قبر پیغمبر تو نخل بالا است و من پسر پیغمبر تو ام ، اکنون بکاری در افتاده ام که تو میدانی ، ای بار خدای من ! تو آگاهی که من دوست میدارم معروف را (4) و دشمن میدارم منکر را و از تو خواهنده ام ای ذو الجلال و الاكرام ! بحق این قبر و آنکس که اندرین قبر است ، مرا برخوردار کن بدانچه تو خوشنود میشوی و پیغمبر تو خوشنود میگردد .

ص: 3

1- (بامدادان برای باز شد) یعنی بخانه برگشت

2- این خبر نیز در کتاب سابق الذکر (تسلية المجالس وزينه المجالس) میباشد .

3- اجرای آنچه

4- این جملات را اینطور تصحیح کنید : (من مروف رادوست میدارم).

خواب دیدن حسین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله

چون ازین کلمات پرداخت سر مبارک را بر قبر مطهر نهاد و فراوان بگریست چند که در خواب رفت و در خواب چنان دید که رسول خدای می آید و فرشتگان تراوان از یمین و شمال آنحضرت برصف می آیند و گروهی نیز از پیش روی و جماعتی از قفا گام (1) میزنند ، پس رسول خدای برسید و حسین را بر گرفت و بسینه خود بچفسانید (2) و میان هر دو چشمش را بوسه زد ،

و قال حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ كَأَنِّي أَرَاكَ عَنْ قَرِيبٍ مُرَمَّلاً بِدِمَائِكَ مَذْبُوحاً بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بِلَاءٍ مِنْ عِصَابَةِ مِنْ أُمَّتِي وَ أَنْتَ مَعَ ذَلِكَ عَطْشَانٌ لَا تَسْقِي وَ ظَمَأَنٌ لَا تَرْوِي وَ هُمْ مَعَ ذَلِكَ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا أَنَا لَهُمْ أَلَّهُ شَفَاعَتِي حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ إِنَّ أَبَاكَ وَ أُمَّكَ وَ أَخَاكَ قَدِمُوا عَلَيَّ وَ هُمْ مُشْتَأَفُونَ إِلَيْكَ وَ أَنَّ لَكَ فِي الْجَنَّاتِ لَدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ

یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ای محبوب من ای حسین ! گویا می بینم ترا که در این نزدیکی در زمین کربلا بخون خویش می غلطي ، ترا جماعتی از امت من میکشند، در حالیکه بشدت تشنه میباشی و ترا آب نمیدهند، با اینهمه آرزومندند شفاعت مرا ؛ خداوند ایشانرا در قیامت از شفاعت من بی بهره کناد. ای محبوب من ای حسین ! همانا پدر تو و مادر تو و برادر تو بنزد من آمدند و مشتاق روی تو میباشند و از برای تو در بهشت درجات رفیع است و بآن درجات نتوان رسید الا بسعادت شهادت ..

حسین علیه السلام در خواب عرض کرد:

ص: 4

1- از پشت سر قدم میزنند

2- بر وزن و معنی چسبانید

يَا جَدَّاهُ لَا حَاجَةَ لِي فِي الرَّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا فَخُذْنِي إِلَيْكَ وَأَدْخِلْنِي مَعَكَ فِي قَبْرِكَ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ لَا بَدَّ لَكَ مِنَ الرَّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى تُرْزَقَ الشَّهَادَةَ وَمَا قَدْ كَتَبَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا مِنَ الثَّوَابِ الْعَظِيمِ فَأَنَّكَ وَأَبَاكَ وَأَخَاكَ وَعَمَّكَ وَعَمَّ أَيْبِكَ تُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمْرَةٍ وَاحِدَةٍ حَتَّى تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ

عرض کرد: با جداه! مرا هیچ حاجت بر جوع دنیا نیست، بگیر مرا و داخل کن با خود در قبر خود. رسول خدا فرمود: ای فرزند! تو را لابد باید بدنیا رجوع کرد (1) تا سعادت شهادت دریابی و آنچه خداوند از ثواب عظیم در حق تو مقدر فرموده، ادراک فرمائی همانا تو و پدرت علی و برادرت حسن و عم تو جعفر و عم پدرت حمزه در روز قیامت در زمره واحده انگیخته میشوند (2) و همگان باتفاق داخل بهشت میشوند.

اینوقت حسین علیه السلام ترسناک و دهشت زده از خواب انگیخته شد و این خواب وحشت انگیز را با اهل بیت خویش و بنی عبدالمطلب بشرح کرد، حزن و اندوهی بر اهل بیت رسول خدا اقتحام (3) کرد که در همه مشرق و مغرب قومی از ایشان مغموم تر و محزونتر نبود، بانگ ناله و عویل (4) بالا گرفت همگان بهای های بگریستند، اینوقت حسین علیه السلام عزیمت کرد که از مدینه بمکه شود و نیمه شب حاضر مضجع (5) مطهر رسول خدای شد و رکعتی چند نماز بگذاشت و آن مرقد مبارک

ص: 5

1- تو ناگزیر باید بدنیا رجوع کنی

2- برانگیخته میشوید

3- وارد شدند

4- گریه با صدا

5- مضجع: آرامگاه

را وداع باز پسین (1) گفت و از آنجا بقیع (2) غرقد (3) رفت و بر سر قبر مادر نشست و فاطمه را نیز وداع گفت پس بمزار برادر آمد. و پس از وداع حسن، هنگام بامداد باز سرای شد.

سخنان محمد بن حنفیه باحسین علیه السلام

اینوقت نخل بن حنفیه (4) از در درآمد چه دانسته بود آن حضرت بسیج (5)

سفر میکند و نمیدانست بکدام جانب خواهد شتافت .

فَقَالَ يَا أَخِي أَنْتَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَأَعَزُّهُمْ عَلَيَّ وَ لَسْتُ أَذْخِرُ النَّصِيحَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ إِلَّا لَكَ وَأَنْتَ أَحَقُّ بِهَا تَدَحَّ بِبَيْعَتِكَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَعَنِ الْأَمْصَارِ مَا اسْتَطَعْتَ ثُمَّ إِبْعَثْ رُسُلَكَ إِلَى النَّاسِ فَادْعُهُمْ إِلَى نَفْسِكَ فَإِنْ تَابَعَكَ النَّاسُ وَبَايَعُوا لَكَ حَمِدَتْ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَإِنْ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَى غَيْرِكَ لَمْ يَنْقُصِ اللَّهُ بِذَلِكَ

ص: 6

1- آخرین

2- عبارت اصل چنین است: (وَمَضَى فِي جَوْفِ اللَّيْلِ إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ ... اه) بطوریکه ملاحظه میشود از بقیع اسمی نیست . بنا بر این مرحوم سپهر بروفق عقیده خود، بقیع را ذکر کرده؛ از نظر اینکه آرامگاه آنحضرت بقول مشهور در بقیع است .

3- بروزن فرند: نوعی از عوسج و آن درختی است که برگ و بار آنرا بجوشانند و برای خضاب بکار برند. بقیع در لغت مکانی را گویند که در آن انواع درختها باشد .

4- صاحب لهوف نیز همین عبارت را با کمی اختلاف از اینجا تا جمله و تستقبل الامر استقبالا نقل میکند ..

5- بسیج سفر کردن: عزم سفر کردن

دِينَكَ وَلَا عَقْلَكَ وَلَا تَذْهَبُ بِهِ مُرُوءَتُكَ وَلَا فَضْلُكَ إِنِّي أَخَافُ أَنْ تَدْخُلَ مِصْرًا مِنْ هَذِهِ الْأَمْصَارِ فَيَخْتَلِفَ النَّاسُ بَيْنَهُمْ فَمِنْهُمْ طَائِفَةٌ مَعَكَ
وَ أُخْرَى عَلَيْكَ فَيَقْتَتِلُونَ فَتَكُونُ أَنْتَ لِأَوَّلِ الْأَسِنَّةِ فَإِذَا خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّهَا نَفْسًا وَ أَبَاً وَ أُمَّاً أَضْيَعُهَا دَمًا وَ أَذَلَّهَا أَهْلًا

هل بن حنفیه عرض کرد: ای برادر! تو از هر کس نزد من عزیزتر و محبوبتری و من آن کس نیستم که نصیحت خود را از احدی دریغ دارم و تو سزاوارتری نصیحت مرا زیرا که تو ممالجی با اصل من و نفس من و جان من و چشم من و توئی امروز سند رسید اهل بیت و تو آنکسی که طاعت تو بر من واجب است، چه خداوند تو را برگزیده است از من (1) و تو را در شمار سادات بهشت مقرر داشته ، هان ای برادر! پرهیزاز بیعت یزید بن معاویه و از بلاد و امصاری که در تحت فرمان اوست و بسوی مردم رسولان فرست و ایشان را با بیعت خود دعوت کن (2) ، اگر اجابت کردند خدای را سپاس گذار و اگر با دیگر کس

بیعت کردند، خداوند از عقل و دین تو نگاهد و بفضل و مروت توکاهش (3) نرسد. همانا من بر تو میترسم که داخل شوی در بلدی از بلاد و اختلاف کلمه در میان مردم بلد (4) با دید آید : جماعتی حضرت توفراز آیند و گروهی خصومت آغازند (5) چون کار بمحاربت و مضاربت افتد ، اول کس توئی که هدف تیر و فسان (6) شمشیر باشی ، اینوقت بهترین است که از جهت نفس و از قبل پدر و مادر که توئی خونت ضایع و اهلت ذلیل خواهد بود .

فقال له الحسين : أين أذهب : يا أخي

ص: 7

1- چه خداوند را بر من شرافت و برتری داده .

2- به سمت خود دعوت کن

3- نقصان

4- پدید آید

5- شروع کنند

6- بر وزن زبان : سنگی که بدان کارد و شمشیر تیز کنند

الا-به حد بن حنفيه جك اطمأنت بك الدار سبيل ذلك ، وإن تن خرجت إلى بلاد اليمن فإنهم أنصار جد و أئيك و م أزعن الناس و أهم قلوبا و أوسع الناس بلاد فإن اطمأنت بك الدار إلا لحقت بالمال و شعوب الجبال و جزت من بلد إلى بلد حتى تنظر ما يؤول إليه أمر الناس ، فإنك أصوب ما تكون رأيا حين تستقبل الأمر استقباله و بحكم الله بيننا و ألقوم الفاسقين .

حسين عليه السلام فرمود : ای برادر؛ بکدام جانب سفر کنم؟ عرض کرد : بمکه شو و در آنجا باش ، اگر بر تو مبارك افتاد نیکو باشد . و اگر نه بجانب یمن سفر کن ، چه ایشان انصار جد تو و پدر تواند و مردمی مهربان و رقیق القلب میباشند و بلاد ایشان پر نعمت و وسعت است ، اگر در توقف یمن نیز آسایشی بدست نشد پیوسته شو بر یگستانها و کوهسارها و از جائی بجائی جنبش میکن و نگران مباش (1) که سرانجام مردم چه خواهد بود و همانا رأی تو صایب تر و سدید تر (2) است گاهی که امری را پذیره (3) باید شد و خداوند حکم میفرماید میان ما و آنان که بر طریق فسق و فجور میروند .

فقال الحسين : «يا أخي! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَى، لَمَا بَايَعْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ

حسين عليه السلام فرمود : ای برادر ! اگر در تمامت دنیا مأمنی و پناهی بدست نشود ، من با يزيد پسر معاويه بيعت نخواهم کرد . اينوقت هل بن حنفيه قطع سخن کرد

و سخت بگریست ، حسين نیز ساعتی با او گریان بود .

ص: 8

1- نگران میباش : نگاه کن

2- صحیح تر و محکم تر است

3- استقبال باید کرد

ثُمَّ قَالَ يَا أَخِي جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا فَقَدْ نَصَّحْتَ وَاشْتَرْتَ بِالصَّوَابِ وَأَنَا عَازِمٌ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى مَكَّةَ وَقَدْ تَهَيَّأْتُ لِذَلِكَ أَنَا وَإِخْوَتِي وَبُنُو أَخِي وَشِيعَتِي مِمَّنْ أَمْرُهُمْ أَمْرِي وَرَأْيُهُمْ رَأْيِي وَأَمَّا أَنْتَ يَا أَخِي فَمَا عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ لَا تَخْفِ عَنِّي شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ

فرمود: ای برادر! خدایت جزای خیر دهد، شرط نصیحت بیای بردی و صوابدید مصلحت بجا آوردی. اینک عزیزمت مکه درست کرده ام و کار سفر بساخته ام من و برادران من و فرزندان برادر من و شیعیان من کوچ خواهیم داد، چه آر ایشان امر منست و رأی ایشان رأی منست اما بر تو ای برادر! چیزی نیست اندر مدینه سکون میفرمای و بر این جماعت نگرانی و عینی (1) میباش و هیچ امری از امور ایشان را بر من پوشیده مدار. آنگاه قلم و قرطاس (2) طلب داشت و بدین منوال وصیتی برای برادر نگاشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ يَا بْنَ الْحَنَفِيَّةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًّا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي عَلِيٍّ

ص: 9

1- دیده بان، جاسوس

2- قرطاس: کاغذ

إِنَّ أَبِي طَالِبٍ عَفَمَنْ قِيلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا اصْبِرْ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ
الْحَاكِمِينَ وَهَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

میفرماید: این وصیته است از حسین بن علی بسوی برادرش محل بن حنفیه، پس از شهادت بوحدانیت خدا و رسالت محمد مصطفی از آفریدگار با فریدگان میفرماید: همانا بهشت و دوزخ بفریه (1) نیست و قیامت آمدنیست و خداوند بر می انگیزد

مردمانرا از قبور (2)

اینک من از مدینه کوچ نمیدهم (3) در طلب راحت و نشاط و فزونی حشمت و انبساط و فساد در بلاد و ظلم بر عباد بلکه از برای اصلاح حال امت باز آوردن مردم را از طریق ضلالت بیرون می‌شوم و چند که توانم در امر بمعروف و نهی از منکر بسنت جدم و پدرم کار میکنم، آنکس که سخن مرا بپذیرد، در شد خویش در یابد و آنکس که رد کند بر ستم او شکیبائی هیفرمایم تا خداوند در میانما حکم فرماید. اینست وصیت من با برادر من نیست توفیقی جز از خدای من و من بخداوند پناهنده ام. پس این

مکتوب را در هم نوردید (4) و خاتم بر نهاد (5) و نخ را وداع گفت (6).

اینوقت زنان بنی عبدالمطلب از عزیمت حسین بی آگهی یافتند، همگان

انجمن شدند و بانگ عویل و نباحه (7) در دادند چندانکه حسین علیه السلام بمان ایشان آمد و گفت: شما را با خدای سوگند میدهم طریق عصیان خدا و رسول را نسپارید و ازین نیاحت و سوگواری دست باز دارید. گفتند: یا ابن رسول الله! ما چگونه نگرئیم و ناله نکنیم که ما امروز چنانیم که روز مرگ رسول خدا و علی مرتضی

ص: 10

1- دروغ نیست

2- خداوند مردمانرا از قبور برا میانگیزد

3- من از مدینه کوچ نمیکنم و خانواده ام را برای راحتی و... کوچ نمیدهم

4- درهم پیچید

5- مهر کرد

6- تا اینجا خبر تمام میشود

7- نباحه (بر وزن کتابه): گربه و شبون کردن

وفاطمه زهرا و حسن مجتبی بودیم؟! ای حبیب ابرارا سوگند می‌دهیم خدای را که ما را فدای تو گرداند. یکتن از عمت آن حضرت عرض کردند که ای حسین! شنیدم که مردم جنی نوحه می‌کردند و شنیدم که این شعر بر خواندند:

وَإِنَّ قَتِيلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** أَذَلَّ رِقَاباً مِنْ قُرَيْشٍ فَذَلَّتْ (1)

حَبِيبُ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَكُ فَاحِشاً *** أَبَانَتْ مُصِيبَتُهُ الْأُنُوفَ فَجَلَّتْ

و نیز این اشعار را از جن روایت کرده اند:

أَبْكَوْا حُسَيْنًا سَيِّدًا وَ لَقَتْلِهِ شَابَ الشَّعْرُ *** وَ لَقَتْلِهِ زُلْزِلْتُمْ وَ لَقَتْلِهِ انْكَسَفَ الْقَمَرُ (2)

وَ احْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ مِنَ الْعَشِيَّةِ وَالسَّحَرِ *** وَ تَغَيَّرَتْ شَمْسُ الْبِلَادِ بِهِمْ وَ أَظْلَمَتِ الْكُورُ (3)

ذَاكَ ابْنُ فَاطِمَةَ الْمُصَابِ بِهِ بِهِ الْخَلَائِقُ وَ الْبَشَرُ *** أَوْرَثْنَا ذُلًّا بِهِ سَجَدَ الْأُنُوفُ مَعَ الْغُرُرِ (4)

اینوقت، ام سلمه عرض کرد: ای فرزند، چگونه محزون نباشم که تو آهنگ

عراق داری؟! و خود از جد تو شنیدم که فرمود:

يُقْتَلُ وَ لَدِي الْحَسِينُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ الْعِرَاقِ فِي أَرْضٍ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَا

خبرداد مرا که حسین در کربلا کشته میشود:

ص: 11

1- شهید روز عاشورا از دودمان هاشم است که گردنکشان قریش را خوار کرد. ای محبوب پیغمبر خدا! با اینکه من علنا گریه نکردم، با این، مصیبت تو بر مردم فاش گردیده، برای همه بی بزرگ آمده.

2- شاب الشعر: موی سفید شد

3- الكور - جمع کوره: آبادی

4- جدع الانوف: بریدگی بینی. الغرر: معرض هلاکت (برای حسین و برای آن آنانیکه موی سر در شهادتش سفید شد گریه کنید! آری برای شهادت درمان آنانیکه ماه گرفت و شما بز ازله مبتلا گشتید. انق آسمان از سر شب تا سحر گاه سرخ و خون آلود کردید. خورشید

وضع دنیا را تغییر داد و شهرهای آباد تیره و تار کردید)

فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّةَ وَأَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ ذَلِكَ وَإِنِّي مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ وَلَيْسَ لِي مِنْ هَذَا بُدٌّ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ وَأَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُنِي وَأَعْرِفُ الْبُقْعَةَ الَّتِي أَدْفَنُ فِيهَا وَإِنِّي أَعْرِفُ مَنْ يَقْتُلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَقَرَابَتِي وَشِيعَتِي وَإِنْ أَرَدْتَ يَا أُمَّةَ أُرِيكَ حُفْرَتِي وَمَضْجَعِي

حسین علیه السلام فرمود: ای مادر! سوگند با خدای من میدانم سرانجام کشته می‌شوم و از آن چاره نیست و البته میدانم آنروز را که کشته می‌شوم و می‌شناسم آن کس را که مرا میکشد و می‌شناسم آن بقعه ای (1) را که مرا بخاک می‌سپارند و می‌شناسم آنان را که کشته می‌شوند از اهل بیت من و خویشاوندان من و شیعت من و اگر بخواهم ای مادر؛ قبر خود را و خوابگاه خود را با تو نمودار می‌کنم (2) آنگاه بجانب کربلا اشارتی فرمود تا زمین فرو شد و اراضی کربلا دیدار گشت و ام سلمه محل شهادت آن حضرت را، مضجع و مدفن او را و لشکرگاه او را بدید و های های بگریست .

يَا أُمَّةَ قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحًا ظُلْمًا وَعُدْوَانًا، وَقَدْ شَاءَ أَنْ يَرَى حَرَمِي وَرَهْطِي (3) وَنِسَائِي مُشَرَّدِينَ (4)، وَأَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ (5) مُقَيَّدِينَ، وَهُمْ يَسْتَتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا مُعِينًا وَنِسَائِي مُشَرَّدِينَ (4) وَأَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ (6) مُقَيَّدِينَ وَمِيسَتَغِيثُونَ فَلَا يَجِدُونَ نَاصِرًا وَلَا مُعِينًا.

حسین علیه السلام با ام سلمه فرمود: ای مادر! خداوند می‌خواهد مرا بدست ظلم و عدوان کشته و سر بریده به بیند. اهل بیت مرا، زنان مرا و جماعت مرا متفرق و

ص: 12

-
- 1- بقعه: قطعه زمین
 - 2- خوابگاه خود را بتو نمودار میکنم و مینمایانم
 - 3- رهط: فامیل خانواده
 - 4- شرد: فرار کرد
 - 5- ماسور: اسیر و گرفتار شده
 - 6- شرد: فرار کرد

پراکنده دیدار کند و اطفال مرا مظلوم و مذبح نگرد و همگان را اسیر و در غل و زنجیر نظاره فرماید، در حالتی که ایشان واذلاء و واغوثاه! گویند و هیچ ناصری و معینی نیابند .

فَقَالَ وَاللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَمْتَلُونَنِي أَيْضًا

فرمود: ای مادر! قسم بخدای، من بدین شرح کشته می‌شوم اگر چه بسوی عراق نروم نیز کشته خواهم شد. اینوقت، ام سلمه عرض کرد که در نزد من تربتی است که رسول خدای مرا داد است و اینک در قاروره (1) نهاده ام. پس حسین علیه السلام از خاک کر بلا پاره بر گرفت و او را داد تا در قاروره دیگر نهاد و فرمود: این هردو را بدار، تا گاهی که خون اندرین قارورها موج زند بدان که مرا کشته اند.

سخنان عمر بن علی با حسین علیه السلام

در کتاب شافی که عمر در علم نسب نگاشته سند بجد خود عمل بن عمر بن علی بن ابی طالب می‌رساند که چون عمر بن علی در مدینه انکار حسین علیه السلام را از بیعت یزید نگریست، بنزدیک حسین آمد و عرض کرد: فدای تو شوم یا اباعبدالله! برادرت حسن از پدر خویش مرا حدیثی کرده است، این بگفت و بگریست و بانگ عویل و شهیق (2) در افکند .

حسین او را در بر کشید و گفت: ای برادر! تو را بجان پدر سوگند می‌دهم خبر بقتل من داد؟ عرض کرد: چنین است، کاش با یزید بیعت میکردی و این بلا را از خویش میگردانیدی .

فَقَالَ حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي وَأَنَّ تَرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تَرْبَتِهِ فَتَطُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لِمِ أَعْلَمُهُ وَإِنَّهُ لَا أُعْطِي الدُّنْيَةَ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا وَلَتُلْفَيْنَنَّ فَاطِمَةَ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ

ص: 13

1- قاروره: شیشه

2- شهیق: بالا آوردن گریه از سینه (فیها زفیر و شهیق).

فرمود: ای برادر! رسول خدا پدر مرا خبر داد که یاعلی تو کشته میشوی و حسین نیز کشته میشود و قبر شما با یکدیگر نزدیک خواهد بود. های ای برادر! گمان میکنی که تو میدانی و من نمیدانم سوگند با خدای که من بایزید بیعت نمیکنم و حمل این خواری و ذلت برخواستن نمیفرمایم. همانا فاطمه رسول خدای را ملاقات میکند و شکایت امت را در ظلم باذريت خود، بدان حضرت میبرد و آنکس که فاطمه از وی شاکی باشد روی بهشت نمی بیند.

اینوقت حسین علیه السلام سفر مکه را تصمیم عزم داد و از برای خواهران دختران محملها پرداخت و قاسم بن حسن را فرمان داد، تا ملازم رکاب باشد و بیست و یکتن از اصحاب و اهل بیت را بفرمود تا کو چدهند. از این جمله ابوبکر بن علی و محمد بن علی و عثمان بن علی و عباس بن علی و عبدالله بن مسلم بن عقیل و علی بن الحسین الاکبر و علی بن الحسین الأصغر علیهم السلام بودند. ا و داع حسین علیه السلام با قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله).

آنگاه، دیگر باره بر سر قبر رسول خدا آمد و سلام داد:

وقال: «يَا أَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ خَرَجْتُ مِنْ جَوَارِكِ كُرْهًا، وَ فُرِّقَ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ حَيْثُ أَنْتَ لَمْ أَبِيعْ لِيَزِيدَ بِنِ مُعَاوِيَةَ، شَارِبِ الْخُمُورِ، وَ رَاكِبِ الْفُجُورِ، وَ هَا أَنَا خَارِجٌ مِنْ جَوَارِكِ عَلَى الْكِرَاهَةِ، فَعَلَيْكَ مِنْي السَّلَامُ يَا رَسُولَ اللَّهِ

عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا! بتمام کره و اندوه (1) از جوار تو بیرون شدم و از حضرت تو دور افتادم، همانا قهرا بر من سخت

ص: 14

گرفتند که با یزید شرابخواه عصیان باره (1) بیعت کنم. اگر بپذیرم براه کفر رفتم

و اگر سر برتافتم با تیغ کیفر یافتم (2). هان ای رسول خدا! سلام بر تو باد این منم که با کراه از پناه تو دورمیشوم اینوقت اورا خوابی فرو گرفت و رسول خدای را دیدار کرد که در آمد و برای سلام داد.

وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَقَدْ لَحِقَ بِي أَبُوكَ وَأُمُّكَ وَأَخُوكَ وَهُمْ مُجْتَمِعُونَ فِي دَارِ الْحَيَاةِ وَ لَكِنَّا مُسْتَأْذِنُونَ إِلَيْكَ فَعَجَّلْ بِالْقُدُومِ عَلَيْنَا وَ اعْلَمْ يَا بَنِيَّ أَنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةً مِعْشَاشُ بُنُورِ اللَّهِ فَلَسْتَ تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ وَ مَا أَقْرَبَ قُدُومَكَ عَلَيْنَا

فرمود: ای فرزندان من! این پدر و مادر و برادر تو اندر بهشت با من اند و همگان مشتاق دیدار توایم بشتاب بسوی ما و بدان ای فرزندان! همانا از برای تو در بهشت مقامیست که محفوف است بنور خداوند و جز شهادت ادراک آن سعادت نتوانی کرد

بیرون شدن حسین علیه السلام از مدینه بجانب مکه

این هنگام حسین و با تمام خوف و خشیت مانند موسی بن عمران بیرون

شد و همی گفت:

رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (3)

از سکنه دختر حسین و مردیست میفرماید: وقتی ما از مدینه بیرون شدیم، هیچ اهل بیتی از اهل بیت رسول خدا ترسان تر و هراسان تر نبود. بالجمله حسین علیه از جاده معروف روان شد، اصحاب عرض کردند: یا ابن رسول الله: اگر باره به دوست

ص: 15

1- روش (عصیان. باره: گناهکار مفسده "جو)

2- یعنی اگر از بیعت یزید سر برتا بم، با شمشیر کیفر با بم.

3- دنباله سخن حضرت موسی (علیه السلام) است، که بدینوسیله در موقع فرار دعامیکند و از خداوند میخواهد: او را از شر ستمکاران نجات بدهد. سوره (28) آیه (22).

از جاده اعظم راه بگردانیم و مانند عبدالله زبیر از راه نا شناخته کوچ دهیم نیکوتر باشد .

فَقَالَ وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ

فرمود: سوگند با خدای از جاده اعظم بیکسوی نشوم تا خداوند بدانچه

داند حکم براند . آنگاه فرمود: بیم دارید که در طلب شما بیرون شوند عرض کردند: بیمناکیم . فرمود: من . بیم دارم که برای حذر کردن از مرگ راه بگردانم

و این شعر انشاد کرد :

إِذَا الْمَرْءُ لَا يَحْمِي بَنِيهِ وَعِرْسَهُ *** وَعَثْرَتِهِ كَانَ اللَّئِيمُ الْمُسَبَّباً (1)

وَمِنْ دُونَ مَا نَبَغِي يُرِيدُ مِنَّا عِدَاً *** يَخْوِضُ بِحَارِ الْمَوْتِ شَرْفًا وَمَغْرِبًا

وَنَضْرِبُ ضَرْبًا كَالْحَرِيقِ مَقْدَمًا *** إِذَا مَا رَأَهُ ضَيْغَمٌ فَرَّ مَهْرَبًا (2)

ابوسعید مقری گوید که هم در این شب ، چون حسین از مسجد بیرون شد ،

بدین شعر یزید بن مفرغ تمثال جست

لَاذَعَزْتُ السَّوَامَ فِي غَسَقِ اللَّيْلِ *** مُغِيرًا ، وَ لَا دُعُوتُ يَزِيدًا (3)

يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَهَابَةِ ضَيْمًا *** وَالْمَنَايَا يَرْضُدُنِّي أَنْ أَحِيدًا (4)

ص: 16

1- لایحمی: حفظ و حمایت کند. عرس: همسر. الانیم الملبب: آدم پستی که بکوشدر راه دشنام خود را فراهم سازد (اگر شخص از زن ، فرزند و فامیل خود حمایت نکند ، آدم پست و لئیمی است که خود وسیله دشنام. خویش را فراهم میکند ؛ ولی دشمن در گمین ما است ، شرق و غرب را بر ما گرفته و تا ما زانکشد از ما دست بردار نیست).

2- ضیغم: شیر

3- ذعر: ترس . سوام: محاصره شدن . غسق اللیل: تاریکی شب . منیره: غارت کننده (من دست بیعت با یزید نخواهم داد و از اینکه شبانگهان بر ما بشورند و ما را محاصره و زندگی ما را چپاول کنند، ترس ندارم....).

4- المهانه: خواری . ضیم: ستم. المناپا - جسغ منبه: مر که . حد (بفتح اول): میل کردن .

آمدن ملائکه باعانت حسین علیه السلام

بالجمله چون حسین علیه السلام لختی راه به پیمود، از افواج فرشتگان فراوان دیدار شد و همگان حربه های مبارزت بدست کرده، بر پشت اسبهای جنت نشست نموده در رسیدند و سلام دادند .

فَقَالَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ

گفتند : ای حجت آفریدگار بر تمامت آفریدگان بعد از جد و پدر و برادر،

بسیار افتاد که خداوند ما را بمدد جد تو فرستاد و اکنون بمدد تو فرمان داد .

فَقَالَ لَهُمُ الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَبُقْعَتِي الَّتِي أُسِّسْتُ هُدًى فِيهَا وَهِيَ كَرْبَلَاءُ فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأَتُونِي فَقَالُوا يَا حُجَّةُ اللَّهِ مُرْنَا نَسْمَعُ وَنُطْعُ فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوِّ يَلْقَاكَ فَنَكُونُ مَعَكَ فَقَالَ لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَلَا يَلْقَوْنِي بِكَرْبَلَةَ أَوْ أَصِلَ إِلَيَّ بِبُقْعَتِي

فرمود : میعاد شما مزار و مضجع منست ، جائیکه شهید میشوم و آنجا کربلاست. گاهی که وارد میشوم ، در آنجا بنزد من حاضر شوید .
عرض کردند : اگر از ملاقات دشمن بیمی و خطری هست فرمان کن تا با تو باشیم ، فرمود : دشمنان توانا بر زبان من نشوند مرا آسیب نتوانند زد ، تا گاهی که بکربلا در آیم .

آمدن جن برای نصرت حضرت حسین علیه السلام

ایشان باز شدند (1) و جماعتی از مسلمانان جن در آمدند و عرض کردند : ای سید و مولای ما ! گروهی از شیعیان توایم . بهر چه خواهی ما را مأمور کن ، اگر بقتل دشمنان اجازت کنی و همچنان در جای خود میباشی ما کفایت امر ایشان را بسنده ایم (2) . حسین و آن جماعت را بدعای خیر باد کرد.

ص: 17

1- آنان برگشته ، رفتند

2- بسنده : بس ، کافی (ما برای سرنگون کردن آنان کافی هستیم)

وقال لَهُمْ أوما قرأتم كِتَابَ اللَّهِ الْمُنزَلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ (1)

وقال سُبحَانَهُ وَكَبَّرَهُ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ (2)

فرمود مگر شما قرائت قرآن نکرده اید؟ آنجا که خداوند می فرماید : شما را مرگ در مییابد اگر چند در معاقل (3) مستحکمه جای کنید و آنرا که برایشان قضای قتل رفته است هم ، در خوابگاه خویش ناگزیر کشته شوند ، آنگاه فرمود :

وَإِذَا أَقَمْتُمْ بِمَكَانٍ فِيمَاذَا يَبْتَلِي هَذَا الْخَلْقُ الْمَتَعُوسُ (4) وَبِمَا إِذَا يُخْتَبَرُونَ وَمَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي بِكَرْبَلَا وَقَدْ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ دَحَا الْأَرْضِ وَجَعَلَهَا مَعْقِلًا لِشَيْعَتِنَا وَيَكُونُ لَهُمْ أَمَانًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَكِنْ تَحْضُرُونَ يَوْمَ السَّبْتِ وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتِلَ وَلَا يَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَنَسَبِي وَإِخْوَتِي وَأَهْلَ بَيْتِي وَيُسَارُ (5) بِرَأْسِي إِلَى يَزِيدَ لَعْنَهُ اللَّهُ

. فرمود : اگر من در جای خود اقامت کنم ، این مردم با چه چیز امتحان میشوند؟ .

و با کدام اختبار (6) بد از نیک بادید می آید؟ و آن قبر که در کربلا خاص من داشته اند، کدام کس ساکن میگردد ؛ خداوند آن قبر را در روزی که زمین را گستریده و گردانیده است آن را معقل و مأمنی بر شیعیان ما را، برگزیده است و مقام امن و امانی برای ایشان در دنیا و آخرت است. لکن شما حاضر شوید در روز

ص: 18

1- قرآن کریم 3: 154

2- قرآن کریم 4: 78

3- مسائل جمع معقل (بکسر قاف) : پناهگاه

4- متعوس (اسم مفعول) : هلاک شده

5- یسار (مضارع مجهول) از السیر : سیر دادن

6- اختبار : آزمایش کردن

شنبه که روز عاشورا است و در عصر آن روز من کشته می‌شوم و باقی نمی‌ماند بعد از من صاحب جاه و منزلتی از اهل من و نسب من و برادران من و اهل بیت من و سر مرا برای یزید لعنه الله می‌برند.

جماعت جن بعرض رسانیدند که ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر نه این بود که طاعت تو بر ما واجب و مخالفت تو بر ما حرام است، سوگند با خدای که دشمنان تو را از آن پیش که در تورمند، یکتا زنده نمی‌گذاشتیم. حسین علیه السلام فرمود:

نَحْنُ وَاللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ.

قسم بخدای که قدرت من بر ایشان از شما افزونست لکن خدا! می‌فرماید:

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتِي وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ عَن بَيْتِي»

«(1)»

هلاک شد آنکس که انگار بی‌نات نمود و زنده ماند آنکس که اقرار به بنیاد آورد.

رسیدن عبدالله بن ابی مطیع بحضرت حسین علیه السلام

مع القصة، حسین علیه السلام با اصحاب و اهل بیت خویش طریق مکه پیش داشت. چون لختی راه پیمود عبدالله بن ابی القریشی که از قفای آن حضرت تاختن میکرد، برسید و فریاد برداشت:

جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي أَنْصَبُ حُكَّ إِذَا دَخَلْتَ مَكَّةَ فَلَا تَبْرَحَنَّ مِنْهَا فَهِيَ حَرَمُ اللَّهِ وَالْأَمَانُ لِلنَّاسِ فَأَقِمْ فِيهَا وَتَأَلَّفْ أَهْلَهَا وَخُذِ الْبَيْعَةَ عَلَيَّ كُلُّ مَنْ دَخَلَهَا مِنَ النَّاسِ وَعَدَّهُمُ الْعَدْلَ وَرَفَعَ الْجَوْرَ عَنْهُمْ وَأَقِمْ فِيهَا خُطْبَاءَ تَخْطُبُ وَتَذَكُرُ عَلَيَّ الْمَنَابِرِ شَرَفَكَ وَتَشْرَحُ فَضْلَكَ وَيُخْبِرُونَهم بِأَنَّ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَبَاكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَّكَ أَوْلِيٌّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْرِكَ

ص: 19

إِيَّاكَ أَنْ تَذْكُرَ الْكُوفَةَ فَإِنَّهَا بَلَدٌ مَشْهُومٌ قُتِلَ فِيهَا أَبُوكَ وَ لَا تَبْرَحْ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ تَعَالَى فَإِنَّ مَعَكَ أَهْلَ الْحِجَازِ وَ الْيَمَنِ كُلَّهَا وَ سَيُقَدِّمُ إِلَيْكَ النَّاسُ مِنْ
الْأَفَاقِ وَ يَنْصَرِفُونَ إِلَيَّ أَمْصَارَهُمْ وَ أَدْعُهُمْ إِلَيَّ يَبِيعَتَكَ فَأَقْبَلْ نَصِيحَتِي وَ سِرْمَسِدَا فَوَ اللَّهُ إِنْ قَبِلْتُ لَتُرْشِدَنَّ

گفت: فدای تو شوم، تو را نصیحتی خواهم گفت: همانا چون بمکه در آئی از آنجا بیرون نشوی زیرا که آنجا حرم خدای و محل امن و امان است، پس در آنجا اقامت فرمای و با مردم طریق مؤالفت سیار و از آنان که بمکه در آیند بیعت بگیر و ایشان را باظهار عدل و انکار ظلم استظهار میکن (1) و خطبارا فرمان میده، که در فراز منابر منزلت تو را باز گویند و فضیلت تو را شرح دهند و مردم را بیگاهانند که جد تو رسول خدا و پدر تو علی مرتضی است و خلافت بیرون غیر تو و خاص تو است.

پرهیز از اینکه یاد از کوفه کنی و نام آن بلد مشنوم را تذکره فرمائی، چه در آنجا پدر تو را بکشتند و برادر تو را ذلیل و زبون (2) داشتند. لاجرم از حرم خدای بیرون مشو! در آنجا اهل یمن و حجاز در خواستاری تواندازند (3) و زود باشد که مردم از بلاد خویش بسوی تو سرعت کنند و از نزد تو بامصار (4) خویش مراجعت نمایند و مردم را بیعت تو دعوت فرمایند. اکنون نصیحت مرا گوش دار و طریق مقصد سپار! سوگند با خدای اگر از من بپذیرفتی رشد خویش در بافتی.

ص: 20

1- مراد مرحوم سپهر در اینجا از کلمه استظهار اینست که مردم را با این کارها وعده بده

2- زبون: خوار

3- انباز: شربك ورفیق

4- امصار جمع مصر: شهرها

جریان ورودی حسین بن علی علیهما السلام بمکه معظمه

حسین بن علی علیهما السلام شب یکشنبه بیست و هشتم شهر رجب الاصح پاسبی بیش و کم از شب گذشته، از مدینه بیرون شد و روز جمعه سیم شهر شعبان، المعظم وارد مکه گشت و باین آیه مبارکه تمثل جست:

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدِينٍ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (1)

و از آنسوی چون ولید بن عتبه، بدانست که حسین علیه السلام نیز بجانب مکه شتافت، کس بطلب عبدالله بن عمر بن الخطاب فرستاد، باشد که حاضر شود و بایزید بیعت کند. عبدالله در پاسخ گفت: چون دیگران تقدیم بیعت کردند (2) من نیز متابعت خواهم کرد. چون ولید در بیعت عبدالله عمر نگران شود و زبانی نبود، مصلحت بتوانی دید و او را بحال خود گذاشت، عبدالله عمر نیز طریق مکه پیش داشت ...

بالجمله چون حسین علیه السلام وارد مکه گشت، مردم مکه او را پذیره شدند (3) و بقدم او شاد و شاد خواره (4) گشتند و بامدادان و شامگاهان حاضر حضرت او شدند (5) و شرط خدمت بجای آوردند. عبدالله زیر اگر چند (6) اقامت حسین علیه السلام

در مکه بر خاطر او گرانی داشت، چه دانسته بود که با اقامت آن حضرت، اهل مکه او را مکاتی نهند و با او دست بیعت ندهند، لکن آن نیرو نداشت که بتواند مکنون خاطر را ظاهر کند، ناچار همه روزه در حضرت او حاضر بود و در نماز با او اقتدا مینمود (7).

ص: 21

1- قرآن کریم: (23:28) دنباله داستان حضرت موسی (علیه السلام) است

2- تقدیم: پیش کش کردن مقصودش اینست که در موضوع بیعت پیشی گرفتند

3- پذیره شدند: پذیرفتند و پذیرائی نمودند

4- شاد خواره: شادمان گشتند.

5- حاضر حضرت او شدند: بمحضر حضرتش حاضر شدند

6- اگر چند: اگر چه .

7- با او اقتداء مینمود: بار اقتداء میکرد

اما عبد الله بن عباس و عبدالله بن عمر بن الخطاب باتفاق نزد امام حسین علیه السلام آمدند. نخستین، عبدالله عمر عرض کرد: یا ابا عبدالله! تو خصمی (1) مردم مکه را با خاندان خویش نیکو میدانی، واجب میکند که از شر این جماعت واپائی (2) و از کبد و کین ایشان آسوده خاطر نباشی.

نیز دانسته ای، که این جماعت با یزید بیعت کرده اند و آخرت را بدینا و دین را بدینا فروخته اند سخت میترسم که جانب تو را دست باز دهند و تو را پایمال هلاک و دمار سازند. و بعد از تو اهل بیت تو بنا خوش تر و جهتی گرفتار شوند و نیست و ناچیز گردند، چه من از رسول خدا شنیدم که فرمود: فرزند من حسین کشته خواهد شد و آنانکه او را نصرت نکنند و بجانب او نگران نشوند، خداوند در روز رستاخیز، بدیشان نگران نشود. اکنون صواب چنان است که با یزید بیعت کنی و چنانکه در خلافت معاویه شکیبائی کردی، با وی نیز مخالفت نکنی و شکیبائی با وی تا گاهی که خداوند ابواب فرج بگشاید و ایام فرج فراز آید.

حسین علیه السلام فرمود: یا ابا عبدالله الرحمن! تو گمان میکنی که من آنکس باشم که با یزید دست بیعت فرادهم و بمتابعت او گردن فرونهم؟ عبدالله گفت: یا ابا عبدالله؛ من از رسول خدا شنیدم که میفرمود: مرا چه افتاده است با یزیدین معاویه که فرزند من و پسر و دختر من حسین را میکشد؛ سوگند بدان خدای که جان من بدست قدرت اوست، اگر فرزند من در میان جماعتی کشته میشود (3) که قادر بر نصرت او میباشد و جانب او را فرو گذارند، خداوند قاهر غالب در میان دل و زبان ایشان بینونت افکند (4).

عبدالله عباس از اصفای اینکلمات بهای های آغاز گریستن کرد و حسین علیه السلام و نیز بگریست و گفت: یا ابن عباس! تو میدانی که من پسر دختر رسول خدایم؟

ص: 22

1- خصمی: دشمنی

2- واپائی: مواظب باشی

3- اگر فرزند من در میان جماعتی کشته شود، که قادر بر نصرت او باشند ...

4- بینونت انکند: جدائی اندازد

عرض کرد که من در همه عالم، جز تو کسی را پسر دختر رسول خدا نمیدانم و نصرت تو پر ذمت این امت چنان فرض است که نماز و زکات؛ فرمود: یا ابن عباس! چه کوئی در حق جماعتی که پسر دختر پیغمبر را از وطن و مأمن و خانه و مولد و منشا (1) اخراج کنند و بزیارت قبر پیغمبر و مجاورت آنمرقد مطهر نگذارند و او را چندان بیم قتل دهند که در هیچ محل و مسکن، مأمن نتواند گرفت و بجرم و جریرت (2) قتل او را بر ذمت فرض شمرده باشند.

ابن عباس گفت: در حق این چنین مردم چه گویم؟ جز اینکه گویم بخدای

کافر شدند و از رسول روی بر کاشتند و این آیت قرائت کرد:

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى (3).

اما تو ای پسر پیغمبر! قدوه ابرار و فرزند رسول مختار و جگر بند علی مرتضی و نور چشم بتول عذراتی. گمان مکن که خداوند کین و کید (4) ظالمان را در حق تو نداند و ایشان را بکیفر اعمال خود نرساند. گواهی میدهم که هر که رغبت تو را از مجاورت روضه جد تو بگرداند، او را در آن سرای از رحمت پروردگار نصیبه (5) نخواهد بود. حسین علیه السلام فرمود: یا ابن عباس: اَللّٰهُمَّ اشْهَدْ اِبْنَ عَبَّاسٍ كَفَرْتُمْ بِاَبِي اَنْتَ وَاُمِّيْ پدر و مادرم فدای تو باد چنان مینماید که خبر مرگ خویش را نهی میفرمائی و بدان خطی که در میافتی، مرا می آگاهانی؟ و نصرت میطلبی؟. سوگند با خدای اگر در راه تو شمشیر زخم تا هر دو دست من قطع شود، هنوز از حق تو آنچه بر ذمت منست ادا نکرده باشم.

اینوقت عبدالله عمر بسخن آمده و گفت: یا ابن عباس! صواب آنست که از

ص: 23

1- منشا: محل پرورش و تربیت

2- جریرت: جریمه یعنی این جریمه را بر خود واجب کرده اند.

3- قرآن کریم: (9: 54)

4- کید کردن: نیرنگ زدن

5- نصیبه: بهره ای

اینگونه دیگر سخن نکنی و روی بامام حسین علیه السلام می آورد و گفت: بیا تا در خدمت تو باز مدینه شویم و تو نیز مانند دیگر مردم با یزید بیعت کن و از سرای خویش و جد خویش

پراکنده مشو و اگر بیعت یزید را بسنده نداری (1) تو را مجبور نخواهند ساخت و از در عنف (2) بدین امر نخواهند گماشت . بباش تاگاهی که بخواهی و بیعت کنی و تواند بود که یزید دیر نپاید و بسی زود مرگش فراز آید و سخن کوتاه شود .

حسین علیه السلام گفت : یا ابا عبدالرحمن ! اگر چنان دانی که من در کار خویش بخطا میروم ، بگویی تا باز شوم؟ عبدالله عمر گفت: خداوند پسر پیغمبر را بر طریق خطا نگذارد و بر سهو و نسیان نگمارد ، اما با زمانه باید انباز بود (3) و باناسازگاری های او دمساز شد، من از آن میترسم که دشمنهای تو با شمشیرهای کشیده بر روی تو تمهید مناجرت (4) و مبارزت نمایند و تو را طاقت مقاتلت و مدافعت نباشد و کار بناخوشر و جهی بخاتمت (5) رسد ، صواب آنستکه باتفاق طریق مدینه گیریم و اگر بیعت یزید بر توثقیل میآید، در خانه خویش فرود آی و در فراز کن (6) و گوش از اصفای (7) این سخنان پرداز .

حسین علیه السلام گفت : هیهات یا ابا عبدالرحمن ! مرا چگونه دست باز دارند و در خانه گذارند ، مگر نمیدانی دنیا در حضرت حق چند. خوار و ناچیز است ؟ مگر نشنیده ای که سر یحیی بن زکریا را بنزدیکی از حکم گذاران بنی اسرائیل بریدند ؟ مگر نشنیده ای بنی اسرائیل از آن دم، که سفیده صبح بردمید ، تاگاهی

که آفتاب سر بر کشید، هفتاد تن از پیغمبران را بکشتند ؟ و بی آنکه ساحت ایشان را آرایش کراهتی رسد ، یا خاطر ایشان را غبار اندوهی فروگیرد، بازارها بگشادند و بانگ داد و ستد در دادند. خداوند در کیفر این گناه بزرگ ، آن جماعت را مهلت

ص: 24

1- بسنده نداری

2- عنف : سختی

3- انباز بودن : شرکت و هم آهنگی داشتن .

4- تمهید مناجرت و مبارزت نمایند : آماده کارزار شوند .

5- خانمت رسد : خاتمه پذیرد

6- فراز کن. به بند

7- اصفاء : از دل بسختی گوش دادن .

نهاد، تا گاهی که خواست ابواب انتقام بگشاد ...

های ای ابو عبد الرحمن! تو از نصرت من دست باز دار و مرا بحال خویش باز گذار، الا آنکه بدعای خیر مرا یاد می کن بدان خدای که جدم را برسالت فرستاده اگر پدرت عمر بن الخطاب درین روزگار مرا دریافتی، سر از یاری من برنتافتی و چنانکه پیش مصطفی، پیش من در استادی و مرا نصرت دادی (1) و اگر امروز تو را در موافقت و مراقبت من عذریست، بتشریف قبول بیار استم (2) و از تو جز دعای خیر نخواستم، اکنون بمصلحت خویش گام میزن و در بیعت این مردم ملاحظه می کن (3) تا سرانجام کار مکشوف افتد.

عبدالله گفت: خداوند جدت را در اختیار دنیا و آخرت مختار ساخت و آن حضرت آخرت را بردنیا برگزید، تو نیز پسر مصطفی و جگر بند مرتضائی هرگز از دنیا حظی و بهره ای نبوی و اهل بیت تو از دنیا تمنعی نبرند، خداوند شما را نعیم جاودانی داده و ذخیره آن جهانی نهاده، این بگفت و بگریست و آن حضرت را وداع گت.

اینوقت حسین علیه السلام ابن عباس را مخاطب ساخت و فرمود: تو پسر عم پدر منی و همواره پدر مرا برای رزین (4) و اندیشه متین در کارها متفق بوده و ناصحی مشفق گشته. اگر خواهی بجانب مدینه سفر می کن و اخباری که هست بسوی من متواتر میدار، من اندر مکه بخوادم بود چند که اهل مکه با من از در مهر و حفاظت (5) باشند. و اگر روزی کار دیگر گون کنند، رأی دیگر گون خواهم زد (6) و آن کلمه خواهم گفت که ابراهیم وقت سقوط نارهمی گفت: « حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ » و بجای دیگر کوچ خواهم داد پس همگان بگریستند و برفتند.

ص: 25

- 1- وی اگر میبود همانطور که در پیش پیامبر اکرم میایستاد و از او باری میکرد، پیش من نیز میایستاد و از من باری میکرد.
- 2- با نهایت صمیمیت پذیر فتم.
- 3- ملاحظه کردن: بتعویق انداختن.
- 4- رزین: استوار. (رای رزین) کنایه از نظریه صحیح و محکم است.
- 5- حفاظت: احترام و گرامی داشتن.
- 6- نظر به ام را عوض خواهم کرد..

نامه یزید علیه اللعنه بعبد الله عباس در امر حسین بن علی علیهما السلام

چون یزید بن معاویه آگهی یافت که حسین بن علی علیهما السلام و عبدالله زبیر سر از بیعت برتافتند و بجانب مکه شتافتند، بر ولید بن عتبه ابن ابی سفیان خشم گرفت و او را در شهر رمضان المبارک از حکومت مدینه معزول داشت و عمرو بن سعیداً الأشدق را بجای او گماشت و بدین منوال مکتوبی بسوی عبدالله بن عباس

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ ابْنَ عَمِّكَ حُسَيْنًا وَعَدُوَّ اللَّهِ ابْنَ الزُّبَيْرِ التَّوَيَّا بِيَعْتِي وَلِحَقًّا بِمَكَّةَ مُرْصِدِينَ لِلْفِتْنَةِ مُعْرِضِينَ أَنْفُسَهُمَا لِلْهَلَكَةِ فَأَمَّا ابْنُ الزُّبَيْرِ فَإِنَّهُ صَرِيحُ الْفَنَاءِ وَقَتِيلُ السَّيْفِ غَدًا

وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَقَدْ أَحْبَبْتُ الْإِعْذَارَ إِلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ مِمَّا كَانَ مِنْهُ وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ شَيْعَتِهِ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يُكَابِتُونَهُ وَيُكَابِتُهُمْ وَيُمْتُونَهُ الْخِلَافَةَ وَيُمْنِيهِمْ الْإِمَارَةَ وَقَدْ تَعَلَّمُونَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْوَصْلَةِ وَعَظِيمِ الْحُرْمَةِ وَنَتَائِجِ الْأَرْحَامِ وَقَدْ قَطَعَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ وَبَنَتْهُ (1) وَأَنْتَ زَعِيمُ أَهْلِ بَيْتِكَ وَسَيِّدُ أَهْلِ بِلَادِكَ فَالْقَهْرُ وَازْدُدُّهُ عَنِ السَّعْيِ فِي الْفُرْقَةِ وَرَدَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنِ الْفِتْنَةِ فَإِنَّ قَبْلَ مِنْكَ وَأَنَا ابْنُ إِلَيْكَ فَلَهُ عِنْدِي الْأَمَانُ وَالْكَرَامَةُ الْوَاسِعَةُ وَأُجْرِي عَلَيْهِ مَا كَانَ أَبِي يُجْزِيهِ عَلَى أَخِيهِ وَإِنْ طَلَبَ الزِّيَادَةَ فَاصْضَمَّنْ لَهُ مَا أَرَاكَ اللَّهُ أَنْفَذَ ضَمَانَكَ وَأَقُومُ

ص: 26

1- بت : قطع کردن ، بریدن .

لَهُ بِذَلِكَ وَلَهُ عَلَيَّ الْإِيمَانُ الْمُعَلِّظَةُ وَالْمَوَاقِيقُ الْمُؤَكَّدَةُ بِمَا تَطْمَئِنُّ بِهِ نَفْسُهُ وَيَعْتَمِدُ فِي كُلِّ الْأُمُورِ عَلَيْهِ عَجَلُ بَجَوَابِ كِتَابِي وَبِكُلِّ حَاجَةٍ لَكَ إِلَيَّ وَقَبْلِي وَالسَّلَامُ

نوشت که: یا ابن عباس پسرعم تو حسین و دیگر دشمن خدا عبدالله زبیر بیعت مرا خوارمایه انگاشتند و طریق مکه برداشتند، اکنون مترصد فتنه نشسته اند و دل بانگیزش فساد بسته اند و نمیدانند که خویشان را بتهلکه می افکنند و عرضه هلاک و دمار میگردند، اما پسر زبیر زود باشد که در اشباک بلا اسیر گردد (1) و دستخوش شمشیر شود.

اما حسین، دوست میدارم که شکایت او را بسوی شما اهل بیت شرح دهم و گله کنم، همانا بمن رسید که جماعتی از اهل عراق که در شمار شیعیان حسین اند، او را بارسال مکاتیب (2) بخلافت خویش میخوانند و حسین نیز آن جماعت را بامارت خویش بشارت میدهد. شما میدانید که در میان ما صله نتایج ارحام را حرمتی عظیم است و حسین قطع رحم کرد، با ابن عباس؛ توامروز سید سلسله مقاید (3) قبیله و بزرگ بلاد خویشتنی، او را دیدار کن و از تفرق و تشتت امت باز دار و بانگیزش فساد و جنبش فتنه نگذار، اگر از تو پذیرفت و بترك فتنه گفت، او را در نزد من امان و کرامتی بیگرانست و آنچه پدر من معاویه در وجه برادرش حسن مقرر داشت (4) از من نیز در وجه حسین برقرار است. و اگر از آن نیز افزون بخواهد تو پائندانی کن (5) که من از وی دریغ نخواهم داشت و بر ذمت منست از برای او سوگند های عظیم و پیمان های

ص: 27

1- اشباک جمع شبکه: در اینجا بمعنی دام است (یعنی در دامهای بلا اسیر گردد).

2- مکاتیب جمع مکتوب: نامه

3- قاید: پیشوا

4- بطوریکه ملاحظه میشود در نامه پز بد بیان نشده، که مقصودش از برادر حسین کیست؟ و کدام به از برادرانش از معاویه مقرر شده داشته اند؛ مرحوم سپهر خود استنباط کرده است، که وی (حسن) بوده.

5- پائندانی: تعهد و ضمانت کردن

محکم که در انجام مطالب (1) و انتظام امور مطمئن خاطر باشد .

در پاسخ نامه تعجیل کن و حوایج خویش را نیز بنگار . و در پایان نامه

این اشعار نگاشت :

يَا أَيُّهَا الرَّكَّابُ الْغَادِي لِمَطِيئِهِ *** عَلَى عُدَاوَةٍ فِي سِيرِهَا قُحْمٌ (2)

أَبْلَغُ قُرَيْشًا عَلَى نَأْيِ الْمَزَارِ بِهَا *** بَيْنِي وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ اللَّهُ وَالرَّحِمُ (3) وَمُوقِفَ بِنَاءِ الْبَيْتِ أَنْشَدَهُ *** عَهْدِ الْإِلَهِ غَدًا يُوفَى بِهِ أَلَدِّمُ

هَنَيْتُمْ قَوْمَكُمْ فَخَرًّا بِأَمْكُمُ *** أُمُّ لَعْمَرِي حِسَانٌ عِفَّةٌ كَرَمٌ

هِيَ الَّتِي لَا يُدَانِي فَضْلُهَا أَحَدٌ *** بِنْتُ الرَّسُولِ وَخَيْرُ النَّاسِ قَدْ عَلِمُوا

إِنِّي لِأَعْلَمُ أَوْ ظَنًّا لِعَالِمِهِ *** وَالظَّنُّ يَصْدُقُ أَحْيَانًا فَيَنْتَظِمُ

أَنْ سَوْفَ يَتْرُكُكُمْ مَا تَدْعُونَ بِهِ *** قَتَلِي تَهَادِكُمْ الْعِقْبَانُ وَالرَّحِمُ (4)

يَا قَوْمِنَا لَا تَشْبُوا الْحَرْبَ إِذْ سَكَنْتَ *** وَأَمْسِكُوا بِجِبَالِ السَّلْمِ وَاعْتَصِمُوا (5)

قَدْ عَرَّتِ الْحَرْبُ مَنْ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنْ *** مِنَ الْقُرُونِ وَقَدْ بَادَتْ بِهِ الْأُمَمُ

فَأَنْصِفُوا قَوْمَكُمْ لَا تَهْلِكُوا بَدْحًا *** قُرْبَ ذِي بَدْحٍ زَلَّتْ بِهِ الْقَدَمُ

پاسخ ابن عباس بنامه یزید

چون نامه یزید با بن عباس رسید، در جواب او بدینگونه مکتوب کرد :

ص: 28

1- نجاج : پیروزی . انجام مطالب، کنایه است از بر آوردن حوائج و با موفقیت انجام اموری همت گماشتن

2- عذافر : شتر ماده

3- این قصیده را میتوان اینطور خلاصه کرد : ای رهگذر ! از ترل دن قریشیان بگر : میان ما و حسین فرزند فاطمه دخت پیامبر ، روابط خویشاوندی ناگسستی است . آتش جنگ ژادی که در زمانی است خاموش شده ، آنرا مشتعل ناز بد ...

4- عقبان : جمع عقاب . رخم جمع رخمه (بدو فتحه) : کر کس

5- شب : آتش جنگ را برافروخت

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَرَدَ كِتَابُكَ فَأَمَّا ابْنُ الزُّبَيْرِ فَرَجُلٌ مُنْقَطِعٌ عَنَّا بِرَأْيِهِ وَهَوَاهُ يُكَاتِمُنَا مَعَ ذَلِكَ أَضْغَانًا يَسْرُهَا فِي صَدْرِهِ يُورِي عَلَيْنَا وَرِي الزَّنَادِ لَا فَكَّ
اللَّهُ أَسَدَ بَيْرَهَا فَرَأَى فِي أَمْرِهِ مَا أَنْتَ رَاءٍ وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ لَمَّا نَزَلَ مَكَّةَ وَتَرَكَ حَرَمَ جَدِّهِ وَمَنَازِلَ آبَائِهِ سَأَلْتُهُ عَنِ مُقَدِّمِهِ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ عُمَالَكَ بِالْمَدِينَةِ
أَسَأُوا إِلَيْهِ وَعَجَّلُوا إِلَيْهِ بِالْكَلامِ الْفَاحِشِ فَأَقْبَلَ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ مُسْتَجِيرًا بِهِ وَسَأَلْفَاهُ فِيمَا أُشْرْتُ إِلَيْهِ وَلَنْ أَدَعَ النَّصِيحَةَ فِيمَا يَجْمَعُ اللَّهُ بِهِ الْكَلِمَةَ
وَيُطْفِئُ بِهِ النَّارَ وَيَحْمَدُ بِهِ الْفِتْنَةَ وَيَحْفَنُ بِهِ دِمَاءَ الْأُمَّةِ فَاتَّقِ اللَّهَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَلَا تَبَيِّنَنَّ لَيْلَةً وَأَنْتَ تُرِيدُ لِمُسْلِمٍ غَائِلَةً وَلَا تَرْتَضُهُ بِمَظْلَمَةٍ
وَلَا تَحْفَرُ لَهُ مَهْوَاةَ فَكَمٍ مِنْ حَافِرٍ لِعَيْبِهِ حُفْرًا وَقَعَ فِيهِ وَكَمٍ مِنْ مُؤْمَلٍ أَمَلًا لَمْ يُؤْتِ أَمَلَهُ وَخُذْ بِحِظِّكَ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَنَشْرِ السُّنَّةِ وَعَلَيْكَ
بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ لَا تَشْغَلْكَ عَنْهُمَا مَلَاهِي الدُّنْيَا وَأَبْطِلْهَا فَإِنَّ كُلَّ مَا اشْتَغَلْتَ بِهِ عَنِ اللَّهِ يَضُرُّ وَيَقْنَى وَكُلُّ مَا اشْتَغَلْتَ بِهِ مِنْ أَسْبَابِ الْآخِرَةِ
يَنْفَعُ وَيَبْقَى وَالسَّلَامُ

معنی چنان است که نامه تو رسید باز نموده بودی . که حسین علیه السلام و عبدالله زبیر بمکه شتافتند اما پسر زبیر مردی است که خود را
از ما بیگانه شمرد و برآی و هوای خویش کار کرده و با اینهمه سینه ، او از کین و کید آکنده (1) است و همی خواهد

ص: 29

1- آکنده : پرو مملو

که آتش در ما زند . خداوند او را کامروا نکند ، عبدالله در کار خود نگران امری است که تو نیز آن را نگرانی .

اما حسین، گاهی که از حرم جای خود روی برتافت و بجانب مکه شتافت از وی پرسش کردم که تو را چه افتاد و مرا خبر داد که عمال تو در مدینه بوار دات مکرره او را بستوه آوردند (1) و بکلمات ناشایست حشمت او را پست کردند ؛ لاجرم رخت بر بست و در جوار خدای جار (2) دهندو پناهنده گشت . اکنون علتش تو را باجابت مقرون خواهم داشت و بدانچه اشارت فرمودی اطاعت خواهم کرد ، حسین علی را دیدار میکنم و شرط نصیحت پبای میبرم ؛ باشد که اختلاف کلمه از میانه برخیزد و عواصف (3) فتنه و فساد گرد بلا برانگیزد و آتش مناجزت (4) و مبارزات انگیزته نگردد و خون بیگناهان امت ریخته نشود .

اما تو ای یزید ! در پیدا و پنهان از خدای بترس و هیچ شب بکین هیچ مسلمان منسب (5) و بد خواه جاه و مال مسلمانان مباش مگر از امثال نخوانده ای ؟ که

نوشته اند: چه بسیار حافر (6) که از بهر دیگری چاه کرد و خود در افتاد و چه و بسیار آرزومندی که هرگز بر آرزوی خود دست نیافت . صواب آنستکه بقرائت

قرآن و نشر سنت قیام سازی و بمواظبت صوم وصلوه پردازی و از ارتکاب ملاحی (7) و مناهی پرهیزی و با اصغایترهات و اباطیل نیامیزی، خویشتن راوا پای، که آنچه تو را بکار دنیا باز دارد ضایع وفانی است و آنچه تو را بامر آخرت بگمارد ، نافع و باقی است والسلام

ص: 30

1- مامورین تو ، با سخنان درشت و زشت خود ، او را بستوه آورده اند

2- جار : همسایه

3- عواصف جمع عاصفه : باد شدید

4- مناجزت : کنایه از جنگ است

5- خسییدن : خوابیدن

6- حافر : آنکه چاه حفر کند

7- ملاحی جمع ملهی : کنایه از قمار بازی و غیره است . مناهی جمع منهی : نهی کردن .

ارسال رسل و انفاذ کتب مشاهیر و معارف مردم کوفه بحضرت حسین علیه السلام و طلبیدن آنحضرت را بگوفه

چون خبر اقامه حسین علیه السلام چه در مکه گوشزد قاصی و دانی شد (1) مردم از دور و نزدیک بحضرت او شتاب گرفتند (2). مشاهیر اقوام و قبایل خدمت اورا تقدیم کردند (3) روز تا روز حشمت آن حضرت بزیارت شد و اختلاف (4) و اختلاط مردم در آستانش افزون گشت چون مردم کوفه این بدانستند نیک شاد خاطر شدند و جماعتی از مشاهیر طوایف و مشایخ قبایل در خانه سلیمان بن صرد الخزاعی انجمن شدند و گفتند: معاویه ستمکار رخت بریست و یزید شراب خواره (5) بجای او نشست، حسین بن علی سر از بیعت او برتافت و بمکه شتافت، اکنون برای چیست؟ سلیمان آن جماعت او آنکس که در شمار شیعیان علی بود، بفرمود از پای بنشستند.

خود بیای خاست، پس خدای را سپاس گفت و مطفی را ستایش. فرستاد، آنگاه گفت: های ای مردمان! دانسته اید که معاویه بسرای باز پرس رخت کشیده پسرش یزید متصدی امر خلافت گشت، فوجی از مردم بیخرد و گروهی با هوشمند با او بیعت کردند.

سخنان سلیمان بن صرد

هان ای مردم! گوش فرا (6) من دارید:

إِنَّ مُعَاوِيَةَ هَلَكَ وَإِنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ نَقَضَ (7) عَلَى الْقَوْمِ بَيْعَتَهُ

ص: 31

1- قاصی ودانی: (مقصود آنستکه که خبر بگوش همه از وضع و شریف رسید)

2- بسوی او شتابیدند.

3- سران قبائل مقدم او را گرامی داشتند

4- اختلاف: رفت و آمد

5- معاویه ستمکار و یزید شرابخوار

6- گوش بمن فرا دهید

7- نقض: شکستن. نقض بیعت در جائی صحیح است که شخصی با دیگری بیعت کند و آنگاه بیعت دورا نقض نماید و این مطلب در باره آنحضرت صحیح نیست، زیرا حضرتش با یزید از اول بیعت نکرد، تا آنکه نقض بیعت نموده باشد.

وَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ هَارِبًا مِنْ طَوَاغِيَتِ آلِ أَبِي سَفْيَانَ وَ أَنْتُمْ شَيْعَتُهُ وَ شَيْعَةُ أَبِيهِ فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَ مُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَارْتَبُوا إِلَيْهِ وَ إِنْ خِفْتُمْ الْوَهْنَ وَ الْفَسْلَ فَلَا تَعْرُؤُوا الرَّجُلَ فِي نَفْسِهِ

همانا معاویه را مرگ فرا رسید و حسین با پسرش یزید نقض بیعت نمود و بجانب مکه سفر فرمود؛ امروز شیعت او نید و هم شیعت پدر او بوده اید واجب میکند که نصرت او را دست باز ندارید و در مدافعت با اعدا متابعت او را واجب شمارید، هم اکنون مکنون خاطر را سر بر گشائید، اگر خدمت او را تصمیم عزم خواهید داد؟ و با دشمنانش رزم خواهید زد؟ بدو مکتوب کنید و او را بمساکن و اماکن خود بخوانید و اگر غم جان و مال خواهید داشت و بر عشیرت و عیال خود دریغ خواهید خورد، پسر رسول خدای را فریفته نخواهید، همچنان خاموش بنشینید و بهیچگونه یاد از پیام و کتاب مکنید. همگان هم آواز شدند که ما در راه پسر پیغمبر جان و سر را بچیزی نشمریم، او را در خانهای خویش جای دهیم و در پیش او دو دستی شمشیر زنیم و جان و دل فدای او کنیم. سلیمان با ایشان حجت تمام کرد و پیمان محکم ساخت.

نامه مردم کوفه بحسین علیه السلام

آنگاه گفت: همگان نامه بسوی آن حضرت بنگارید و خاتم برزنید و او را دعوت کنید، تا بجانب کوفه روان شود. گفتند: صواب آنستکه تو این مکتوب بنگاری، سلیمان گفت: مصلحت در تحریر جماعت است و بدینگونه مکتوبی نگاشتند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدِ الْخَزَاعِيِّ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَحَبِيبِ بْنِ مُطَاهِرِ شَيْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ

سَلَامٌ عَلَيْكَ فَإِنَّا نَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَصَمَ (1) عَدُوَّكَ الْجَبَّارَ الْعَنِيدَ الَّذِي انْتَرَى (2) عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ فَايْتَرَّهَا (3) أَمْرَهَا وَغَضَبَهَا فِيْنَهَا وَتَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضِيٍّ مِنْهَا ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَاسْتَبْقَى شِرَارَهَا وَجَعَلَ مَالَ اللَّهِ دُولَةً بَيْنَ جَبَابِرِهَا وَإِعْنِيَانِهَا فَبَعْدًا لَهَا بَعْدَتْ ثُمَّودُ أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَاقْبَلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَيَّ الْحَقُّ.

وَ النعمان ابن بشير في قَصْرِ الْأِمَارَةِ لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فِي جَمْعِهِ وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ وَ لَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ قَدْ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَاهُ حَتَّى نُلْحِقَهُ بِالشَّامِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

یعنی این نامه ایست از سلیمان بن سرد الخزاعی و مسیب بن نجیه و رفاعة بن شداد البجلی و حبيب بن مظاهر و عموم شیعیان حسین بن علی علیهما السلام، از مردم کوفه بنزد آن حضرت و عرض میکنند :

سلام بر تو باد ای پسر پیغمبر! همانا ما سپاس میگذاریم خدای یکتا را که دشمن تو را در هم شکست و نابود ساخت آن جبار ستمکاری که بر روی این امت جستن کرد و ایشان را فرو گرفت و فیء ایشان را غصب نمود و بیرضای امت متصدی امر امامت گشت و احرار (4) را بکشت و اشرار را بگذاشت و بیت المال را در میان جباران و مالداران دست بدست گردانید ، خداوند دور کند او را چنانکه قوم ثمود را.

ص: 33

1- قصم: شکست ...

2- انتراء: بر چیزی یا کسی پر بدن (مانند گربه ای که موشی به بیند و بر او بپرد)

3- ابتزت الخلافة: خلافت را گرفت ، بدست آورد

4- احرار: آزادگان (کنایه از مردمان خوب و شایسته است).

امروز یزید خود را امیرالمؤمنین میخواند و امام مسلمین میداند، ما او را بامامت خویش نپذیریم و اطاعت او را بر گردن حمل نگیریم، تو ای پسر پیغمبر! بجانب کوفه سفر کن و نزدیک ما گرای (1). باشد که خدای ما را در حضرت تو بطریق حق پیوسته دارد.

اینک نعمان بن بشیر از جانب یزید در دارالاماره نشسته و خود را امیر این جماعت دانسته، لکن ما او را امیر نمیدانیم و بامارت نمیخوانیم و در هیچ جمعه نماز با او نمیگذاریم و در هیچ عید با او طریق مصلی نمیسپاریم (2). گاهی که ما را آگهی رسد که عنان اقبال بدینجا فرو گذاشته باشی، او را از کوفه بیرون کنیم و تا خاک شام برانیم.

این مکتوب را بصحبت (3) عبدالله بن مسمع الهمدانی و عبدالله بن وال روان کردند و فرمان دادند که در طی مسافت سرعت کنند و خویشان را بحسین* رسانند. ایشان بتعجیل و تقریب (4) برآمدند. و روز دهم شهر رمضان المبارک بمکه رسیدند و مکتوب کوفیان را بحضرت حسین ابلا برسانید، آن حضرت نامه را فروخواند و لختی سرفرو داشت و هیچ پاسخ نداد و جواب نامه نوشت، رسولان نیز دره که اقامت نمودند. مردم کوفه دو روز بعد از بیرون شد عبدالله بن مسمع و عبدالله ابن وال، دیگر باره قیس بن مسهر الصیداوی و عبدالله بن شداد بن عبدالله الأرحبی و عماره بن عبدالله السلولی را، بسوی مکه روان داشتند و با ایشان از صننادید (5) کوفه یکصد و پنجاه مکتوب بود، هر مردی دو نامه و سه نامه و بیشتر نگاشته بود، حسین به این جمله (6) را قرائت فرمود و دعوت ایشان را اجابت نمود و

ص: 34

-
- 1- گرائیدن: قصد و آهنگه جایی یا چیزی را نمودن.
 - 2- مصلی: جائیکه در آنجا مسلمانان برای اداء فریضه اجتماع نمایند.
 - 3- بصحبت: بهمراه (یعنی با آنان ارسال داشتند).
 - 4- تقریب: آنستکه چار پایان هنگام راه رفتن، دستها و پاهای خود را نزدیک یکدیگر قرار دهند و این وقتی ممکن است که بتاز بروند که دو دست و دو پا نزدیک یکدیگر قرار گیرند.
 - 5- صننادیده: سران و سلحشوران
 - 6- این جمله را: همه آن نامه ها را

از پس آن، شبت بن ربیع و حجار بن ابهر و یزید بن حارث بن رویم و عروه ابن قیس و عمرو بن حجاج الزبیدی و محمد بن عمرو الیتمی، بدینگونه مکتوب کردند :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ فَقَدْ اخْضَرَّتِ الْجَنَاتُ وَ اِيْنَعَتِ الشُّمَارُ وَ اَعْشَبَتِ الْاَرْضُ وَ اُوْرَقَتِ الْاَشْجَارُ فَاَقْدِمْ اِذَا شِئْتَ فَاِنَّمَا تَقْدَمُ عَلَيَّ جُنْدٌ مُجَنَّدَةٌ وَ السَّلَامُ

یعنی بوستانها سبز و ریاح گشت (1) و میوها برسید و زمین گیاه برویاند و درختان برگ بر آوردند، وقت است که اقبال فرمائی بجانب سپاهی که بهر خدمت تو تجهیز شده . بدینگونه مکاتیب متواتر کردند، چندانکه دوازده هزار نامه در حضرت حسین از بزرگان کوفه حاضر گشت و همچنان آن حضرت تصمیم عزم را تقدیم نمیفرمود و در پاسخ خاموش میبود ، چون صنادید کوفه نگریستند که رسولان ایشان دیر میرسد و پاسخ دیر می آید، بدین منوال کتابی نگاشتند و بصحبت هانی بن هانی السبعی و سعید بن عبدالله الحنفی روان داشتند :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ أَمَا بَعْدُ فَحَيَّ هَلَا فَاِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ لَا رَأْيَ لَهُمْ غَيْرَكَ فَالْعَجَلَ الْعَجَلَ ثُمَّ الْعَجَلَ الْعَجَلَ وَالسَّلَامُ

عرض کردند : شیعیان تو همگان بانتظار تو نشسته اند و بر امامی بیرون تو (2) دل نبسته اند ، تعجیل کن در آمدن بکوفه . این نامه را برسولان سپردند و بروایت اعصم کوفی یکصد و پنجاه تن از معارف کوفه (3) طریق مکه پیش داشتند

ص: 35

1- ربان : سپر آب

2- بیرون تو : غیر از تو ، جز تو

3- معارف (با معاریف) . : مشاهیر و نامبرداران

و در طی مسافت عجلت کردند. ایشان نیز از مردمان، هر يك دو نامه و سه نامه با خود همی بردند . چون بحضرت حسین علیه السلام رسیدند شرط اطاعت و انقیاد (1) مرعی داشتند و مکاتیب کوفیان را از نظر مبارکش در گذرانیدند و در حرکت آن حضرت بجانب کوفه، الحاح از حدود بدر بردند (2) .

پاسخ دادن حضرت حسین علیه السلام به بنامه های کوفیان و اعزام مسلم بن عقیل بجانب کوفه

این معنی پوشیده نیست، که پیغمبر خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم أجمعین از مکنون خاطر منافق و مستور ضمیر موافق آگاه بودند ، چنانکه در کتاب سید المرسلین (3) بشرح رفت که چون رئیس المنافقین عبد الله ابی سلول را مرگ فراز آمد، رسول خدا بروی نماز گذاشت و همچنان چون در میان دو کس حکومت خواست کرد ، گواه طلب میفرمود و با اینکه حقیقت حال را مصور (4) خاطر میداشت . . کار بصورت ظاهر میکرد. و همچنان سید الشهداء ابلا میدانست که ناگزیر بکربلا باید رفت و هدف تیر و تیغ بلا باید شد و در قیامت شفیع امت باید بود ، لکن خواست تا حجت تمام کند و مردم پندار نکنند که خویشان را بتهلکه افکند ، چندان در مکه اقامت فرمود که دوازده هزار نامه بروی گرد آمد و از وجوه کوفیان حضرت او بستوه گشت .

اینوقت تمهید دعوت ایشان را بساخت و بدین هندسه (5) نامه ایشان را

پاسخ پرداخت :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ

ص: 36

1- انقباد : فرمانبرداری

2- الحاح : اصرار (سماجت را باآخر رسانیدند)

3- مقصودش جلد مر بوط باحضرت است.

4- حقیقت وانه نزدش روشن بود .

5- بدین هندسه : باین طرز ، با بن منوال

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَانِنًا وَسَعِيدًا قَدَّمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ وَقَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي افْتَصَصْتُمْ (1) وَذَكَرْتُمْ وَمَقَالَهُ جُلُكُم (2) أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ وَالْهُدَى

وَ أَنَا بَاعْتُ (3) إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسَلِّمًا بِنِ عَقِيلٍ فَإِنَّ كَتَبَ إِلَيَّ بِأَنَّهُ قَدِ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَائِكَتِكُمْ وَذَوِي الْحِجَبِ (4) وَ الْفَضْلِ مِنْكُمْ عَلَيَّ مِثْلَ مَا قَدَّمْتُمْ بِهِ رُسُلَكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ فَإِنِّي أَقَدَّمُ إِلَيْكُمْ وَشَيْكًا (5) إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَلَعَمْرِي مَا إِلَّا الْحَاكِمُ بِالْكِتَابِ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ الدَّائِنُ بَيْنَ الْحَقِّ الْحَاسِبِ نَفْسَهُ عَلَيَّ ذَلِكَ لِلَّهِ وَالسَّلَامُ

عموم مسلمانان کوفه را خطاب میفرماید و مکشوف میدارد که هانی بن هانی السیعی و سعید بن عبدالله الحنفی، آخر کس بودند از فرستادگان شما برسیدند و مکاتیب شما را برسانیدند، بر آنچه رقم کردید مشرف و مطلع شدم و اینکه نگاشتید ما را امام و پیشوایی نیست، که بر طریق هدایت و دلالت کند بدانستم. از برای صدق و کذب این معنی، برادر خود و پسرعم خود و معتمد خود و از اهل بیت خود مسلم بن عقیل را بسوی شما فرستادم. اگر آرای شما را متشتت ندید و کلمات شما را متفرق نیافت و عاقلان و فاضلان شما را با آنچه نگاشتید و رسول

ص: 37

1- اقتصصتم: قصه و داستان شما را فهمیدم

2- جل: کل، همه

3- انا باعت: بر میانگیزم، میفرستم.

4- ذوی الحجی: خردمندان

5- وشکا: بهمین نزدیکی

ه فرستادید، موافق و متفق نگریدست و بسوی من مکتوب کرد، انشاء الله عنقریب بسوی شما خواهیم آمد .

قسم بجان خودم، امام نیست مگر کسی که کتاب خدای را باز داند و بحکم خدای حکم راند و بر مرکز عدل متمکن گردد و بدین حق متدین باشد و خویشتن را در شهر بند شریعت موقوف و محبوس دارد .

اعزام مسلم بن عقیل کوفه

اینوقت حسین علیه السلام مسلم بن عقیل را طلب داشت و او را وصیت فرمود که پرهیز کاری پیشه میکن و امر خویش را پوشیده میدار و بامردمان طریق موافقت (1)

و ملاطفت میسپار و پس از ورود بکوفه، اگر مردمان را در موافقت و مراقبت من همدست و همداستان بافتی و قلب ایشان را بشکافتی و بکافتی (2) و بی شائبه مکیدت و آلایش خدیعت نگریدستی، صورت حال ایشان را بسوی من تحریر کن، تا اجابت دعوت ایشان را تعجیل کنم .

قیس بن مسهر الصیداوی و عماره بن عبدالله السلولی و عبدالرحمن بن عبدالله الازدی را، با جماعتی از صنایع کوفه که حاضر مکه بودند. ملازمت خدمت مسلم فرمود . و فرمان داد تا بجانب کوفه روان شوند. لاجرم مسلم آن حضرت را وداع گفت و روز نیمه شهر رمضان المبارک، از مکه بیرون شد و بشرحی که رقم میشود، طی منازل فرموده، روز پنجم شهر شوال وارد کوفه گشت .

و مراجعت مسلم بنزد حسین و اعزام مجدد او

بالجمله مسلم را بر گرفت و چون از مکه بیرون شد - ز منزلی بیش و کم طی طریق نکرده بود، که از جانب یمین صیادی را دیدار کرد که از قفای آهوئی در تکتاز بود . و چون بادبزان در رسید و آهورا بگرفت و سر برید ، این صورت بر خاطر مسلم آیتی مظلم آمد و سخت بترسید و این حال را مبارک بفال نیافت. بی توانی (3) باز شتافت و حاضر حضرت حسین شد و عرض کرد: یا ابن رسول الله !

ص: 38

1- موالت : الفت

2- بکافتی : جستجو کردی

3- بیتوانی ؛ بدون سستی ، بدون معطلی

چنان دانم که این سفر بر من مبارك نيفتند و این خدمت کو از من خواسته ای بخاتمت نرود ، امام حسين عليه السلام فرمود : يا ابن عم ! اگر بيمناك باز آمدی ؟ هيچ باك نيست . بنزد من باش تا ديگری را بجای توکسيل (1) سازم . مسلم عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد ! من بردمت خویش فرض دانم که آنچه دیدار کنم بعرض رسانم و اگر نه بی فرمان تو من چگونه گام توانم نهاد ، اگر چند بدریای آب و آتشم عبور باید داد . يا ابن رسول الله ! از آن بترسیدم که دیگر چشمم بدینجمال مبارك روشن نشود . آمدم تا ديگر بارت دیدارت کنم و پیش شد و دست و پای آن حضرت را بوسه داد و زبان بوداع بر گشاد و سخت بگریست و گفت : جانم فدای تو باد؛ چنان دانم که ازین پس تورا دیدار نخواهم کرد . امام حسين عليه السلام نیز بگریست و او را بسینه خود چفسانید (2) و فراوان نواخت و نوازش فرمود .

بس مسلم روی براه نهاد و همی رفت و همی گریست ، گفتند : ای مسلم؛ این گریه چیست ؟ گفت : میگیرم تا چرا از حضرت حسين دور افتادم ، زیرا که دور ازین حضرت شکیبائی از من برود و نیروی صبوری نماند . بالجمله همچنان مسلم غم اندوز و اندوهگین منازل و مراحل را در سپرد ، تا بمدینه آمد و شباهنگام وارد شهر شد و از گرد راه بروضه رسول خدا در رفت و رکعتی چند نماز بگذاشت و باز سرای شد و اهل و عشیرت را وداع گفت و دوستان را بازپرسی کرد و پسرهای خود را ملازمت رکاب فرمود و از بنی قیس دوتن دلیل (3) بمزدبگرفت ، تا او را از راه بادیه بکوفه رسانند . آنگاه از مدینه بیرون شد و راه کوفه پیش داشت ، دلیلان از جاده اعظم بیکسوی شدند ، تا از راهی نزدیکتر بمقصد رسند ، از قضا یاهو (4) شدند و راه را ندانستند و در طی طریق سخت گشتند . چون وقت رسید که عطشانه جان بسپارند ، مسلم را باشارت آگهی دادند که از فلان جانب شتاب کن ، باشد که بایرسی و در زمان بمردند و مسلم با مردم خود نیز سخت تشنه

ص: 39

1- کسبیل ساختن : اعزام داشتن

2- چنانید : برون و معنی چسبانید

3- دلیل : راهنما

4- پاره شدن : گم شدن ، راه کم کردن

بودند و بیم میرفت که از آن سختی نرهند و بسختی جان بدهند ، با تمام زحمت همی طی طریق کردند تا بقریه مضیق (1) رسیدند و از ایشان جز حشاشه جان بجای نبود ، اینوقت آب نوشیدند و لختی بیارمیدند .

نامه مسلم از وسط راه بحسین علیه السلام

مسلم بمردن دلیل نیز تطیر کرد و بفال بد گرفت ، و بدینگونه بحضرت

حسین علیه السلام نامه نگاشت:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنِّي أَقْبَلْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ مَعَ دَلِيلَيْنِ لِي فَجَارَا عَنِ الطَّرِيقِ فَضَلَّ لَأَّ وَاسْتَدَّ عَلَيْنَا الْعَطَشُ فَلَمْ يَلْبَثَا أَنْ مَاتَا وَأَقْبَلْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْمَاءِ فَلَمْ نَنْجُ إِلَّا بِحَشَاشَةِ أَنْفُسِنَا وَذَلِكَ الْمَاءُ بِمَكَانٍ يُدْعَى الْمَضِيقَ مِنْ بَطْنِ الْخَبْتِ (2) وَقَدْ تَطَيَّرْتُ مِنْ وَجْهِ هَذَا فَإِنْ رَأَيْتَ أَعْفَيْتَنِي مِنْهُ وَبَعَثْتَ غَيْرِي وَالسَّلَامَ..

در جمله بعرض رسانید که با دو تن دلیل از مدینه بیرون شدم و ایشان از شدت عطش در عرض راه بمردند و من با مردم خود، با نیمه جانی بمضیق شتافتیم و آب یافتیم ، لاجرم من این سفر را تطیر زدم و بد گرفتم ، اگر خواهی مرا معفو دار و دیگری را بگمار .

پاسخ آن حضرت بنامه مسلم

چون این نامه بحسین علیه السلام رسید در پاسخ نگاشت :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى ابْنِ عَمِّهِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ خَشِيتُ أَنْ لَا يَكُونَ حَمَلَكَ عَلَى الْكِتَابِ إِلَيَّ فِي الْإِسْتِعْفَاءِ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي

ص: 40

1- مضیق : نام قریه ایست نزدیک نهر فرات

2- خبت : بیابانی است میان مکه و مدینه

وَجَهَّتْكَ اِنِي سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ مَا مِنْ اَهْلِ الْبَيْتِ مَنْ تَطَيَّرَ وَلَا يَتَطَيَّرُ بِهِ فَاِذَا قَرَأْتُ كِتَابِي فَاَمْضِ عَلَيَّ مَا اَمَرْتُكَ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ

میفرماید: این نامه ایست از حسین بن علی بسوی پسرعم من مسلم بن عقیل همانا فراخاطر من (1) چنین میآید که تو را جبن بر این گماشت که این نامه بمن نگاشتی و از آن جانب که میشتافتی سر بر تافتی و استعفا فرمودی، بی توانی بهمان جانب روان شو! و دانسته باش که من از جد خود رسول خدای شنیدم که فرمود: با اهل بیت هرگز تطییر نکردیم و نکنیم و کس ما را تطییر نکند.. چون این مکتوب را قرائت کردی، بدانچه تو را مامور فرمودم، کار میکن و جانب کوفه کوچ میده.

ورود مسلم بکوفه

چون مسلم در جواب کتاب خویش، این نامه را خواند، گفت: من بر جان خویش نترسیدم و در زمان اصحاب را بکوچ دادن شتاب کرد و بار بر بست و خویشتن نیز بر نشست و راه کوفه پیش داشت و بتعجیل و تقریب براند تا وارد کوفه گشت. نیمه شبی در سرای سلیمان بن صرد الخزاعی در رفت. و بروایتی در خانه مختار بن ابوعبیده ثقفی فرود آمد، بامدادان چون مردمان آگاه شدند، که مسلم ابن عقیل از جانب حسین بن علی علیهما السلام کوفه اندر آمده، تقدیم خدمت او را کمرشوق بر میان استوار کردند. و فوج از پس فوج بخدمت او شتاب گرفتند و سلام دادند و تهنیت و تحیت گفتند. چون مسلم نگریست که مجلس از بزرگان

کوفه آکنده است مکتوب حسین علیه السلام را بر آورد و بر آن جماعت قرائت کرد. مردم ازین بشارت و اشوقها گفتند و آغاز گریه فرحت نمودند و با مسلم دست بیعت فرا دادند و پیمان متابعت استوار فرمودند و روز تا روز بر اقتحام و ازدحام بر افزودند

ص: 41

چندانکه هجده هزار کس با مسلم بیعت کرد و شرط متابعت بجای آورد . .

اینوقت عابس بکری پبای خاست و خدای را سپاس گفت و مصطفی را درود

فرستاد و روی با مسلم آورد ،

و قَالَ إِنِّي لَسْتُ أَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِ النَّاسِ وَلَكِنْ أُخْبِرُكَ بِنَفْسِي إِذَا دَعَوْتُمُونِي أَجَبْتُكُمْ وَأَضْرِبُ بِسَيْفِي عَدُوَّكُمْ حَتَّىٰ أَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ

گفت من برضمیر مردم دانا نیستم، لکن از اندیشه خویش تورا آگهی میدهم: روزی که بخوانید مرا شما را اجابت میکنم و دشمن شمارا میزنم با شمشیرخویش، تا گاهی که در راه خدا کشته شوم . این بگفت و بنشسته

پس حبیب بن مظاهر برخاست و بجانب او نگران شد ،

قَالَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ قَضَيْتَ مَاعَلَيْكَ أَنَا وَاللَّهِ عَلَيَّ مِثْلَ ذَلِكَ

فرمود خداوند تورا رحمت کند. آنچه بر تو واجب بود قضا فرمودی، سوگند با خدای که من نیز بر آن عقیدتم که تو باشی . و مردمان ده تن و بیست تن ساعت

ساعت در میرسیدند و با مسلم بیعت میکردند . بروایت ابومخنف (1) هشتاد هزار کس با مسلم بیعت کرد و ابومخنف خود در آن هنگامه حاضر و ناظر بوده . چه

ص: 42

1- مقتل ابومخنف در آخر جلد دهم کتاب بحار الانوار مجلسی چاپ شده . وی که نامش (لوط بن یحیی ازدی غامدی) میباشد ، از اصحاب . و اخبار کونه بوده و بگفته امام صادق (علیه السلام) کتب و آثار زیادی داشته ، که یکی از آنها ، کتابی بنام « مقتل الحسین علیه السلام » بوده است . این مقتل ، از نظر اینکه خود حاضر و شاهد واقعه عاشوراء بوده ، در نهایت اعتبار و اهمیت میباشد . محمد بن جریر طبری ، در تاریخ خود مقدار زیادی از آن مقتل را در باب شهادت حسین « علیه السلام » نقل میکنند . ابن ندیم ، نیز وی را بر دیگران برتری داده ، میگوید : در باره عراق و فتوحات آن ، باید بآثار (ابو مخنف) مراجعه کرد ، همانطور که در باره ایران و هند به (مدائنی) و در بار ، کشور سعودی ، بیوگرافی و غزوات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) به (واقدی) . البته در مورد فتوحات شام ، در سه یکسان هستند . ناگفته نماند که مقتل حقیقی ابو مخنف در دست نیست و این مقتلی که بنام او موجود است تحریف شده ، چندان اعتباری ندارد (ح . خراسانی) .

ابومخنف کنیت لوط بن یحیی است. و یحیی در شمار اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام است، چنانکه در کتاب علی یاد کرده آمد. ولوط از اصحاب حسن و حسین علیهما السلام بود، لاجرم روایت او از دیگر راویان بصدق نزدیکتر می آید.

بالجمله چون مسلم نگریست که جمعی کثیر و جمعی غفیر در تحت بیعت در آمدند و طریق متلقت گرفتند حسین علیه السلام را آگهی فرستاد، که اینک بیست هزار و بروایت لوط بن یحیی هشتاد هزار مرد شمشیر زن دست بیعت فرا دادند و قلاده اطاعت بر گردن نهادند، اگر خواهی بدینجانب عنان عزیمت فرو گذاری روا باشد.

نامهء حسین علیه السلام بمشایخ بصره

اینوقت حسین به نامه ای بدینمنوال بمشایخ بصره نگاشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِصْحَافِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِهِ وَ أَكْرَمَهُ بُنْيَوْتِهِ وَ حَبَاهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ قَبَضَهُ إِلَيْهِ مُكْرَمًا وَقَدْ نَصَحَ الْعِبَادَ وَبَلَغَ رِسَالَاتِ رَبِّهِ وَكَانَ أَهْلَهُ وَأَصْفِيَاؤُهُ أَحَقُّ بِمَقَامِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَقَدْ تَأَمَّرَ عَلَيْنَا قَوْمٌ فَسَلَّمْنَا رَضِينَا كِرَاهَةً الْفِتْنَةَ طَلَبَ الْعَافِيَةَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ بِكِتَابِي هَذَا وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى نَبِيِّهِ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ امِيَّتَتْ فَإِنْ تُحِبُّوا دَعْوَتِي وَ تُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ وَالسَّلَامِ

در جمله میفرماید: خداوند تبارک و تعالی مصطفی را بنبوت و رسالت برگزیده تا مردمان بنل نصیحت فرمود و ابلاغ رسالت کرد، آنگاه او را مکرماً بسوی خویش مقبوض داشت و مقام وی را بعد از وی اهل بیت او احق و اولی بودند. جماعتی بر ما غلبه کردند و حق ما را بدست گرفتند و ما تا فتنه انگیزخته نشود (1)

ص: 43

و خونها ریخته نگردد، خاموش نشستیم اکنون این مکتوب را، بسوی شما روان میدارم و شما را بسوی خدا و رسول خدا میخوانم. همانا شریعت نبود گشت و سنت رسول خدا تباه شد. اگر اجابت کنید دعوت مرا و اطاعت کنید فرمان مرا، شما را از طریق غوایت (1) بگردانم و براه راست هدایت فرمایم این نامه را بمردی که سلیمان نام داشت و مکنی بابورزین بود، سپرد و بروایت ابن نما (2) بذراع سدوسی داد و فرمان کرد که بتعجیل طی مسافت کند و بصنادید (3) بصره رساند. سلیمان بر حسب فرمان، طی طریق کرده بیصره آمد و مشایخ بصره مانند احنف بن قیس و منذر بن جارود و یزید بن مسعود نه شلی و قیس بن هشیم و دیگر بزرگان بصره، مکتوب آن حضرت را ماخوذ داشتند و قرائت کردند

و شادمانه گشتند.

سخنان یزید بن مسعود با مشایخ بصره

یزید بن مسعود نهشلی، مردم بنی تمیم و جماعت بنی حنظله و گروه بنی سعد را

طلب فرمود. چون همگان حاضر شدند،

قال: يا بني تميم كيف ترون موضعي فيكم وحسبي منكم

گفت مکان و منزلت من در میان شهر چیست؟ و رعایت و اعانت شما در

حق من تا کجاست؟

فَقَالُوا بَخْ بَخْ أَنْتَ وَاللَّهِ فَقَرَّةُ الظَّهْرِ وَرَأْسُ الفَخْرِ حَلَّتْ فِي الشَّرَفِ وَسَطًا وَتَقَدَّمت فِيهِ فَرَطًا

گفتند مرحبا واهلا، سوگند با خدای، تو پشت و پشتوان مائی و هامه فخر و شرف و مرکز عزو علانی و از همه کردنفر ازان پیش تازی یزید بن مسعود گفت:

ص: 44

1- فوایت: گمراهی

2- نجم الدین جعفر بن محمد بن نما حلی، از دانشمندان عالیقدر مکتب اسلام و تشیع است. وی دارای آثار زیادی بوده ولی در کتابش: یکی بنام (میثرا-حزان یا مقتل ابن نما) و دیگری بنام (شرح الثار فی أحوال المختار) بیشتر مورد استفاده واقع گردیده و هم اکنون در دست مییابد. مرحوم سپهر روایت مزبور را از کتاب اول نقل میکند (ح. خراسانی).

3- صنادید بدر جمع صند بد): بزرگان، سلحشوران

همانا من شما را انجمن ساختم و با شما بمحاوره و مشاوره پرداختم و از استشارات شما در امری عظیم استعانت جستیم . گفتند: ما هیچ دقیقه از نصیحت فرونگذاریم و رأی رزین تورا، طبق سپاس سپاریم . اکنون چه خواهی گفت: بگوی تا بشنویم.

فَقَالَ : إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ فَأَهْوَنُ (1) بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَفْقُودًا ، أَلَا وَإِنَّهُ قَدْ انْكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْإِثْمِ ، وَتَضَعَصَدَّتْ أَرْكَانُ الظُّلْمِ ، وَقَدْ كَانَ أَحَدَثَ بَيْعَةَ عَدَدَ بِهَا أَمْرًا وَظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أَحْكَمَهُ ، وَهَيْهَاتَ وَالَّذِي أَرَادَ ، اجْتَهَدَ وَاللَّهُ فَفَسِلَ ، وَشَاوَرَ فَخُذِلَ ، وَقَدْ قَامَ ابْنُهُ يَزِيدُ شَارِبُ الخُمُورِ وَرَأْسُ الفُجُورِ ، يَدْعِي الخِلَافَةَ عَلَى المُسْلِمِينَ ، وَيَتَأَمَّرُ عَلَيْهِمْ بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ ، مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَقِلَّةِ عِلْمٍ ، لَا يَعْرِفُ مِنَ الحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمِهِ ، فَأَقْسَمُ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا ، لِجِهَادِهِ عَلَى الدِّينِ أَفْضَلَ مِنْ جِهَادِ المُشْرِكِينَ .

وَهَذَا الحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَثِيلِ (2) لَهُ فَضْلٌ لَا يوصَفُ ، وَعِلْمٌ لَا يُنْزَفُ ، وَهُوَ أَوْلَى بِهَذَا الأَمْرِ لِسَابِقَتِهِ وَسِيَّمَهُ وَقَدَمَهُ وَقَرَابَتِهِ ، يَعْطِفُ عَلَى الصَّغِيرِ ، وَيَحْنُو عَلَى الكَبِيرِ ، فَأَكْرَمَ بِهِ رَاعِي رَعِيَّةٍ وَإِمَامٌ قَوْمٍ ، وَجَبَّتْ لِلَّهِ بِهِ الحُجَّةُ ، وَبَلَغَتْ بِهِ المَوْعِظَةُ . فَلَا تَعْشُوا (3) عَنِ نَوْرِ الحَقِّ ، وَلَا تَسْكَعُوا فِي وَهْدَةِ البَاطِلِ ، فَقَدْ كَانَ صَخْرُ بْنُ قَيْسٍ قَدْ انْخَذَلَ بِكُمْ يَوْمَ الجَمَلِ فَأَغْسَى لِمُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنُصْرَتِهِ ، وَاللَّهِ لَا يَقْصُرُ أَحَدٌ عَنِ نُصْرَتِهِ إِلَّا أَوْرَثَهُ اللهُ الذُّلَّ

ص: 45

1- اهون به (افعل تعجب) : چه خوار و پست بود!

2- انیل = اصیل : نجیب و بزرگوار

3- عشا . يعيشو (بروزن دعا - يدعو) ، کوری ، شب کوزی و (اعشى) از همین ماده است .

وہا انا قد لیسْتُ لِلْحَرْبِ لِأَمَّتْهَا، وَأَدْرَعْتُ (1) لَهَا بِدِرْعِهَا، مَنْ لَمْ يُقْتَلْ يَمُتْ، وَمَنْ يَهْرُبْ لَمْ يَفُتْ، فَأَحْسِنُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ.

گفت دانسته باشید که معاویہ کہ خمیر مایہ ضلالت و قاید غوایت بود در گذشت . و چه بسیار خوار و زبون کہ او بود ؛ اینک حبال (2) جور و جریرت بگسیخت و قواعد ظلم و ستم فروریخت و معاویہ از آن پیش کہ بمیرد با پسرش یزید بیعت کرد و از مردم نیز بیعت بستند . و چنان دانست کہ این کار بر یزید راست آمد و این آرزو چنانکہ خواست شد ! هیہات این اندیشہ محال و خار بست (3) خیال بود، کہ جز بخواب و خیال صورت نبندد . با اینہمہ یزید شراب خوارہ زنا بارہ ، در میان امت دعوی دار خلافت و آرزومند امارت است و حال آنکہ از حلیہ حلم بری و از زینت علم عریست (4) . سوگند با خدای کہ قتال دادن با او از جہاد کردن با مشرکین در نزد خداوند پسندیدہ تر است.

هان ای جماعت ! اینک حسین بن علی پسر رسول خداست ، با شرافت اصل و حصافت عقل (5) اور افضلی است از ہندسہ صفت بیرون و عملی است از اندازہ جہت افزون . او را بخلافت سلام کنید و دست بیعت فرا دهید کہ با رسول خدای خداوند قرابت و قرابت دست و دانای سنن و شریعت صفیر را عطوفت کند و کبیرا ملاطفت فرماید . چہ بسیار بزرگوار است ! رعیت را رعایت او و امت را امامت او لاجرم خداوند او را بر خلق حجت فرستاد و مواعظت او را ابلاغ داد .

هان ای مردم ! نیک و بینید تا کورکورانہ از نور حق بیکسوی خیمہ نزنید

1 - و ہدہ : جای پست ، مغاک

ص: 46

1- در برخی نسخ (تدرعت) استعمال شدہ

2- حبال (جمع حبل) ریسمانہا ، رشتہ ہا

3- خار بست : کلبہ ہائیکہ از خار و خاشاک بسازند .

4- عریست : عریان و برہنہ است

5- وی دارای عقلی کامل و اندیشہ ای پختہ و استوار است.

و خویشتن را سراشیب در مغاک غوایت نیفکنید . همانا صخر بن قیس یعنی احنف، در یوم جمل از رکاب امیر المؤمنین علیه السلام تقاعد ورزید و شما را آرایش خذلان داد ، اکنون آن آلودگی را بنصرت پسر رسول خدا بشوئید و آن کس که از نصرت آن حضرت مسامحت آغازد، خداوند خاندان او را دستخوش ذلت سازد و عترت و عشیرت او را از جهان براندازد .

اینک من زره مبارزت در بر کرده ام و جوشن مناجزت پوشیده ام. و بدانید آنکس که کشته نشود، سرانجام جان دهد و آنکس که بگریزد هم از چنک مرگ نرهد. خداوند شمارا رحمت کند! مرا پاسخ دهید تا چه خواهید گفت ؟

نخستین بنو حنظله بانگ برداشتند و گفتند: یا ابا خالد : ها خدنگهای کنانه (1) توایم و رزم آزمودگان عشیرت توایم ، اگر ما را از کمان گشاد دهی بر نشان زنیم و اگر قتال فرمائی نصرت کنیم . چون بدریای آب و آتش زنی واپس نمایم وچند که سیلاب بلا بر تو روی کند ، روی نگردانیم ، با شمشیر های خود بنصرت تو پردازیم و جان و تن را در پیش تو سپر سازیم .

اینوقت، بنو سعد بن رید ندادر دادند که یا ابا خالد ! هیچ چیز را مبعوض تر از مخالفت تو ندانیم و بیرون فرمان تو گام نزنیم همانا صخر بن قیس ما را بترك قتال مأمور ساخت و هنر ما در ما مستور ماند. هم اکنون کمتر مدتی مهلت بگذار، تا با یکدیگر مشاوره افکنیم و پشت و روی این کار را نظاره کنیم و صورت حال را بعرض رسانیم .

همانا ما تقاعد صخر بن قیس را که ملقب باحنف است در کتاب جمل نگاشتیم و باز نمودیم، که چگونه احنف ملازمت رکاب علی علیه السلام را دست بازداشت و قبیله خویش را بمقاتلت سپاه عایشه نگذاشت . .

بالجمله از پس ایشان بنو عامر بن تمیم آغاز سخن کردند و گفتند: یا اباخالد :

ص: 47

1- خدنگ : تبر - کنانه : کیش (و آن کیسه چرمی با جعبه جای تیر است، که بر پشت ترك اسب و با کمانداران بر کمر بندند.)

ما فرزندان پدران توایم و خویشاوندان و هم سوگندان توایم . آنجا که تو خشمگین آئی ما نیز بر کید و کن بیفزاییم و به سوی تو سفر کنی ما بر اثر آئیم حکم مر تور است دعوت تورا حاضر اجابتیم و فرمان تورا ساخته اطاعت. ابوخالد گفت : ای بنی سعد! اگر گفتار شما با کردار شماست آید خداوند همواره شما را محفوظ بدارد و نصرت فرماید .

پاسخ مشایخ بصره بنامهء حسین علیه السلام

مع القصه، چون ابوخالد مکنون خاطر آنجماعت را مکشوف داشت و بر

ایشان حجت تمام کرد، جواب نامه حسین علیه السلام را بدین سیاق در قلم آورد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَصَلَ إِلَى كِتَابِكَ فَهَمْتُ مَا تَدَبَّرْتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ مِنَ الْأَخْذِ بِحِطِّي مِنْ طَاعَتِكَ وَالْمَوْزِ بِنَصِيْبِي مِنْ نَصْرَتِكَ وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يُخَلِّ الْأَرْضَ قَطُّ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ أَوْ دَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَأَنْتُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَدِيْعَةٌ فِي أَرْضِهِتَفَرَعْتُمْ مِنْ زَيْتُونِهِ أَحْمَدِيَّةٌ هُوَ أَصْدَ لُهَا وَأَنْتُمْ فَرَعُهَا فَأَقْدَمَ سَعْدَتِ بِسَعْدِ طَائِرٍ فَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ أَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَتَرَ كَتَّهْمُ أَشَدَّ تَبَا بَعَا فِي طَاعَتِكَ مِنَ الْإِبِلِ الظَّمَاءِ لُوْرُودِ الْمَاءِ يَوْمَ خُمْسِهَا (1) وَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدِ وَغَسَلْتُ دُونَ صَدُورِهَا لِمَاءِ سَحَابَةٍ مُزْنٍ حَيْثُ اسْتَهَلَّ بِرُقُهَا فَلَمَعَ

در جمله مکشوف میدارد که با ابن رسول الله! کتاب تورا قرائت کردم و خطاب تورا بدانستم مرا بسوی خویش خواندی و باطاعت خود دعوت فرمود تا

ص: 48

1- خمس (بروزن هند) : تشنگی شتر در روز پنجم (معمولاً شتر بانها، پس از اینکه شران را آب دادند ، برای چرانیدن میبرند و اغلب روز پنجم مجددا آنها را با نگاه بر میگرددانند).

از نصرت تو نصیبی وافی مأخوذ دارم و بهره کافی بردارم . همانا خداوند تبارک و تعالی جهان را از عاملی که کار بنیکوئی کند و دلیلی که براه رشاد و سداد هدایت فرماید، خالی نگذارد . شما حجت خدائید بر خلق خدا و امان و امانت اوئید در روی زمین . شما شاخهای زیتونه احمدیه اید و آن درخت را اصل رسول خداست و فرع (1) شمائید . اکنون بفال نیک بسوی ما سفر کن که من گردن بنی تمیم را در خدمت تو خاضع داشتم و چنان در طاعت و متابعت تو شایق گماشتم . که شتر تشنه مر آگاه را . وهمچنان قلادهء اطاعت تو را بر گردن بنی سعد انداختم و ایشان را نیز در خدمت تو نرم کردن ساختم و بزلال نصیحت ساحت ایشان را که آرایش تقاعد و توانی در تقدیم خدمت داشت، بشستم و پاک ساختم .

چون این نامه بحسین علیه السلام رسید،

قال : مَالِكِ آمَنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَأَعَزَّكَ وَأَزْوَكَ يَوْمَ الْعَطَشِ .

فرمود خداوند تو را در روز دهشت ایمن بدارد و در روز تشنه کامی سیراب فرماید .

أَمَّا بَعْدُ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا لَا يُوقِنُونَ (2) .

از ایراد این آیه مبارکه بکنایت اشارتی از بیوفائی مردم کوفه بعرض رسانید.

اما چون نامه حسین علیه السلام بمنذر بن جارود رسید بترسید، که مبادا این مکاتیب از مکیدنهای عبیدالله بن زیاد باشد و همی خواهد اندیشههای مردم را باز داند و هر کس را بکیفر عمل خود رساند . و دختر منذر که بحریه نام داشت نیز در حباله نکاح عبیدالله بود . و بالجمله منذر بن جارود مکتوب حسین علیه السلام را بارسول آن حضرت بنزد عبیدالله بن زیاد آورد . ابن زیاد رسول را باز داشت و بتهدید

ص: 49

1- فرم: شاخه

2- قرآن کریم : سورهء 30 آیهء 61

وتهویل پرسش کرد، که حسین کیان را از مردم بصره نامه کرده است و آنان را

که نام برد، کس فرستاد و حاضر ساخت و گفت شما بیباکی زیاد را در نتاکی دیده اید و خوی او را در خون ریزی دانسته اید، من پسر آن پدر و ثمر آن شجرم. خویش را واپائید و تقدیم هیچ گناه مکنید تا تباه نشوید و فرمان داد که رسول حسین علیه السلام را بردار کنند. این بگفت و خود بجامع بصره آمد و بر منبر شد و مردم را تهدید و تهویل تنبیهی بلیغ نمود و بقتل و نهب بیمی بزرگ نهاد و هنوز عبیدالله حکومت بصره داشت و او را با کوفه کاری نبود.

در خبر است که مردم بصره وقتی تجهیز لشگر کردند، که در کربلا بنصرت حسین علیه السلام حاضر شوند، ایشان را آگهی رسید که آن حضرت را شهید کردند، لاجرم بار بگشودند و بسوگواری نشستند.

آگاهی نعمان بشیر از مسلم بن عقیل و عزل نعمان و حکومت عبیدالله زیاد علیه اللعنه در کوفه

چون مردم کوفه نعمان بن بشیر را وقتی نمیگذاشتند و از وی همی در دل نمیداشتند، بی آنکه خویش را واپاینده از عمال یزید بهراسند فوجی از پس فوجی و گروهی از قفای گروهی، بنزدیک مسلم میشتافتند و از بیعت و متابعت با حسین و مناجزت و مقاتلت با اعدای او، سخنها میگفتند و داستانها میزدند.

خطبه نعمان بن بشیر در مسجد کوفه

با این خبر بنعمان بن بشیر بردند که چه آسوده نشسته ای؟ زودا که این شهر برتو بشورند و روز روشن را بر تو سیاه کنند و روزگار تو را تباه سازند، اگر از این داهیهء دهیا و ناییهء عمیا (1) برهی و بسلامت بجهی، چه شکرها که بایدت گفت: نعمان از این خبر آسیمه سرو پریشیده خاطر گشت. بی توانی بمسجدجامع

ص: 50

1- داهیه: مصیبت بزرگ و خطر ناک. ناییه: یلا. (ناییهء عمیا) کنایه از بلای ناگهانی و وحشت انگیز است که دست بگریبان شخص میگردد.

خطبه نعمان بن بشیر در مسجد کوفه آمد و مردم را انجمن ساخت و بر منبر صعود داد و خدای را ثنا گفت و رسول را درود فرستاد .

ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَأَتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَلَا تُسَارِعُوا إِلَى الْفِتْنَةِ وَالْفُرْقَةِ فَإِنَّ فِيهَا تَهْلُكَ الرَّجَالُ وَتُسَدُّ فِكَ الدِّمَاءِ وَتُعَصَّبُ الْأَمْوَالُ إِنِّي لَا أَقَاتِلُ مَنْ لَا يُقَاتِلُنِي وَلَا أَتِي عَلَى مَنْ لَمْ يَأْتِ عَلَيَّ وَلَا أُبْهَى نَائِمَكُمْ وَلَا أَتَّخِذُ بِالْقُرْفِ وَلَا الظَّنَّةِ وَلَا التُّهْمَةَ وَلَكِنَّكُمْ أَبْدَيْتُمْ صَدْفُحَتَكُمْ لِي وَنَكَثْتُمْ بَيْعَتَكُمْ وَخَالَفْتُمْ إِمَامَكُمْ فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَأَصَدَّرَنَّ بَنُوكُمْ بِسَيِّئِي مَا تَبَّتْ قَائِمُهُ فِي يَدَيَّ وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي نَاصِرٌ رَأً أَمَّا إِنِّي أَرْجُوا أَنْ يَكُونَ مَنْ يَعْرِفُ الْحَقَّ مِنْكُمْ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَرَوِيهِ الْبَاطِلُ

بانگ برداشت که ای بندگان خدای ؛ از خدای بترسید و از انگیزش فتنه و پراکندگی جماعت ، دست باز دارید و در هلاکت نفوس و اراقت دماء (1) چندین مکوشید و اموال مردم را بعواصف نهب (2) و قواصب غصب (3) ضایع مکنید و بدانید که من با هیچ آفریده ساخته مجادات نشوم تا تقدیم مقاتلت نکند و از سود هیچکس نکاهم تازیان من نخواهد و از درستم، هیچ خفته را بر نینانگیزم و از طریق بهانه جوئی با هیچکس در نیاریزم و هیچکس را بگمان نا استوار و تهمت مردم نابهنجار مأخوذ ندارم ، لکن شما رشد خویش را نمیدانید و حفظ حوزه

ص: 51

1- اراقت دماء : خون ریزی .

2- عواصف (جمع عاصفه) : بادهای تند. نهب: غارت و چپاول گری یعنی مالهای مردم را مانند تند بادهای بینما و چپاول نبرید.

3- نواصف (جمع قاصفه) : خشم و غضبهای شدید (رعد قاصف : شدید الصوت)

خود را نمیتوانید نکث بیعت مینمائید و با امام خود دق الباب مخالفت میفرمائید.

سوگند با خدای، شمارا دستخوش شمشیر خویش میدارم؛ چند که این شمشیر در دست منست، بی آنکه مرا پای مردی باشد امید وارم که خردمندان شما از مردم جاهل و راویان باطل افزون باشد.

چون نعمان بن بشیر سخن بدینجا آورد، عبدالله بن مسلم بن ربیع الخضر می که در شمار خلفای بنی امیه بود، بپای خواست و گفت: با نعمان! این سخنان ناتندرست چیست؟ که بگزافه می آرائی او درهم میلانی؟ بدینکلمات اصلاح معادات با امیر المؤمنین یزید خواهی داد؟ حاشا و کلا، این سخنان مختار خائفین و اختیار مستضعفین است.

فقال له نعمان: فَقَالَ لَهُ النَّعْمَانُ أَكُونُ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْأَغْرِينَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ

نعمان گفت: من دوست تر دارم که در طاعت خدای از مستضعفین شمرده شوم و در عصیان خداوند در شمار شیفتگان نرمم. این بگفت و از منبر بز بر آمد و

جانب سرای خویش گرفت.

نامه عبدالله خضر می یزید بن معاویه

و عبدالله بن مسلم ربیع الخضر می، در زمان بسوی یزید بن معاویه بدین رقم

مکتوبی در قلم آورد:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ قَدْ قَدِمَ الْكُوفَةَ وَبَايَعَهُ الشَّيْعَةُ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنْ يَكُنْ لَكَ فِي الْكُوفَةِ حَاجَةٌ فَابْعَثْ إِلَيْهَا رَجُلًا قَوِيًّا يُنْفِذُ أَمْرَكَ وَيَعْمَلُ مِثْلَ عَمَلِكَ فَإِنَّ النَّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَجُلٌ ضَعِيفٌ أَوْ هُوَ يَتَضَاعَفُ .

یزید را باگهانید که مسلم بن عقیل کوفه در آمد و از مردم بیعت بستند، تا در متابعت حسین بن علی پای استوار کنند و همدست و همداستان باشند. اگر

کوفه را در تحت سلطنت خویش خواهی داشت ، مردی را بحکومت فرست ، که با قلب قوی و عزمی ثابت امر تورا انفاذ تواند داد و خصم تورا دفاع تواند کرد. همانا نعمان بن بشیر مردی ضعیف و در انظار ناس بی سنک و خفیف است ، یا چنان وا مینماید، که من مردی ضعیف و ناتوانم و دفع دشمن نتوانم .

این اول مکتوبی بود که یزید را ، بتحریص قتل سید الشهدا درسید. از پس او عمر بن سعد بن وقاص و دیگر عماره بن عقبه نیز بسوی یزید علیه اللعنه بدینگونه نامه کردند چون این مکاتیب بیزید رسید، سرحون رومی را طلب داشت. و این سرحون در شمار عبید معاویه بود و او را روز تا روز مورد ملاحظت داشت ، چند که وزارت خویش بدو گذاشت . چون معاویه درگذشت همچنان یزید او را از عمل وزارت باز نکرد.

بالجمله سرحون حاضر مجلس شد. یزید آن مکاتیب را باو سپرد و آغاز مشورت کرد و مصلحت جست که سزاوار حکومت کوفه کیست تا او را دهیم ؟ و دفع این حادثه از وی خواهیم ؟ سرحون اصلاح این امر و مفتاح این باب را ، جز بخشونت خوی و شر است طبع عبیدالله زیاد چاره ندانست . لکن چون یزید را در این وقت از عبید الله ملالتی در خاطر بود. ابتدا بنام او نکرد با یزید گفت مرا با تو مسئلتی خواهد رفت. با من بگوی اگر امروز معاویه سر از خاك بیرون کند و فرمانی دهد، تو فرما نپذیر خواهی بوده یا سر از فرمان برخواهی تافت ؟ گفت : البته پذیرای فرمان شوم. این وقت سرحون مکتوبی از جیب بیرون کرد و گفت این عهدنامه معاویه است بدینگونه نگاشته و حکومت کوفه را بعبید الله مفوض داشته، حکومت کوفه را تو نیز بعهده عبیدالله فرمای و صلاح اینگونه وقایع را از وی بخواه ! .

فرمان استانداری کوفه بابن زیاد

یزید صوا بدید سر حونرا بپذیرفت و منشور حکومت کوفه را بدینگونه

بعبیدالله بن زیاد رقم کرد:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ كَتَبَ إِلَى شَيْعَتِي مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُخْبِرُونَنِي أَنَّ ابْنَ عَقِيلٍ بِالْكُوفَةِ يَجْمَعُ الْجُمُوعَ لِشِقِّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ فَسِرُّ حِينَ تَقْرَأُ كِتَابِي هَذَا حَتَّى تَأْتِيَ أَهْلَ الْكُوفَةِ فَتَطْلُبُ ابْنَ عَقِيلٍ كَطَلَبِ الْخُرَزَةِ حَتَّى تَتَقَفَّهُ فَتَوْتِفَّهُ أَوْ تَقْتُلَهُ أَوْ تَنْفِيَهُ وَالسَّلَامَ.

در جمله میگوید شیعیان من از مردم کوفه مرا مکتوب کردند و آگهی فرستادند: که پسر عقیل در آن بلد باجماعتی ممهّد (1) گشته، که مردم را پراکند و شق عصای مسلمین کند. چون بر این کتاب مشرف و مطلع شدی، بیتوانی (2) بر نشین و بجانب کوفه کوچ میدی و بتمام استقرا و استقصا، طلب میکنی پسر عقیل را چنانکه کس جوهری جوید، تا گاهی که بر وی نصرت جوئی و بند بر نهی، یا او را بقتل رسانی و اگر نه از آن بلده اخراج کنی. و این مکتوب را بصحبت مسلم بن عمر الباهلی روان داشت.

دستوریزید بابن زیاد

چون یزید از مردم کوفه و بصره، مطمئن خاطر نبود و در دفع مسلم عجلتی

تمام داشت، دیگر باره عبیدالله را بدین اسلوب مکتوب کرد:

مِنْ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ إِلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ اجْتَمَعُوا عَلَى الْبَيْعَةِ الْحُسَيْنِيِّ بْنِ عَلِيٍّ قَدْ كَتَبْتَ إِلَيْكَ كِتَابًا فَأَعْمَلُ عَلَيْهِ فَإِنِّي لَا أَحْدُسُ سَهَا أَوْ مِي لَهُ عَدُوِّي أَجْرِي مِنْكَ فَإِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي هَذَا فَارْ نَحْلُ مِنْ وَفْتِكَ وَسَاعَتِكَ وَإِيَّاكَ وَالْإِبْطَاءَ وَالتَّوَانِي وَاجْتِهَدَ وَلَا تَبْقَ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَحَدًا وَأَطْلُبُ

ص: 54

1- مهّد گشته: آماده گشته

2- بیتوانی: بدون آنکه از خود سستی و سهل انگاری نشان دهی

یعنی این نامه ایست از یزید بن معاویه بسوی عبیدالله زیاد، همانا بمن رسید که مردم کوفه سخن یکی کردند و در بیعت حسین همداستان شدند. من اینک بسوی تو کتابی روان کردم واجب میکند که بدانچه نگاشته ام، پذیرای فرمان باشی. و من بیرون تو خدنگی نیافتم که دفع دشمن را نیک تر از تو بر نشان آید، چون این نامه قرائت کنی وقت را در از مکش، در ساعت برنشین و بتعجیل و تقریب طی طریق میکن! پرهیز از توانی و گرانی و چند که در قوت بازوی تست، پای استوار کن و یکتن از فرزندان علی ابوطالب زنده مگذار و مسلم بن عقیل را دستگیر کن و از پای در افکن و سر او را بنزد من فرست.

خطبه ابن زیاد در بصره

چون این نامه در شهر بصره مشهود عبیدالله زیاد افتاد سخت شاد شد که مصرین بصره و کوفه در تحت حکومت اور عدلین گشت. در زمان فرمان داد تا مردم بصره وضع و شریف در مسجد جامع مجتمع شدند، آنگاه بر منبر صعود داد.

وَقَالَ يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ إِنَّ الْخَلِيفَةَ يَزِيدَ قَدْ وَلاَنِي الْكُوفَةَ قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَيْهَا وَقَدْ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمْ أَخِي عُثْمَانَ بْنَ زَيْدٍ فَاسْتَمْعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا وَإِيَّاكُمْ وَالْأَرَاخِيفَ فَوَ اللَّهِ إِنْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْكُمْ خَالَفَ أَمْرَهُ لَأَقْتُلَنَّ عَزِيزَهُ وَلاَ خُذْنَ الْأَذْنَى بِأَلْفِصَى حَتَّى تَسْتَقِيمُوا.

ندا در داد که ای مردم بصره! دانسته باشید که خلیفه زمان یزید بن معاویه ایالت کوفه را، نیز بمن حواله فرمود و هم اکنون عزیمت درست کرده ام که بدانجا شوم و برادر خویش عثمان بن زیاد را بجای خود خلیفتی داده ام، فرمان او را گوش دارید و اطاعت کنید! و از تهیج اراجیف و سخنان سخیف پرهیزید! سوگند با خدای اگر بمن رسد که مردی از شما اوامر و نواهی او را مخالفت آغاز و فرزندان

اورا با تیغ در میگذرانم و نزدیکان را بگناه گریختگان و دور افتادگان مأخوذ میدارم و زنده نمیگذارم، تا گاهی که اعوجاج شما باستقامت گراید.

این جمله پرداخت و از منبر فرود آمد و بسیج راه کوفه کرده، صبحگاه دیگر، با اهل و عشیرت و حشم و حشمت از بصره خیمه بیرون زد و جوه مردم بصره را، که نامزد بدعوت حسین علیه السلام بودند، ملازمت رکاب فرمود. از جمله مسلم بن عمر الباهلی و منذر بن جارود العبدی و شربک بن الاعور الحارثی بودند و مالک بن مشیع متقاعد شد و بوجع خاصره متعذر گشت و پیام داد که چون از این مرض بهبودی بایم، از دنبال بشتابیم و با شما ملحق شوم

فیرنک ابن زیاد

اینوقت ابن زیاد جامه سفید در پوشید و عمامه سیاه بر سر بست و لثاهی چون لثام حسین بن علی علیهما السلام استوار کرد و طیلسانی (1) از فرق سر فرو گذاشت و شمشیری حمایل ساخت و کمانی بیازانداخت و کنانه ای (2) انباشته با تیر بر میان بست و بر استری شهبها برنشست و قضیبی بدست کرد و طریق کوفه پیش داشت و آن مسافت را همواره بسرعت در مینوردید، تا روز جمعه هنگام نماز دیگر بظاهر کوفه رسید. پس پیاده شد و مردم او نیز پیاده شدند و لختی بیار میدند. از آن سوی مردم شهر را آگهی رسید که گروهی در بیرون کوفه فرود آمده اند. مگر توقف کوفه کرده اند و از فرسایش (3) راه آسایشی خواسته اند، این نیست مگر جیش حسین بن علی، پس اهل کوفه مرد و زن در کوی و برزن (4) انجمن شدند و چشم براه میگماشتند و انتظار قدوم حسین میداشتند.

اما عبید الله بن زیاد در بیرون کوفه بود تا دو ساعت از شب سپری شد پس برخاست و بر نشست و مردم او جماعتی بر مقدمه رفتند و گروهی یمین و شمال

ص: 56

1- طیلسان: یکنوع شنلی بود که اشراف روی لباس میپوشیدند. عربها این رسم را از ایرانیان آموخته بودند.

2- کنانه: به زیر صفحه 47 مراجعه شود

3- فرسایش: فرسودن، فرساییدن و با پای کوبیدن

4- برزن: کوچه، محله، بیابان

نیرنگ ابن زیاد او را گرفتند و این شب چنان از نور ماهتاب جهان روشن بود که گفتی در سایه آفتاب میروند و مردم از راه و بیراه پذیره او را شتاب میگرفتند و میگفتند: اینک حسین بن علی است و بر گرد باره (1) او فراهم میشدند و دم بارگی (2) را فرا میگرفتند و میگفتند: مرحبا یا ابن رسول الله!

زنی بانگ بر داشت که الله اکبر! سوگند بخداوند کعبه که این پسر رسول خدا است و مردمان یکدیگر را صیحه میزدند و دورهم می آوردند و میگفتند:

با این رسول الله: اینک ما چهل هزار تن تو را بامامت برداشته ایم و سر و جان در راه تو گذاشته ایم، از این کلمات پوست بر تن عبیدالله زندان میگشت و موی بر اندامش، زحمت پیکان میداد و با مردم جز بجواب سلام سخن نمیکرد و طی مسافت مینمود چون بنزدیک دارالاماره رسید خبر بنعمان بن بشیر بردند که چه آسوده نشسته ای؟ اینک حسین بن علی است که از راه در میرسد. نعمان نگاهبانان را بفرمود تا دارالاماره را در بستند و نیمی از فراز باره (3) و نیمی از پس در نشستند.

در اینوقت عبیدالله فرا رسید و مردم کوفه گرد او را فرو گرفتند و بانگ در افکندند که ای نعمان! در بر روی پسر رسول خدای بگشای و او را شتم کردند و فحش گفتند. نعمان بر لب بام آمد و سرفرو داشت،

فَقَالَ أَنشُدْكَ اللَّهَ إِلَّا تَتَّخِيتَ وَاللَّهِ مَا أَنَا بِمُسْلِمٍ إِلَيْكَ أَمَاتِي وَمَالِي فِي قِتَالِكَ مِنْ إِزْب.

گفت: ای پسر رسول خدا! با خدای سوگند میدهم که از فتح این باب دست باز دار و بجای دیگر فرود آی. قسم با خدای این سرای را که با من سپرده اند تسلیم نکنم. و دوست ندارم که با تو طریق مقاتلت سپارم.

ص: 57

1- باره: دوست، قلمه، حصار

2- بار کی: اسب و یا سایر چار پایان

3- فر از باره: از بالای دیوار با عبارت استانداری

ورود ابن زیاد بدار الاماره

اینوقت عبیدالله لثام بگشود و آغاز سخن نمود و گفت یا نعمان: در بگشای که شب بدر از کشید. یکن از مردم کوفه بانگ او را بشنید و بشناخت و واپس دوید و گفت:

يَا قَوْمِ إِنَّ مَرْجَانَةَ وَوَالَّذِي لَا إِلَهَ

قسم بآنکس که جز؛ و خدائی نیست، اینک پسر مرجانه است. و مسلم بن عروه باهلی نیز بانگ برداشت که هان ای مردم کوفه! دور شوید این عبیدالله زیاد است. مردمان سر برتافتند و یکدیگر رادر نوشتند و در گذشتند و ابن زیاد را همبید گفتند و لعن کردند. از آن سوی نعمان بن بشیر در بگشاد و ابن زیاد را در برد.

خطبه ابن زیاد در کوفه

عبیدالله آن شب را بروز آورد و بامداد فرمود تاندا در دادند: الصلوه جامعه

و مردمان در مسجد جامع مجتمع شدند، پس عبیدالله زیاد از سرای بیرون شد و بمسجد آمد و بر منبر صعود داد و خدای را ثنا گفت و رسول را درود فرستاد،

ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَاِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ وَاللَّيْلِ مِصْرَكُمْ وَتَغْرُكُمْ وَفَيْتَكُمْ وَأَمْرِي بِانصافِ مَظْلُومِكُمْ وَإِعْطَاءِ مَحْرُومِكُمْ وَالْإِحْسَانِ إِلَى سَامِعِكُمْ وَمُطِيعِكُمْ كَالْوَالِدِ الْبَرِّ وَسَوَاطِيٍّ وَسَيْفِيٍّ عَلَى مَنْ تَرَكَ أَمْرِي وَخَالَفَ عَهْدِي فَلْيَتَّقِ امْرَأَةً عَلَى نَفْسِهِ الصَّدْقُ يُنْبِيءُ عَنْكَ لَا الْوَعْدُ

گفت: دانسته باشید که یزید مرا فرمانروا ساخت بر شهر شما و حدود و ثغور شما و غنایم شما و مأمور ساخت که داد مظلوم را بستانم و عطای محروم را برسانم و

8- این یکی از امثال عرب است (ومعناه كما قال الجوهري: أن الصدق رفع عنه العائله في الحرب دون التهديد) با راستی و صداقت میتوان آتش جنگ خونین و خانمانسوزی را خاموش کرد ولی با تهدید نمیتوان.

خطبه ابن زیاد در کوفه مردم فرمانبردار و طاعت دار را چون پدر مهربان مورد بذل و احسان فرمایم و تازیانه و شمشیر من خاص کسی است، که امر مرا مخالفت کند و عهد مرا بشکند. لاجرم مردم باید از بیفرمانی من بر جان خویش بترسند. آنگاه گفت: کردار بکار آید نه گفتار. عدوی عنید را با حسام حدید دفع توان داد نه با وعید و تهدید. آنگاه گفت:

فَابْعَلُوا هَذَا الرَّجُلَ الْهَاشِمِيَّ مَقَالَتِي لِيَتَّقِيَ غَضَبِي.

یعنی مسلم بن عقیل را بیگانه‌انید که از خشم من بپرهیزد. این بگفتم از منبر بزیر آمد و بسرای خویش باز شد و کارداران خویش را که معتمد و مؤتمن میدانست، پیش خواند و بفرمود: تا عرفا و نقبای شهر را حاضر کردند و هر عریفی (1)

را چندانکه از مردم و محلات در عهده عرافت اوست جریده نمودند (2) و حکم داد

که هر عریفی در سکنه محال خویش، از اهل حروریه (3) و آنان که براه شقاق و نفاق میروند و آنکسی را که از مخالفین یزید میشناسند بنام و نشان بنویسند و پایندانی (4)

و ضمانت بردمت عریف است، که نام هیچیک از مخالفین را پوشیده ندارد و همانا چون مخالفی از حوزه عرافت عریفی آشکار شود و برخصمی مایرون آید و جیبه (5) عریف را قطع کنم و او را بر سر ایش بدارزنم و جان و مالش

را بهدر خوانم و بر قتل و سبی بازماندگانش حکمرانم. بدین منوال عرفا و نقبا را مأخوذ داشت و این موثیق ممهّد و مشید (6) ساخت.

وَأَمْرٌ مُنَادِيَةٌ يُنَادِي فِي قَبَائِلِ الْعَرَبِ أَنْ ائْتُوا عَلَيَّ بَيْعَةَ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ

ص: 59

1- عریف: آنکه اهل محل و یا افراد قبیله را میشناسد و از کار و بار آنان، آگاهی کامل دارد.

2- جر بده نمودند: در دفتر نوشتند

3- حرور به (بر وزن ضروریه) نام محلی است

4- پایندانی؛ ضمانت و تعهد کردن

5- وجیبه (بر وزن وظیفه) موجب، حقوق

6- مشید: محکم و استوار

قَبْلَ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْكُمْ مِنَ الشَّامِ رِجَالًا يَقْتُلُونَ رِجَالَكُمْ وَيَسُبُّونَ حَرَمَكُمْ.

یعنی فرمان داد تا منافیان او در تمام قبایل عرب ندا در دادند : که ایها الناس؟

بیعت یزید را خوارمایه مشمارید و متابعت او را دست باز مدارید . از آن پیش که لشگر شام بر شما بتازد و مردان شما را عرضه شمشیر سازد و زنان شما را اسیر گیرد. مردم کوفه چون این کلمات دهشت انگیز شنیدند و این تهدید و تهویل نگریستند با یکدیگر گفتند ما را چه افتاده ؟ که با خداوند سریر خلافت مخالفت آغازیم و خویشان را بتهلکه در اندازیم ، بیعت حسین را بشکستند و بمتابعت یزید پیوستند.

و مردم این شهر کجا رفتند؟

الان مسلم بن عقیل در سرای مختار ازین اخبار آگهی یافت و نگران بود که این امر مظلّم را، از کجا استضانت کند؟ بامدادان از برای نماز حاضر نشد و چون هنگام نماز ظهر فراز آمد از خانه بیرون شد و بمسجد در آمد و باذان ندا در داد. بنماز ایستاد و از آن چهل هزار تن و بروایتی هشتاد هزار تن که با او بیعت کرده بودند، یکتن حضور نداشت و مسلم وحیداً فریاد نماز بگذاشت چون از نماز خویش فراغت جست، غلام خویش را گفت:

يَا غُلَامُ مَا فَعَلَ أَهْلُ هَذَا الْمِصْرِ

بگوی: مردم این شهر را چه افتاد ؟ و بکجا شدند و گفت :

ای سید و مولای من! مردم این شهر بیعت حسین را بزیر پا نهادند و دست بمتابعت یزید دادند . مسلم چون این کلمه بشنید، از در فسوس و دریغ دست بردست زد و دانست که دیگر در خانه مختار ایمن نتوان نشست و یکتنه با شیعیان یزید مقاتلت نتوان پیوست .

از مسجد بیرون شد و ناشناخته در کوی و برزن ، هایم و آسیمه (1) راه در

نوردید تا بمحلت بنی خزیمه رسید . ناگاه خانه شاهانه کرباس (2) دید و کرباسی

بلند اساس نگریست ، مسلم بر در آن سرای در ایستادناگاه جاریه ای از خانه بیرون شد ، او را گفت بگوی تا این خانه کراست ؟ عرض کرد:
این سرای هانی بن عروه است ،

فرمود بشتاب و هانی را بگوی : مردی بر باب تورا میطلبد ، اگر گفت آنمرد را نام چیست ؟ بگوی مسلم بن عقیل . جاریه برفت و بگفت و باز شتافت و عرض کرد: ایسیدو مولای من! در آی همانا هانی علیل است ، جنبش کرد تا تورا پذیره کنده نیرو نیافت .

مسلم در خانه هانی

پس مسلم بسرای هانی در آمد و هانی مقدم او را مبارک شمرد و در خدمت

در ایستاد و فراوان ترحیب و ترجیب (3) فرستاد و در حرمسرای خویش بیتی خاص مسلم ، معین فرمود و روزان و شبان در صحبت او وقت میگذرانید . و جماعتی از شیعیان حسین علیه السلام چون دانستند مسلم در سرای هانی بن عروه است ، در حضرت او مختلف و متردد گشتند ، و مسلم از هر يك بیعت میگرفت و ایمان مغلظه بر وی حمل میکرد ، که این راز را مستور بدارد و از منافقین پوشیده کار کند.

تدبیر هانی و مسلم در قتل ابن زیاد

شبانگاهی مسلم را با هانی از عبیدالله زیاد تذکره رفت و در رفع مخاصمت او با آل رسول و تدبیر مسالمت مسلم از معاندت او سخن بشوری افتاد ، هانی گفت : ای سید و مولای من ! روزی چند است که شدت مرض مرا بملازمت خانه گماشته و رهینه (4) بالش و بستر داشته ، چون دوستان من خبر ناتوانی من بعبیدالله زیاد برند ، بی توانی بعیادت من شتاب گیرد و هم درین خانه مرا دیدار کند

ص: 61

1- آسیمه : دیوانه ، شیفته ، شوریده و سراسیمه .

2- کرباس . بالاخانه ، دربار پادشاهان و بزرگان ، خلوت خانه سلطنتی و امیران .

3- ترجیب : تعظیم و احترام کردن

4- رهینه (بر وزن وظیفه) : گروگان

و شرط مهربانی بیای برد ، تو اینوقت این شمشیر را با خویشتن میدار و در مخدعی و بیغوله ای میباش ، چون وقت رسد تورا آگهی دهم ، پس چون شیر شمیمده (1) از کمین بیرون تاز و آن پلید غدار را سر بردار . مسلم گفت : انشاء الله. هانی گفت: تو نگران من میباش چون دیدی که عمامه از سر برداشتم و بر زمین گذاشتم فرصت از دست مگذار عجلت کن و درای و او را دستخوش شمشیر فرمای و نیک بر حذر باش که اگر زنده بجهد و از چنگ تو بسلامت برهد ، دمار از تو بر آورد و مرا نیز زنده نگذارد . و از آنسوی عبیدالله را گفتند: که هانی بن عروه روزگاریست که علیل و سقیم در بستر ناتوانی مقیم است ، اکنون که اسقام او روی بیهودی نهاده، از آن زیاده نیست که ساعتی بیش و کم در عتبه خانه نشیمن تواند کرد .

عیادت ابن زیاد از هانی

هانی بن عروه نیز کس بعیدالله فرستاد و آغاز گله نهاد که مرا اسیر رنج و شکنج دیدی و از حال من پرسیدی؟ عبیدالله عذرخواه گشت و گفت از رنج تو آگاه نبودم، اکنون شامگاه بنزدیک تو شتابم و سعادت عیادت دریابم . .

چون نماز عشا بگذاشت ، طریق سرای هانی برداشت و بر باب سرای ایستاد. هانی را آگهی بردند که امیر اذن دخول میطلبد ، هانی کنیز خود را گفت : ابن سیف (2) بمسلم سیار و او را در مخدع جای ده ، مسلم شمشیر بگرفت و بمخدع (3) رفت . عبیدالله در آمد و در کنار هانی بنشست و حاجب عبیدالله از پشت او ایستاده شد . اینوقت سخن در پیوستند و هانی از حدت تعب و شدت مرض لختی شکایت کرد.

آنگاه عمامه خویش را از سر برداشت و بر زمین گذاشت و چنان میدانست که مسلم بیرون خواهد تاخت و کار خواهد ساخت و مسلم از مخدع بیرون نشد. بالجمله سه کرت هانی عمامه خویش را بر زمین نهاد و دیگر باره بر سر جای داد و مسلم اقدام نفرمود. هانی بدین شعر تمثیل جست. تا مسلم اصغا فرماید و در آید :

ص: 62

1- شمیمده : بر وزن و معنی رمیده ، بیهوش ، آشفته

2- سیف : شمشیر

3- مخدع (بر وزن منبر) : گنجینه ، صندوقخانه .

مَا الْإِنْتِظَارُ بِسَلْمَى لَا تُحْيِيهَا *** حَيُّوا سَلِيمَى وَحَيُّوا مَنْ يُحْيِيهَا

هَلْ شَرِبَةٌ عَذْبَةٌ أَسْقَى عَلَى ظَمَاءٍ *** وَ لَوْ تَلَفَتْ وَكَانَتْ مَنِيَّتِي فِيهَا (1)

وَإِنْ تَخَشَّيْتِ مِنْ سَلْمَى مُرَاقِبَةً *** فَلَسْتِ تَأْمَنُ يَوْمًا مِنْ دَوَاهِيهَا (2)

این اشعار را چند کورت اشاد نمود. تکرار انشاد هانی براین زیاد گرانی کرد

مگر مکیدتیش بخاطر رسید. گفت چه رسیده است این مرد را که بدین شعر چندین تمثیل کند : گفتند : شدت مرض او را باکثار سخنان نا بهنگام میگمارد . ابن زیاد برخاست و از سرای هانی بیرون شد و بر نشست و بدار الاماره مراجعت کرد. از پس او مسلم از مخدع بیرون شد. هانی گفت: چه بود این توانی و تراخی؟ و تورا چه باز داشت از قتل عیبداالله؟ مسلم گفت : دو چیز ، نخست آنکه زنی با من در آویخت،

وَقَالَتْ نَشَدْتُكَ اللَّهُ إِنْ قَتَلْتَ نُو زِيَادٍ فِي دَارِنَا فَبَكَتْ فِي وَجْهِ

گفت تورا با خدای سوگند میدهم ، ابن زیاد را در خانه ما مسته شمشیر مکن و بنیان ما را از بیخ مکن و در روی من سخت بگریست .

و دیگر آنکه حدیث رسول خدای را بخاطر آوردم که میفرماید :

إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدَ الْفِتْكَ وَلَا يَفْتِكُ مُسْلِمٌ

یعنی ایمان، مسلمان را از مکیدت و خدیعت باز میدارد و هیچ مؤمن مغافصه (3) مسلمانی را بقتل نمیرساند .

هانی گفت: اگر بیرون تاختی و اورادستخوش شمشیر ساختی ، فاسقی فاجری کافر را کشته بودی ، اکنون مرا پی سپر دمار

ص: 63

1- منیه (بر وزن گریه) : آرزو

2- مضمون و مقصود این اشعار اینست: انتظار بیایان رسید ، دیگر فرصت آن رسیده که از پناهگاه بیرون آئی و اقدام خود را که مانند رسانیدن جرعه آبی بادم تشنه بموقع است، انجام دهی . امروز اگر باو صدمه نرنی و بحسابش نرسی ، وی روز بکه بتو دست یابد ، صدمه ها خواهد زد .

3- مغافصه : کسی را ناگهانی گرفتن

وهلاك ساختی و خود را بتهلكه در انداختی و واقع شدی در چیزی که آن را دافع بودی. و این هنگام هانی از ابن زیاد بیمناك شد و بتمادی تمارض از مجلس او متقاعد كشت. بود که گاه گاهی بر در شرای خویش مینشست، لکن بیشتر ملازمت بالین و بستر بر خود مییست.

اما از آنسوی چون ابن زیاد بدار الاماره رسید، تصمیم عزم داد در تشدید تدبیر، تا مسلم بن عقیل را دستگیر کند. او را غلامی بود که معقل نام داشت و او در چاپلوسی و حیلت اندوژی بشیمت اکالب (1) و شیوه ثعالب (2) میرفت بفرمود او را حاضر کردند. گفت: یا معقل سه هزار درهم از خازن من فراگیر و در فحوص حال مسلم بن عقیل میباش و از هر جا و هر کس تفرس میکن و تجسس میفرما، چونیکی از دوستان او را بدست کنی بدانسان که دانی و توانی از مسکن مسلم آگاه شوی و بدو راه یابی و این مبلغ را تسلیم ساز و گوئی این هدیه ایست از برای تجهیز سپاه و جهاد دشمنان گمراه، چون از پنهان و پیدای ایشان آگاه شوی مرا آگهی بایدت داد. پس معقل آن درهم بگرفت و از پی امثال فرمان برفت و بهر درنگران بود و بهر کس ابواب مرافقت و موافقت بگشود. تا از این قراردادش را دارید

نیر نك معقل برای دست یافتن بمسلم

روزی بمسجد جامع آمد مردی را نگریست که جامهای سفید در بر کرده نماز در ایستاده و جان و تن را بنیاز فراداده. معقل با خود اندیشید، که این کس نیست جز از شیعیان علی ابوطالب، پس بنزدیک مصلاهی او بیامد و بنشست و اینمرد مسلم بن عوسجه بود، چون از نماز فراغت جست معقل برخاست و پیش او شد و با او معانقه کرد و آغاز مهر و حفاوت فرمود و بتمام ضراعت (3) نیازمندی خود را باز نموده، گفت: یا عبدالله! من مردی از اهالی شامم خداوند تبارك و تعالی مرا بفضل و کرم خود بناوخت و قلب مرا از محبت اهل بیت آکنده ساخت.

ص: 64

1- اکالب (جمع کلب): سکان

2- ثعالب (جمع ثعلب): رو باهان

3- ضراعت: خضوع و خشوع.

شنیده ام که در این شهر، از خویشاوندان رسول خدا مردی که گاه روی مینماید و از مردم، بنام حسین بن علی اخذ بیعت میفرماید. من این سه هزار درهم با خود حمل دادم و در حضرت خداوند برذمت نهاده ام، که این مبلغ را با وی تسلیم دارم، تا در بهای سیف و سنان (1) صرف کند و با دشمنان دین رزم زند. تئى چند گفتند: تو از محبین آن خاندان و از شیعیان ایشانی بعید نباشد، اگر مسئلت مرا با اجابت مقرون داری و در اسعاف حاجت من مسامحت نفرمائی.

فَقَالَ مُسْلِمٌ بَنُ عَوْسَجَةَ يَا أَخَا الْعَرَبِ أَغْرَبُ مِنْ هَذَا الْكَلَامِ مَا لَنَا وَأَهْلَ الْبَيْتِ فَأَصَابَ الَّذِي أُرْشِدَكَ إِلَيَّ.

مسلم گفت ای برادر عرب؛ از اینگونه سخن مکن مرا با اهل بیت موالات و مودتی نیست؟ آنکسیکه تورا بسوی من دلالت کرده، اصابت نفرموده. معقل گفت: یا عبدالله! مرا اغلوطه مده (2) اندرین مسجد گروهی از مردم دین پژوه مرا آگهی دادند، که تو با حسین بن علی دست بیعت داده و قلاده اطاعت او را گردن نهادهای. اگر مرا با خویش موافق نمیدانی و مخالف و منافق میخوانی، نخستین از من بیعت بستان و موثیق مرا باسوگند های محکم استوارفرما و این درهم رانیز از من مأخوذ دار، آنگاه مرابنزد ابن عقیل دلیل باش.

گول خوردن مسلم بن عوسجه

مسلم بن عوسجه سخنان معقل را که همه دروغ و دغل بود، باور داشت.

فَقَالَ أَحْمَدُ اللَّهُ عَلَى لِقَائِكَ أَيَايَ فَقَدْ سَرَّيْنِي ذَلِكَ لِتَنَالِ الَّذِي تُحِبُّهُ وَ لِيَنْصُرُونِ اللَّهَ بِكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ وَ لَقَدْ سَأَنِي مَعْرِفَةَ النَّاسِ إِيَّايَ بِهَذَا الْأَمْرِ قَبْلَ أَنْ يَتَمَّ مَخَافَةَ هَذَا الطَّاعِيَةِ وَ سَطْوَتِهِ

گفت سپاس خدای را که مرا دیدار کردی و شاد شدم که بر آرزوی خود

ص: 65

1- سیف: شمشیر - سنان: نیزه

2- اغلوطه مده: بغلط میانداز

سوار شدی و خداوند تورا بنصرت اهل بیت پیغمبر خود، برخوردار کرد. لکن دوست نداشتم چندانکه این خمیر مایه بیداد و فساد یعنی ابن زیاد بر اریکه حکم رانی متکی است، مردم مرا از محبین اهل بیت بشمار گیرند. معقل آغاز شادمانی و فرحت کرد و گفت: اکنون از من بیعت بگیر و برادر طریقت بدان!

پس مسلم بن عوسجه از وی بیعت بستند و بکتمان سروصیت کرد و بموایب مغلظه مشید (1) فرمود آنگاه گفت: یکدوروز بنزدیک من مختلف و متردد میباش تا وقت بدست کنم و اجازت حاصل نمایم، آنگاه تو را بمجلس مسلم بن عقیل دلالت خواهم کرد. پس معقل ملازمت خدمت مسلم بن عوسجه را مواظبت نمود، تا بمجلس مسلم بن عقیل راه یافت و اظهار عقیدت نمود و تجدید بیعت کرد و بفرمان مسلم آن دراهم را بابو ثمامه صایدی تسلیم داد، تا در تجهیز لشکر بکار برد، چه ابو ثمامه در شناخت اسب و سلاح بصیر و در میدان حرب و ضرب دلیر بوده و بالجمله معقل در هر صباح اول کس بود که خدمت مسلم را دریافتی و آخر کس بود که شامگاهان باز شتافتی؛ بدینگونه کار کرد تا شیعیان حسین علیه السلام را بتمامت

شناخت و اسرار ایشان را بالجمله مکشوف ساخت. و ابن زیاد را از بیش و کم آگاه نمود.

طلبیدن ابن زیاد هانی بن عروه را

ابن زیاد از صورت حال آگهی بدست کرد. عمل بن اشعث بن قیس کندی را و دیگر اسماء بن خارجه را و دیگر عمرو بن حجاج زبیدیرا طلب کرد، دختر عمرو بن حجاج که رویحه نام داشت، در حباله نکاح هانی بود و او از هانی پسری بنام یحیی داشت، بالحمله چون این بزرگان قبایل حاضر شدند، ابن زیاد گفت: چیست که هانی بن عروه را نمی بینم؟ چرا بمجلس من حاضر نمیشود؟ مگر از من کراهتی در خاطر دارد و گفتند: تواند بود که ناتوانی هانی را از حضرت تو معذور داشته

گفت شنیده ام که همه روز بر در سرای خویش می نشیند و از هر درسرخنها

ص: 66

میکند و داستانشا میزند، من دریغ میدارم، که بزرگ مردی مانند هانی بنا چیز مرضی بهانه گیرد و از مجلس من کرانه جوید. اگر بی شائبه تمارض حلیف بستر والیف بالین (1) است، مرا بیگاهانید تا عیادت او اعادت کنم و اگر نه، این استبطا (2) و انحراف را جز بر استکبار و استتکاف (3) نتوان حمل داد و من دوست ندارم، که اشراف عرب مانند هانی کس از من در هول و هرب افتد. اکنون همگان بشتابید و او را دیدار کنید و بنزدیک من آرید.

لاجرم ایشان هنگام عشا بشتافتند و هانی را بر درسرای خویش یافتند. گفتند: .

ای هانی! تو را چه افتاده؟ که بنا واجب با ابن زیاد در انداختی و خود را دست آزمون مخاصمت او ساختی؟ دیدار او را دشمن میداری و بمجلس او در نمی آئی؟

گفت: اگر مردم رنجور روزی چند از مجلس امیر مهجور مانند، معذور باید داشت. گفتند: یا هانی! ما این بگفتیم پاسخ داد که هانی همه روزه بر باب سرای خویش نشسته و با مردمان از هر درسخن پیوسته، او را رنجی و شکنجی نیست.

هان ای هانی؛ مرد خرد مند جور بر سلطان نکند و مشت برسندان نزند، تو را با خدای میسپاریم که بر نشینی تا باتفاق جانب سرای امیر گیریم، این بگفتند و سلب او را طلب کردند و بر وی بیوشانیدند و او را بر استری بر نشانیدند و راه پیش داشتند.

وحشت هانی بن عروه

چون راه با دارالاماره نزدیک کردند، چنان شد که گفتمی از سترات غیب دریچه بقلب هانی گشوده شده و از دیدار ابن زیاد، بیمناک کشت. روی باسماء بن خارجه آورد و گفت: ای برادر زاده! مرا از دیدار ابن زیاد هراسی در خاطر افتاد، صواب آنستکه بنزدیک او حاضر نشوم و با سرای خویش روم. اسماء بن

ص: 67

1- کنایه از شدت بیماری و بستری بودن اوست

2- استبطاء: از بطوه بمعنی کندی است و در اینجا مراد عقب گیری و سهل انگاری از حضور در مجلس ابن زیاد است.

3- استکبار: کبر و نخوت داشتن. استتکاف: خودداری و امتناع کردن.

خارجہ چون از خدیعت معقل و مکیدن ابن زیاد آگاه نبود، گفت: ای عم!

الاوله بر تو هیچ خوفی و خشیتی نیست، خاطر خویش را برهم دوراندیش تکدر مکن و ساحت امیر را بخیالات ناخوش مشوش مفرمای. منت خدای را که ذیل تو از آرایش هر نقصانی پاک و پاکیزه است.

اهانت ابن زیاد به هانی

هانی بترك مراجعت گفت و با آن جماعت بر ابن زیاد در آمد. چون چشم عبدالله بروی افتاد گفت: **أَتَتَكَ بِخَائِنٍ رَجُلًا خَائِنًا** او بنزد تو آورد. و این کلمه از امثال عرب است یعنی خاین پپای خویش آمد.

چون هانی نزدیک شد، روی با تشریح کرد که از جمله مجلسیان بود و بدین

شعر عمرو بن معدیکرب تمثل چست:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي *** عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِي (1)

عبدالله همواره مقدم هانی را مکرم میداشت و تمام رغبت با او صحبت میکرد. اینوقت او را رقع نگذاشت و از وی روی بگردانید اگر چند، این معنی برهانی

گرانی کرد، لکن او را هیچ چاره جز بشکیبائی رسائی نداشت، ناگزیر ابن زیاد را بامارت سلام داد، پاسخ نشنید.

فَقَالَ لِمَاذَا أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ

گفت: هان ای امیر! این سرگرانی از چیست؟ ابن زیاد گفت: ای هانی ابن عروه! خاموش باش، در خانه خویش برکین و کید امیر المؤمنین یزید و عموم

مسلمین فتنه و فساد را انگیزش میدهی و تفرقه جماعت را نعل بر آتش مینهی، هم

اکنون مسلم بن عقیل را در خانه خود نگاهبانی و مردم را به بیعت او میخوانی و. در سرای همسایگان و نزدیکان خود، ابطال رجال را با سلاح جنک و جدال باز

ص: 68

1- من خواهان زندگی و سعادت او هستم ولی او در پی آنست که بین صدمه زند و بز ندگی من خاتمه دهد.

میداری و انتهاز فرصت میبیری و چنان میدانی که کید و کین تو بر من مخفی و کردار تو بر من پوشیده است . هانی گفت : ای امیر ! چنین مگویی نه من این کارها کرده ام و نه مسلم را بخانه برده ام .

جاسوس ! جاسوس !

چون در میان ایشان سخن بدراز کشید ، ابن زیاد بانگ در داد :

يَا مَعْقِلُ أَخْرِجْ إِلَيْهِ وَ كَذِّبُهُ .

ای معقل؛ بیرون شوو کذب این دروغزن را بر روی او زن . پس معقل در آمد.

فَقَالَ مَرَحَبًا بِكَ يَا هَانِي أَنْعَرَفْتَنِي .

گفت : هان ای هانی ! مرا میشناسی؟ هانی دانست که از جانب ابن زیاد جاسوسی بوده، گفت تورا میشناسم عظیم منافقی و کافری که بوده ای . آنگاه روی بابن زیاد آورد و گفت ای امیر ! سوگند با خدای که من کس در طلب مسلم نفرستاده ام و او را با خویشان دعوت نکرده ام ، او خود بنزد من شتابنده آمد و پناهنده شد، مرا شرم آمد که او را بار ندهم و از خویش برانم ، ناچار او را در آوردم و ضیافت کردم . اکنون اگر مرا هدف شناخت (1) میپسندی رخصت مراجعت فرمای، تا عهد او را از گردن فرونهم و او را اجازت جواز دهم ، تا بهر کجا که میخواهد میرود .

طلب کردن ابن زیاد مسلم را از هانی

ابن زیاد گفت : سوگند با خدای تا فرمان مرا تقدیم نفرمائی و مسلم را با

من تسلیم نکنی ،

لَا مَفْرَأَ لَكَ وَلَا خَلَاصَ مَنَاصٍ .

هانی گفت : لاوالله فرمان میکنی مهمان خود را با تو تسلیم کنم ، تا دست آزمون شمشیر کنی ؟ هرگز اینکار نخواهم کرد و این عار و دیعه نخواهم گذاشت

ص: 69

ابن زیاد گفت: لاوالله تا او را دست بگردن بسته با من رها نکنی، از دست من رها نشوی .

این قال و قیل بتطویل انجامید. مسلم بن عمرو الباهلی بیای خواست،

فَقَالَ أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ كَقَوْلِهِ: يَا أَمِيرُ! مَرَا بَاهَانِي بَعْدَ مَا تَلَخْتَنِي بِي

یکدیگر مکالمت آغازیم ، باشد که اینکار را بطریق مسالمت بخاتمت رسانیم ، پس هانی را برداشت و کناری گرفت ، چنانکه هردو تن را ابن زیاد نگران بود،

گفتگوی مسلم بن عمرو با هانی

این وقت مسلم بن عمرو آغاز سخن کرد و گفت : ای هانی ! تو را با خدای سوگند میدهم که خویشتن را عرضه هلاک و دمار مدار و اهل و عشیرت خود را بدست نهب و قتل مسپار . ودانسته باش ، که مسلم بن عقیل از خویشاوندان ابن زیاد و از عمزادگان یزید است ، هرگز حشمت رحم را بزیر پای نگذارند و او را دستخوش شمشیر نفرمایند . او را تسلیم کن وطریق سلامت پیش دار ودانسته باش که این کار بر تو واجب نکند و موجب ملامت و شناعة نشود، چه با سلطان نتوان براه جدال رفت و سهل و آسان نتوان ترك جان و مال گفت .

هانی گفت : سوگند با خدای ، که هیچ خواری و خذلانی عظیم تر از آن نیست که من پناهنده خود را که رسول پسر پیغمبر است، بدشمن سپارم و حال آنکه من تندرست و توانا باشم و اعوان و انصار من فراوان باشند. سوگند با خدای اگر مرا هیچکس نصرت نکند و یکتنه بایدم رزم داد ، او را از دست باز ندهم تا جان بر سر اینکار نهم . و این هنگام از شدت غضب هردو تن باآواز بلند سخن میکردند و ابن زیاد گوش میداشت .

حبس کردن ابن زیاد هانی را

چون دانستکه هانی مسلم را باسانی تسلیم نکند ، فرمان کرد که او را بمن آورید چون نزدیک آوردند ، گفت : با هانی ؛ مسلم را تسلیم کن و اگر نه بفرمایم

تا سرت را بردارند، هانی گفت: تو را این زورمندی نیست و این دلیری بیرون قدرت تست چه در زمان سرای تو را با شمشیر های کشیده، حصار دهند و تو را بدست مذحج کیفر فرمایند. و چنان میدانستکه قبیله او از بیرون در گوش با او میدارند. ابن زیاد گفت: والهفاه مرا با شمشیر بیم میدهی؛ برجست و با قضیبه که در دست داشت، سرو مغز هانی را بکوفت و بینی او را بشکست و پوست و گوشت جبین رخسار او را بپراکند و خون بر روی موی او بدوید. هانی دلیری کرد و دست بقبضه شمشیر برد تا بکشد و او را بکشد. از شرطی مردی او را بگرفت و نگذاشت تا تیغ براند، ابن زیاد فریاد برداشت که بگیرید او را و بزنند خانه در برید. هانی را بگرفتند و بکشیدند و در بیته از بیوت خانه، باز داشتند و جماعتی را بحراست او گماشتند.

مکشود باد که قصه گرفتاری هانی را بدست ابن زیاد، تا بدینجا که مرقوم افتاد بیشتر از مورخین و محدثین، چنانکه در کتاب لهوف و روضه بحار و دیگر کتب مسطور است همداستانند و در دلیری هانی بینوتی که در خوریان باشد ندارند

سلحشوری هانی در مجلس ابن زیاد

لکن ابومخنف لوط بن یحیی در کتاب مقتل خویش مینگارد: که چون ابن زیاد سر و مغز هانی را در هم شکست و سیلان خون از روی و موی او درهم پیوست، هانی چون شیر زخم خورده، شمشیر بکشید و بر سر ابن زیاد فرود آورد و کلاهی و مطرفی از خز که بر سر داشت، چاک زد و جراحی منکر بر سر او آورد. اینوقت معقل بسوی او بتاخت و هانی تیغ بزد و رخسار او را دو نیمه ساخت. ابن زیاد چون این بدید بانك در داد که:

دُونَكُمْ الرَّجُلُ یعنی ای مردم! هانی را مأخوذدارید. عوانان و پرستاران او را در پرده افکندند. هانی تیغ میزد و مدافعت میفرمود و بر یمین و شمال حمله می افکند.

وَقَالَ يَا وَيْلَتَكُمْ لَوَكَّأْتُ رَجُلِي عَلَى طِفْلٍ مِنْ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أَزْفَعُهَا حَتَّى تَقْطَعَ.

وهمی گفت : وای بر شما ای جماعت ؛ اگر پای من برزیر کودکی از آل رسول باشد بر نگیرم، تا گاهی که قطع شود . چند که بیست و پنج تن از آن جماعت رامقتول ساخت، آنگاه بکثرت عدد او را چاره کردند و بروی چیره شدند. پس او را مأخوذ ساختند و نزد ابن زیادش بتاختند. ابن زیاد را عمودی از آهن در دست بود ، بی توانی بر سرهانی فرود آورد و فرمان داد تا او را بحبس خانه در انداختند.

ما از این پیش باز نمودیم که یحیی از اصحاب علی مرتضی است و پسرش ابو مخنف از اصحاب حسن و حسین علیهما السلام است و خود در کوفه میزیست و این وقایع را مینگریست. پس واجب میکند که با وقوف او در این مواقف، روایت او را از خبر دیگران بصدق نزدیکتر دانیم ، اگر چند این دلیری در چنین مجلس از هانی عظیم شگفت می آید .

نهضت قبیله هانی

بالجمله چون هانی را با چندین جراحت بازداشتند ، مردی در میان جماعت فریاد برداشتکه ای بنی مذبح ! چه آسوده غنوده اید ؟ هانی بن عروه را در دارالاماره بکشتند ، چون عمرو بن الحجاج الدیناری این سخن بشنید و دختر او که رویحه نام داشت ، ضجیع (1) هانی بود ، لا-جرم مردم را بدفع ابن زیاد دعوت کرد و فرسان قبیله را در هم آورد و با چهار هزار تن مرد مبارز ، دارالاماره را محاصره دادند و ایشان فریاد همی کردند :

يَا ابْنَ زِيَادٍ تَقْتُلُ صَاحِبَنَا لَمْ يَخْلَعْ طَاعَةً وَ لَمْ يُفَارِقْ جَمَاعَةً.

یعنی ای پسر زیاد ! صاحب مارا میکشی و حال آنکه نه خلع طاعت کرده و نه تفرقه جماعت فرموده ؟ و گروهی منادی میکردند : که یاهانی ! اگر زنده با ما سخن

ص: 72

1- ضجیع : هم بستر .

میگوی، اینک عمزادگان و خویشاوندان توحاضرند، تا با دشمن توقات دهند

بدروغی شهادت دادن شریح قاضی

چون ابن زیاد کلمات ایشان را اصفا نمود، روی با شریح قاضی آورد و گفت: برخیز و بیرون شو و هانی را دیدار کن تا بدانی زنده است، پس بنزد ابن جماعت رو و ایشان را آگهی ده، که صاحب شما را نکشته اند بلکه امیر برای مصلحتی او را ساعتی بیش و کم با خود نگاه میدارد، تا از چیزی چند از وی پرسش فرماید.

پس شریح بنزد آن گروه، آگهی آورد: ای مردم! بیهوده مخروشید و در امر باطل مکوشید، اینک صاحب شما در نزد امیر نشسته و با او سخن در پیوسته. امیر با او مصلحتی خواهد پرداخت و او را بسوی شما گسیل خواهد ساخت. مردم را بدین سخنان فریبده دل بشیفت و پراکنده فرمود، همگان بزندگانی هانی خدای را ستایش گرفتند و برفتند.

سرنوشت اسماء بن خارجه

اینوقت اسماء بن خارجه، بپای خواست و گفت: ای امیر! تو ما را برانگیختی و بسوی هانی گسیل ساختی، تا او را مطمئن ساختیم و امان دادیم و بنزد تو آوردیم، آنگاه او را بسبب و شتم بیازردی و مغزش را با قضیب بکوفتی و پوست و گوشت سر و رویش را بر آشوفتی و اینک آهنگ قتل او داری. ابن زیاد، بروی خشم گرفت و گفت: تو نیز از آنانی که بایدت کشت و فرمان کرد تا بر سر و مغزش زدند و بضراب مشت و سیلی او را از مجلس براندند و در ناحیه بیت در افکند. نخل بن اشعث بن قیس کندی گفت: من نگران سود و زیان خویش نیستم، بلکه در محجوبه ضمیر من، جز اطاعت امیر چیزی نمی آید. اینوقت ابن زیاد با خدام و شرط (1) و عوانان و بزرگان بلد، بمسجد آمد و مردم را حاضر ساخت و بر منبر صعود داد:

فَقَالَ أَمَا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَاعْتَصِمُوا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ أَيْمَتِكُمْ

ص: 73

1- شرط (جمع شرطی): پاسبانان.

لَا تَفْرُقُوا تَهْلِكُوا وَ تَذَلُّوا وَ تُقْتَلُوا وَ تُجْفَوُا فَتُحَرِّمُوا إِنَّ أَحَاكَ مِنْ صَدَقَكَ وَقَدْ أَعَدَرَ مَنْ أُنْدَرَ

گفت ای مردم! چنك در طاعت خدای در زنیذ و اطاعت امامان خود را واجب دانید و تفرقه جماعت را میاغازید و خود را بتهلكه میندازید و خویشتن را مقتول و ذلیل و محروم میخواید. همانا برادر تو کسی است که با تو سخن بصدق کند و از این پس چیزی بر من نیست. این بگفت و از منبر بزیر آمد.

خروج مسلم بن عقیل بر ابن زیاد

در این هنگام غوغای مردم در هم افتاد و از باب تمارین ندا در دادند، که مسلم بن عقیل با جیش خود در رسید، ابن زیاد چون این بشنید تعجیل کرد و خود را بدارالاماره در انداخت و بفرمود تا ابواب دارالاماره را فرو بستند. و این چیان بود که عبدالله بن حازم که از شیعیان حسین علیه السلام بود، او را مسلم بن عقیل بفرمود که بدار الاماره در رود و کردار ابن زیاد را با هانی بنگرد و هر چه زودتر خبر باز برد. این حازم بود، تا هانی را بحبسخانه باز داشتند.

فرار ابن زیاد

اینوقت بیرون شد و بر نشست و عجلت کرد و اول کس بود که در سرای هانی این خبر بمسلم آورد. جماعتی از زنان فریاد برداشتند، که واعبر تا او اثکلاه! مسلم چون این خبر بدانست، عبدالله بن حازم را فرمان کرد، تا ندا در داد و مردم را بیاکانید. زمانی دیر برنیامد که چهار هزار مرد، فوج از پس فوج و گروه از پس گروه برگرد سرای مسلم انبوه شدند. آنگاه از برای بزرگان کنده و مذحج و تمیم و اسد و مضر و همدان رایت بست و منادی را فرمود، ندا کن که با منصور أمت (1) چون منادی این ندا کرد، از هر قبیله آن جماعت که با وی بیعت کرده

ص: 74

1- در صدر اسلام رسم چنین بود که جمعیتهای سری پس از اینکه با رهبر خود بیعت میکردند. رهبر شعار سری خود را که گاهی بجای (اسم شب) بکار میرفت، بانان میگفت. افراد جمعیت همیشه گوش بزنگ بودند که هر وقت آن شعار را بشنوند خود را فوراً بر رهبر برسانند.

بودند ، این کلمه را شعار کردند و طریق دارالاماره را پیش داشتند. وقتی که برسیدند ابن زیاد خود را از مسجد بسرای در برده بود و بدر بندان در افتاده بود . اورا حصار دادند و مردمان از قفای یکدیگر در آمدند ، چندانکه مسجد و کوی و بازار آکنده از مرد گشت.

ترس و وحشت ابن زیاد از سپاه مسلم

از قضا اینوقت افزون از سی تن از سرهنگان لشگر و بیست تن از اشراف شهر، کس با ابن زیاد نبود کار بروی سخت افتاد و جز استوار کردن ابواب دار الاماره هیچ چاره نمیدانست ، از دارالاماره دری بخانه رومیین گشوده میشد و کس از آن راه آمد شدن نداشت ، بعضی از اعیان کوفه از آن راه بنزد ابن زیاد میرفتند و او را دیدار میکردند .

از اینسوی جماعتی که در دارالاماره بودند بر فراز قصر می آمدند ، تا خلق را نظاره کنند و اندازه گیرند. اصحاب، ایشان را شتم میکردند و فحش میگفتند و سنک میپرانیدند و پدر و مادر و زن و عشیرت ابن زیاد را بزنا و زنا زادگی یاد میکردند و بزشت تر فحشی و نیکوهیده تر صفتی خطاب مینمودند " ابن زیاد کثیر بن شهاب را طلب کرد و گفت : در قبيله مذحج تو را دوستداران فراوانند ، از دار الاماره بیرون شو و در میان کوفه عبوری کن و مردم را از لشگر شام و خشم یزید بترسان و از جماعت ابن عقیل و ارهان و نخل بن اشعث راگفت : تو نیز بیرون شو و از مردم کنده و حضر موت هر کس تو را اطاعت میکند ، بدینگونه نصیحت فرمای و رایت امان بر فراز ، تا از آن مردم که از ما میهراسند ، در گرد آنزایت انجمن کردند و از جان و مال ایمن شوند . و دیگر قعقاع الذهلی و شبت بن ربیع التمیمی و حجاز بن الجرالسلمی و شمر بن ذی الجوشن العامری را، پیش خواند و هر یک را بدینگونه وصیت کرد و از دارالاماره بیرون فرستاد . سایر سرهنگان را از

* مسلم بن عقیل نیز (با منصورامت) را شعار خویش قرار داره ، بوسیله جار زدن آن شعار ،

توانست سپاه انبوهی از مردم کوفه گرد آورد (ح . خراسانی) .

محیط وحشت و ترور

اما کثیر بن شهاب بمیان شهر آمد و چندانکه توانست ، مردم را از موافقت مسلم متقاعد ساخت و محمد بن الأشعث تا بخانهای بنی عماره پیش تاخت ، مسلم بن عقیل چون این بشنید . عبدالرحمن بن شریح شیبانی را با جماعتی بمدافعت او فرمان کرد . محمد بن اشعث دانست که با مقاتلت ایشان نیروی مقاومت ندارد ، لختی باز پس شتافت و باتفاق کثیر بن شهاب و قعقاع بنشور الذهلی و شبث بن ربعی ، مردم را بوعد ووعید و تحبیب و تهدید از موافقت مسلم بازداشتند ، تا بر ایشان جماعتی گرد آمد . پس ایشان را برداشته از طریق خانه رومیین داخل دار الاماره شدند و ابن زیاد را نیروئی بدست شد . کثیر بن شهاب گفت :

ای امیر! دیگر جای درنگ نیست آهنگ جنگی باید کرد ، دار الاماره از وجوه رجال و فحول ابطال آکنده است ، واجب میکند که با ما بیرون شوی تا با ایشان رزم آزمائیم . ابن زیاد این سخن را بصواب ندانست ولوائی از برای شبث بن ربعی بست و او را با جماعتی که حاضر بودند ، بیرون فرستاد و سرهنگان سپاه و بزرگان قبایل را فرمان کرد ، تا بمیان شهر شتافتند و مردم را برسیدن لشگر شام و خشم یزید تهویل و تهدید کردند و قلوب مردم را از قتل و غارت لشگریان بهول و هراس بیا کردند . و از آن سوی تا گاهی که آفتاب ، راه با مغرب نزدیکی کرد اصحاب مسلم در خدمت او بیاییدند

پراکنده شدن کوفیان از دور مسلم

شامگاه کثیر بن شهاب فریاد برداشت :

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ الْحِقُوا بِأَهَالِكُمْ وَلَا تَعَجَلُوا الشَّرَّ وَلَا تَعْرِضُوا أَنْفُسَكُمْ لِلْقَتْلِ .

فَإِنَّ هَذِهِ جُنُودُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ قَدْ أَقْبَلَتْ وَقَدْ أَعْطَى اللَّهُ الْأَمِيرَ

ص: 76

عَهْدًا لِأَنَّ تَمَمْتُمْ عَلَى حُرِّبِهِ وَلَمْ تَنْصَرِفُوا مِنْ عَشِيرَتِكُمْ أَنْ يَحْرَمَ ذُرِّيَّتَكُمْ الْعَطَاءَ وَيُعْرِقَ مَقَاتِلَكُمْ فِي مَغَازِي الشَّامِ وَأَنْ يَأْخُذَ الْبَرِّيَّ مِنْكُمْ بِالسَّقِيمِ وَالشَّاهِدُ بِالْغَائِبِ حَتَّى لَا يَبْقَى لَهُ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ إِلَّا أَذَاقَهَا وَبَالَ مَا جَنَّتْ أُنْسِيهَا

گفت ای مردم! بسوی اهل و عشیرت خود عجلت کنید و شرارشر و نیران

فتنه را دامن مزیند و خویشتن را ببارقه تیغ و صاعقه تیر (1) تباہ مخواهید .

اینک لشگر امیر المؤمنین یزید است ، که در رسید و بدانید که ابن زیاد با خداوند خویش پیمان نهاد، که هر کس از جنگجویان شما ، تا هنگام عشا بجای ماند و از کنار ابن عقیل بجانبی گسیل نشود، فردا بگاہ بدست لشگر خون آشام شام تباہ خواهد گشت و آن وجیهه که در وجه او و اولاد او مقرر است ، از جریده عطا منقطع خواهد شد که بسا بیجرم و جریرت کس که بجای مرد گناهکار تباہ گردد؛ و چه بسیار حاضر پاکیزه خاطر که در ازای مرد گریز ناچیز شود، چندانکه از بی فرمانان کس نماند که بکیفر کردار خویش گرفتار نگردد .

سایر زعمای قبایل نیز از اینگونه سخنها ی هایل (2) در انداختند و وصول لشگر شام را ، بر خاص و عام از متواترات اخبار باز نمودند .

مردم کوفه را این کلمات وحشت آمیز دهشت انگیز شد، چنان افتاد که مردان و زنان با تمام خوف و خشیت فرزندان و برادران را نصیحت میکردند و میگفتند : شما در مقاتلت سپاه شام چگونه مقاومت توانید کرد ؟ بیهوده مستیزید و و بیاره خون مرزید و از آن پیش که ناگزیر با خصم در آریزید، بجانبی گریزید.

بالجمله مردم کوفه را دیگر نیروی درنگ نماند ، آهنگ تفرقه کردند و از کنار، مسلم ، ده تن و بیست تن پراکنده می شدند ، زمانی دیر نگذشت که وقت

ص: 77

1- بارقه تیغ : برق تیغ - صاعقه تیر : صدای رعد آسای تیر .

2- هایل : وحشت انگیز.

نماز فراز آمد و از آن جماعت انبوه افزون از سی مرد با مسلم نماز مغرب نگذاشت. چون مسلم چنان دید از مسجد بیرون شد و بجانب ابواب کنده شتابنده گشت. چون راه با ابواب نزدیک کرد. در مرافقت او زیاده از ده کس موافقت داشت. چون از باب پای بیرون گذاشت خویشان را یکتنه همی نگریست شهری پر دشمن و شبی تاریک بود و در طی طریق و مرور بکوی و بازار، دلیل رهنمونی نداشت.

رفتن مسلم بن عقیل بخانهء محمد بن کثیر و گرفتاری محمد و پسرش بدست ابن زیاد

در کتاب بحار الانوار و کتاب عوالم و کتاب زبده الفکره و کتاب لهوف و شیخ مفید (1) و کتاب ابن شهر آشوب و کتاب اعلام الوری و بحر اللئالی و الفی و طبری و کتاب مروج الذهب و کتاب فصول المهمه و کتاب خواص الامه و کتاب شرح شافیه و کتاب

کشف الغمه و کتاب یافعی و کتاب طریحی و کتاب اعصم کوفی و معینی و ابو مخنف و در کتاب مطالب السئول و در کتاب عبدالله بن محمد رضا الحسینی معروف بجلاء العیون و در صد مجلد کتاب عربی و فارسی که خاصه، علمای نحیر در مقتل حسین علیه السلام تحریر کرده اند و هنگام تسطیر این اوراق، بنده نگارنده در همگان بیننده و پژوهنده بود، در هیچیک قصه گرفتاری محمد بن کثیر را در نصرت مسلم بن عقیل، باین تطویل و تفصیل نیافت.

غربت و سرگردانی!

چون اعصم کوفی از علمای اهل سنت و جماعت است و در جمع سیر حاوی احاظت و بلاغت و بیشتر روایت از ابن اسحق و ابن هشام میکند، دریغ داشتم که

ص: 78

1- ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی ملقب به (مفید) از مفاخر مکتب اسلام و تشیع است. در عظمت و شخصیت او همینقدر بس است، که در عصر خود رهبری علمی شیعه و سنی را بعهده داشت و هر دو طایفه در مجلس درسش حاضر گشته، استفاده میکردند. ابن ندیم وی را بزرگترین دانشمند (علم کلام) در عصر خود بشمار آورده است. شیخ مفید بیش از دو پست اثر علمی و تحقیقی بزرگ و کوچک دارد که یکی از آنها همین مقتلی است که مرحوم سپهر از آن نقل کرده است (ح . خراسانی).

نگارش او را ندیده انگارم ، او بدین اسلوب مکتوب میکند : که چون مردم کوفه پراکنده شدند و مسلم بن عقیل یکتنه (1) ماند ، در تاریکی شب بر اسب خویش برنشست و خواست تا از کوفه بیرون شود و راه بیرون شدن ندانست ، در کوی و برزن بیهشانه (2) و بیخویشتن همی رفت.

ما از قضا سعیدبن احنف با او باز خورد و او را بشناخت و پیش تاخت و گفت: ای سید و مولای من ! چنین نا بهنگام کجا داری ؟ و بکجا میروی ؟ گفت : همی خواهم که از این بلند بیرون شوم و بمسکنی و مأمونی روم ، باشد که از آنجماعت که با من بیعت کردند ، گروهی با من پیوسته شوند و مرا نصرت کنند.

سعیدبن احنف گفت : حاشا و کلا به این شهر را برتر در بندان کرده اند و حافظان و حارسان گماشته اند، تا در کجا تو را دیدار کنند و دستگیر نمایند. مسلم گفت : اکنون بگوی رأی چیست ؟ سعید بعرض رسانید ، که با من باش تا تو را رهنمونی کنم و بمأمونی رسانم و مسلم را بیاورد و بر در سرای ابن کثیر، و بانگ در داد که هان ای عمل بن کثیر ! بیرون شتاب و مسلم بن عقیل را دریاب و نخل بی آنکه سر از پای بداند و پای در پای افراز کند ، بیرون شتافت و پای پسر عقیل را مورد و محل تلثیم و تقبیل (3) یافت و خدای را سپاسگزار گشت ، که بدین دولت بزرگ و نعمت عظیم برخوردار شد. و او را اندر نشیب سرای، بیتی و نهانخانه ای بود

که کس کمتر توانست از آنجا نشان گرفت و بدانجا راه یافت. مسلم را بدان بیت در آورد و آنچش در بایست بود، فراهم کرد.

گرفتاری محمد بن کثیری

از آن سوی آنان که بفحص حال مسلم مأمور بودند و در گرد محلات تجسس مینمودند این معنی را تفرس کردند ، و ابن زیاد را آگهی بردند ، سخت شاد شد.

ص: 79

1- تکینه (بر وزن وظیف) : تنها .

2- بیهشانه : بیهوشانه ، از روی بیهوشی

3- تلثیم (از لثم است) : بوسیدن . تقبیل : بوسیدن

پسر خود خالد را بفرمود تا با فوجی از لشگر برفت و منافضه، خانه محمد بن کثیر را در حصار گرفتند و چون او را اعوان و انصار نبود، بی انگیزش تیغی و ریزش خونی، محمد و پسرش را بگرفتند و بنزد ابن زیاد فرستادند و چند که پژوهش حال مسلم شتافتند، او را نیافتند.

لاجرم خالد بدار الاماره مراجعت کرد. و از این سوی، سلیمان بن صرد خزاعی و مختار بن ابوعبیده ثقفی و ورقاء بن عازب و گروهی از اشراف کوفه، چون از واقعه محمد کثیر آگاه شدند، با یکدیگر مواضع نهادند، که فردا بگاه لشگری درهم آوردند و بر ابن زیاد حمله برند و محمد و پسرش را مأخوذ دادند، آنگاه با لشگرهای خود از کوفه خیمه بیرون زدند و با حسین علیه السلام به پیوسته شوند و در رکاب او با دشمنان رزم دهند! بر این نسق رأی استوار کردند و قبایل خویش را آگهی فرستادند که اعداد کار کرد، بامداد برابن زیاد تاختن برند.

رسیدن سپاه شام بکوفه

از آن سوی از قضا چنان افتاد که از آن پیش که سفیده صبح بردمد عامر بن طفیل با ده هزار مرد، از لشگر شام از راه در رسید و با ابن زیاد پیوست و این وقت پسر زیاد سخت شاد شد و دل قوی کرد و چون آفتاب از مشرق سر برزد محمد ابن کثیر را مخاطب داشت و او را بدشنامی نکوهیده و شتمی ناستوده، برشمرد. نخل گفت: هان ای پسر زیاد؛ این هرزه درائی چیست؟ تو را آن مکان نیست که با من آغاز سفاهت کنی؟ من تو را نیک میشناسم و حسب و نسب تورانی کو میدانم، پدر تو را بدروغ با ابوسفیان بستند و بدستگیری این نبیره (1) نژاد تأسیس، چندین فتنه و فساد نمودند.

و

..

ص: 80

1- نبیره (بروزن نرفته): آدم پست، حرامزاده. برخی فرهنگ نویسان آنرا معرب (نبهرج) که بمعنی بست (ردی) است میدانند. حجاج بن یوسف ثقفی (بیرونی، در کتاب الجماهر ص 157) نیز در نامه خود بیکی از فرماندارانش بهمین معنی استعمال کرده (ح. خراسانی).

هنوز محمّد با ابن زیاد سخن بمحاوره و مشاوره در میان داشت که ناگاه فریاد کوس جنگ زخمه بر افلاک نواخت، و ها یا هوی مردم، پرده صماخ همی چاك ساخت و نزدیک بچهل هزار تن مرد جنگ، دارالاماره را احصار دادند و فوج از پس فوج در ایستادند، خشم ابن زیاد بزیادت شد و گفت: ای پسر کثیر بجان و سر یزید که بر این سخن هیچ مزید نیست، پسر عقیل را با من سپاری واگر نه باحدود تیغت در سپارم. در پاسخ گفت: تورا آن پای نیست و آن دستبرد، که یکموی از سر من توانی سترد، ابن زیاد اگر چند خشم آگین بود، همچنان دوربین بود، لختی سر فرود داشت و اندیشه درهم بافت و حمل اصغای این کلمات را نتوانست برتافت ناچار سر بر آورد و گفت: ای محمّد کثیر! اکنون بگوی: تو خویشان را دوست تر میداری یا مسلم را بیشتر میخواهی؟ نخل گفت: ای پسر زیاد! جان مسلم را خداوند جان آفرین ناصر و معین است و یاور من سی هزار شمشیر خونخواره است، که دارالاماره را در پره افکنده است، دیگر نیروی شکیب در ابن زیاد نماند، دواتی در پیش روی او بود، بر گرفت

و بسوی نهال پرانید؛ راست بر پیشانی محل آمد و خرد در هم شکست و خون بر روی و موی او بدوید، نخل دست بزد و تیغ بر کشیده آهنک ابن زیاد کرد، اشراف کوفه اطراف او را فرو گرفتند و در میانه حایل و حاجز شدند.

شهادت محمد بن کثیر و پسرش

اینوقت معقل که از هانی جراحت یافت، چنانکه بدان اشارت شد بر روی عمل در آمد. ابن کثیر چون شیرشמידه بروی تاخت و تیغ بزد و او را دو نیمه ساخت. ابن زیاد چون آن شهادت و شجاعت را نظاره کرد، از میان انجمن کناره گرفت و غلامان خویش را بانگ زد که: جلدی کنید و او را زنده نگذارید، سپاهیان او را در پره افکندند و از هر سوی بجان او حمله بردند و نه از یمین و شمال قتال میداد، از آن جماعت نیز دوتن بکشت، ناگاه در آن گیرودار، پایش ببند شادروان

آمد و برای در افتاد ، سپاهیان فرصت بدست کردند و او را از پای در آوردند .

سلحشوری فرزند محمد و شهادتش

اما پسر محمد نیز با شمشیر کشیده رزم میزد و دروازه دارالاماره میجست باشد که جان سلامت بدر برد و مردی دلیر و کنداور بود ، میزد و میکشت و راه میبرد، گاهی که بدروازه دارالاماره رسید ، بیست تن را بکشته بود .

اینوقت غلامی از پس پشت او در آمد و نیزه بزد و او را در انداخت و شهید ساخت و همچنان از بیرون دروازه سپاه شام با مردم کوفه درهم افتاده بودند و یک دیگر را هدف سهام و نیام حسام میفرمودند . سپاه شام از صبروسکون مردم کوفه اندازها میگرفتند و شگفتی مینمودند .

ابن زیاد گفت: مقاومت کوفیان بیشتر در طلب عمل کثیر و پسر اوست سرهای ایشان را از تن دور کنید و میان مردم پرانید تا دلهای ایشان نا تندرست گردد و دست و بازویشان در کار سست شود . لاجرم سرهای ایشان را از فراز باره ، بمیان مردم پرانیدند و ایشان را از قتل محمد و پسرش آگاه ساختند ، لکن کوفیان جنگ را دست باز نداشتند ، همچنان بیانیدند و رزم دادند تا روز بیگاه شد . چون شب در آمد هر کس بسرای خویش شتافت و از آن جماعت یک تن بجای نماند .

بیرون شدن مسلم از خانه محمد بن کثیر

از آن سوی چون خبر این واقعه گوشزد مسلم بن عقیل شد، از نهانخانه کثیر بیرون آمد و برنشست و ندانست بکجا میرود و ابن زیاد هم از مردم کوفه بیمناک بود، که بروی بشورند و هم در فحوص حال مسلم جدی بکمال داشت . لشکر را چند بخش میکرد ، خاصه در شب، هر محلتی از شهر را ببخشی میسپرد.

لاجرم عبور مسلم درعرض راه نخست بطلابه ابن زیاد افتاد و ایشان دوازده . هزار کس بودند و ایشان بتفاریق هر گذرگاهی و معبری و سرائی را نگران بودند. بعضی

مسلم را دیدار کردند، گفتند: چه کسی؟ و بکجامیشوی؟ گفت: مردی از قبیله بنی فزاره ام، بقوم خویش میروم گفتند: باز شوکه این راه تو نیست. مسلم راه بگردانید و در محلت دیگر بدار البیع رشید. در آنجا خالد پسر عبیدالله زیاد، با دوازده هزار تن از لشکریان دیدبان بودند. از آنجا نیز روی برتافت و لختی از چپ و راست راه برید، پس بکناسه رسید، در آنجا خادم شامی با دوهزار تن حاضر بود، از آنجا دلیرانه بر گذشت و طریق بازار درودگران پیش داشت. چون از کناسه بسرعت بر گذشت، مردی که او را حارث مینامیدند، سواری را دید که بعجلت عبور میدهد با خود اندیشید که این نیست، مگر مسلم بن عقیل.

در اینوقت نزدیک بود که سفیده صبح بردهد پس دوان دوان بدار الاماره آعد و نعمان حاجب را گفت: مسلم را دیدم که بیازار درودگران میروند و روی دروازه بصره دارد. نعمان در زمان با پنجاه سوار تاختن کرد، ناگاه مسلم تکاپوی سواران را بشنید، دانست که او را میطلبند، می توانی از اسب پیاده شد و اسب را بزد و براند و خود راه بگردانید و در شارع دیگر روان شد، سواران برسیدند و پی اسب بر گرفتند و برفتند و چون بمحله حلاجان رسیدند، اسبی پیسوار دیدند. ناچار اسب را مأخوذ داشتند و باز شتافتند و ابن زیاد را از صورت حال آگهی دادند، که اگر چند شتافتیم مسلم را نیافتیم،

ابن زیاد فرمان داد، تا دروازه ها را استوار در بستند و در بازار و برزن، کمین گذاران بنشستند، و در همه شهر منادی ندا در داد که هر کس عوانان مارا بسوی مسلم برد، یا مسلم را نزد ما آورد، او را در میان امثال و انباز سر افراز داریم و از برك و ساز دنیوی بی نیاز فرمائیم. این کلمات شیفتگان زر و ذهب را در طمع و طلب افکند و فحص حال مسلم را در روز روشن و شب مظلم از پای ننشستند.

اما از آن سوی مسلم چون سواران نعمان حاجب را اغلوطه داد و راه بگردانید، نمیدانست بکجا میرود. بکردار بیهشان میرفت و سخت جوعان و عطشان بود، ناگاه بکوچه رسید و چنان دانستکه ازین کو بیرون شدن توانست چون لختی راه بشتافت پایان آن کوی را مسدود یافت و طریق عبور مفقود دید، آسیمه سر (1) و حیرت زده بچپ و راست دوید پس بمسجدی خراب رسید، بدان مسجد در رفت و در گوشه بیارید تا آفتاب افول یافت و سیاهی جهان را فرو گرفت، پس از مسجد بیرون شد و دیگر باره بهر سوئی تکاپویی کرد و عبور او به بیوت بنی جبله از جماعت کنده افتاد، ناگاه بسرائی رسید که بنیانی بلند و ارکانی ارجمند داشت، در آستانه نشیمن کرد تا لختی بز آساید و این سرای زنی ام ولد بود، که طوعه نام داشت و از نخست ضجیع اشعث بن قیس بود، چون او را آزاد کرد و رها ساخت بحباله نکاح اسید حضر می در آمد و از وی فرزندی آورد، که بلال نام داشت و بلال بامدادان از سرای خویش بیرون شده، اسعاف حاجات خود را در اطراف کوفه طواف میداد، چون شهری آشوفته و آکنده بمردم دل کوفته بود، چون بلال دیر می آمد طوعه پایمال ملال میگشت، پس بر در سرای با خاطری نژند می نشست و انتظار فرزند میداشت.

داخل شدن مسلم بخانه طوعه

این هنگام که مسلم برسید و بیاسود بر طوعه سلام داد و جواب بستد، آنگاه گفت: یا امه الله! مرا بشرتی آب سقایت فرما! طوعه او را بشر به ای از آب سیر آب ساخت. پس لختی بنشست آنگاه بدرون خانه رفت و دیگر باره بیرون شتافت و روی با مسلم آورد و گفت: یا عبدالله آب خوردی؟ فرمود سیر آب شدم گفت: اکنون بسوی اهل خویش باز شتاب! مسلم جواب باز نداد، این سخن اعادت کرد همچنان مسلم خاموش بود، در کرت سیم گفت:

سُبْحَانَ اللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ قُمْ عَاثَكَ اللَّهُ إِلَىٰ أَهْلِكَ فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ لَكَ الْجُلُوسُ عَلَىٰ بَابِي

طوعه گفت: ای بنده خدا! برخیز و بسوی اهل و عیال خویش بشتاب شایسته

نیست نشستن تو بر در سرای من، مسلم اینوقت برخاست،

وَقَالَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ مَا لِي فِي هَذَا الْمِصْرِ أَهْلٌ وَلَا عَشِيرَةٌ فَهَلْ لَكَ فِي أَجْرٍ وَمَعْرُوفٍ وَلَعَلِّي مُكَافِئُكَ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ

فرمود: ای کنیز خدای! مرا در این شهر بیتی و اهلی و عشیرتی نیست آیا تو ثوابی توانی کرد و تقدیم امری خیر نمود؟ باشد که من در ازای این نیکویی، تو را جزای خیردهم و پاداشی فرمایم.

طوعه گفت: بگوی تو کیستی؟ و از کجائی؟ و بدینجا چرائی؟ گفت: من مسلم بن عقیلم. این کوفیان مرا بفریفتند و دروغ گفتند و مرا بدین شهر در آوردند. آنگاه مرا دست باز داشتند و بیرون کردند! طوعه گفت: تو مسلم بن عقیلی؟ فرمود: جز مسلم نیستم، عرض کرد: بخانه من در آی و او را بخانه در آورد و در بیتی، که جز بیتی بود که خود نشیمن داشت جای داد و فرش نیکو بگسترده و خورش و خوردنی بیاورد، مسلم تمکن نمود لکن تعشی نفر مرده

راز نگفتنی؟

در اینوقت بلال در رسید و کثرت آمد شد مادر را در آن بیت که مسلم بود، دیدار کرد. خلجان ریب و شبهت در قلب او راه کرد (1)، گفت: ای مادر! در این شب این تواتر مراودت (2) بر خلاف عادت در این بیت چیست؟ همانا حدوث احدوثة یا نزول نایبه ایست؟ (3) طوعه گفت: ای پسر! تو را با این سخن چکار؟ برام خویش میرو و اندیشه کار خویش میکن، بلال الحاح از حد بدر برد و گفت: تو را با خدای

ص: 85

1- نسبت بمادرش بدگمان شد

2- مراودت: رفت و آمد کردن

3- واقعه تازه ای رخ داده.

سوگند میدهم، که مرا بیگاهانی و از این اندوه برهانی، طوعه گفت: ای فرزند تورا آگهی میدهم بشرط که این سرمستور را ذایع نکنی و این راز پوشیده را از پرده بیرون نیفکنی و از وی بایمان مغلظه عهد گرفت و پیمان استوار کرد و قصه ورود مسلم را با او باز گفت، چون هنگام خواب فراز آمد مسلم در بیت خود بیاسود و بلال با مادر نیز بغنود.

آمدن ابن زیاد بمسجد

اما از آن سوی عبیدالله زیاد نگریست که نام اصحاب مسلم بیکبار از زبانها افتاد و غلوی غوغا دفعه واحده فرونشست. با خود اندیشید که تواند بود که مسلم با اصحاب خویش مواضعه در کلید و کین من نهاده، تا مغافصه بر من بتازد و غیله کاری بسازد، و بیمناک بود که دارالاماره را در بگشاید و از برای نماز، بمسجد گراید لاجرم مردم خود را فرمان داد تا هر بیغوله و زاویه که در مسجد بود فحص کردند و با مشاعل و مصایح بتاریکیها عبور دادند و آنجا که حفره و مگای عمیق بود چراغدانها و قنادیل افروخته میکردند و بدستکاری رسن فرو میفرستادند تا پایان آن ظلمتکده ها را دیدار میکردند و مکشوف میداشتند که دشمنی قصدی نکرده و کمپنی نهاده.

چون از این کار پیرداختند، ابن زیادرا آگهی بردند و مطمئن خاطر ساختند. این هنگام فرمان داد. تا آن باب که از دارالاماره بمسجد بسته بودند بگشادند و با مردم خود بمسجد آمد و هنوز زمانی تا وقت نماز عشا بمانده بود، پس بفرمود: تا مردمان بنشستند و عمر بن نافع راگفت تا منادی کرد:

أَلَا بَرَّتِ الدَّمُّ مِنْ رَجُلٍ مِنَ الشَّرْطِ أَوْ الْعُرْفَاءِ أَوْ الْمَنَابِ أَوْ الْمُقَاتِلَةِ صَلَّى الْعَتَمَةَ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ

در جمله، می آگاهاند که: ذمه من بریست از عهد و پیمان مردی از سرهنگان

شرط با رزم آزمایان عرفاء یا سپاه آرایان مناكب (1) یا سپهسالاران را که نماز خفتن را در مسجد نگذارند. ساعتی بیش و کم برنگذشت که مسجد از اهل شهر آکنده گشت، پس عوانان و حارسان (2) را گفت: تا از پس پشت او در ایستادند و بحر است او قیام نمودند تا مبادا کسی بغیله (3) بروی حمله افکند.

خطبه ابن زیاد در مسجد کوفه

آنگاه اذان بگفتند، پس برخاست و با جماعت نماز گذاشت و بی توانی (4)

برمنبر صعود داد و خدای را سپاس و ثناگفت،

ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ إِبْنَ عَقِيلٍ السَّفِيَّةَ الْجَاهِلَ قَدْ آتَى مَا رَأَيْتُمْ مِنَ الْخِلَافِ وَالشَّقَاقِ فَبَرِّتْ ذِمَّةَ اللَّهِ مِنْ رَجُلٍ وَجَدْنَاهُ فِي دَارِهِ وَمَنْ جَاءَ بِهِ فَلَهُ دِيْنَةٌ .

اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ وَاللَّهِ وَاللَّهِ وَ لَزِمُوا طَاعَتَكُمْ وَبِيعَتَكُمْ وَلَا تَجْعُوا عَلَيَّ أَنْفُسِكُمْ سَبِيلاً

گفت: ای مردم نگر نیستید پسر عقیل را که مردی سفیه و جاهل بود، چه مایه (5) خلاف و شقاق انگیخت، همانا مردی که مسلم را در سرای او بیاییم مالش هبا (6) و خونس هدر (7) است و آنکس که مسلم را نزد ما حاضر کند بهای دیت او ویرا دهیم.

ص: 87

1- مناكب، صاحب منصبان ارتش در زمان بنی امیه بدین ترتیب نامیده میشدند: (1) مناكب، و آنها دسته بودند که تفوق بر شرطه و عریف داشتند و آن دو دسته زیر دست آنها بودند. شرط جمع شرطه: خدمتگذاران برگزیده حاکم وزیر دست دوطایفه سابق بودند. (3) عرفاء: جمع عریف که نقیب هم نامیده میشدند از لحاظ درجه فوق شرط بودند.

2- که حارس: پاسبان، نگهبان

3- غیله: (بکسر غین) با مکر و خدعه کسیرا کشتن.

4- توانی: سستی

5- و چه مایه: چه مقدار

6- هباء: گرد و غبار، کنایه به از بیهوده شدن و از بین رفتن

7- هدر: (بر وزن فلس و فرس) تباه، از بین رفته.

هان ای مردم! از خدای بترسید و طاعت خود را دست باز مدهید و بیعت خود را بزیر پای منهدید و خویشتن را در تهلکه میفکنید. آنگاه گفت: ای حصین بن نمیر! مادر بسوگواریت نشیند اگر کوی و بازار کوفه را دیدبان نگماری و نگران نباشی، تا اگر پسر عقیل از سرانی بیرون شود، او را مأخوذ داری و دست بگردن بسته بنزد من آری، من اینک ترا بر تمامت خانهای کوفه سلطنت دادم تا در همه مراصد (1) و معابر (2) دیدبانان (3) نصب کنی و خانهای کوفیان را یک بیک تجسس فرمائی و هیچ مغاکی (4) و زاویه را بتغافل و تسامح باز نگذاری. پس

حصین بن نمیر که از زعمای بنی تمیم بود، با جماعت شرط طریق فرمان گرفت و ابن زیاد بدار الاماره در آمد و رایت از برای عمرو بن حریث بست و او را امارت جیش داد و آن شب را پپای آورد و بامداد بنشست و مردم را بار داد، چون عمل ابن الاشعث در آمد او را ترحیب (5) و ترجیب (6) کرد و لختی از حسن عقیدت او در ارادت بنی امیه براند، آنگاهش در پهلوی خویش جای داد تا بنشست.

خواب دیدن مسلم علی علیه السلام را

از آن سوی چون مسلم بن عقیل در خانه طوعه از خواب انگیخته شد، سخت بگریست، چه خوابهای آشفته دید و دانست روز شهادت اوست و بسی یاد از حسین علیه السلام و اهل و عشیرت خویش همی کرد و همی نالید. طوعه بیامد و او را جامی آب داد و عرض کرد: دوش چه در خواب دیدی که چنین کوفته و آشوفته برخاستی؟

فَقَالَ إِنِّي رَقَدْتُ وَرَأَيْتُ عَمِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ يَقُولُ الْوَحَا الْوَحَا الْعَجَلُ الْعَجَلُ وَمَا أَظُنُّ إِلَّا أَنَّهَا آخِرُ حَيَاتِي مِنَ الدُّنْيَا وَأَوَّلُهَا مِنَ الْآخِرَةِ

فرمود: همانا در خواب عم خویش، علی بن ابیطالب را دیدم، فرمود: بشتاب بشتاب تعجیل کن تعجیل کن، گمان نمیکنم، جز اینکه امروز آخر زندگانی من

ص: 88

1- مراصد، جمع مرصد: کمینگاه

2- معابر، جمع معبر: گذرگاه

3- دیدبان. جاسوس که باصطلاح این زمان کارآگاه نامند.

4- مغاك، بفتح اول: گودال

5- ترحیب: مرحبا گفتن

6- ترجیب: تعظیم و توقیر

در دنیا و اول زندگانی من در آخرت است .

آگهی دادن بلال، ابن زیاد را از حال مسلم

اما از آن سوی چون بلال پسر طوعه از خواب برخاست باستعجال بدار الاماره شتافت و بانگ در داد که : **النَّصِيحَةُ النَّصِيحَةُ** پدرش اسیدحضر می گفت : ای پسر؛ کدام نصیحت ؟ بیار تا چه داری ؟ گفت : مادرم دشمنی را پناه داده ، گفت کدام دشمن ؟ گفت : مسلم بن عقیل و اینک در سرای ما جای دارد. پس اسید حضر می عبدالرحمن بن محمد بن اشعث کندی را آگهی داد و او بدین مژده، ابن زیاد راشاد ساخت، پس ابن زیاد بلال را بطوقی زرین و تاجی زر آگین (1) و اسبی چون باد بزین تشریف کرد.

آنگاه بروایت صاحب بحار الانوار و مؤلف عوالم ، علی بن اشعث بدفع مسلم بیرون تاخت و عبیدالله بن عباس السلمی را، ابن زیاد با هفتاد تن از بنی قیس ملازم رکاب او ساخت و اعصم کوفی گوید: که محمد را با سیصد تن روان داشت و ابی مخنف حدیث کند که : پسر اشعث با پانصد تن تاختن کرد .

بالجمله لشکریان ابن زیاد شاکی (2) السلاح ترکناز کردند و سرای طوعه

را از نشیب و فراز در پره افکندند .

جنگ مسلم با لشکر ابن زیاد

چون بانگی قعقه (3) سلاح و همهمه مردان غازی و حمحمه اسبان تازی گوشزد مسلم گشت، گفت : این جماعت جز مرا نجویند و جز بقصد من نیوپنده هان ای طوعه ! سلاح جنگی مرا حاضر کن، پس برخاست و میان خویش را تنگ بر بست و زره در پوشید و شمشیر بر کشید و جنبش داد و مانند شیر شرز (4) و اژدهای گرز (5) آهنگ قتال فرمود عمرو بن دینار و جزا و حدیث میکنند که مسلم

ص: 89

1- زرا گین : آگنده بطلا

2- شاکی السلاح (مقلوب سائك السلاح) کسیکه سلاح با شوکت پوشیده باشد

3- قعقه : صدائی که از شمشیر و زره و مانند آن بکوش میرسد

4- شرز : خشمگین و زورمند

5- گرز (بفتح اول بر وزن هرزه) : مار پر زهر

جنگ مسلم با لشکر ابن زیاد ابن عقیل آن زور بازو داشت، که چون مردی را بگرفتی و بسوی فراز بر پرانیدی برز بر بیت فرود آمدی.

بالجمله اینوقت طوعه پیش آمد و گفت: ایسید و مولای من! تو را چنان میبینم که ساخته مرگ میشوی، گفت: سوگند با خدای که از مرگ چاره نیست. این بگفت و چون صاعقه آتشبار از دار بیرون تاخت و آن تیغ مرگ او بار را که چون شعله نار و زبان مار بود باهتزاز آورد و بر آن جماعت بی نام و ننگ حمله مردان جنگ افکنده، سپاه ابن زیاد جلاب (1) صبر و سکون پوشیدند و چند که توانستند در مقاتلت مسلم بکوشیدند و مسلم بریمین و شمال میتاخت و مرد و مرکب بخاک می انداخت، چندانکه یکصد و هشتاد تن از آن جماعت را با تیغ در گذرانید. دیگران چون این زور بازو بدیدند دانستند که با او هم ترازو نتوانند شد، پشت باجنگ دادند و روی بهزیمت نهادند.

نهال بن اشعث چون این شجاعت نگریست، کس با بن زیاد فرستاد که مرا جماعتی از ابطال رجال مددفرست. ابن زیاد پانصد تن دیگر از شجعان لشکر بسوی او گسیل داشت. (2) هم در این کرت جنکی صعب در میاه برفت و عددی کثیر از سپاه ابن زیاد هسته (3) تیغ و تبر شد. دیگر مردم از پیش روی مسلم پشت دادند و در کوچهای کوفه متفرق شدند، نخل بن اشعث، دیگر باره ابن زیاد را آگهی داد که مارا بسواره و پیاده مدد فرست، که از شمشیر مسلم کس بسلامت نتواند جست، جماعتی از ما کشته و گروهی مجروح و مطروح گشته. ابن زیاد از این خبر در خشم شد و او را بدینگونه پاسخ باز داد: .

فَقَالَ نُكِلْتَكِ أُمَّكَ وَعَدْمُوكِ قَوْمُكَ رَجُلٌ وَاحِدٌ يَقْتُلُ مِنْكُمْ هَذِهِ الْقِتْلَةَ الْعَظِيمَةَ فَكَيْفَ لَوْ أَرْسَلْنَاكَ إِلَى مَنْ هُوَ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَضْعَبُ مِرَاسًا

ص: 90

1- جلاب (بکسر جیم و سکون لام) لباس گشاد و فراخ.

2- گسیل داشت: روانه کرد

3- مسنه (بضم اول و سکون ثانی) طعمه مرغان شکاری

یعنی مادر بسوگواری تو نشیند و از تو نام و نشان «ماناد» ، مردی یکتنه

جماعتی از شما را کشته و با خاک و خون آغشته، اگر تو را به بارزت کسی مأمور میداشتم که از مسلم بشجاعت اشد و بسخت کمائی اصعب است چگونه زیست میکردی؟ و روی این سخن با حسین علیه السلام داشت (1)، ابن اشعث در پاسخ او

نگاشت :

أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَتَظُنُّ أَنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى بَقَالِي الْكُوفَةِ أَوْ إِلَى جُرْمَقَانِي مِنْ جَرَامِقَةِ الْحِيرَةِ أَوْ لَمْ تَعْلَمْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى أَسَدٍ ضِرْغَامٍ وَسَيْفٍ حُسَامٍ فِي كَفِّ بَطَلٍ هُمَامٍ مِنْ آلِ خَيْرِ الْأَنْبَاءِ .

گفت : ای امیر گمان میکنی که مرا بجنگ بقالی از بقالهای کوفه یا زارعی از زارعین حیره فرستاده، مگر نمیدانی مرا بجنگ شیری درنده و شمشیری برنده فرستاده و آن شمشیر در دست شجاعی دلیر و شاهی دلاور از عشیرت پیغمبر است.

اینوقت ابن زیاد پسر اشعث را دیگر باره پانصد تن مرد رزم آزمای فرستاد و پیام داد، که مسلم را امان بده که جز بر این تقدیر نتوانی بر وی دست یافت لشکریان دیگر باره نیرو یافتند و بر مسلم حمله افکندند و همچنان مسلم چون شیر غضبناک بجنگش در آمد و این شعر بگفت

::

هُوَ الْمَوْتُ فَاصْنَعْ وَيْكَ مَا أَنْتَ صَانِعٌ *** فَأَنْتَ لِكَأْسِ الْمَوْتِ لَا شَاكَ جَارِع

فَصَبِرْ لِأَمْرِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ *** فَحُكْمُ قَضَاءِ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ ذَائِعٌ (2)

ص: 91

1- معنی مقصود ابن زیاد از کسی که از مسلم بشجاعت اشد است ، حضرت حسین (علیه السلام) بود

2- مرگ است ! هرچه میخواهی بکن ، بیگمان از جام مرگ میاشامی، نسبت بامر پروردگار بزرگ بردبار باش ، زیرا فرمان خداوند در باره مخلوق روان و آشکار است.

از این بگفت و تیغ در لشکر ابن زیاد نهاد و آن جماعت در تنگنای سکک

کوفه از بیم شمشیر مسلم میرمیدند و کوس بر یکدیگر میزدند و بر زبر یکدیگر میرفتند و مسلم از ققای ایشان میزد و میکشت و میشتافت و صف میشکافت ..

ابن اشعث چون این بدید، خواست مگر بدستیاری امان او را از پای بنشانند. بانگ برداشت که: ای مسلم! امیرتورا امان داد، بیهوده رزم مزن و خودرابهلاکت میفکن، مسلم گفت: از برای شما در نزد من امان نیست، ای دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا! و این اشعار را از حمران بن مالک خثعمی بارجوزه (1) برخواند:

أَفْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا *** وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْنًا نَكْرًا

أَكْرَهُ أَنْ أَخْدَعَ أَوْ أَعْرَأَ *** رَدَّ شُعَاعُ النَّفْسِ فَاسْتَقْرَأَ (2)

أَوْ يُخْلَطُ الْبَارِدُ سُخْنًا مَرًّا *** كُلُّ أَمْرٍ يَوْمًا مُلَاقٍ شَرًّا (3)

إِضْرِبْكُمْ وَلَا إِخْفِ ضَرْأً *** فَعَلَ غَلَامٌ قَطُّ لَنْ يَفِرًّا

وَ كُلُّ ذِي عُنْدٍ سَيْلِقِي عُدْرًا *** أَيضًا وَيُصَلِّي فِي الْمَعَادِ حَرًّا (4)

و همچنان حمله از پی حمله متواتر میداشت و زخم از پس زخم متوالی میفرمود. جماعتی را از پای در آورد و پشت بر دیوار سرای بکر بن حمران داد و در ایستاد. اینوقت بکر بن حمران که از شناختگان شجعان بود از پیش روی مسلم بیرون شد و حمله گران افکند. مسلم نیز اهنگ او کرد، لختی باهم بکوشیدند و بطعنات و ضربات (5) یکدیگر را ممتحن داشتند، ناگاه بکر فرصتی بدست کرده تیغ براند و لب فرازین (6) مسلم را قطع کرد. مسلم چون شراره نار جستن کرد و

ص: 92

1- رجز یکی از بحور شعر است، بر وزن مخصوص وارجوزه قصیده ایست که بر آن وزن باشد

2- اخدع و اغرار (هر دو بصیغه اول شخص مفرد از مضارع مجهول): گول بخورم

3- بارد: سرد. سخن: گرم. ملاق (اسم فاعل از ملاقات): برخورد کننده

4- بصلی، مضارع مجهول از مصدر صلی: در آتش انداختن

5- طعنه: زخم نیزه، ضربه: زخم شمشیر

6- فرازین: بالا

شمشیر آتشبار بر فرق بکر فرود آورد و او را بزخمی درشت هزیمت کرد و تنی دیگر را از پس او با تیغ در گذرانید . کار بر کوفیان سخت اوفتاد و مسلم را نتوانستند دفع داد، لاجرم بر بامها بر آمدند و از فراز بام او را بسنگباران گرفتند و همچنان بستهای نی را آتش در زدند و بر سر او بر افشانند. مسلم خود را از کوی بیکسوی کشیده و پشت بر دیوار نهاد، تا از آسیب نار و ضرب احجار کمتر زحمت بیند پس روی با کوفیان کرد .

فَقَالَ مَالِكٌ تَرْمُونِي بِالْحِجَارِ كَمَا تَرْمَى الْكُفَّارُ وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ الْإِبْرَارِ أَلَا تَرَعُونَ حَقَّ رَسُولِ اللَّهِ فِي ذَرِّيَةِ

فرمود : چرا مرا سنگباران میکنید ؟ چنانکه کفار را ، آیا رعایت نمیکنید حق رسول خدای را در حمایت فرزندان او ؟ کلمات او در گوش آنجهال چون آب در غربال بود .

گرفتاری مسلم بن عقیل

در اینوقت مردی از کوفیان در آمد و گفت: من تدبیری اندیشیده ام و در این سکه چاهیرا با خس و خار سرپوشیده ام ، واجب میکنند که هم آهنگ (1) بر مسلم حمله افکنید و چون او آغاز جنگ کند ، بقانون کروفر لختی باز پس شوید، تواند شد که مسلم خشمناک شود و ترکتاز کند و در مغاک افتد . این رأی را ستوده شمردند و همگروه بر مسلم حمله افکندند و مسلم چون شیر آشوفته و مارسر کوفته از چپ و راست حمله افکند و بسیار کس از شجعان عرب را بخاک انداخت و ناگاه خویشتن در مغاک افتاد. لشکر ابن زیاد فرصت بدست کردند و آن مغاک را در پره افکندند و چند که توانستند آن تن مبارک را به نیش سنان و زخم بلارک (2) بیازردند . محمد بن اشعث شمشیری بر چهره همایونش فرود آورد، بدانسان که از

ص: 93

1- هم آهنگ : همگان

2- بلارک ، بروزن تبارک : شمشیر پر جوهر

عرنین (1) بینی بر گذشت و در دهانش بعضی از دندانهای او را پراکنده ساخت کافری دیگر نیز بر پشتش زد، چنانکه برای در افتاد . پس او را بگرفتند و اسیروار بردند.

در خبر است که درع و تیغ او را نه بن اشعث مأخود داشت و این شعر

را در این معنی بعدالله بن زبیر اسدی نسبت کنند :

إِتْرَكْتُ مُسْلِمًا لَا تُقَاتِلُ دُونَهُ *** حَذَرَ الْمَنِيَّةِ أَنْ تَكُونَ صَرِيحًا

وَقَتَلْتُ وَافِدَ آلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ *** وَ سَلَبْتُ إِسِيْفًا لَهُ وَ دُرُوعًا (2)

آب طلبیدن مسلم بن عقیل

بالجمله، مسلم را بخوار مایه تر و جهی بتاختند و در خاک و خون بکشیدند تا بباب دار الاماره رسیدند. جماعتی از اولیای ابن زیاد، حاضر باب بودند و انتظار میبردند تا چه هنگام بار یابند . عماره بن عقبه بن ابی معیط و عمرو بن حرث و مسلم بن عمرو و کثیر بن شهاب نیز با هم نشسته و سخن پیوسته بودند و در کنار ایشان خبی (3) سرشار از آب زلال حاضر بود، مسلم که در تنور حرب تافته و چندین جراحت یافته بود و هنوز از اندام مبارکش خون میجهید ، پیداست که چگونه عطشان بود، روی با آن گروه کرد و فرمود : مرا پاره از این آب دهید.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بِنُ عَمْرٍو أَتْرَاهَا مَا أَبْرَدَهَا لَا وَاللَّهِ لَا تَذُوقُ مِنْهَا قَطْرَةً أَبَدًا حَتَّى تَذُوقَ الْحَمِيمِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ

مسلم بن عمرو گفت: ای پسر عقیل : آبی سرد و گوارنگریستی ؟ سوگند با خدای قطره از این آب بهره نخواهی یافت تاگاهی که از حمیم جهنم سیر آبتوی . مسلم فرمود: وای بر تو بگوی : تو چه کسی و از کجائی؟ .

ص: 94

1- عرنین : قسمت محکم بینی

2- آیا مسلم را رها کرده و از ترس مرگ از او دفاع نمیکنی ! ورسول خاندان پیغمبر را کشته، شمشیر و زره او را میر بانی؟

3- خنب ، بضم اول و سکون ثانی : خم ، کوزه بزرگ

فَقَالَ أَنَا الَّذِي عَرَفَ الْحَقَّ إِذَا نَكَرْتَهُ وَنَصَحَ لِأَمَامِهِ إِذْ عَشَشْتَهُ وَأَطَاعَهُ إِذْ خَالَفْتَهُ أَنَا مُسْلِمٌ بَنُ عَمْرٍو الْبَاهِلِيُّ.

گفت: من آن کسم که حق را شناختم، گاهی که تو انکار کردی و امام خویش را نصیحت نمودم، زمانی که تو بتمویه (1) سخن گفتی و او را اطاعت کردم وقتی که تو مخالفت نمودی، این منم مسلم بن عمرو باهلی.

فَقَالَ لَهُ إِنَّ عَقِيلَ لِأُمَّكَ الْتَكْلَ مَا أَجْفَاكَ وَ أَفْطَاكَ وَ أَقْسَى قَلْبِكَ أَنْتَ يَا ابْنَ بَاهِلَةَ أَوْلَى بِالْحَمِيمِ وَ الْخُلُودِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

مسلم فرمود: مادر تو بر تو بگرید، ای پسر باهله؛ عظیم جفاکار ستم پیشه قسی القلب که تو بوده، همانا تو سزاوارتری از من بشرب حمیم و خلود جهنم.

اینوقت عمرو بن حرث غلام خود را فرمان کرد: تا کوزه پر آب با قدحی بنزد مسلم آورد و پاره آب در قدح بریخت و بدست مسلم داد، چون خواست بنوشد قدح از خون دهان مبارکش سرشار شد، بدست غلام داد تا بر افشاند و دیگر باره پر آب کرد، هم در این کرت خوناب گشت، در کرت سیم دندان های ثنای (2) در قدح افتاد.

فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لَوْ كَانَ لِي مِنَ الزُّرْقِ الْمَقْسُومِ لَشَرِبْتُهُ.

خدای را سپاس گذاشت و گفت: اگر مرا از این آب بخشی و بهره بود، هر آینه بنوشیدم

گریه مسلم بر حضرت حسین علیه السلام پس بنشست و بر دیوار متکی گشت و بگریست.

ص: 95

1- تمویه: تلبیس، نیرنگ

2- ثنایا: دندانهای جلو دهان

فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ ابْنُ الْعَبَّاسِ إِنَّ مَنْ يَطْلُبُ مِثْلَ الَّذِي طَلَبْتَ إِذَا نَزَلَ بِهِ مِثْلُ مَا نَزَلَ بِكَ لَمْ يَبْكِ.

عبدالله بن عباس، در میان جماعت آغاز شناخت کرد و گفت: کسی که طلب کند مانند آن را که تو طلب کردی، گاهی که بر روی نازل شود انباز آنچه بر تو نازل شد، زشت باشد که بگرید .

قَالَ وَاللَّهِ إِنِّي مَا لِنَفْسِي بِكَيْتٍ وَ مَا لَهَا مِنَ الْقَتْلِ أَرْثِي وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أَحِبَّ لَهَا طَرْفَةَ عَيْنٍ تَلْفَأَ وَلَكِنِّي أَبْكِي لِأَهْلِي الْمُقْبِلِينَ إِلَيَّ أَبْكِي لِلْحُسَيْنِ وَآلِ الْحُسَيْنِ.

فرمود: سوگند با خدای، من بر خویشتن نمیگیرم و بر نفس خود مرثیه (1) نمیخوانم، اگر چند هلاک خود را یک چشم زد دوست نمیدارم، لکن بدانجماعت میگیرم که بدین سوی سفر میکنند ، همانا برحسین و فرزندان حسین میگیرم ، آنگاه روی به محمد بن اشعث کرد، چه در میان جنگ مسلم را بشارت امان میداد، چنانکه بدان اشارت شد.

فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنِّي أَرَاكَ وَاللَّهِ سَتَتَعَجَّزُ عَنْ أَمَانِي، فَهَلْ عِنْدَكَ خَيْرٌ! تَسْتَطِيعُ أَنْ تَبْعَثَ مِنْ عِنْدِكَ رَجُلًا عَلَى لِسَانِي يُبَلِّغُ حُسَيْنًا، فَإِنِّي لَا أَرَاهُ إِلَّا قَدْ خَرَجَ إِلَيْكُمْ الْيَوْمَ مُقْبِلًا أَوْ هُوَ خَارِجٌ غَدًا هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، وَإِنَّمَا تَرَى مِنْ جَزْعِي لِذَلِكَ، فَيَقُولُ [الرَّسُولُ]: إِنَّ ابْنَ عَقِيلٍ بَعَثَنِي إِلَيْكَ وَ هُوَ فِي أَيْدِي الْقَوْمِ أَسِيرٌ لَا يَرَى أَنْ يُمَسِّي حَتَّى يُقْتَلَ، وَ هُوَ يَقُولُ: إِزْجِعْ بِأَهْلِ بَيْتِكَ، وَ لَا يُعْرَكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ! فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ أَبِيكَ الَّذِي كَانَ يَتَمَنَّى فِرَاقَهُمْ بِالْمَوْتِ أَوْ

ص: 96

الْقَتْلُ! إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَذَّبُوكَ وَكَذَّبُونِي! وَ لَيْسَ لِمُكْذَبٍ رَأْيٌ!

با محمد بن اشعث فرمود: قسم بخدای نگرانم که زود باشد که از امان دادن من عاجز باشی، آیا تقدیم امر خیری توانی کرده و آن اینست که: مردی را از جانب خود بسوی حسین علیه السلام گسیل سازی زیرا که چنان میدانم که امروز واگر نه فردا با اهل بیت خود بدینجانب کوچ دهد، بگوید که: ابن عقیل مرا نزد تو رسول فرستاد، در حالتی که بدست کوفیان اسیر بود، هم در آن روز دستخوش شمشیر خواهد گشت، عرض میکند که: پدر و مادرم فدای تو باد، باز شو و بجانب کوفه کوچ مده و سخن کوفیان را استوار مدار، چه مردمی دروغ زنند و دروغزنان را رأی استوار نیست. محمد بن اشعث گفت: سوگند با خدای، چنان کنم و این زیاد را آگهی دهم که من مسلم را امان دادم.

حضرت مسلم در مجلس ابن زیاد

دم دست داشتند ایا مرا در تربیت فرزندان در اینوقت ابن زیاد مردی را از دارالاماره بیرون فرستاد، که مسلم را در آورید، پس مسلم وارد مجلس شد و بر ابن زیاد سلام نداد.

فَقَالَ لَهُ الْحَرْسِيُّ سَلِّمْ عَلَيَّ أَلَمْ يَرِ فَقَالَ لَهُ أُسْكُتُ وَيَحْكُ وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ.

یکتن از حارسان در بار بر مسلم بانگ زد که: برامیر سلام کن، فرمود: وای بر تو، ساکت شو، سوگند با خدا، او بر من امیر نیست. ابن زیاد گفت: بر تو چیزی نیست، چه سلام کنی و چه نکنی هم اکنون کشته خواهی شد

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي

فرمود: بعید نیست اگر قتل من بر تو حمل شود، چه نا کس تر از تو بسی بهتر از من بکشته است و هیچکس در خبث طینت و لوم نقیبت (1) از برای مثله (2)

ص: 97

1- لوم نقیبت: پستی نفس

2- مثله: بریدن لب و بینی و مانند آن است

مقتول و جرحه مطروح انباز تو نتواند بود .

ابن زیاد گفت : قسم بجان من که ازهاق (1) جان تو را بعهده تیغ تیز حوالت خواهم داد . مسلم فرمود : چون چنین است بگذار تا وصیت خویش را با یکتن از خویشاوندان خود القا فرمایم ، فرمود: روا باشد ، پس مسلم بهمگنان مجلس نظری افکند در میانه چشمش بعمر بن سعد بن ابی وقاص افتاد .

فَقَالَ يَا عُمَرُ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَرَابَةٌ وَلِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ وَقَدْ يَجِبُ عَلَيْكَ لِي نُجْحُ حَاجَتِي وَهِيَ سِرٌّ

فرمود : ای عمر ! همانا میان من و تو قرابتی است و از برای من بسوی تو

حاجتی است و آن قرابت واجب میکند اسعاف (2) حاجت مرا ونهفتن سر مرا عمر بن سعد در اصفای وصیت مسلم مسامحتی مینمود ، ابن زیاد فرمود : در اصفای وصیت ابن عم خود این گرانی چیست ؟ گوش فرادار تا چه گوید ، لاجرم عمر سعد برخاست و مسلم را بکناری آورد ، بجائی که ابن زیاد نیز ایشان را نگران بود ، پس مسلم آغاز سخن کرد :

فَقَالَ أَوَّلُ وَصِيَّتِي شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ وَالثَّانِيَةُ تَبِيعُونَ دُرَّ عِي هَذَا وَتُؤْفُونَ عَنِّي أَلْفَ دِرْهَمٍ اقْتَرَضْتَهَا فِي بَلَدِكُمْ هَذَا وَالثَّلَاثَةُ أَنْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ سَيِّدِي الْحَسِي مِنْ أَنْ يَرْجِعَ عَنْكُمْ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ خَرَجَ بِنِسَائِهِ وَأَوْلَادِهِ فَيُصِيبُهُ مَا أَصَابَنِي

ص: 98

1- ازهاق جان : کشتن ، جان گرفتن

2- اسعاف : بر آوردن ، روا کردن

مرتضی، فرمود: مرا در این شهر هزار درهم دین بردمت است، درع مرا بفروش و دین مرا ادا کن و دیگر بمن رسیده است که: سید من حسین علیه السلام با زنان و فرزندان بدینجانب کوچ میدهد و سخت میترسم که از آن شربت که مرا دادند او را نیز سقایت کنند (1) بنزدیک او مکتوب کند که راه بگرداند و از این سوی سخن نراند

عمر سعد در پاسخ گفت: آنچه از کلمه شهادت باد کردی همگان بدین کلمه همداستانیم و آنچه از بیع درع فرمودی، ما اولائیم در این امر، اگر خواهیم دین تو را ادا کنیم و اگر نخواهیم نکنیم و آن وصیت که در حق حسین نمودی، دانسته باش که: حسین ناچار است که بسوی ما سفر کند و بدست ما بتمام سختی کشته شود، آنگاه روی بابن زیاد کرد و گفت: دانی مسلم چه گفت؟ و چه پاسخ گرفت؟ صورت حال را بعرض رسانید

وَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ إِنَّهُ لَا يَخُونُكَ الْأَمِينُ وَلَكِنْ قَدْ يُوتَمُنُ الْخَائِنُ فَبِحَكَ اللَّهُ مِنْ مُسْتَوْدَعٍ سِرًّا

ابن زیاد بدین کلمات تمثل جست؛ یعنی مرد امین خیانت نمیکنند لکن گاهی خائن بغلط در شمار امین میرود و خداوند زشت کند تو را که ودیعت را ضایع گذاشتی و از کشف اسرار باک نداشتی، اگر مرا امین اسرار خویش میداشت سر او را بپوشیدم و در اسعاف حاجت او بکوشیدم، .

اما ای پسر سعد ای وقاص! بدین گناه که تو کردی و در امانت پسرعم خود خیانت ورزیدی، اول کس تو خواهی بود که بجنک حسین بن علی فرمان خواهی یافت

گفتگوی مسلم بن عقیل با بن زیاد

آنگاه روی بمسلم آورد و گفت: ای پسر عقیل! برامام خود بیرون شدی و شق (2) عصای مسلمین فرمودی و فتنه خفته را برانگیختی و بسی خونها که ریختی

ص: 99

1- سقایت کنند . بیاشامانند

2- شق عصا: کنایه از تفرقه انداختن است.

فَقَالَ مُسْلِمٌ كَذَّبْتَ يَا ابْنَ زِيَادٍ انَّمَا شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةُ وَإِنَّهُ يَزِيدٌ وَأَمَّا الْفِتْنَةُ فَإِنَّمَا أَحَقَّهَا أَنْتَ وَأَبُوكَ زِيَادُ بْنُ عُبَيْدٍ عَبْدُ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ ثَقِيفٍ وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ يَرْزُقَنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَيَّ يَدِي شَرٌّ بَرِيئِهِ

مسلم گفت: ای پسر زیاد! دروغ گفתי، معاویه مسلمانان را پراکنده ساخت و پسرش یزید نیز همان آهنگ نواخت اما انگیزش فساد و فتنه را تو تقدیم فرمودی و دیگر، پدرت زیاد بن عبید که عبدی از بنی عیلاج از قبیله بنی ثقیف بود تأسیس نمود و من اینک آرزومندم که بدست بدترین مردم شربت شهادت

بنوشم .

ابن زیاد گفت: همانا تو را نفس تو بامری امیدوار ساخت که خداوند از برای دیگر خواست و با آنکس گذاشت که اهلیت داشت، مسلم گفت: ای پسر مرجانه بگوی اهل آن امر کیست؟ گفت یزید بن معاویه، مسلم گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَضِينَا بِاللَّهِ حَكْمًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ

فرمود: ما بدان رضا داده ایم که خداوند در میان ما و شما حکومت فرماید.

ابن زیاد گفت: هانای مسلم! گمان میکنی که در امر خلافت شما را بهره ایست فرمود: سوگند با خدای گمان نمیکنم بلکه یقین میدانم، گفت: اکنون بگوی از بهر چه بدین بلد آمدی؟ و امر مردم مجتمع بود پراکنده ساختی و اختلاف کلمه در میان ایشان انداختی؟

فَقَالَ مُسْلِمٌ مَا لِهَذَا أَتَيْتَ وَلَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمُ الْمُنْكَرَ وَدَفَنْتُمُ الْمَعْرُوفَ وَتَأْمَرْتُمْ عَلِيَّ النَّاسِ بِغَيْرِ رِضِي وَحَمَلْتُمُوهُمْ عَلَيَّ غَيْرَ مَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ وَعَمِلْتُمْ فِيهِمْ بِأَعْمَالِ كَسْرِي وَفَيْصَرَ فَاتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ

ص: 100

وَنَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَنَدْعُوهُمْ عَلَيَّ حُكْمَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَكُنَّا أَهْلَ ذَلِكَ

مسلم فرمود: من در این شهر از بهر آن آمدم که شما معترف منکر شدید و منکر معروف آمدید و بی رضای مردم بر گردن مردم پای نهادید و امارت بدست کردید و بیرون حکم خدای، حکم خود را بر ایشان حمل نمودید و بکردار جباره اکاسره و قیاصره در میان ایشان سلطنت آوردید پس ما آمدیم، تا در میان ایشان امر بمعروف و نهی از منکر فرمائیم و ایشان را باحکام کتاب خدا و سنت مصطفی دعوت نمائیم، چه ما اهل اینکاریم. نکه دین بیزید دو شفته ام که پسر و درمانی من ابن زیاد از این کلمات سخت در غضب شد و گفت: ای فاسق! تو چه کس باشی که بدین صفات خویشتن را بستائی؟ تو اندر مدینه بشرب خمر شاغل بودی

قَالَ مُسْلِمٌ إِنَّمَا اشْرَبَ الْخَمْرَ أَمَّا وَاللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَيَعْلَمُ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّكَ غَيْرُ صَادِقٍ وَإِنَّكَ قَدْ قُلْتَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَإِنِّي لَسْتُ كَمَا ذَكَرْتَ وَإِنَّكَ أَحَقُّ بِشُرْبِ الْخَمْرِ مِنِّي وَأَوْلِي بِهَا وَمَنْ بَلَغَ فِي دِمَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ لَعَا فَيَقْتُلُ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ فَتَلَّهَا وَيَسْفِكُ الدَّمَ الَّذِي حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيَّ الْغَضَبَ وَالْعَدَاوَةَ وَسُوءَ الظَّنِّ وَهُوَ يَلْهَوُ وَيَلْعَبُ كَمَا لَمْ يَصْنَعْ شَيْئاً

مسلم گفت: مرا با شرب خمر نسبت میکنی؟ همانا خدای میداند که تو دانسته این دروغ میزنی و بکذب این سخن میرانی و من چنان نیستم که تو میگوئی و تو بشرب خمر سزاوار تری از من و تو آن کسی که بتمام اهتمام در ازهاق خون مسلمانان حریصی و بسفک (1) دمی که خداوند حرام کرده است، از در ستم و

ص: 101

1- سفک: ریختن خون

خصومت و سوء ظن و لوعی (1) و از پس چندین قتل شنیع (2) که صنیع طبیعی (3) تواست خویشتن را شاغل لهو و لعب میداری و این جمله را بجیزی نمیشماری .

شهادت مسلم علیه السلام

این مخاطبان خشم ابن زیاد را دوچندان ساخت و زبان بلید را بفحش و

شتم علی و حسن و حسین علیهم السلام بگشاد .

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ أَنْتَ وَأَبُوكَ أَحَقُّ بِالشَّيْمَةِ فَأَقْضِ مَا أَنْتَ فَاضٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ

فرمود : ای دشمن خدا ! تو و پدرت سزاوارتری بسب و فحش ، هم اکنون حکم کن بدانچه حکم کننده ، ابن زیاد گفت : بکر بن حمران احمری را حاضر کنید ، که پسر عقیل فرق او را بشکافت ، چون حاضر شد فرمود: تو میکشی پسر عقیل را ؟ گفت : چرا نکشم ؟ گفت : بگیر او را و با خود میبری و در فر از این قصر گردن میزنی .

فَقَالَ مُسْلِمٌ وَاللَّهِ لَوْ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَرَابَةٌ مَا قَتَلْتَنِي

گفت : قسم بخدای اگر در میان من و تو خویشاوندی بود ، حکم بقتل من نمیکردی و مسلم از این کلمات نه همی خواست که سخنی از در ملامت گوید ، یا طریق سلامت جوید ، بلکه خواست بیآگاهاند که عبیداله . پدرش زیاد بن ابیه زنا زادگانند و هیچ نژادی و نسبی از قریش ندارند .

بالجمله ، بکر بن حمران ، مسلم را برداشت و زینهای (4) بام قصر را فرو گرفت و آن حضرت در عرض راه تسییح و تهلیل همی گفت و استغفار فرمود و رسول خدای را درود فرستاد .

ص: 102

1- ولوع : حریص

2- شنیع : زشت ، ناپسند

3- صنیع طبیعی : نظری ذاتی

4- زینه : پله

وقال اللهم احكم بيننا وبين قوم غرورنا وكذبونا ثم خذ لونا وقتلونا.

یعنی ای پروردگار من! حکم کن در میان ما و میان جماعتی که ما را فریب دادند و با ما دروغ گفتند، پس مخذول گذاشتند و مقتول داشتند. چون بفراز بام رسید، مسلم فرمود: مرا بگذار تا دو رکعت نماز بگذارم، آنگاه بدانچه مأموری میکن، گفت: روا نباشد، مسلم بگریست و این شعر بگفت:

جَزَى اللَّهُ عَنَّا شَرَّ مَا قَدْ جَزَى *** شِرَارَ الْمَوَالِي بَلْ أَعْقَى وَأُظْلَمَا (1)

هُم مَنَعُونَا حَقًّا وَتَظَاهَرُوا *** عَلَيْنَا وَرَأَمُوا أَنْ نُذِلَّ وَنَرَعَمَا (2)

غَارُوا عَلَيْنَا يَسْفِكُونَ دِمَائَنَا *** وَ لَمْ يَرْقُبُوا فِينَا ذِمَامًا وَ دِمَا (3)

فَنَحْنُ بُنُو الْمُخْتَارِ لَا خَلْقَ مِثْلَنَا *** نَبِيِّ إِبْتِ أَرْكَانَهُ أَنْ تُهْدَمَا (4)

فَأَقْسَمَ لَوْلَا جَبْنُكُمْ أَلْ مَذْحِجِ *** وَفُوسَانُهَا وَ الْحُرُّ فِيهَا الْمُقَدَّمَا (5)

اینوقت بکر بن حمران گفت: اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَقَادَنِي مِنْكَ.

یعنی سپاس خدای را که مرا بر تو سلطنت داد. این بگفت و تیغ براند، شمشیر

او کارگر نیفتاد.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ أَوْ مَا يَكْفِيكَ فِي خَدَشِ وَفَاءِ مِنِّي بِدَمِكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ!

در ازای خون تو این خراش که بر گردن من آوردی کافی

ص: 103

1- اعق: نافرمانتر

2- نرغما، مضارع مجهول از مصدر ارغام: بینی بخاك مالیدن (کنایه از خواری و سرافکنندگی)

3- اغار علیه: براو هجوم کرد. زمام: حق، احترام

4- تهدم: ویران شدن

5- و خلاصه اشعار: خدا قوم ما را سخت ترین کیفر دهد، ما را از حق خویش بازداشته، درصدد خواری ما بر آمدند، خون ما را ریخته و

احترام ما نگذاشتند در صورتیکه ما فرزند پیغمبری هستیم که ارکان دین او و بر آن شدنی نیست

نیست؛ چون این سخن باین زیاد رسید، گفت: هنگام مرگ بمفاخرت سخن کرده، بالجملة، در ضرب ثانی مسلم را شهید کرد و دهشت زده و آسیمه سر از فراز قصر بزیر آمد. ابن زیاد گفت: هان ای بکر تو را چه رسید گفت: چون مسلم را بکشتم مردی باسیاهی چرده (1) و شراست (2) خوی نگریستم که لب بدنان همی

گزید یا اصابع را به ثنایا میخست. (3) چنان بترسیدم که در هیچ خطبی و هیچ داهیه چنان نهراسیدم، ابن زیاد گفت: دهشتی تو را فرا گرفته و خیالی مصور افتاده.

تند و در کتاب عبدالله بن نخل رضا الحسینی مسطور است که: چون بکر خواست تیغ براند، دستش از کار شد (4)، لاجرم از بام بزیر آمد و ابن زیاد را آگهی داد، دیگری را فرمان کرد تا بام قصر بر آمد، چون آهنگ قتل مسلم کرد، رسول خدای را در برابر خویش نگریست، از کثرت دهشت در افتاد و جان بداد، پس مردی شامی را مأمور ساخت تا برفت و مسلم را گردن بزد و سرش را از فراز قصر بزیر افکند و تن مبارکش را از دنبال سردر افکند.

قتل هانی بن عروه

و ما را از این مقدار فراوان داد و از مدتی بین صفا راینوقت ابن زیاد بقتل هانی فرمان کرد، منم بن اشعث برخاست و گفت: ایها الأمير! تو مکانت و منزلت هانی را در این شهر، دانسته و قوم و قبیله او را شناخته مرا مطمئن خاطر ساختی تا او را بنزد تو آوردم و روا ندارم که مردم این شهر با تو از در خصمی روند، او را بمن بخش، گفت: روا باشد، و در زمان پیشیمان شد و فرمان کرد که هانی را بیزار برند و در ساحتی (5) که اغنام (6) را بیع و شراء در می آورند گردن زنند؛ پس هانی را دست بسته از دار الأمارة بر آوردند و او فریاد بر میداشت که:

وَ مَدَّ حِجَاهَ وَلَا مَدَّ حِجَّ لِي الْيَوْمَ.

مسعودی در مروج الذهب گوید: چهار هزار مرد زره پوش با هانی سوار

ص: 104

1- برون زرده: رنگ

2- زشت خوئی

3- خستن: آزردن ساختن

4- از کار شد و از کار افتاد

5- ساحت: فضا و میدان

6- اغنام: گوسفندان

میشد و هشت هزار پیاده فرمانپذیر داشت و چون احلاف را از قبله کنده و دیگر قبایل دعوت میکرد سی هزار مرد زره پوش او را اجابت مینمودند. این هنگام که او را بجانب بازار میراندند چند که صیحه میزد و مشایخ قبایل را بنام یاد میکرد و وامذحجاه میگفت، هیچکس او را پاسخ نداد، قوت کرد و دست خود را از بند رها ساخت.

ثُمَّ قَالَ أَمَا مِنْ عَصَا أَوْ مِسْكِينٍ أَوْ حِجَارَةٍ أَوْ عَظْمٍ يُحَاجِرُ بِهِ رَجُلٌ عَنْ نَفْسِهِ

گفت: آیا عمودی یا کاردی یا سنگی یا استخوانی نیست که من با آن جهاد کنم؟ عوانان ابن زیاد، او را فرو گرفتند و این کت سخت بستند و گفتند: گردن بکش.

فَقَالَ مَا أَنَا بِهَا سَخِيٌّ وَمَا أَنَا بِمُعِينِكُمْ عَلَى نَفْسِي

گفت: من بعطای جان خود سخی نیستم و برقتل خود اعانت شما نخواهم کرد؛ یکتن غلام ابن زیاد، که رشید ترکی نام داشت گردن هانی را با تیغ بزد

فَقَالَ هَانِي إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ

گفت: باز گشت بسوی خداست، ای پروردگار من! بسوی رحمت تو و رضوان تو می آیم، عبدالله بن زبیر اسدی در مرثیه مسلم بن عقیل و هانی، این اشعار را انشاد کرد و بروایتی فرزددق این اشعار را در مرثیه مسلم و هانی گفته و عبدالله بن زبیر از فرزددق روایت کرده:

فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَانظُرِي *** إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلِ

إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ *** وَأَخْرَجَ يَهُوِي مِنْ طِمَارِ قَتِيلِ (1)

ص: 105

1- بطل: شجاع و هشم و تهشیم: شکستن، یهوی، مضارع مجهول المصدر هوی: از بلندی بزیر افتادن

اصابها فَرَّخُ الْبَغْيِ فَاصْبَحَا *** احاديث مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلِ (1)

تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ وَجْهَهُ *** وَنَضَحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلَّ مَسِيلِ (2)

فَنِي كَانَ أَحْيِي مِنْ فَتَاةٍ حَيَّةٍ *** وَأَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صَقِيلِ (3)

أَيْرَكُبُ أَسْمَاءَ الْهَمَالِيحِ آمِنَا *** وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجٌ بِذُحُولِ (4)

تَطِيفُ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ *** عَلَى رِقَبَةٍ مِنْ سَائِلِ وَمَسُولِ (5)

فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَتَّارُوا بِأَخِيكُمْ *** فَكُونُوا بَغَايَا أَرْضِيَّتِ بِقَلِيلِ (6)

چون ابن زیاد از قتل هانی پرداخت بفرمود: تا سر مسلم و هانی را بر گرفتند و تنهای ایشان را بگرد کوی و بازار بگردانیدند و در محلت گوسفند فروشان بردار زدند. اینوقت قبیله مذحج جنبشی کردند و تن ایشان را از دار بزیر آوردند و برایشان نماز گذاشتند و بخاک سپردند.

فرستادن ابن زیاد سر مسلم و هانی را بشام

و از آن سوی ابن زیاد تصمیم عزم داد، که سر مسلم و هانی را بنزدیک یزید پلید گسیل (7) سازد پس دبیر (8) خویش عمرو بن نافع را طلب کرد و گفت: قصه مسلم و هانی را بسوی یزید مکتوب کن، عمرو در این قصه اطاله در مکتوب را مطلوب دانست و در حق هانی و ابن عقیل، اصابه تطویل (9) کرد و او اول کس بود

ص: 106

1- فرخ البغي: بچه زن زانیه (مقصود، ابن زیاد است)

2- نضح: سیلان و جوشش

3- احیی من فتاة عبیة: باحیتر از دختر باحیا. ذی شفرتین: شمشیر دو سر

4- أسماء: نام شخصی است که ابن زیاد، او را با عمر و بن حجاج و محمد بن اشعث بطلب مانی فرستاد، همالیح، جمع هملاج، بکسر اول و سکون ثانی: قاطر خوش رفتار. ذحول، جمع ذحل (بر وزن فلس): طلب خون کسی نمودن

5- حفافین، دو طرف. مراد: قبیله هانی. رقبه: انتظار

6- بغایا، جمع بغي (بر وزن شریف): زن فاحشه

7- گسیل سازد: بفرستد

8- دبیر: نویسنده

9- اما به تطویل کرد: بدرازا کشانید

که در کتب اطاله مقاله را نوعی از محاسن شمرد. ابن زیاد چون آن بدید ، گفت: چیست این فضول در کلام و تطویل نابهنگام بدینگونه رقم کن:

مَا بَعْدَ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخَذَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِحَقِّهِ وَكَفَاهُ مُؤَدَّةَ عَدُوِّهِ أَخْبِرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لَجَأَ إِلَى دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ وَإِنِّي جَعَلْتُ عَلَيْهِمَا الْمَرَاصِدَ وَالْعِيُونَ وَدَسَّ سُنَّتَ إِلَيْهِمَا الرَّجَالَ وَكَذَّبْتُهُمَا حَتَّى أَخْرَجْتُهُمَا وَأَمَكَنَّ اللَّهُ مِنْهُمَا فَقَدِمْتُهُمَا وَصَدَّرْتُ عَنْقَهُمَا وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ بِرَأْسَيْهِمَا مَعَ هَانِي بْنِ أَبِي حَيَّةَ الْوَادِعِيِّ وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْأَرْوَاحِ التَّمِيمِيِّ وَهُمَا مِنْ أَهْلِ السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَالنَّصِيحَةِ فَلَيْسَا لَهُمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا أَحَبَّ مِنْ أَمْرِهِمَا فَإِنْ عِنْدَهُمَا عِلْمًا وَوَرَعًا وَصِدْقًا وَالسَّلَامُ

یعنی سپاس خداوندی را که حق امیر المؤمنین را مأخوذ داشت و دشمن او را کفایت کرد. همانا مسلم بن عقیل در این شهر در خانه هانی بن عروه پناهنده آمد از بهر ایشان کمین جایها مرتب داشتیم و عیون و جواسیس (1) بکاشتم تا هر دو تن را بدست آوردم و گردن زدم و سرهای ایشان را بصحبت (2) هانی بن ابی حیه و زبیر بن ارواح ، روان داشتیم و ایشان اهل طاعت و نصیحت اند و از طریق صداقت و زهدات (3) بیرون نشوند، امیر المؤمنین صورت حال را از ایشان سؤال فرماید تا کماهی (4) آگاهی دهند، والسلام.

بالجمله، هانی بن ابی حیه و زبیر بن الارواح مکتوب ابن زیاد را مأخوذ داشتند و سر مسلم و هانی را با خود حمل دادند و بعجلتی تمام روانه دمشق شدند و این اول سری بود از خاندان رسالت که از عراق بدمشق حمل دادند .

ص: 107

1- جواسیس ، جمع جاسوس : مامور سری که در این زمان کار آگاه نامیده میشود

2- صحبت : همراه

3- زهدات : پرهیز کاری و ترك دنیا

4- کماهی : آنچه‌ان که هست ، بی کم و زیاد

بعد از ورود بدمشق یزید علیه اللعنه نیک شاد شد و ایشان را نیکو بنواخت

و در پاسخ ابن زیاد بدینگونه مکتوب کرد:

مَا بَعْدُ فَإِنَّكَ لَمْ تَعُدْ أَنْ كُنْتَ كَمَا أَحَبُّ عَمَلِ الْحَازِمِ وَصَلْتِ صَوْلَاتَةَ الشُّجَاعِ الرَّابِطِ الْجَاشِ وَقَدْ أَغْنَيْتِ وَكَفَيْتِ وَصَدَّقْتِ ظَنِّي بِكَ
وَرَأَيْتِي فِيكَ وَقَدْ دَعَوْتُ رَسُولِيكَ وَسَأَلْتُهُمَا وَنَاجَيْتُهُمَا فَوَجَدْتُهُمَا فِي رَأْيِهِمَا وَفَضْلِهِمَا كَمَا ذَكَرْتِ فَاسْتَوْصِ بِهِمَا خَيْرًا

وَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ حُسَيْنًا قَدْ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْعِرَاقِ فَضَعِ الْمَنَاظِرَ وَالْمَسَالِحَ وَاحْتَرِسْ وَاحْسِسْ عَلَى الظَّنَّةِ وَاقْتُلْ عَلَى التُّهْمَةِ وَاصْنَعْ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ
مَا يَحْدُثُ مِنْ خَيْرٍ إِنْشَاءً لِلَّهِ

در جمله میگوید: که ای پسر زیاد از فرمان من بیکسوی نشدی، چنان زیستی که من خواستم، چنان کار کردی که خردمند دور اندیش کند و چنان حمله افکندی که شجاع قوی القلب افکند و تقدیم خدمت کردی و گمان مرا در حق خود بییقین پیوستی، همانا فرستادگان تورا حاضر ساختم و ایشان را صاحب رأی متین و فضل مین شناختم و از آنچه در بایست (1) بود، پرسش نمودم و بدانچه لایق شمردم القا کردم عمر ابن سیاه، که عامل یزید بود، اوستانی که حسین کی سفر عراق همانا بمن رسیده که: حسین بن علی طریق عراق میپیماید، واجب میکند که دیدبانها بگماری و مردان شاکی السلاح در کمین جایها بازداري و هر کراگمان خلاف میروند در زندانخانه افکنی و هر کرا بمخالفت نسبت کنند اگر چند بتهمت باشد گردن بزنی و همه روزه هر خبری حدیث (2) میشود، بسوی مارقم میکنی.

ص: 108

1- در بایست بود؛ لازم بود

2- حدیث میشود، روی میدهد

چون این مکتوب را پرداخت، همچنان بصحبت هانی بن ابی حیه و زبیر بن الاروح

باز فرستاد و سر مسلم وهانی بن عروه را از دروازه دمشق در آویخت.

مکتوب یزید بابن زیاد در باره حضرت حسین علیه السلام

و از پس اینواقعہ یزید را آگهی رسید که حسین علیه السلام راه با کوفه نزدیک کرده است پاره بیمناک شد. خواست تا ابن زیاد را در تشدید امر تحریض فرماید و نیکوتر با آل رسول رزم آزماید، پس بدین اسلوب تجدید مکتوب کرد:

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ حُسَيْنًا قَدْ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ وَقَدْ ابْتُلِيَ بِهِ زَمَانُكَ مِنْ بَيْنِ الْأُزْمَانِ وَبَلَدِكَ مِنْ بَيْنِ الْبُلْدَانِ وَابْتُلِيَ بِهِ مِنْ بَيْنِ الْعَمَالِ وَعِنْدَهَا تُعْتَقُ أَوْ تَعُودُ عَبْدًا كَمَا تَعْبُدُ الْعَبِيدُ

میگوید: بمن رسید که حسین بسوی کوفه آمد، همانا وقت و زمان تو در میان اوقات و ازمان ممتحن و مبتلا شد و بلد تو در میان بلدان در بلا افتاد و از جمله حکام و عمال من، تو گرفتار داهیة بزرگ و غایلة (1) سترک (2) آمدی آیا در چنین وقت، چون آزادگان کار میکنی و آزاده میروی یا بکردار عبید باز میشتابی و عبد میشوی؟

از این کلمات نیز کنایاتی جسته و لطیفه بکار بسته، چه زیاد بن ابیه را پسر کا عبید میگفتند و عبید عبدی از بنی ثقیف بود، او را زیاد بخريد و آزاد کرد و از آن

پس معاویه زیاد را برادر خویش و پسر ابوسفیان خواند و ما این قصه را در کتاب امام حسن علیه السلام بشرح رقم کردیم.

بالجمله، یزید او را میآگاهاند که اگر نیکو رزم کنی و حسین را بشکنی نسبت بقریش میرسانی و نبیره ابوسفیان خواهی بود و اگر نه بازگشت خواهی کرد و نبیره ابوسفیان خواهی بود

ص: 109

1- غائله: پیش آمد بد

2- ستر کی، بر وزن بزرگ: بسیار درشت

ذکر شهادت محمد و ابراهیم پسر های مسلم بن عقیل رضی الله عنهم

مکشوف باد که شهادت محمد و ابراهیم پسر های مسلم را کمتر در کتاب پیشینیان دیده ام ، الا آنکه اعصم کوفی میگوید : گاهی که ابن زیاد هانی را محبوس داشت چنانکه مرقوم شد و مسلم از سرای هانی بیرون شتافت و شیعیان خود را فراهم کرد تا بردار الامارة حمله افکند ، پسر های خود را بخانه شریح قاضی فرستاد تا در حمایت او بسلامت مانند ، دیگر نه از نام ایشان یاد میکند و نه از شهادت ایشان باز میگوید . و در جلد هفدهم عوالم مسطور است که: بعد از قتل حسین علیه السلام

چون اهل بیت را اسیر کردند، پسر های صغیر مسلم در میان اسرا بودند. ابن زیاد ایشان را گرفت و محبوس نمود ، شرح شهادت ایشان در کتاب روضة الشهداء مسطور است و اگر صاحب حبيب السیر سخني باختصار میراندهم سند بروضة الشهداء میرساند .

و من بنده این قصه را از روضة الشهداء منتخب میدارم و بر مینگارم زیرا که (1) بیرون سیاق (2) مورخان و محدثان سخن میراند و مانند نوحه گران و سوگواران مرثیه میخوانند و کلمات فضول که مردود عقول است بکار مینندد؛ اگر چند اینگونه تلفیق و تمیق (3) از برای نوحه گران زیباست تا بر مردمان بخوانند و گریه بستانند؛ لکن مورخ و محدث نتواند از آنچه دست بدست رسیده تکتی بفزاید یا کلمتی بر باید الا آنکه این تواند کرد که سخن نارسائی را ببلاغت بیان کند و کلام ناپسندی را بفصاحت ادا فرماید. اکنون بر سر سخن رویم .

ص: 110

1- گویا کلمه (حبيب السیر) از اینجا افتاده است

2- سیاق : روش

3- تلفیق : سخنرا با دروغ آمیختن. تمیق : آرایش کردن

همانا پسرهای مسلم، بحکم پدر در خانه شریح قاضی بودند تا گاهی که مسلم را شهید کردند و ابن زیاد را آگهی دادند که مردم: این شهر در تن پسران مسلم را پوشیده میدارند و بیرون شدن نمیگذارند، ابن زیاد بفرمود: تا در تمام شهر منادی کردند که: هر کس پسرهای مسلم را در خانه خویش بدارد و بنزد من نیارد خانه او بترکتاز نهب و غارت هبا گردد و خون او بحدود تیغ سر افشان هدر شود، شریح چون این ندا بشنید منجل و ابراهیم را پیش طلبید، چون حاضر شدند بهای های بگریست، گفتند: باشریح! این گریه چیست؟ گفت: بدانید که مسلم شهید شد و از این سرای فانی بهشت جاودانی آرمد. ایشان جامه چاک کردند و خاک بر سر پراکندند و بانگ: وا اَبَّاه و وا غُرَبَّاه بر آوردند، شریح گفت: ای برادر زادگان چندین مخروشید و بر خون خویشتن و کید من مکوشید، چه ابن زیاد شما را می طلبد تا در کجا بیابد و تا شما را بدست نگیرد، نیاساید و صاحب خانه را نیز بزیر پای انتقام بفرساید (1)، ایشان از بیم ابن زیاد بانگ

در دهن بشکستند و خاموش نشستند، شریح گفت: شما روشنی چشم و چراغ دل منید، چنان رأی زده ام که شما را بامینی بسپارم تا باخود بمدینه برد و بخویشان بسپارد و پسر خود را که اسد نام داشت فرمود که: شنیده ام که بیرون دروازه عراقین کاروانی بجانب مدینه میروند، این کودکان را بکاروان رسان و با امینی بسپار تا بمدینه برساند و هریکرا پنجاه دینار زر سرخ بر میان بست، چون تاریکی جهان را فرا گرفت، اسد آن کودکان را برداشت و از شهر بیرون شتافت.

وقتی رسیدند که کاروانیان بار بسته و لختی راه در نور دیده بودند، اسد نظری افکند شبیحی (2) از دور دیدار بود، روی با پسر های مسلم کرد و گفت: این سیاهی که دیدار میشود کاروانیانند، لختی در رفتن تعجیل کنید و خود را

ص: 111

1- فرسائیدن: پایمال ساختن

2- شبیح: سیاهی

بدیشان رسانید ، این بگفت و باز شاه ، کودکان مسلم که از راه و بیراه آگاه نبودند ، لختی بدویدند و مانده شدند و آثار کاروانیان را یاره کردند (1) ، هم در آن شب چند تن از کوفیان با ایشان دوچار شدند و بدانستند که اینان پسران مسلم اند ، پس هردو تن را مأخوذ داشته بنزد ابن زیاد بردند و او فرمان کرد ، تا ایشان را در زندان خانه باز داشتند و مکتوبی بیزید نگاشت که : اینک پسرهای مسلم در محبس منند ، تا چه فرمائی ؟

رهالی دادن زندانبان پسران مسلم را

اما زندانبان که مشکور نام داشت ، از دوستاران اهل بیت بود و از آه و ناله این کودکان هفت هشت ساله غمنده (2) گشت ، نشیمنی شایسته بهر ایشان پرداخت و خورش و خوردنی حاضر ساخت و چند که توانست نیکو خدمتی کرد و شب دیگر چون سیاهی دامن بگسترده ، ایشان را برداشت و بر سر راه قادسیه آورد و انگشتری خود را بدیشان داد و گفت : این انگشتری از من بنزد شما علامتی است . چون بقادسیه رسیدید ، بدین علامت برادر مرا بیاباگانید تا شما را خدمت کند و بمدینه رساند ، پس مشکور باز شتافت و ایشان راه قادسیه پیش داشتند ، دیگر باره راه را پاره کردند و تا سفیده دم در کنار شهر گرد بر می آمدند (3) بامدادان نگرستند که در کنار کوفه اند ، سخت بترسیدند که مبادا دیگر باره گرفتار شوند خود را بخرماستانی کشیدند و در کنار چشمه آبی بزدرختی بر آمدند و در میان شاخهای درخت قرار گرفتند . با

اس دوران نشیلی

کنیز کی حبشی در چاشتگاه بکنار چشمه آمد تا آب بر گیرد ، عکس ایشان را در چشمه دیدار کرد ، برخاست و با ایشان از در مهر و حفاوت سخن پیوست و محبت خود و بانوی خود را با خاندان رسول خدای باز نمود و هردو تن را برداشته بسرای آورد . بانوی خانه ایشان را پذیره کرد و سروروی ایشان را بوسه زد و بدین نیکو خدمتی کنیزک را آزاد ساخت و پسران مسلم را در نهانخانه جای

ص: 112

1- یاوه کردند : گم نمودند

2- غمنده : اندوهناک

3- دور میزدند

داد و خورش و خوردنی پیش نهاد و کنیزک را وصیت کرد که : شوهر مرا از این راز آگاه مکن .

شهادت زندانبان

اما از آنسوی ابن زیاد مشکور زندانبانرا طلب داشت و گفت: چه شدند پسرهای مسلم؟ گفت: من ایشانرا در راه خدا آزاد کردم، گفت: از من نترسیدی؟ گفت: جز از خدای ترسم، هان ای پسر زیاد! دی پدر این کودکان را بکشتی، امروز از این دو طفل نارس چه خواهی؟ ابن زیاد در خشم شد، گفت اکنون بفرمایم تا سرت را از تن بردارند، گفت: آن سرکه در راه مصطفی نباشد نخواهم. اینوقت ابن زیاد فرمان کرد که مشکور را بعد از ضرب پانصد تازیانه گردن بزنند چون او را در عقابین (1) کشیدند و ابتدا بضرب تازیانه کردند در تازیانه نخستین گفت: «بسم الله الرحمن الرحيم در ضرب ثانی گفت: الهی مراشکیبائی ده، در کرت سیم گفت: خدایا مرا در حب فرزندان رسول تو می کشند، چون نوبت چهارم و پنجم افتاد گفت: ایپروردگار من! مرا بمصطفی و فرزندانش بازسان و دیگر سخن نکرد تا پانصد ضرب بنهایت شد. اینوقت گفت: مرا شربتی آب دهید. ابن زیاد گفت: او را تشنه گردن زنید، عمرو ابن الحارث قدم ضراعت (2) پیش گذاشت و مشکور را بشفاعت در خواست و بخانه خویش آورد تا او را مداوا کند، مشکور چشم بگشود و گفت: بدرود بادید که من از آب کوثر سیراب شدم. این بگفت و جانبداد.

طفلان مسلم در خانه حارث

اما از آنسوی پسران مسلم را آنزن و کنیز نیکو خدمت می کردند و پرستاری می نمودند تا شب برسید، پس خورش و خوردنی حاضر ساختند و ایشان از اکل و شرب بپرداختند و بخفتند. اینوقت شوهر آنزن که حارث نام داشت بخانه

ص: 113

1- عقابین : دوعذاب (که مراد از آن در اینجا تازیانه و گردن زدنیست)

2- ضراعت : فروتنی و خواری

در آمد و سخت آشوفته خاطر و کوفته اندام بود، زن پرسید که مگر تر حادثه ای رسید؟ گفت: علی الصباح بر در سرای امیر بودم، منادی ندا در داد که: پسرهای مسلم را مشکور از زندانخانه رها نموده، هر که ایشان را دستگیر کند از امیر بعیای مال و ثروت و اسعاف منی (1) و حاجت بهره مند گردد. من چون این کلمه شنیدم بی توانی (2) برجستم و بر اسب خویش بر نشستم و چند که توانستم گرداگرد کوفه را در نوشتم و بازار و برزرا در سپردم (3)، از شدت شتافتن، اسب بتراکید و در افتاد. من نیز از پشت اسب در افتادم و توش و توان از من برفت. گرسنه و تشنه در تاریکی شب بهزار رنج و تعب خود را بخانه رسانیدم و از ایشان نشانی نیافتم و اثری ندیدم، زن گفت: ای مرد! این چیست که میگوئی؟ از خدای بترس و بر خدای بیرون مشو و بر فرزندان رسول خدای بدمیندیش. حارث گفت: خاموش باش ابن زیاد مرا مال و مرگب دهد و از فضه و ذهب توانگر کند، ترا با این سخنان نابهنگام چکار؛ برخیز و آب و طعام بیار. زن بیچاره گشت و او را پاره ای خورش و خوردنی آورد تا بخورد و بخفت.

گرفتاری طفلان مسلم بدست حارث

اما پسران مسلم، نخل که برادر مهین (3) بود ناگاه از خواب انگیخته گشت و ابراهیم را از خواب برانگیخت و گفت: برخیز که ما نیز کشته میشویم، چه مرا اندر این ساعت در خواب نمودار شد که: مصطفی و مرتضی رسیده کونین و حسنین علیهم السلام در بهشت برین عبور میدادند، ناگاه مرا و ترا مصطفی از دور دیدار کرد، پس روی بمسلم آورد و فرمود: ترا چگونه دل داد که این کودکانرا بنزدیک دشمنان بگذاشتی؟ و بسوی ما گام برداشتی؟ مسلم عرض کرد که: ایشان از ققای ما میگرایند و فردا نزدیک ما میآیند. ابراهیم عرض کرد: ای برادر! سوگند با خدای که بیرون کم و بیش (4) مرا نیز در خواب اینقصه نمودار شد، پس دست در گردن یکدیگر در آوردند و های های بگریستند،

ص: 114

1- منی، جمع منیه: آرزو

2- در نوشتم، در سپردم: پیمودم

3- مهین: بزرگتر

4- بیرون کم و بیش: بی کم و زیاد

بانک گربه ایشان حارث را از خواب برانگیخت و سر از بالین برداشت و گفت: ای زن این شور و شیون در خانه ما از کیست؟ برخیز و چراغی بر افروز تا بدانیم این بانک چیست؟ و این سوگواری از بهر کیست؟ زن را نیروی برخاستن و قدرت شمع و چراغ آراستن نبود، ناچار حارث بن عروه خود برخاست و چراغی بر افروخت و بنهانه در آمد. پسران مسلم را نگریست که یکدیگر را دست بگردن در آورده، بأعلی صوت میگریند، گفت: شما کیستید؟ و در اینجا چکنید؟ ایشان چون او را اهل این سرای دانستند، از شیعیان پنداشتند. گفتند: ما یتیمان مسلم بن عقیلیم. حارث گفت: من دی در طلب شما، این شهر و نواحی را بگشتم و اسب خود را بگشتم و شما خانه مرا وطن گرفته اید؟ و خوش بخرفته اید؟ پس با مشتش سر و مغز ایشانرا لختی بکوفت و هردو تن را بر بست و هم در آن نهانه در افکند و در استوار کرد. زن پیش دوید و بزاری و ضراعت آغاز شفاعت نمود و دست و پای حارث را بوسه زد و از خدا و رسول بیم و امید داد و در گوش حارث کلمات زن چون آب در پرویزن (1) بود.

شهادت طفلان مسلم بدست حارث

علی الصباح برخاست و سلاح جنگی بر خودراست کرد و پسران مسلم را برداشته روان شد، تا در کنار نهر گردن بزند زن از قفای او میدوید و مینالید و چون نزدیک میشد، حارث با شمشیر کشیده بروی حمله می افکند و او را باز پس میراند، بدین

گونه همی رفت تا در کنار نهر فراز آمد، پس غلام خویش را پیش طلبید و شمشیر خود را بدو داد و گفت: این دو کودک را گردن بزن، غلام گفت: مرا از مصطفی شرم می آید که این دو طفل بیگناه را از خاندان او گردن زنم و هرگز اینکار نکنم. حارث گفت: نخست تورا خواهم کشت و آهنگی غلام کرد، غلام دانست که بخشایش در نهاد حارث نهاده اند و بیگمان کشته خواهد شد، ناچار با حارث در آویخت. هردو تن دست در گریبان شدند، ناگاه حارث بروی درافتاد، غلام خواست تیغ براند،

ص: 115

حارث جلدی کرد (1) و بر جست و تیغ از دست غلام بستد، غلام شمشیر خویش را از نیام بکشید و بر حارث فرود آورد، حارث مردی مبارز بود، آن زخم را با سپر بگردانید و تیغ بزد و دست غلام را قطع کرد. غلام با دست چپ خود را بار بر چفسانید (2) تا زخم دیگر نراند ؛

هم در اینوقت زن حارث با پسر در رسیدند، پسر پیش دوید و کمر غلام بگرفت و گفت: ای پدر! این غلام برادر رضاعی من و فرزند خوانده مادر منست از وی چه خواهی؟ حارث پاسخ نگفت و تیغ بزد و غلام را بکشت و پسر را گفت: هم اکنون تعجیل کن و این دو کودک را گردن بزن، پسر گفت: من این دو کودک را که از خاندان پیغمبرند، سر بر ندارم و تو را نیز نگذارم و زنش نیز مینالید و میگفت: این دو طفل بیگناه را چرا تباه باید کرد؟ چه زیان دارد که ایشانرا زنده بنزد ابن زیاد حاضر سازی تا او چه خواهد و چه فرماید؟ گفت: دوستداران ایشان در این شهر فراوانند، تواند شد که ایشانرا از دست من فراگیرند و مرا از عطای ابن زیاد بی بهره گذارند و تیغ بکشید و آهنگ کودکان کرد. زن پیش تاخت و با حارث در آویخت که از خدای بترس و از قیامت بیندیش. این چه نکوهیده کردار است که پیش داشته ای؟ حارث در خشم شد و تیغ بزد و وزیرا عظیم جراحات کرد. پسر بدوید که مبادا مادر را بزخم دیگر تباه کند و دست پدر بگرفت و گفت: ای پدر! با خویش آی (3) چندین بیهشانه چکنی؟ و خویش از بیگانه ندانی، حارث هم در آن غلوی (4) غضب، تیغ بزد و پسر را بکشت و چون گرگی دیوانه بر سر پسرهای مسلم بتاخت، چند که زاری و ضراعت کردند فایدتی نداشت. گفتند: ما را بگذار تا دورکعت نماز گذاریم، گفت: نگذارم و دست هر یک را میگرفت که سر بر دارد، آن يك میدوید که من کشته برادر نتوانم دید، مرا بکش. حارث نخست محمّد را سر برید و سرش را بخاک گذاشت و تنش را در آب انداخت. ابراهیم بدوید

ص: 116

1- جلدی: چابکی

2- برچفسانید: چسبان

3- باخویش آی: بخود آی

4- غلوا: بر آمدگی

و سررا در بر گرفت و بر سینه بچفسانید و بهایای بگریست . حارث سر محمد را از دست ابراهیم بگرفت و او را نیز بکشت و تنش را در آب افکند .

آوردن حارث سرهای طفلان را نزد ابن زیاد

وسرهای مبارک ایشانرا در توبره نهاده بدار الأمارة آورد و نزد ابن زیاد گذاشت، گفت: این چیست ؟ گفت سرهای دشمنان تو است که بریده ام و بنزد تو آورده ام تا بدان عطا که وعده کرد ای وفا کنی . پسر زیاد گفت : کدام دشمن ؟ گفت: فرزندان مسلم بن عقیل . ابن زیاد گفت : سرها را بر آوردند و بشستند و در طبقی نهاده پیش گذاشتند. ابن زیاد را کردار او ناگوار افتاد ، گفت : از خدای نترسیدی و دو تن کودک بیگناه را بکشتی ؟ و حال آنکه من بیزید نوشته ام که پسرهای مسلم را گرفته ام تا چه فرمائی ؟ اگر خواهی زنده فرستم ، تواند شد که زنده بخواهد چه جواب گویم ؟ چرا زنده بنزد من نیاوردی ؟ حارث گفت : بترسیدم که مردم شهر ایشان را از دست من بگیرند و من ازعطای امیر بی بهره مانم ، ابن زیاد گفت: توانستی ایشانرا باز داری و مرا آگهی دهی تا کس بفرستم و پوشیده بنزد خویش حاضر سازم : حارث را جای پاسخ نماند ، سر بزیر افکند و خاموش ایستاد .

کشته شدن حارث بفرمان ابن زیاد

ابن زیاد را ندیمی (1) بود که مقاتل نام داشت ، با اینکه میدانست ، با اهل بیت نبوت محبت دارد، چون ندیمی نیکو گوی و نیکو خوی بود، بروی سخت نمیگرفت . او را گفت : حارث بی فرمان من پسران مسلم را سر بریده ؛ او بگیر و در همانجا که پسرهای مسلم را کشته بهر خواری که خواهی بکش و سرهای پسران مسلم را در آنجا که تنهای ایشانرا در آب افکنده ، در آب افکن . مقاتل سخت شاد شد و همی گفت : اگر پسر زیاد سلطنت خود را بمن داد ، چندین شاد نشدم ، پس بفرمود : تا حارث را دست بگردن بر بستند و کلاه از سر بر گرفتند و از میان بازار کوفه کشان کشان عبور دادند و سرهای کودکان را بر مردمان عرضه میدادند و

ص: 117

صورت حال را تقریر میکردند . مردمان میگريستند و حارث را لعن میفرستادند

چون بکنار نهر رسیدند ، جوانی را نگريستند که کشته اند و غلامی را پاره پاره افکنده اند وزنی مجروح و مطروح افتاده ، چون برحال ایشان مطلع شدند ، شگفتی آنجماعت بر خباثت حارث زیادت شد . اینوقت حارث روی با مقاتل کرد و گفت : مرا دست باز دار تا بگوشه ای پنهان شوم و ده هزار دینار در ازای این عطوفت از من مأخوذ دار . مقاتل گفت : اگر همه دنیا را توداشتی و بمن

گذاشتی ، تو را دست باز نداشتم و در ازای قتل تو ، از خدای جهان بهشت جاودان خواهم یافت و چون چشم مقاتل بر مقتل پسرهای مسلم و خون ایشان افتاد ، سخت بگریست و در خون ایشان بغلطید ، آنگاه غلام خود را فرمود تا : نخست دستهای حارث را قطع کرد ؛ آنگاه هر دو پای او را برید ، از پس آن چشمهای او را بر آورد و گوشهای او را از تن باز کرد ، پس شکم او را بشکافت و آنچه از تن او باز کرده بود ، در شکم او نهاد و سنگی بر شکم او بست و آن تن پلید را در آب افکند . از در خبر است که سه کرت او را در آب افکند و آب او را نپذیرفت و بکنار افکند و سه نوبت او را در چاه افکندند و با سنک و خاشاک انباشته نمودند ، هم زمین او را نپذیرفت و بیرون افکند ، آنگاه تن او را سوختند و خاکسترش را دستخوش صرصر (1) ساختند و چون سرهای پسران مسلم را در آب افکندند ، تنهای ایشان برزیر آب آمد و با سر پیوسته شد و دست در گردن یکدیگر کرده در آب فرو شدند .

ذکر توجه حسین بن علی بن ابی طالب سلام الله عليهم از مکه بجانب کوفه

امام حسین!، شب یکشنبه بیست و هشتم شهر رجب الاصم از مدینه بیرون شد و روز جمعه سیم شعبان، وارد مکه گشت و ماه شعبان و شهر رمضان و شوال و دیقعه را در مکه معظمه اقامت فرمود و یوم ترویبه که روز سه شنبه هشتم ذیحجه بود، از مکه آهنگ عراق نمود

و طریحی در منتخب خود آورده که: یزید بن معاویه سی تن از شیاطین بنی امیه را مأمور داشت که با زائرین بیت الله کوچ داده، در مکه حسین علیه السلام را مأخوذ دارند و اگر نتوانند مقتول سازند، چون حسین علیه السلام

بر مکیدت (1) او عالم بود، ناچار سفر عراق را تصمیم عزم داد. و بروایت شیخ مفید، این همانروز بود که مسلم ابن عقیل برابن زیاد بیرون آمد و روز دیگر که یوم عرفه بود شهید گشت.

بروایت اعصم کوفی چنانکه بشرح رفت، چنان بر می آید که: شبی هم در خانه عمل بن کثیر بمانده باشد، در اینصورت خروج مسلم روز دوشنبه هفتم ذیحجه و شهادتش یوم عرفه بوده.

گفتگوی حسین علیه السلام با واقدی و زراره

بالجمله، چون حسین، عزیمت درست کرد که بجانب عراق کوچ دهد و مردمان از آهنگ او آگاه شدند سه روز از آن پیش که از مکه خیمه بیرون زند.

سید باسناد خویش آورده که: ابو محمد واقدی و زراره بن صالح حدیث کرده اند که: چون عزیمت حسین را بدانستیم بحضرت او شتافتیم و عرض کردیم: یا ابن رسول الله! دلهای مردم کوفه با شما است و شمشیرهای ایشان بر شما،

فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ فُفْتِحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ نَزَلَتْ الْمَلَائِكَةُ

2- انکشاف اسرار: گشوده شدن

ص: 119

1- مکیدت مکر، نیرنگ.

عَدَدًا لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ وَهُبُوطُ الْأَجَلِ لَقَاتَلْتُهُمْ بِهِؤُلَاءِ وَلَكِنْ أَعْلَمُ يَقِينًا أَنَّ هُنَاكَ مَصْرَعِي وَمَصْرَعِ أَصْحَابِي لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ

یعنی این وقت خواست ایشان را از انکشاف اسرار بشارتی دهد ، پس با دست مبارک بسوی آسمان اشارتی فرمود تا ابواب آسمان بگشود و انبوه فریشتگان چندانکه جز خدای شمار ایشان نداند ، فرود شدند. آنگاه فرمود : اگر وقت زایل نمیگشت و اجر باطل نمیشد ، با این فریشتگان بادشمنان مقاتلت میکردم لکن میدانم که مصرع من و خوابگاه من و خوابگاه اصحاب من ، در آن زمین است و بهره دیگری نتواند شد و از آن داهیه (1) دهیاجز فرزند من زین العابدین کسرهایی نخواهد داشت .

خطبه حسین علیه السلام در مکه

بالجمله، آنحضرت در یوم ترویبه وارد بیت شد و طواف داد و از سعی بین صفا و مروه فراغت جست و احرام را فرو گذاشت و حج را بعمره فرود آورد (2)، چه بیم داشت که او را در مکه مأخوذ دارند. آنگاه در میان اهل و اصحاب خود پپای خاست و این خطبه قرائت کرد:

فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَسَلَّمَ

خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ، وَ مَا أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ خَيْرِي مَصْرَعُ أَنَا لَا قِيَةَ. كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطُّعُهَا عَسَلَانُ الْفُلُواتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ

ص: 120

1- داهیهء دهیاء : پیش آمد زشت و دشوار

2- فرود آورد : بدل کرد

مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرِبَةً سَغْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمِ حُطِّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُؤَقِّينَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ. لَنْ نَشُدَّ
عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) لَحْمَتُهُ، وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنَجِّزُ بِهِمْ وَعْدَهُ. مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ،
وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَزْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ

پس از ثنای خدا و درود مصطفی میفرماید : مرگ بر گردن فرزندان آدم ملازمت قلاده (1) دارد ، چون قلاده زنان جوان و سخت مشتاقم دیدار گذشتگان خود را چون اشتیاق یعقوب دیدار یوسف را و از برای من مصرعی (2) و مقتلی اختیار کرده اند که ناچار بایدم دیدار کرد .
کانه مفاصل (3) خود را در زمین نینوا بدست گرگهای بیابان گرد یعنی لشکر کوفه پاره پاره میبینم ، پس انباشته (4) میکنند از من شکمهای
آمال و تهیگاه آرزورا و گزیری نیست از روزی که قلم قضا بر کسی رقم رانده و ما اهل بیت رضا بقضای خدا داده ایم و بر بالای خدا شکیبیا
بوده ایم و ادراک اجرصاهران فرموده ایم و دورنمی افتد از رسول خدا پاره‌های گوشتی که خاص او است و در بهشت برین روشن میشود
چشم رسول خدا بدوور است می آید وعده او، اکنون کسی که در راه ما از بذل جان نیندیشد و در طلب لقای حق از فدای نفس نپرهیزد ،
باید با من کوچ دهد، چه من بامدادان کوچ خواهم داد

گفتگوی حسین علیه السلام با محمد حنفیه

چون این کلمات گوشزد نه بن حنفیه شد ، بی توانی بنزد حسین علیه السلام شتافت و عرض کرد : ای برادر ! توغدر و مکر مردم کوفه را
شناخته و دانسته که با پدر و

ص: 121

1- قلاده : گردن بند

2- مصرع : محل افتادن بر زمین

3- مفاصل : بندهای اعضاء و جوارح

4- انباشته : پر

برادرت چه پیش داشتند ، سخت میترسم که آن خدیعت و مکیدن (1) که با پیشینیان بدست گرفتند در حق تو بیای (2) برند ، اگر تو همچنان در حرم اقامت فرمائی چنان دانم که از همه کس عزیز تر و محفوظ تر باشی ؛

فَقَالَ يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بِالْحَرَمِ فَأَكُونُ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ . .

فرمود: ای برادر! بیم دارم که یزید بن معاویه حیلتی بیندیشد و غیلة (3) مرا بکشد و بدین جهت حرمت این بیت شکسته شود ، نجل عرض کرد: اگر از اقامت در مکه بیمنامی، بجانب یمن سفر کن یا در نواحی بیابانها اقامت جوی که حصنی (4) حصین و معقلی (5) متین است و هیچکس را با تودسترس نخواهد بود، حسینیه فرمود: يك امشب نظری بگمارم و پشت و روی این کار را بنگرم. عمل بسرای خویش مراجعت کرد ..

در خبر است که امام حسین علیه السلام سفر عراق را از قرآن مجید فال گشود و

این آیت بر آمد که :

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

(6) « فرمود : صَدَقَ اللَّهُ وَصَدَقَ رَسُولُهُ

بحکم خدا و خبر مصطفی کار خواهم کرد و این هر دو منصوص است بر شهادت من، لاجرم بامدادان بار بر بست و بر نشست، چون این خبر بمحمد بردند، دوان دوان پیامد و زمام اسب برادر را بگرفت و گفت : تو مرا وعده نهادی که در مسئلت من رأی زنی وغوری (7) بسزاکنی و مرا آگهی دهی ، کدام رأی این رنگ بست که . تورا بجانب عراق تعجیل داد ؟

ص: 122

1- خدیعت ، مکیدت : نیرنگ

2- بیای برند : انجام دهند

3- غیله ، بکسر غین : بامکر کشتن

4- حصن حصین : سنگر محکم

5- معقل : پناهگاه

6- قرآن کریم ؛ (182.3)

7- غور : دقت و فکر نمودن

فَقَالَ أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ أخرجُ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا.

فرمود: از پس آنکه تو مراجعت کردی، رسول خدای در آمد و فرمود:

ای حسین! بیرون شو، چه خداوند میخواهد تو را کشته بنگرد، عمل گفت:::

« إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ »

ای برادر! اکنون که حال بر این منوال است، این زنان و کودکان را چرا باخود

کوچ میدهی؟ فرمود: هم رسول خدای آگهی داد،

فَقَالَ أَنْ شَاءَ اللَّهُ قَدْ شَاءَ يُرِيهِنَّ سَبَايَا

فرمود: همانا خداوند همی خواهد: این زنان و کودکان را اسیر و دستگیر

نظاره (1) کند. دیگر از برای من

جای سخن نماند. بعد از وی عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر در آمدند و عرض کردند: یا ابن رسول الله! صواب آنست که جز در حرم خدای اقامت نمائی و عزیمت سفر عراق نفرمائی،

قَالَ لَهَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ وَأَنَا مَاضٍ فِيهِ .

فرمود: مرا رسول خدای، بامری فرمان داده و من امتثال امرار خواهم کرد.

ابن عباس دانست که جز فرمان شهادت نیست، از نزد آنحضرت بیرون شد و همی گفت: و احسیناه.

مکالمه حضرت حسین علیه السلام با عبدالله بن عمر

آنگاه عبدالله بن عمر بن الخطاب در آمد و عرض کرد. یا ابن رسول الله! صواب آنستکه با اهل ضلال طریق مصالحت و مسالمت سپاری و از قتل و قتال دست باز داری

يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ تَعَالَى

ص: 123

أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أَهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصَدَّ نَعْوَا شَيْئًا فَلَمْ يُعَجِّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلِ امْهَلُهُمْ وَأَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخَذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ إِنَّتَقَى اللَّهُ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَلَا تَدْعَنَّ نَصْرَتِي

فرمود: ای ابو عبدالرحمن! مگر پستی و خواری دنیا را نزد خداوند ندانستی؟ مگر نشنیدی سر یحیی بن زکریا را از برای زنی زانیه به هدیه بردند و بروایتی:

وَ سَيُهْدَى رَأْسِي إِلَى ابْنِ الزَّانِيَةِ يَزِيدَ .

و زود باشد که سر مرا بنزد یزید که پسر زانیه است هدیه برند، مگر نشنیدی از سفیده دم تا دمیدن خورشید، هفتاد تن از پیغمبران بنی اسرائیل را سر بریدند و در بازار بنشستند و بیع و شری در پیوستند و چنان دانستند که خدای را لحظه واحده بی فرمانی نکرده اند و خدای در کیفر ایشان تعجیل نفرمود، لکن آنگاه که آغاز انتقام کرد، انتقام عزیز مقتدر بود.

هان ای ابو عبدالرحمن؛ از خدای بترس و از نصرت من خویشتن داری مکن فرستادن ابن سعید جماعتی را بنزد حسین علیه السلام.

اینوقت عمرو بن سعید، که عامل یزید بود، نپسندید که حسین علیه السلام سفر عراق کند، مبادا با مردم اتفاق کند، پس رزم آغازد و خلل در ملک یزید اندازد، لاجرم برادر خود یحیی بن سعید بن العاص را با جماعتی بنزد آنحضرت فرستاد، ایشان برسیدند و بعرض رسانیدند که: بکجا میشوی؟ مراجعت فرمای و در جای خویش اقامت نما و در میان فریقین سخن بلا و نعم (1) افتاد. عوانان جانبین يك

ص: 124

1- لا و نعم: نه و بلی (کنایه از اختلاف آراء است)

دیگر را بتازیانه زحمت کردند و آسیب زدند. حسین علیه السلام به آنجماعت را اجابت نفرمود، ایشان را باز فرستاد و طریق عراق پیش داد . مردم عمرو بن سعید بانگ در دادند :

وَقَالُوا يَا حُسَيْنُ أَلَا تَنْتَهِي آلَهُ تَخْرُجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ وَتُفَرِّقُ بَيْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟

گفتند: ای حسین! از خدای نمپرسی؟ بیکسوی میشوی جماعت را و متفرق میکنی امت را؟

فَقَالَ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيٌّ مِمَّا تَعْمَلُونَ (1)»

فرمود: مرا کاری است و شما را کرداری، شما نکوهیده میدانید کار مرا و

من بیزارم از کردار شما. این بگفت و روان گشت .

بشارت دادن ابن عباس، ابن زبیر را

اینوقت دوست و دشمن یکباره از اقامت حسین علیه السلام در مکه دل برداشتند و اقامت حسین علیه السلام در مکه بر عبدالله زبیر ثقلی (2) عظیم می انداخت، چه ابن زبیر در بساط خاطر (3) نزد خلافت میبخت (4) و ائانه سلطنت میپرداخت و با اقامت حسین علیه السلام در مکه، او را حشمتی نمیگذاشتند (5) و خمیر مایه امری نمیپنداشتند (6) لاجرم چون حسین به بیرون شد، عبدالله عباس او را دیدار کرد و گفت:

قَدْ قَرَّرْتُ عَيْتُكَ، يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ!

ص: 125

1- قرآن کریم (10، 42)

2- ثقل: سنگینی

3- خاطر: دل

4- نزد خلافت می باخت: کنایه از آرزوی خلافت داشتن

5- حشمتی نمیگذاشتند: توجه و اعتنائی نمیکردند

6- خمیر مایه امری نمیپنداشتند: کنایه از اینکه او را مصدر کاری نمیدانستند.

و چشم تو در خروج حسین از مکه روشن شد و این شعر را از طرفه بن عبد تمثیل کرد :

يَا لَكَ مِنْ قَبْرَةٍ بِمَعْمَرٍ *** خَلَا لَكَ الْجَوْفِيُّنِي وَإِصْفَرِي (1)

و تَقْرِي مَا شَدَّتْ أَنْ تَقْرِي *** هَذَا الْحُسَيْنَ سَائِرًا فَبَشْرِي (2)

و رَفَعَ الْفَخَّ فَمَاذَا تَحْذَرِي *** لَا بَدَّ مِنْ صَيْدِكَ يَوْمًا فَاصْبِرِي (3)

هَذَا الْحُسَيْنُ خَارِجٌ فَبَشْرِي *** إِلَيَّ الْعِرَاقُ رَاجِعًا لِلظَّفَرِي (4)

مکشوف باد ، که طرفه بن عبد هنگام کودکی در صید قبره این شعر گفت و من بنده در جلد دوم از کتاب ناسخ التواریخ و کتاب امثله عرب بشرح نگاشتم ، لکن اشعار طرفه آن سه شعر نخستین است و شعر آخر را که اشارت بسوی حسین علیه السلام است ، بعید نیست که ابن عباس هنگام تمثیل از خویشتن آورده یا دیگری بدویاز بسته. اکنون با سرسخن آئیم

برخورد حسین علیه السلام با کاروان یمن

و چون حسین علیه السلام از مکه بیرون شد و چند میل طی مسافت فرمود ، بمنزل تنعیم رسید ، کاروانی نگرست که مبلغی برد یمانی و پاره ورس (5) و بعضی اشیاء نفیسه حمل میداد و اینجمله را بحیر بن ريسان حمیری که عامل یمن بود ،

ص: 126

1- قبره : چکاوک ، مرغی ست خوش آواز که آنرا (ابوالملیح) نیز گویند . معمر : جای پر آب و گیاه ، بیضی : جای بگیری . اصفری : نغمه سرائی کن .

2- تنقیر : هموار کردن مرغ زمین را برای تخم گذاری . رحل : کوچ کردن .

3- فنج : دام

4- خلاصه اشعار : ای چکاوک! مژده باد ترا ، شکارچی رفت ودامش را برد ، آسوده خاطر تخم بگذار و نغمه سرائی کن ، ولی بناچار روزی توهم شکار خواهی شد. شاد باش که حسین (علیه السلام) بامید پیروزی بسوی عراق رفت .

5- ورس : گیاهی است زرد رنگ که جامه را بدان رنگ کنند

نزدیک یزیدانفاذ داشته بود. حسین علیه السلام که رتق و فتق (1) امور مسلمانان از جانب خدای خاص او بود، آن احوال را مأخوذ داشت و شتر بانانرا فرمود: که خواهید با ما سفر عراق میکنید و شتران خودرا بهای کری (2) از مامی ستانید و اگر نه بهای کری تا اینجا که حمل داده اید بگیریید و باز شوید، جماعتی ملازمت رکاب آنحضرت اختیار کردند و گروهی بهای کری بگرفتند و باز شدند.

مکتوب عبدالله بن جعفر بحضرت حسین علیه السلام

در این منزل عبدالله بن جعفر بن ابیطالب، پسرهای خود: عون و محمد را .

بملازمت حسین علیه السلام روان داشت و بدینگونه مکتوبی نگاشت

مَا بَعْدُ فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ لَمَّا انْصَرَفْتَ حِينَ تَنْظُرُ فِي كِتَابِي فَإِنِّي مُشْفِقٌ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ الَّذِي تَوَجَّهْتَ لَهُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ هَلَاكُكَ وَاسْتِصْالُ أَهْلِ بَيْتِكَ إِنْ هَلَكْتَ الْيَوْمَ طَفِيءٌ نُورُ الْأَرْضِ فَإِنَّكَ عَلِمَ الْمُهْتَدِينَ وَرَجَاءَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَا تَعْجَلْ بِالْمَسِيرِ فَإِنِّي فِي أَثَرِ كِتَابِي وَالسَّلَامُ

میگوید: ترا با خداوند سوگند میدهم، گاهی که دیدار کنی مکتوب مرا از سفر عراق فسخ عزیمت فرمائی، همانا من بر تو میترسم که در این راه که پیش داری تباه شوی و اهل بیت توسر گشته و پریشان حال شوند و چون تو نباشی نورخدا در زمین ناپدید شود، زیرا که تورایت مسلمانان و امید مؤمنانی، اکنون در طی طریق عجلت مفرمای که من براثر (3) مکتوب خویش در میرسم.

عبدالله بن جعفر بعد از ارسال این رسیده (4) بنزد عمرو بن سعید آمد و گفت: بحضرت حسین مکتوبی فرست و خط امانی انفاذ دار و خواستار شو: تا بجانب مکه مراجعت فرماید عمرو بن سعید این مکتوب بنگاشت و با صحبت برادرش یحیی روان

ص: 127

1- رتق: بستن. فتق: گشودن، و رتق و فتق امور: کنایه از حکومت و فرمانروائی است.

2- بهای کری: مال الاجارة

3- اثر: دنبال

4- رسیده: نامه

داشت. عبدالله جعفر نیز باتفاق یحیی حضرت حسین آمد، نامه عمرو بن سعید را برسانیدند و در مراجعت آنحضرت الحاح (1) از حد بدر بردند، در پاسخ ایشان فرمود: رسول خدای مرا در خواب نمودار شد و هر ابکاری فرمان داد، بیفرمانی رسول خدایرانتوانم. گفتند: چه فرمان کرد و فرمود: با هیچکس نگویم و چند که زنده باشم با کس حدیث نکنم، تا آنگاه که خدایرا ملاقات نمایم. چون عبدالله جعفر این راز بشنید و دانست که آنحضرت باز نخواهد شد، پسرهای خود عون و نه را بخواست و ایشانرا وصیت فرمود: که از ملازمت رکاب آنحضرت باز نایستند و در راه خدا از جانبازی خویشتن داری نکنند و باتفاق یحیی بن سعید مراجعت بمکه نمود.

نودیع محمد بن حنفیه با حضرت برادر

در مقتل ابی مخنف مرقوم است که حسین علیه السلام وقتی از مکه آهن کوفه فرمود، از راه مدینه عبور کرد و دیگر باره قبر رسول خدایرا وداع گفت و محمد بن حنفیه بیامد و فراوان گریست

قال وَاللَّهِ يَا أَخِي لَا أَقْدِرُ أَقْبِضُ قَائِمَ سَيْفِي وَلَا كَعْبَ رُمْحِي ثُمَّ لَا فَرِحْتُ بَعْدَكَ أَبَدًا ثُمَّ وَدَّعَهُ وَقَالَ أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ شَهِيدٍ مَظْلُومٍ

گفت: ای برادر! قسم با خدای که نیروی گرفتن قبضه شمشیر ندارم و حمل کعب (2) نیزه خودرا نتوانم، لاجرم از ملازمت رکاب تو دور افتادم، اکنون شهید مظلومیرا بخدای میسپارم و میروم.

سخنان حسین علیه السلام بکسانیکه او را مانع حرکت بودند

اما اینوقت هاشم مخزومی در آمد و عرض کرد: ایمولای من! بکجا میروی؟ بمن رسید که سفر عراق خواهی کرد، سخت بر تو میترسم، بمملکتی میروی که عمال آن بلاد

ص: 128

1- الحاح: اصرار، پافشاری

2- کعب: ته، قسمت پائین

فراعنه را مانند ، ومخزنهای انباشته از مال دارند و مردم دنیا، بنده دراهم و دینارند ، چگونه بر توایمن باشم که این جماعت ترا نصرت خواهند کرد ؟ حسین علیه السلام فرمود : خداوند ترا جزای خیر جهاد ، نصیحت کردی ، شفقت نمودی ، لکن من از سفر عراق ناگزیرم .

ابن عباس گفت: اگر میدانستم سخن مرا بکار می بستی و تدبیر مرا اطاعت می فرمودی ، بقوت حشمت تو جماعت عظیم فراهم می آوردم. حسین علیه السلام او را نیز دعای خیر گفت . اینوقت ابوبکر بن حارث بن هشام، بر حسین چه در آمد و گفت : یا ابن عم ! آن خویشاوندی که مرا بانو است دست باز نمیدارد که از نصیحت تودست باز دارم. حسین علیه السلام

فرمود : یا ابا بکر ! تو آنکس نیستی که نصیحت را مغشوش (1) کنی و با من بتمویه (2)

سخن گوئی ، عرض کرد: هماناعلی نخستین کسی بود در اسلام و افزون بود از هر کس مهابت (3) و مآثر (4) اودر اسلام و حضرتش مصدر (5) آرزو و آرمان و مردمش پذیرنده فرمان بودند ، چنانکه در رکاب او حاضر شدند و بامعویه قتال دادند ، با اینهمه مردم کوفه دست از وی باز داشتند و آغاز مخالفت نمودند و دنیا را بر آخرت برگزیدند و همواره او را غمگین و اندوهناک گذاشتند ، تا گاهی که برضوان خداوند پیوست . و بعداز پدرت علی حاضر بودی، که با برادرت حسن چه صنعت کردند، اکنون توهمی خواهی که بسوی دشمنان پدر و برادرت سفر کنی و باتفاق ایشان با مردم شام رزم زنی (6) همانا اهل عراق در خصمی (7) تو استوارترند و از یزید ترسناکتر، دانی که مردم عبید دنیا باشند. چون آهنگ عراق کنی ، مردم را بذل (8) اموال و اسعاف آمال (9) بفریبند

ص: 129

1- مغشوش : آمیخته باطل و فاسد

2- تمویه : خلاف واقع نمایش دادن

3- مهابت : مخافت

4- مآثر، جمع مآثرة (بفتح وضم ثاء) کار نیک و بزرگواری نژادی

5- مصدر : منبع ، سرچشمه .

6- رزم زنی : جنگی نمائی

7- خصمی : دشمنی

8- بذل : بخشش

9- آمال : آرزوها

تا آنانکه تو را وعده معاضدت (1) کردند، تمهید معاندت (2) کنند، اکنون خویشان را واپای (3) حسین فرمود:

جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرٌ يَا إِبْنَ عَمٍّ قَدْ اجْتَهَدْتَ رَأْيَكَ وَ مَهْمَا يَقْضِي اللَّهُ يَكُنْ

یعنی خداوند تو را جزای خیر دهد، نیکورای زدی، لکن آنچه خداوند بر آن حکم رانده، خواهد شد. ابوبکر بنزد حارث بن عاص آمد و این شعر گفت:

كَمْ تُرِي نَاصِحاً يَقُولُ فَيَقْضِي *** وَ ضَنِيناً بِالْعَيْبِ يُلْفِي نَصِيحاً (4)

و این قصه را بشرح کرد، گفت: قسم بخدای کعبه نیکو نصیحت کردی،

ملاقات حسین علیه السلام با فرزندق

بالجمله، حسین علیه السلام راه کوفه پیش داشت و طی طریق فرموده بمنزل ذات عرق (5) رسید. از قضاچنان افتاد که همام بن غالب که معروف بفرزندق شاعر است مادر خویش را برداشته، باهنگ زیارت مکه میشتافت، در ذات عرق خیمه های افراشته دید، گفت: از کیست؟ گفتند: از حسین بن علی علیهما السلام، پس بر در خیمه حسین آمد و آن حضرت بر در خیمه بتلاوت کتاب خدای اشتغال داشت، فرزندق سلام داد و جواب بستند،

قَالَ لَهُ أَعْطَاكَ اللَّهُ سُؤْلَكَ وَ أَمَّاكَ فِيهَا تُحِبُّ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا إِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَعْجَلَكَ مِنْ الْحَجِّ

عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد، خداوند

ص: 130

1- معاضدت: کمک و مساعدت

2- معاندت: دشمنی

3- واپای: مواظب باش

4- با مرد خیرخواه را می بینی که نصیحت میگوید و تمام میکند و پند دهند؛ بنخیل بغیب (کسیکه عیب را نمیگوید) هم یافت میشود.

5- مرز بین تهامه و نجد را ذات عرق گویند.

مسئلت تورا قرین اجابت دارد و آرزو و آمال تورا مقرون اسعاف و انجاح فرماید (1)، این عجلت چه بود که حج ناکرده از مکه بیرون شدی؟

قال: لَوْلَمْ أَعْجَلُ لَأُخِذْتُ .

فرمود: اگر تعجیل نمی‌کردم مأخوذ می‌گشتم، چه یزید، عمرو بن سعید را باجماعتی از لشکریان گماشته بود که اگر توانند آن حضرت را غیلة بشهادت رسانند:

ثُمَّ قَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ خَلْفَكَ قَالَ الْخَبِيرُ سَأَلْتُ قُلُوبَ النَّاسِ مَعَكَ وَ أَسِيا فَهَمُّ عَلَيْهِمْ عَلَيَّكَ وَ الْقَضَاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ قَالَ صَدَقْتَ لَهُ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ وَ كُلَّ يَوْمٍ رَبَّنَا هُوَ فِي شَانٍ إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِأَنْ نَحْبُ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَانِهِ وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ وَ إِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يَبْعُدْ مَنْ كَانَ الْحَقَّ بِهِ وَ التَّقْوَى سِيرَتُهُ

حسین علیه السلام فرمود: اکنون خبرده مرا از مردم کوفه. فرزاد عرض کرد: که از مرد خیبری (2) پرسش فرمودی، همانا مردم کوفه از دل تورا دوستدارند و آرزوی دیدار تودارند، لکن روز گیرودار شمشیر در روی تو بکشند و تورا بکشند قضا از آسمان فرود آید و خدای بدانچه خواهد حکم فرماید. حسین علیه السلام فرمود: سخن از در صدق کردی و حکم گذشته و آینده با آفریننده است و هر روز او را شانی است اگر بدانچه ما خواهیم فرمان رود، خدای را سپاسگزاریم و هم او است که نیروی سپاس‌گزاری عطا فرماید و اگر برخلاف آرزوی ما قضا کند، هم دور نیفکند، آن را که راه حق جوید و طریق تقوی پوید. فرزاد گفت:

بَلَّغَكَ اللَّهُ مَا تُحِبُّ وَ كَفَّاكَ مَا تَحْذَرُ .

ص: 131

1- ترا بمراد رساند

2- خیبر؛ دانا و آگاه

یعنی برساند خداوند تو را بدانچه دوست میداری و کفایت کند از آنچه ناپسند می‌شماری . آنگاه فرزدق مسائل خویش را در مناسک حج پرسش نمود و جواب بشنود ، پس امام را وداع گفت و براه خویش برفت .

گفتگوی حضرت حسین علیه السلام با فرزند خود

امام حسین چه از ذات عرق رخت بریست و بر نشست و مسافت طریقی را در نوشته ، چاشتگاهی بمنزل ثعلبیه (1) رسید . پس خواب قیلوله (2) را لختی بیارمید ، چون از خواب انگیخته شد؛

فَقَالَ قَدْ رَأَيْتُ هَاتِفًا يَقُولُ أَنْتُمْ تُسْرِعُونَ وَالْمَنِيَا تُسْرِعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ

و فرمود : هاتفی دانگریستم که همی گوید : شما سرعت میکنید در طی مسافت و مرگها شما را میراند بسوی جنت . علی بن الحسین چه عرض کرد : ای پدر ! مگر ما برحق نیستیم ؟ فرمود : سوگند بدان آفریدگاری که بازگشت آفریدگان بسوی او است ، ما بر حقیقیم ، عرض کرد: در اینحال ما را از مرگ هیچ ملال نیست ،

فَقَالَ الْحُسَيْنُ جَزَاكَ اللَّهُ يَا بَنِي خَيْرٍ مَا جُزِيَ وَلِدَا عَنْ وَالِدٍ

فرمود: ای فرزند ! خداوند جزای خیر دهداد تو را ، بهتر جزایی که داده میشود پسر را از پدر . و آن شب را حسین علیه السلام با اهل بیت در ثعلبیه پای آورد .

ملاقات حسین علیه السلام با ابا هرة

بامدادان از اهل کوفه ، ابا هرة برسید و بر حسین علیه السلام در آمد و سلام داد و عرض کرد: یا ابن رسول الله ! چه چیز تو را بیرون آورد از حرم خدا و حرم جدت مصطفی؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ وَيْحَكَ يَا أَبَاهِرَةَ ان بَنِي أُمِّيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبِرْتُ

ص: 132

1- ثعلبیه (بفتح اول) : قربه ای بوده است در راه مکه که خراب شده است

2- قیلوله ، (مصدر قال قیل) : خوابیدن هنگام ظهر .

فَشَ تَمُّوا عِرْضِي فَصَبْرْتُ وَ طَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَأَيْمُ اللَّهِ لَتَقْتُلَنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ وَ لَيْلَيْسَ نَهْمُ اللَّهِ ذُلًّا شَامِلًا وَ سَدَّ يَفَأَ قَاطِعًا وَ لَيْسَ لَطَنٌ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ إِذْ مَلَكَتْهُمْ أَمْرَأَةٌ مِنْهُمْ فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ دِمَائِهِمْ

حسین فرمود: وای بر تو ای ابا هرة! همانا بنی امیه حق مرا غصب کردند و من شکیبا بودم و مرا بسب و شتم (1) یاد کردند و بر شکیبائی بر افزودم و چون خون مرا طلب نمودند تدبیر هرب (2) نمودم. سوگند با خدای که این جماعت گمراه مرا میکشند و خداوند بیاد افراه (3) ایشان را لباس ذلت میپوشاند و دستخوش شمشیر بران میگرداند و سلطنت میدهد برایشان کسی را که ذلیل کند ایشان را ذلیل تر از مردم شهر سبا. گاهی که زنی یعنی بلقیس برایشان پادشاهی داشت و بر جان و مال ایشان فرمان میکرد.

ملاقات حسین (علیه السلام) با مرد عراقی

و ریاشی باسناد خویش میگوید: مردی از اهل عراق بزیرت مکه میشتافت، یک روز لختی از راه بیکسو افتاد و چشم فراز کرد، خیمها و فسطاطها انگریست که در دامن بیابان بر افراشته اند، بشتافت و چون راه نزدیک کرد، پرسش نمود که این اخبیه (4) و فساطیط (5) کرانست و گفتند: حسین بن علی را، گفت: پسر علی و پسر فاطمه؛ گفتند: جز او نیست، عجلت کرد و حسین علیه السلام را برادر خیمه خویش یافت که بقرائت کتابی مشغول است، سلام داد و جواب بستد و عرض کرد: ای پسر رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد، در این بیابان بی آب و علف چکنی که آن را نه گیاهی است که علف چر توان کرد و نه معقلی (6) که ملجا توان

ساخت.

ص: 133

1- سب و شتم: دشنام و ناسزا

2- هرب (بفحختین) فرار.

3- با دافراه: کیفر

4- اخبیه، جمع خباء (بکسر خاء): خیمه ای که از پشم و کرک سازند.

5- فساطیط، جمع فسطاط: خیمه.

6- معقل: پناهگاه

قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ أَخَافُونِي وَهَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُمْ قَاتِلُونِي فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ وَلَمْ يَدْعُوا اللَّهَ مُحَرِّمًا إِلَّا ائْتَهَكُوهُ بَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِمْ مَنْ يَقْتُلُهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ الْأُمَّةِ

فرمود: بنی امیه مرا بیم قتل دادند و مردم کوفه مرا دعوت کردند، اینک مکاتیب ایشان است و حال آنکه کشنده من ایشانند، لکن گاهی که مرتکب این معنی شدند و پرده محرمات و محظورات (1) را چاک زدند، خداوند برایشان میگمارد کسی را که همگان را بقتل رساند و ایشان را خوار تر از قوم بلقیس گرداند.

مکتوب ولید با بن زیاد

در خبر است (2) که ولید بن عتبه بن ابی سفیان، گاهی که از جانب پسر

عم خود یزید حکومت مدینه داشت و با حسین علیه السلام کار برفق (3) و مدارا گذاشت و بدین گناه از مسند حکومت بزایویه عزلت (4) افتاد (چنانکه بشرح رفت) اینوقت که دانست حسین علیه السلام سفر گونه خواهد کرد، ابن زیاد را بدین منوال مکتوبی فرستاد:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ وَهُوَ ابْنُ فَاطِمَةَ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ فَأَحْذَرُ يَا ابْنَ زِيَادٍ أَنْ تَأْتِيَنِي إِنِّي بِسُوءِ فَتْهِيحٍ عَلَى نَفْسِكَ وَ قَوْمِكَ أَمْرًا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يَصُدُّهُ شَيْءٌ وَلَا تُسَاهِ الْخَاصَّةُ وَالْعَامَّةُ أَبَدًا مَا دَامَتِ الدُّنْيَا.

یعنی ای پسر زیاد! بدان که حسین بجانب عراق کوچ داد و او پسر فاطمه

ص: 134

1- محظور: ممنوع

2- بحار الانوار ج، 10 ص 204

3- رفق: ملایمت

4- عزات: گوشه نشینی

است و فاطمه دختر رسول خدا است ، هان ای پسر زیاد! بر حذر باش که با او طریق مخاصمت و مناجزت (1) نسپاری و از برای خود و قوم خود صنیع (2) امر شنیدی (3) نشوی که از تو تا قیامت در میان امت تذکره (4) شود و خاص و عام هرگز از خاطر نزدایند (5) و چند که دنیا بجایست باز نمایند . ابن زیاد نصیحت ولید بن عتبه را وقتی نهاد و نامه او را پاسخ باز نداد .

ملاقات حسین علیه السلام با طرماح

در خبر است (6) که طرماح بن حکم، طعام اهل و عیال خویش را حمل داده برای خود میرسانید و بعبادت بودند (7) اهل أجا (8) و فید (9) که خوردنی یکساله را ذخیره مینهادند بلکه علف و آزوغه زائرین بیت الله را از برای بیع و شری در فید مهیا مینمودند. بالجمله، طرماح در عرض راه حاضر خدمت امام

فَقَالَ أَذْكَرُكَ فِي نَفْسِكَ لَا يَغْرَتُكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ فَوَ اللَّهُ لئن دَخَلْتَهَا لَتَقْتَلَنَّ وَإِنِّي لَا أَخَافُ أَنْ لَا تَصِلَ إِلَيْهَا فَإِنْ كُنْتَ مُجْمِعاً عَلَى الْحَرْبِ فَأَنْزِلْ أَجَاءَ فَإِنَّهُ جَبَلٌ مَنِيْعٌ وَاللَّهِ مَا نَا لَنَا فِيهِ ذُلٌّ قَطُّ وَعَشِيرَتِي يَرُونَ جَمِيعاً نَصَرَكَ فَهُمْ يَمْنَعُونَكَ مَا أَقَمْتُ فِيهِمْ

عرض کرد : تو را می آگاهانم که فریب اهل کوفه در تو نگیرد ، سوگند با خدای اگر بکوفه در آئی تو را زنده نگذارند، همانا بیمناکم که بکوفه نتوانی

ص: 135

1- مناجزت : جنگ

2- صنیع ، بمنی مصنوع بکار می رود ولی در اینجا مرحوم سپهر بجهت مشاکلت باشنیع بمعنی صانع بکار برده است .

3- شنیع : زشت و ناپسند

4- تذکره : یاد آوری

5- از خاطر نزدایند: فراموش

6- بحار الانوار ج 10 ص 304

7- بعبادت بودند : رسم و عادت داشتند

8- أجا : نام یکی از دو کوه قبیله طی

9- فید : بلده ایست بین مکه و کوفه

رسید ، اگر عزیمت درست کرده ای (1) که طریق حرب و ضرب سپاری ، در جبل أجا فرود آی که معقلی متین است ، سوگند با خدای که ما هرگز ذلیل و زبون دشمن نشدیم و چند که در آنجا اقامت فرمائی ، اهل و عشیرت من تو را نصرت کنند و اعادی (2) تو را دفع دهند .

فَقَالَ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ مَوْعِدًا أَكْرَهُ أَنْ أَخَافَهُمْ فَإِنْ يَدْفَعِ اللَّهُ عَنَّا فَقَدْ يَمَّا مَا أَنْعَمَ عَلَيْنَا وَكَفَى وَ إِنْ يَكُنْ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ فَفَوْزٌ وَ شَهَادَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ

حسین علیه السلام فرمود: میان من و مردم کوفه تقریر میعادی رفته (3) واجب میکند که آن وعده وفا کرده اید ، اگر خداوند دشمنان را از مادفع داد ، دیر وقتی است که محفوف (4) عنایت و کفایت او بوده ایم و اگر قضا دیگر گون رفته است ، بسعادت شهادت فایز میشوم ، انشاء الله . طرماح بن حکم میگوید : آزوغه اهل و عشیرت خویش را بسوی ایشان حمل دادم و شرط وصیت و نصیحت بپای آوردم و مراجعت کردم ، باشد که بحضرت حسین پیوسته شوم ، در عرض راه سماعة بن یزید را دیدار کردم ، مرا خبر داد که : حسین علیه السلام شهید شد ، پس مراجعت کردم.

آگهی یافتن عبید الله بن زیاد از اقبال حسین علیه السلام بجانب کوفه

چون ابن زیاد را آگهی بردند که حسین علیه السلام بجانب کوفه کوچ میدهد ، حصین بن نمیر را که صاحب شرطه بود ، بالشکری رزم آزمای بجانب قادسیه (5)

ص: 136

1- عزیت درست کرده : تصمیم گرفته ای

2- اعادی ، جمع اعداء و أعداد جمع عدو : دشمن

3- تقریر میعادی رفته : وعده ای گذاشته ایم .

4- محفوف : پیچیده ، محاط

5- قادسیه : قریه ایست در 15 فرسخی کوفه

روان داشت و حصین بن نمیر مابین قادسیه و خفان (1) را جماعتی از لشکریان بازداشت و گروهی را بقادسیه تا قطقطانه (2) و ارض طف (3) بگماشت و فرمان داد که: بی جواز او احدی در این حدود مرور نکند و مجتازان (4) بی آگهی او عبور ندهند.

نامه حسین علیه السلام بزرگان کوفه

و از آن سوی حسین علیه السلام تا ارض حاجز از بطن رمه (5) طی مسافت کرد و هنوز اصحاب آن حضرت از شهادت مسلم بن عقیل آگهی نداشتند، لاجرم از آنجا بزرگان کوفه را بدین منوال مکتوب کرد: .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَاءَنِي يُخْبِرُ فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ وَاجْتِمَاعِ مَلَائِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنِيعَ وَأَنْ يُصِيبَكُمْ عَلَى ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ وَقَدْ شَخَصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَمَانِ مَضَى مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَنْتُمْ شَوْفِي أَمْرِكُمْ وَجِدُوا فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

میفرماید: این مکتوبی است از حسین بن علی بسوی برادران مؤمن پس از سپاس خداوند بمانند میفرماید: مسلم بن عقیل مکتوبی بمن فرستاد و مرا آگهی

ص: 137

1- خفان، بفتح اول و تشدید ثانی: مکانی است بالای قادسیه.

2- قطقطانه، بادوقاف مضموم: مکانی است بین کونه و کربلا در نزدیکی کوفه.

3- ارض طف: زمین کربلا

4- مجتازان: رهگذران

5- بطن رمه: منزلگاه اهل بصره در مسافت بمدینه

داد که شما بحسن رأي و رویت (1) متفق شده اید و بنصرت ما کمر بسته اید و در طلب حق ما همداستان کشته اید و من از خداوند خواستار شدم که: نیکو گرداند بساخته خویش هر ما را در این امر، اجر عظیم عنایت فرماید مر شما را . و من روز سه شنبه هشتم ذیحجه در یوم ترویه از مکه بیرون شدم و بجانب شمارهسپار گشتم هم اکنون چون فرستاده من بنزدیک شما فرارسید ، عجلت کنید و کوشش نمائید در امر خود و من نیز در این ایام بنزد شما حاضر خواهم شد ، والسلام علیکم. و نامه ای که قبل از شهادت مسلم بن عقیل بدان حضرت فرستادند ، بیست و هفت روز قبل از این روز بود .

رساله عبدالله بن یقظر

بالجمله، امام حسین علیه السلام آن نامه را در نوردید (2) و خاتم بر نهاد (3) و عبدالله بن یقظر را داد و او را گسیل فرمود. بالجمله عبدالله بن یقظر ، مکتوب حسین ی را مأخوذ داشت و پست و بلند طریق را در نوشت (4) .، چون بقادسیه برسید ، دیدبانان حصین بن نمیر او را گرفتند و بدریاری او بردند . حصین فرمان " داد که او را بکاوید . (5) تا اگر مکتوبی با او است مکشوف افتد. عبدالله بن یقظر چون این بشنید مکتوب حسین

را بر آورد و پاره پاره کرد و چنان هبا (6) ساخت که کس از آن بهره نتوانست بافت ، پس حصین او را دست بگردن بسته (مکتوفه) بنزد عبدالله بن زیاد فرستاد .

شجاعت و شهادت ابن یقظر در کاخ ابن زیاد

چون او را بنزد ابن زیاد حاضر ساختند ، گفت : تو چه کسی؟ و اینجا چه کنی: گفته : من یکتن از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و فرزند او حسینم ، گفت: مکتومی که با تو بود چرا پاره ساختی؟ گفت : از بهر آنکه توندانی در آن چه

ص: 138

1- رویت : فکر و نظر

2- نوردیدن : پیچیدن و ته کردن

3- خاتم بر نهاد : مهر کرد

4- در نوشت : پیمود ، طی کرد.

5- بکاوید : جستجو کنید

6- هبا ساختن : کنایه از زایل ساختن و از بین بردن است

نگاشته اند، گفت: مکتوب از که بود؟ و بسوی چه کس حمل میدادی؟ گفت: مکتوب حسین برای جماعتی از اهل کوفه بود، گفت: آنان کیانند؟ گفت: نام ایشان را ندانم. ابن زیاد در خشم شد، گفت: نام ایشان را ببایدت گفت و لعن بر حسین و پدر او علی و برادرش حسن بایدت فرستاد و اگر نه بفرمایم با شمشیر تنت را إرباً إرباً (1) از یکدیگر باز کنند، گفت: من اسامی آن جماعت را نگویم و لکن بر فراز منبر شوم و چند که تو خواهی لعن میفرستم. او را رخصت کرد تا بر منبر صعود داد و خدای را ثنا گفت و رسول را درود فرستاد، آنگاه برعلی و فرزندان او صلوات متواتر کرد، از پس آن عبیدالله بن زیاد و پدرش را لعن کرد و بنی امیه را از نخستین تا واپسین، هیچیک را از سب و لعن دست باز نداشت.

اینوقت بانگ بر آورد که: ای مردم کوفه! من از جانب حسین بسوی شمار سول آمدم و او را در ارض بطن رمه بجای گذاشتم، اجابت کنیدامام خود را. ابن زیاد فرمان کرد تا او را از منبر بزیر آوردند و بر فراز بام قصر بردند و از زیر بام مکتوباً بزیر افکندند. استخوان هایش در هم شکست، هنوز او را حشاشه ای (2) از جان در تن بود، عبدالملک بن عمیر اللخمی بر جست و او را سر برید همگان گفتند: این چه نکوهیده کردار بود و گفت: خواستم تا از زحمت بز آساید

ملاقات امام حسین علیه السلام با عبدالله مطیع

امام حسین قبلاً از حاجز بطن رمه بجانب کوفه کوچ داد و بر سر آبی از آب های عرب فرود آمد، در آنجا عبدالله بن مطیع العدوی نیز فرود آمده بود، چون چشمش بر حسین علیه السلام افتاد، در ایستاد:

فَقَالَ يَا بِيَّيْ أَنْتَ وَ أُمِّي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أَقْدَمَكَ وَاحْتَمَلَهُ وَأَنْزَلَهُ

گفت: پدر و مادرم فدای تو باد، ای پسر رسول خدای! کدام کس تو را

بدینجا کشانید؟ آنگاه آن حضرت را برداشت و در منزل خود فرود آورد.

ص: 139

1- ارباً، ارباً: قطعه قطعه و پاره پاره

2- حشاشه (بضم حار): رمق اندک موقع جان دادن

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ كَانَ مِنْ مَوْتِ مُعَاوِيَةَ مَا قَدْ بَعَلْتَ وَكَتَبَ أَهْلُ الْعِرَاقِ يَدْعُونِي إِلَى أَنْفُسِهِمْ

فرمود: از آنگاه که معاویه بدرود جهان کرد، چنانکه دیدی و دانستی مکاتیب اهل عراق بسوی من متواتر گشت (1) و مرا برای اصلاح امور خویش دعوت

کردند و من ناچار اجابت نمودم،

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ أَدْ كَرِكَ اللَّهُ يَا إِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ أَنْ تَنْهَيْتَ أَنْشُدَكَ اللَّهُ فِي حُرْمَةِ قُرَيْشٍ أَنْشُدَكَ اللَّهُ فِي حُرْمَةِ الْعَرَبِ فَوَّ اللَّهُ لِيْنِ طَلَبْتِ مَا فِي أَيْدِي بَنِي أُمِّيَّةَ لَتَقْتُلَنَّكَ وَ لِيْنِ قَتَلُوكَ لَا يَهَابُوا بَعْدَكَ أَحَدًا أَبَدًا وَاللَّهِ إِنَّهَا لِحُرْمَةِ الْإِسْلَامِ تَنْهَيْتَ وَ حُرْمَةَ قُرَيْشٍ وَ حُرْمَةَ الْعَرَبِ فَلَا تَفْعَلْ وَلَا تَأْتِ الْكُوفَةَ وَلَا تُعْرَضْ نَفْسَكَ لِبَنِي أُمِّيَّةَ

عبدالله گفت: سوگند میدهم تو را بخدا و بحرمت اسلام، که نگران باشی تا حرمت اسلام هتک نشود و سوگند میدهم تو را در حفظ حرمت قریش و حفظ حرمت عرب، سوگند با خدای اگر طلب کنی آنچه امروز در دست بنی امیه است یعنی خلافتی که بغصب دارند، البته تو را بقتل میرسانند و چون تو مقتول باشی، بعد از تو ابدأ از کسی بیم نخواهند داشت و در هیچ ستمی و ظلمی خویشتن داری نخواهند کرد، سوگند با خدای این جمله از برای حفظ حرمت اسلام و حفظ حرمت قریش و حفظ حرمت عرب است، واجب میکند که از این اندیشه باز آئی و سفر کوفه رادست باز داری و خویشتن را در مراصد کین و کیدبنی امیه نسپاری. حسین علیه السلام که از ازل با خداوند این عهد بسته و بقای اسلام را بشهادت، خویش دانسته، این سخنان را وقعی نگذاشت و براه خویش می رفت. اما ابن زیاد جماعتی از سپاهیان

ص: 140

را فرمان داد : تا ما بین واقصه (1) و راه شام وطریق بصره را نگران باشند و دست در دست (2) دهند و راه شد آمد (3) را فرو بندند ، تا احدی بیرون نتواند شد و بدرون نتواند آمد.

و از آن سوی حسین و طی طریق میفرمود . گاهی که در بعضی از قبایل عرب عبور داد ، از حوادث حدثان (4) پرسشی کرد ، عرض کردند: ما هیچ ندانیم جز اینکه از اینجا احدی بیرون شدن و درون آمدن نتواند .

ملاقات حسین علیه السلام با زهیر بن القین

در خبر است (5) گاهی که حسین علیه السلام از مکه طریق عراق پیش داشت ، جماعتی از قوم فزاره و قبیله بجیله که آهنگ عراق داشتند ، باتفاق آن حضرت از مکه بیرون شدند و زهیر بن القین البجلی رئیس آن جماعت بود ، لکن ایشان از بیم بنی امیه مکروه میداشتند که باتفاق حسین علیه السلام کوچ میدهند: لاجرم چون بمنزل میرسیدند ، از آنجا که خیمهای حسین علیه السلام افراخته میگشت بیکسوی میشدند و جدا گانه منزل میپرداختند، در این منزل هنگامی که ناهار میشکستند (6) و دست در خورش و خوردنی میداشتند ، از جانب حسین علیه السلام رسولی در آمد و گفت : ای زهیر بن القین ! ابو عبدالله ترا می طلبد ، آن جماعت از مخالفت بنی امیه سخت هز اسان بودند و از این سوی بیفرمانی حسین را آسان نمیشمردند، لاجرم آسیمه سر لقمها از دست فرو گذاشتند و بیهشانه بنشستند « کَأَنَّهُا عَلٰی رُؤْسِهِمُ الطَّيْرُ (7) » در اینوقت دیلم دختر عمرو ، که ضجیع زهیر بن القین بود گفت : سبحان الله پسر رسول خدا کس بسوی تو میفرستد و تو را طلب میفرماید و تو اور اجابت نمیکنی؟

ص: 141

1- واقعة (بکسر قاف) : منز لیست در راه مکه ، دو منزل پائین تر از زباله

2- دست در دست دهند : تشریک مساعی کنند

3- شد آمد : آمد و رفت

4- حدثان : شب وروز ، روز گار

5- بحار الانوار ج 10 ص 205

6- شکستن : خوردن ، جویدن

7- یعنی گویا پرند روی سر ایشان است . و این جمله مثلی است در عرب که گفته میشود برای کسی که در کمال سکوت و آرامش باشد، مانند کسیکه مرغی روی سر او نشسته و او نخواهد پرواز کند.

برخیز و بشتاب و بشنو تا چه گوید و باز شو. زهیر برخاست و مشتافت، تاچه گفت و چه شنید، زمانی در بر نیامد که خندان و شادان مراجعت کرد، توگفتی که از چهرگانش خورشید بر میتابد، چون برسد فرمان کرد، تا خیمه او را برکنند و ائقال او را بر هم نهادند و بلشکرگاه حسین الا حمل دادند و زوجه خود دیلم را طلاق گفت و فرمود: با اهل خویش پیوسته شو، دوست ندارم که زحمت بی و اسر (1) بینی و من عزیمت درست کرده ام، که در ملازمت حسین کوچ دهم و جان خود را فدای او کنم، پس مال خود را با زن و بنی اعمام خود عطا کرد و فرمود: دیلم را باهل خود برساند، دیلم بایستاد و بگریست و شوهر را وداع گفت..

وَقَالَتْ خَارَ اللَّهُ لَكَ أَسَأَلُكَ أَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَمَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ

گفت: خداوند بهره تورا بخیر کنند، خواستارم از تو که در روز قیامت در نزد جد حسین صلوات الله علیهما مرا فراموش نفرمائی. بروایت اعصم کوفی دیلم با زهیر گفت: تو همی خواهی در رکاب پسر مرتضی جانبازی کنی، من چرا نخواهم در خدمت دختر مصطفی سرافرازی کنم؟

بالجمله، زهیر با اصحاب خویش گفت: هر کس بخواهد از شما مرا متابعت کند و اگر نه مرا وداع گوید، که آخر عهد منست با او، اکنون واجب میکند که حدیثی از سلمان فارسی با شما تذکره نمایم: همانا گاهی که در غزوه بحر، رزم دادیم و نصرت یافتیم و غنیمت بدست کردیم. ان کا

فَقَالَ لَنَا سَلْمَانُ رَحِمَهُ اللَّهُ أَفْرَحْتُمْ لَمَّا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَقُلْنَا نَعَمْ قَالَ إِذَا أَدْرَكْتُمْ سَيْدَ شَبَابِ آلِ مُحَمَّدٍ، فَكُونُوا أَشَدَّ فَرَحًا لِقِتَالِكُمْ مَعَهُ مِمَّا أَصَبْتُمْ الْيَوْمَ مِنَ الْغَنَائِمِ فَأَمَّا أَنَا فَاسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهُ

ص: 142

1- آسر: گرفتاری دست دشمن. منبی: بردن اسیر را از شهری شهری و او را برده گرفتن: و شاهد این معنی کلام حضرت ام کلثوم است که می فرماید: و بعد الاسر یا جدا سیدنا

یعنی سلمان از برای ما گفت: بدین فتح که خداوند بدست شما عطا کرد آیا شاد خاطر شدید؟ گفتیم: چنین است، فرمود: گاهی که دریابید خدمت سید جوانان آل نخل را و در رکاب او قتل کنید، واجب میکند که فرخت شما زیادت باشد از آنچه در آن روز از غنیمت که جنات عدن است بهره شما میگردد و اما من وداع میکنم شما را، چه در آن روز زنده نخواهم بود

خبر دادن هاتف بزینب علیها السلام

بالجمله، حسین علیه السلام از آنجا بمنزل خزیمیه (1) آمد و یک شبانه روز در آنجا اقامت فرمود، صبحگاه زینب علیها السلام بنزد برادر آمد و گفت: تورا خبر میدهم بکلا می که دوش شنیده ام، فرمود: چه شنیدی؟ عرض کرد: نیمه شب برای حاجتی بیرون شدم، شنیدم که هاتقی این شعار را انشاد میکرد.

أَلَا يَا عَيْنٌ فَاحْتَفَلِي بِجَهْدٍ *** وَ مَنْ يَبْكِي عَلَى الشَّهْدَاءِ بَعْدِي

إِلَى قَوْمٍ تَسَوْفُهُمُ الْمَنِيَا *** بِمَقْدَارٍ إِلَى إِنْجَازٍ وَعَدِ (2)

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا أُخْتَاهُ كُلُّ الَّذِي فَضَى فَهُوَ كَائِنٌ

فرمود: ای خواهر؛ آنچه قضا بر آن رفته، ناچار صورت خواهد بست.

آگاه شدن حسین علیه السلام از شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه

شیخ مفید باسناد خویش روایت میکند که: عبدالله بن سلیمان و منذر بن اسمعیل که دو تن از قبیله بنی اسد بودند، چون از حج بیت فراغت جستند، همت بر آن بستند که با حسین علیه السلام پیوسته شوند و عاقبت امر او را بدانند و چون آن

ص: 143

1- خزیمیه، (مصفر و منسوب): یکی از منازل حاج بعد از ثعلبیه.

2- ای چشم با کوشش تمام اشک فراوان ببار. کیست بعد از من که بگرید بر گروهی که مرگ آنها را بسوی وفای بوعده میبرد؟ (وعده شهادت حسین علیه السلام).

حضرت روز ترویبه از مکه بیرون آمد ، ایشان از عجلت ناچار بودند ، لاجرم بتعجیل و تقریب برانندند ، در موضع زرود (1) با جیش آن حضرت ملحق شدند و در آن موضع مردی را نگریستند که از کوفه همی آمد و چون حسین علیه السلام را دیدار کرد ، از راه بیکسوی شد و حسین لختی بایستاد ، مگر خواست از وی سؤالی کند ، چون او از راه بگشت ، حسین نیز در گذشت . عبدالله و منذر بنزد او شتافتند و او را سلام دادند و جواب پسندند و گفتند : کیستی ؟ و از کجائی ؟ گفت : مردی از بنی اسدم و نام من بکر است . گفتند : ها نیز از بنی اسدیم ، اکنون بگوی : مردم کوفه را چگونه دیدی ؟ گفت : از کوفه بیرون نشدم تا گاهی که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه راکشته دیدم و نگریستم که پای ایشان را مأخوذ داشته ، در بازار کشان کشان میبردند .

پس عبدالله و منذر از وی روی برتافتند و بنزدیک حسین شتافتند ، هنگامی که آن حضرت در منزل زباله فرود آمد و عرض کردند که در نزد ما خبری است اگر فرمائی آشکار گوئیم و اگر نه پوشیده بعرض رسانیم ؟ فرمود : بیرون از این جماعت سری و مستوری نیست (2) . لاجرم بعرض رسانیدند که : از آن سوار که از وی اراده سؤال فرمودی و ناکرده سؤال در گذشتی ، ما او را دیدار کردیم و خبر اهل کوفه را پرسیدیم ، گفتند : ما از کوفه بیرون نشدیم تا کشته مسلم و هانی را بدیدیم .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ إِنَّ لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

آنگاه عبدالله و منذر عرض کردند که : هم اکنون خویش را و اهل بیت خویش را در تهلکه (3) مینداز و از همین مکان بسیج (4) مراجعت بساز ، چه در

ص: 144

1- زرود (بفتح اول وضم ثاني) : موضعی است در راه مکه بعد از زمین رمل

2- آنچه در کتب عربی در اینجا نقل شده ، اینست : (مادون هؤلاء ستر) و بهتر اینستکه اینگونه می شود : (نزد این جماعت سری و مستوری نیست)

3- تهلکه (بتثلیث اللام) : مردن ، از بین رفتن

4- بسیج : اُصد ، آهنک

کوفه تو را معاضدی و مساعدی (1) نیست، بلکه بیم می‌رود که بمناجزت (2) تو آغازند و بمبارزت تو پردازند. حسین علیه السلام بجانب فرزندان مسلم نگران شد و فرمود: مسلم را بکشتند اکنون رأی چیست؟ گفتند: لاوالله، چند که توانیم در طلب خون او بکوشیم، یا از آن شربت که او نوشید بنوشیم. آن حضرت فرمود: از پس ایشان تن آسانی در زندگانی نیست، عبدالله و منذر دانستند که حسین را فتوری (3) در عزیمت بادید (4) نشود، حضرتش را وداع گفتند و برفتند. بعضی از اصحاب بعرض رسانیدند که: فدای تو شویم، کار تو از مسلم بن عقیل نیک جدا است، چون تو بکوفه در آئی مردم در حضرت تو انجمن شوند و در دفع دشمن یکجهت گردند، حسین او را پاسخ نداد، چه خاتمت امر در خاطر او حاضر بود.

گریه دختر مسلم بر پدر

اعصم کوفی در کتاب خود مینویسد که: مسلم بن عقیل را دختری سیزده ساله بود که با دختران حسین علیه السلام میزیست و شبانه روز با ایشان مصاحبت داشت چون امام حسین علیه السلام خیر مسلم بشنید، بسرا پرده خویش در آمد و دختر مسلم را پیش خواست و نوازشی زیادت و مراعاتی بیرون عادت با وی فرمود. دختر مسلم را از آن حال صورتی در خیال مصور گشت، عرض کرد: یا ابن رسول الله! با من ملاطفت بی پدران و عطوفت یتیمان مرعی میداری، مگر مسلم را شهید کرده باشند؟ حسین علیه السلام را نیروی شکیب برفت، پس بگریست و گفت: ای دختر! اندوهگین مباش، اگر مسلم باشد من پدر تو باشم و خواهرم مادر تو باشد و دخترانم خواهران تو باشند و پسرانم برادران تو باشند، دختر مسلم فریاد بر آورد و زار زار بگریست و پسرهای مسلم سرها از عمامه عریان ساختند و بهایهای بانگ گریه در

ص: 145

1- معاضد و مساعد (هر دو بصیغ، اسم فاعل): معین و باور

2- مناجزت: جنگ

3- فتور: مستی

4- بادید: پدید

انداختند و اهل بیت در این مصیبت با ایشان موافقت کردند و بسوگواری پرداختند و حسین علیه السلام از شهادت مسلم، عظیم کوفته خاطر گشت.

ملاقات دوباره فرزدق با حسین علیه السلام

وهمچنان در منزل زباله فرزدق شاعر حضرت حسین آمد و چنان مینماید که فرزدق بعد از زیارت مکه و مراجعت بکوفه، دیگر باره ادراک خدمت امام فرمود و عرض کرد: یا ابن رسول الله! چگونه مردم کوفه را معتمد و مؤتمن می شماری و حال آنکه پسر عمت مسلم را شهید کردند و شیعیان تورا دستخوش شمشیر نمودند و آن حضرت بگریست،

قَالَ رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَتَجِيئِهِ وَرِضْوَانِهِ أَمَا أَنَا قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا

فرمود: خداوند رحمت کند مسلم را، همانا او بسوی روح و ریحان (1) خداوند شتافت و تشریف ترحیب و مقام رضوان یافت و هم در آن وقت این اشعار را در تسلیت اهل بیت انشاد فرمود:

فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً *** فَذَاؤُ تَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَ أَنْبَلُ (2)

وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَتَ *** فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ (3)

وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا *** فَقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ (4)

وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا *** فَمَا بَالُ مَثْرُوكٍ بِهِ الْحَرُّ يَبْخَلُ (5)

ص: 146

1- روح (بفتح راء): آسودگی، خوشحالی. ریحان: معیشت، روزی

2- هر گاه مردمی دنیا را با ارزشش بداند، پس بهشت که بر تر و شریفتر است

3- هر گاه بدنها برای مرگ ساخته شده است، پس کشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا که بهتر است

4- هر گاه روزی مردم با اندازه معین تقسیم شده است، پس بهتر اینست که مرد آز و شره نوزد

5- و هر گاه اموال گرد آورده را با پد در دنیا گذاشت، پس چرا مرد آزاد بآن بخل ورزد؛

رسیدن خبر قتل عبدالله یقطر بامام علیه السلام

و هم در منزل زباله سیدالشهداء علیه السلام را آگهی آوردند که: ابن زیاد عبدالله بن یقطر را که حامل مکتوب آن حضرت بود (بشرحی که مرقوم شد) مقتول ساخت، امام حسین بگریست و بیرون شد در میان اصحاب و این کتاب را قرائت کرد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانَا خَبْرٌ فَطِيعٌ قَتِلَ مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ وَ هَانِي بِنِ عُرْوَةَ وَ عَبْدُ اللَّهِ بِنِ يَظْطَرِّ وَ قَدْ حَدَلْنَا شَيْعَتَنَا فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْأَنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ فِي غَيْرِ حَرْجٍ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ زِمَامٌ

فرمود: ای مردم! خبری زشت و وحشت انگیز بما رسید: همانا مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر را بکشتند و شیعیان ماخذلان ما را اختیار کردند اکنون من عهد خویش را از رقت (1) شما بر گرفتم، تا هر که بخواهد مانعی و دافعی خویشتن را از این مخافت برهاند و بمأمنی (2) رساند. از آن روز که حسین و از مدینه بیرون شد تا اینوقت که از مکه بجانب عراق روان گشت. بتفاریق جماعتی بزرگ بان حضرت پیوسته شدند و سپاهی در خور (3) مصاف مینمودند، چون این کلمات بشنودند از یمین و شمال طریق تشنت و تفرق (4) گرفتند و در کوه ودشت پراکنده گشتند و آن حضرت از تذکره این کلمات همی خواست که آنمردم که با وی کوچ میدهند، بدانند که ایشان را مناصی (5) و ملجأی بدست نخواهد شد، بلکه با مرگ روی درروی خواهند رفت، لاجرم بعد از اصفای این کلمات جز اهل بیت نبوت و آنان که هنگام بیرون شدن از مدینه ملازم رکاب مبارکش بودند و عددی قلیل که بعد از خروج از مدینه با او پیوستند بجای نماند.

ص: 147

1- رقبه: گردن

2- مامن: جای امن

3- درخور: سزاوار

4- تشنت و تفرق، هردو بمعنی پراکندگی است

5- مناص: گریز گاه

ملاقات حضرت حسین علیه السلام با عبد الله حر

بالجمله، حسین علیه السلام از آن منزل کوچ داده بقصر مقاتل رسید، سرا پرده‌های دیدافراخته و نیزه ای بلند بر زمین بنشاخته و شمشیری عادی (1) از عمود خیمه آویخته و اسبی تازی درباره بند (2)، بر آهیخته (3) حسین علیه السلام فرمود: این سرا پرده کر است؟ گفتند: عبدالله حر را که از فارسان کوفیان و دلیران و دلاوران ایشان است و او را در شجاعت و سماحت (4) هیچ قرنی (5) و قرینی نیست. حسین علیه السلام حجاج بن مسروق جعفی را که از قبیله او بود، فرمان کرد که برود عبدالله حر را بنزد ما دعوت کن، حجاج برفت و عبدالله را از دعوت حسین علیه السلام آگهی داد، عبدالله گفت: مرا ابو عبد الله از بهر چه کار طلب میکند؟ حجاج گفت: از بهر آنکه او را نصرت کنی و با دشمنان او رزم زنی و بر زخم شمشیر و نیزه شکیب نمائی و اگر شهادت نصیب تو شود اجر جزیل (6)

بابی، عبدالله گفت: من از پیش دانستم که حسین را با کوفیان مقاتلت خواهد رفت، من از کوفه بیرون شدم تا اگر او کشته شود، در میان قاتلان او نباشم، ای حجاج! دانسته باش که کوفیان دنیای فانی را بنعیم جاودانی برگزیدند و محبت خاندان نبوت را بعطای ابن زیاد بیادادند، مرا با ایشان ساز مؤلفت (7) نبود و نیروی مخالفت نیز نداشتم، ناچار از میان ایشان هجرت کردم و در کناری نشستم تا خداوند چه خواهد و قضا چه راند..

حجاج باز شد و در حضرت امام صورت حال را باز گفت، امام حسین علیه السلام فرمود: نیکو آنستکه من خود عبدالله را دیدار کنم و اقامه حجت فرمایم، پس برخاست و بسوی سرا پرده عبدالله روان گشت.. عبدالله چون این بدید، پذیره را (8) بدوید و آن حضرت را در جائی نیکو فرود آورد و در برابر او ایستاده شد.

ص: 148

1- عادی (اسم فاعل از عدا، یعدو): تیز و بران

2- باره بند: اصطبل (اسطبل)، خانه چار پایان

3- آهیختن: بر کشیدن و بر آوردن

4- سماحت: جود و سخاوت

5- قرن - بکسر قاف: حریف هم آورد.

6- جزیل: بزرگ. بسیار

7- مؤلفت: انس. سازش

8- پذیره را: برای پیشواز واستقبال.

امام حسین علیه السلام فرمود: بزرگان شما بسوی من مکاتیب متواتر کردند (1) که من بسوی ایشان سفر کنم و بر ذمت نهادند که دقیقه ای از شرایط جانبازی فرو نگذارند و در کار جهاد کمال مجاهدت معمول دارند، اکنون می شنوم که پشت باحق کردند و باطل را بر حق برگزیدند، توای عبدالله؛ نیک دانسته ای که هر خیر و شری را پاداش و کیفر نیست و هر گفتار و کرداری را در قیامت بازپرسی است، امروز تورا بنصرت خویشتن دعوت میکنم، اگر اجابت فرمائی فردای قیامت مصطفی را از خود شاد خاطر خواهی یافت.

عرض کرد: این معنی مقرر است و هر کس تورا اطاعت کند و بر متابعت تو قدم زند، جنت جاوید بهره یابد، لکن مردم کوفه از نصرت تو دست باز داشته اند و رایت (2) مخالفت افراشته اند و لشکرهای یزید از حوصله حساب افزونست (3) لابد بر اصحاب تو ظفر خواهند جست و غلبه بهره ایشان خواهد گشت. در چنین مصاف چون حرب دیدار کریه (4) بنماید، از من که یک تتم چه آید و خواستارم که مرا معاف داری و این اسب مادیان که ملحقه نام دارد و هیچ سواری گرد آن را چاک نزده و این شمشیر که از دندان شیر کارگر تراست از من بخدمتی بپذیری. حسین علیه السلام فرمود: من بطلب اسب و شمشیر تورا دیدار نکردم، بلکه خواستم بموافقت من موفق شوی و در آن سرای رستگار آئی. در راه خدای بذل جان باید کرد و ما را ببذل مال حاجت نیست، همانا از رسول خدا شنیدم که فرمود: آنکس که فریاد اهل بیت من بشنود و دادند، خداوند او را بروی در آتش افکند. این بگفت و برخاست و فرمود: «

وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصْدًا (5)

و بیرون شد تا جانب کوفه کوچ دهد.

ص: 149

1- متواتر: پی در پی

2- رایت: پرچم

3- افزون از حوصله حساب: بیشمار. زیاد

4- کریه - بروزن شریف: زشت. ناپسند

5- قرآن کریم (18، 49)

پشیمانی عبدالله از ترك نصرت حضرت حسين عليه السلام

در خبر است (1) که عبدالله بن الحر از پس این واقعه پشیمان شد و دریغ خورد که چرا ملازمت خدمت آن حضرت را اختیار نکردم؟
وهم در خبر است که: . عبدالله الحر الجعفي ، چند که زنده بود از اسف (2) دست بر دست میسود (3) و این شعر تذکره مینمود:

أَيَا لَكَ حَسْرَةً مَا دُمْتَ حَيًّا *** تَرَدَّدَ بَيْنَ صَدْرِي وَالتَّرَاقِي

حُسَيْنٌ حِينَ يَطْلُبُ نَصْرٌ مِثْلِي *** عَلَى أَهْلِ الْعَدَاوَةِ وَالشَّقَاقِ

مَعَ ابْنِ مُصْطَفَى رُوحِي فَدَاهُ *** فَوَيْلِي يَوْمَ تَوَدَّعَ الْفِرَاقِ

فَلَوْ أَنِّي أَوْ سَيِّئِهِ بِنَفْسِي *** لَنَلْتُ الْفَوْزَ فِي يَوْمِ التَّلَاقِ

لَقَدْ فَازَ الَّذِي نَصَرُوا حُسَيْنًا *** وَ خَابَ الْآخَرُونَ دَوُوَ التَّفَاقِ (4)

ملاقات حضرت حسين (عليه السلام) با عمرو بن يوازن

بالجملة، امام حسين فرمان کرد: تا اصحاب او اوانی (5) خویش را از آب گرانبار کردند و از آنجا طی مسافت کرده، در بطن عقبه (6) فرود شد و در آنجا از مشایخ بنی عکرمه، عمرو بن یوازن را دیدار کرد، عرض کرد: یا ابن رسول الله سوگند میدهم تو را با خدای، ترك این سفر بگویی و طریق مراجعت بگیر، قسم بخدای نمیروی مگر برسنان نیزه هاو حدود شمشیرها، این جماعت که بسوی تو رسولان گسیل کردند و تو را طلب نمودند، اگر با تو نرد مخالفت نباختند و ساز مخاصمت

ص: 150

1- نفس المهموم چاپ اسلامیه ص 119. از طبری از ابی مخنف

2- اسف (بر وزن فرس) : اندوه خوردن بر گذشته

3- سودن : مالیدن

4- خلاصه (شار : تا هر وقت زنده باشم این اندوه سینه مرا تنگ نموده و گلوگیر من میباشد که پسر پیغمبر (صلی الله علیه و اله) از من باری بخواهد و من سر پیچی کنم. وای بر من در روز یکه بمیرم، کسانی که او را یاری نموده نیکبخت و دیگران نگون بخت شدند

5- اوانی . جمع آنیه : ظرف

6- بطن عقبه . بفتح عین و قاف : یکی از منازل راه مکه بعد از واقعه

نواختند و با دشمنان توتهمید مناجزت نمودند و تشیید (1) مبارزت فرمودند ، توانستی بسوی ایشان سفر کرد ، لکن بدین منوال که معاینه می‌رود ، روا نمیدارم که از این مقام گامی فرا پیش گذاری . حسین علیه السلام ، آغاز پاسخ فرمود:

فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ لَيْسَ بِخَفِيِّ عَلَيَّ الرَّأْيِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُغْلِبُ عَلَيَّ أَمْرِهِ

فرمود : ای عبدالله ! چنان نیست که من حقیقت این امر را ندانم و عاقبت این کار را نینم ، لکن خدای تبارك و تعالی بر آنچه فضا کرده مغلوب نشود و حکم او دیگر گون نگردد .

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهِ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسَّ تَخْرُجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي فَإِذَا فَعَلُوا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدُّ لَهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ فِرْقِ الْأُمَمِ

حسین علیه السلام فرمود : سوگند با خدای این جماعت مرا دست باز ندارند ، تا خون من نریزند و از پس آن خداوند مسلط میگرداند بر ایشان کسی را که این جماعت را ذلیل و زبون گرداند ، بدانسان که ذلیل تر از جمیع امم باشند .

ملاقات حسین علیه السلام با حربن یزید ریاحی

امام حسین علیه السلام ، از بطن العقبه خیمه بیرون زد و با اصحاب و اهل بیت طی طریق کرده تا منزل شراف براند و در آنجا خیمه برافراخت و شب را پبای آورد . بامدادان فرمان داد که : خدم و حشم چند (2) ، که توانند حمل آب کنند ، پس بار بر بست و بر نشست و راه کوفه پیش گرفت ، چون روز به نیمه رسید ، ناگاه یکتن از اصحاب گفت : الله اکبر ، حسین علیه السلام فرمود : الله اکبر ، آنگاه پرسش کرد که: چه شگفتی نگریستی که تکبیر گفتی ؟ عرض کرد : نخلستانی مینگرم که

ص: 151

1- تمهید : آماده ساختن . مناجزت : جنگ . تشیید : ساختن و بلند نمودن

2- حشم (بر وزن و معنی خدم) : فرمانبران ، خدمتگذاران

هرگز در این اراضی ندیده ام . و چند تن دیگر نیز بدینگونه سخن کردند و گفتند: هیچگاه از این راه نخلستانی دیده نشد. آن حضرت اصحاب را فرمود: نیکو بنگرید. جماعتی گفتند: ما همه گوش اسب و نیش نیزه نگریم . حسین علیه السلام فرمود: سوگند بخدای جز این نیست،

ثُمَّ قَالَ مَا لَنَا مَلْجَأٌ نَلْجَأُ إِلَيْهِ وَنَجْعَلُهُ فِي ظُهُورِنَا وَنَسْتَقْبِلُ الْقَوْمَ بِوَجْهِ وَاحِدٍ.

آنگاه فرمود: ما معقلی و پناهی نداریم که آن را پشتوان خود سازیم و از طریق واحد پذیره (1) جنگ دشمن شویم . اصحاب گفتند: چنین است، لکن اینک ذو خشب (2) است که از جانب یسار با ما نزدیک است پس حسین علیه السلام عنان (3) بجانب دست چپ فرو گذاشت و اصحاب در رکاب او سرعت. کردند و از آن سوی مقدمه الجیش (4) سپاه دشمن فرامیرسید ، چنان مینمود که سنانهای نیزه ایشان گزاینده تر از زنبوران سرخ و شاد روان (5) رایات ایشان ، پرنده تر از غراب (6) سیاه است . و حسین علیه السلام از شاهراه بیکسوی همیرفت و سرعت نمود و از آن جماعت سبقت گرفت ، چون بدو خشب رسید ، بفرمود: خیمها بر افراختند و کار جنگ را بساختند و از قفای ایشان حر بن یزید ریاحی که قاید (7) بنی تمیم بود با هزار سوار در رسید . و سواران او چنان با آهن و فولاد شاکی سلاح بودند که جز دیده ایشان دیدار نبود .

آب دادن اصحاب حسین علیه السلام بلشگر حر

بالجمله، حریامد و در برابر حسین علیه السلام لشکر گاه ساخت و اصحاب آن حضرت نیز حامل سیف و سنان بودند ، چون روز بنیمه رسید، از حرارت خورشید

ص: 152

1- پذیره: پیشواز . استقبال

2- ذو خشب . بفتح خاء : نام موضعی است در نزدیکی کربلا

3- عنان : دهنه . افسار

4- مقدمه الجیش : دسته ای که پیشاپیش لشکر میروند تا مکانی با آب و علف برای نزول لشکر معین کنند .

5- شادروان . بضم دال و سکون راء : پرده بزرگ

6- غراب : کلاغ

7- قاید : پیشوا

زمین کوره حداد (1) گشت و در لشکر حر، آب نایاب بود، اسب و مرد عطشان گشتند. حسین و خادمان خویش را فرمود: تا سیاه حر را سیر آب ساختند و اقداح (2) و اوانی ایشان را پر آب نمودند، آنگاه نوبت بسقایت فرس و جمل (3) رسید. اسبها را نیز کرة بعد کرة آب دادند، تا نیک سیراب گشتند. علی بن الطعان المحاربی گوید: من با سپاه حر بودم و از قفای همگان رسیدم، چون حسین علیه السلام مرا دیدار کرد و تشنگی مرا و اسب مرا بدانست فرمود: تا شتر راویه (4) را بخوابانیدند و مرا آب دادند، آنگاه مرا فرمان کرد که: عطف (5) راویه میکن تا نیکتر آب سیلان گیرد. من بر امثال این امر دانا نبودم، آن حضرت خود برخاست و بدست مبارک این خدمت کرد تا من سیراب شدم و اسب خود را سیراب کردم.

خطبه حسین علیه السلام در منزل ذو خشب

اینوقت نماز پیشین را هنگام فراز آمد، حسین علیه السلام حجاج بن مسروق را

فرمود: تا اذان بگفت و چون نوبت باقامه رسید، آن حضرت ازار و ردای (6) خویش را در بر کرد و نعلین بپوشید و از بهر نماز بیرون خرامید و نخست خدای را ثنا گفت و سپس گذاشت،

ثم قال ايها الناس ابي لم اتكم حتى اتني كذبكم وقدمت علي رسلكم، ان اقدام علينا فليس لنا امام، لعل الله ان يجمعنا و اياكم على الهدى و الحق. فان كنتم على ذلك فقد جئتكم، فاع طوني ما اطمئن اليه من عهدكم و موثيقكم و ان لم تفعلوا و كنتم لمة دمي كارهين انصرفت عنكم الى المكان الذي جئت منه اليكم

ص: 153

1- حداد: آهنگر

2- ظرف آب موقعیکه خالی باشد آنرا «قدح»، نامند و چون آب داشته باشد «کاس» نامیده میشود

3- جمل. بر وزن فرس: شتر

4- راویه: مشک آب. شتر راویه: شتری که مشک آبرا میکشد

5- عطف؛ برگردانیدن

6- ازار: رو لباسی. ردا: عبا

فرمود: ای مردم! من بسوی شما سفر نکردم تا گاهی که کتب شما متکثر (1) کشت و رسل (2) شما متواتر شد که: ما را امام و پیشوایی نیست، واجب میکند که بسوی ما سفر کنی تا ما ادراک خدمت تو را بتوانیم، باشد که حق از باطل و هدایت از غوایت (3) باز دانیم، لاجرم بار بر بستم و بسوی شما بشتافتم، اکنون اگر بر آن عهد و میثاق اتفاق دارید، مرا مطمئن خاطر سازید و آن موثیق و عهد را استوار فرمائید و اگر از آنچه گفتید و نوشتید ندامت میدارید و مقدم (4) مرا مکروه میشمارید، باز شوم تا بدانجای که بودم. حر و لشکر او از اینکلمات خیره بماندند و در پاسخ بهیچگونه سخن نکردند.

ندای شگفت آور

در امالی سند بحر بن یزید منتهی میشود که میفرماید: چون حسین علیه السلام بمنزل رهیمة (5) رسید، من بر حسب حکم ابن زیاد عزیمت درست کردم که با لشکر خود آهنگ او کنم، ناگاه ندائی گوشزد من شد که:

(یا حُرُّ! أَبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ)

بهر جا نگریستم، گوینده را ندیدم، گفتم: ای حر! مادر بر تو بگرید،

بجنگ پسر رسول خدای میروی و بشارت بهشت میشنوی؟

گفتگوی حضرت حسین (علیه السلام) با حر بن یزید

بالجمله چون هنگام ظهر حسین علیه السلام از بهر نماز بیرون شد، سلام دادم و جواب

بستدم. فرمود: چه کس باشی؟ عرض کردم: حر بن یزید ریاحی

فَقَالَ يَا حُرُّ أَعْلَيْنَا لَنَا فَقَالَ الْحُرُّ وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ بُعِثْتُ لِقِتَالِكَ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَحْشَرَ مِنْ قَبْرِي وَنَاصِيَّتِي مَشْدُودَةً

ص: 154

1- متکثر: فراوان

2- رسل: جمع رسول: پیغام آور

3- غوایت: گمراهی

4- مقدم: آمدن، وارد شدن

5- رهیمة: بصیغه تصغیر: نام باغی در نزدیکی کوفه بوده است.

ابوعبدالله فرمود: ای حر؛ آیا بمقاتلت ما آمده ای یا بنصرت ما؟ عرض کرد: یا ابن رسول الله! بمقاتلت شما مأمورم و با خدای پناهنده ام از اینکه در قیامت مهار شده و دست بگردن بسته از قبر انگیخته شوم و بروی در آتش دوزخ در روم، آنگاه عرض کرد: یا ابن رسول الله! بکجا میروی و کشته میشوی، صواب آنستکه بسوی حرم جدت مراجعت فرمائی.

نماز و خطبه حضرت حسین علیه السلام

و آنگاه حسین علیه السلام فرزند خود علی را فرمود: برخیز و اقامه بگویی و با حر گفت: اگر خواهی با لشکر خویش جداگانه صف راست میکنی و نماز میگذاری. عرض کرد: با تو اقتدا خواهم کرد و نماز خواهم گذاشت، پس آن حضرت هر دو لشکر را امامت فرمود و نماز پیشین را برای آورد و بسرا پرده خویش شتافت و واصحاب او در حضرتش انجمن (1) و حر نیز بخیمه خویش در رفت و پانصد تن از سپاه او در گرد او انجمن شدند و پانصد تن در صف خویش پیائیدند (2) و هر یک از لشکریان عنان اسب خویش را گرفته در ظل (3) اسب نشیمن ساختند. این

بود تا هنگام نماز دیگر برسید. حسین علیه السلام اصحاب خویش را فرمود: تا بسیج (4) راه کنند و منادی را فرمود: تا نماز عصر را انهاء (5) کند و اقامه گوید و همچنان نماز را بامامت هر دو لشکر گذاشت و چون سلام داد، روی بجانب مردم آورد،

فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَ تَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضِيَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَ الْعُدْوَانِ فَإِنْ أَيْتُمُ إِلَّا الْكِرَاهَةَ كُنَّا وَ الْجَهْلَ

ص: 155

1- انجمن شدند: گرد آمدند شدند

2- پیائیدند: ایستادند. توقف نمودند

3- ظل: سایه

4- بسیج: آهنگ. قصد

5- انهاء: آگهی دادن

بِحَقِّنَا وَكَانَ رَأْيُكُمْ الْأَنَّ غَيْرَ الَّذِي أَتَّخِي بِهِ كُتُبَكُمْ وَقَدِمْتُ عَلَىٰ بِهِ رُسُلَكُمْ أَنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ

پس از سپاس و ستایش یزدان پاک فرمود: ای مردم! اگر از خدای بترسید و سزاوار را از ناسزا باز شناسید برضای خدا قضا کرده باشید، همانا ما اهل بیت محل در امر خلافت و امامت امت از این جماعت که دعوی دار این منصب اند اولائیم، چه ایشان را حقی و نصیبی در این منصب نیست و این در میان شما کار بجور و ستم همی کنند و بر طریق معاندت روند، هم اکنون اگر مقدم ما را مکروه میدارید و حق ما را مجهول میخواستید و از انفاذ (1) کتب و ارسال رسل پشیمان گشته اید و رأی خویش را در طلب کردن مادیگر گون ساخته اید، باکی نیست، باز شویم. در عرض کرد: سوگند با خدای مرا از این کتب و رسل آگهی نیست

فَقَالَ الْحُسَيْنُ يَا عُبَيْدَةَ بْنَ سَمْعَانَ أَخْرِجِ الْخُرَجِينَ الَّذِينَ فِيهِمَا كُتُبُهُمْ إِلَيَّ

لاجرم عقبه آن دو خرجین که از کتب اهل کوفه آکنده بود بیاورد و در نزد

حر بن یزید ریاحی بپراکند، حر گفت: من از آن مردم نیستم که این مکاتیب کرده اند مرا ابن زیاد فرمان داد که ترا پذیره شوم و در هر مکان دیدار کردم، مفارقت نجویم تا گاهی که بشهر کوفه در آئی و حاضر مجلس عبیدالله بن زیاد شوی

فَقَالَ الْحُسَيْنُ الْمَوْتُ أَذْنِي إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ قُومُوا فَأَرْكَبُوا

حسین علیه السلام در خشم شد، فرمود: مرگ از این اندیشه با تو نزدیکتر است و اصحاب خود را فرمود: برخیزید و بر نشینید و کوچ دهید، اصحاب برخاستند و بر اسبها زین بستند و بر نشستند و بودند تا زنان و کودکان در محلها جای کردند

ص: 156

و طریق مراجعت پیش داشتند .

جلوگیری حر از حضرت حسین (علیه السلام)

چون لختی راه پیمودند ، لشکر حر بتاختند و بر سر راه ایشان صف راست

کردند و طریق مراجعت را حاجز و حایل (1) شدند

فَقَالَ الْحُسَيْنُ ثَكَلْتُكَ أُمَّكَ مَا تُرِيدُ

فرمود :

مادر بر تو بگرید، چه اراده داری ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ أَمَا لَوْ غَيْرُكَ مِنَ الْعَرَبِ يَقُولُهَا لِي وَهُوَ عَلَيَّ مِثْلَ هَذِهِ الْحَالِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا مَا تَرَكْتُ ذِكْرَ أُمِّهِ بِالْثُكُلِ كَأَيْنَا مَنْ كَانَ وَلَكِنَّ وَاللَّهِ مَالِي إِلَى ذِكْرِ أُمَّكَ مِنْ سَبِيلٍ إِلَّا بِأَحْسَنَ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ.

حر گفت : اگر جز تو کسی از عرب نام مادر من بر زبان آوردی هرآینه مادر او را بسوگ و ثکل (2) یاد کر دمی ، هر که میخواهی باش ، لکن سوگند با خدای مادر تو را جز بهتر و جهی که بر آن دست دارم یاد نکنم حسین علیه السلام فرمود : اکنون چه میخواهی ؟ گفت : همی خواهم تو را بنزد ابن زیاد کوچ دهم.

فَقَالَ إِذَا وَ اللَّهُ لَا أَتَّبِعُكَ فَقَالَ إِذَا وَ اللَّهُ لَا أَدْعُكَ

حسین علیه السلام فرمود : سوگند با خدای هرگز متابعت تو نخواهم کرد. در عرض کرد: هرگز تو را دست باز نخواهم داشت . سه کت این کلمه در میان ایشان تکرار یافت و از اینگونه سخن فراوان آوردند . حسین علیه السلام فرمود: ای حر ! اگر خواهی از میان این سپاه کناری گیریم و یک تنه با یکدیگر نبرد آزمائیم تا خدای هر کرا خواهد برکشد . و اگر نه بکشد . حر گفت : مرا با تو مقاتلت

ص: 157

1- حاجز و حایل . هر دو بمعنی مابع و جلو گیر است

2- سوگ : ماتم و اندوه . ثکل : مردن فرزند

نفرموده اند و اجازت مبارزت نداده اند ، بلکه فرمان کرده اند که تو را دست باز ندارم تا گاهی که بکوفه در آرم ، اگر این سخن از من نپذیری بجانبی کوچ میده که بیرون راه کوفه و طریق مدینه باشد تا از راه انصاف انصراف نجسته باشیم ، آنگاه من بامیر عبیدالله مکتوب خواهم کرد تا چه فرماید ، باشد که خداوند عاقبت کار مرا بعافیت برساند و از ابتلای با امر تو برهاند.

اجازه مراجعت دادن حسین علیه السلام باصحاب خود

در کتاب نور العین سند بسکینه دختر حسین علیه السلام منتهی میشود ، میفرماید : در خیمه خویش بودم : بانگ گریه شنیدم ، نخواستم از زنان کسی آگاه شود ، بر خاستم و بنزد پدر آمدم ، او را گریان دیدم که باصحاب همی فرمود:

يَا قَوْمِ اِعْلَمُوا خَرَجْتُمْ مَعِيَ بِعِلْمِكُمْ اَنِّي اُقَدِمُ عَلَى قَوْمٍ بَايَعُونَا بِالسُّنَّتِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ وَقَدْ اِنْعَكَسَ الْعِلْمُ وَاَسَدٌ تَحُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ وَاُنْسِيَهُمْ ذِكْرَ اللّٰهِ وَالْاَن لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مَقْصِدٌ اِلَّا قَتْلِي وَ قَتْلِ مَنْ يُجَاهِدُ بَيْنَ يَدَيِ وَ سَبِي حَرِيْمِي بَعْدَ سَلْبِهِمْ وَ اَحْسَى اَنَّكُمْ مَا تَعْلَمُونَ اَوْ تَعْلَمُونَ وَ تَسْتَحْيُونَ وَ النَّدْعَ عِنْدَنَا اَهْلَ الْبَيْتِ مُحْرِمٌ فَمَنْ كَرِهَ مِنْكُمْ ذَلِكَ فَلْيَتَصَدَّقْ فَالْاَيْلُ سَتِيْرٌ وَ السَّبِيْلُ غَيْرُ خَطِيْرٍ وَ الْوَقْتُ لَيْسَ بِهَجِيْرٍ وَ مَنْ اَسَانَا بِنَفْسِهِ كَانَ مَعَنَا فِي الْجَنَانِ نَجِيًّا مِنْ غَضَبِ الرَّحْمٰنِ وَقَدْ قَالَ جَدِّي رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ اٰلِهِ حُسَيْنٌ يُقْتَلُ بِطَفِّ كَرْبَلَاءَ غَرِيْبًا وَ حِيْدًا عَطْشَانًا فَمَنْ نَصَرَهُ فَقَدْ نَصَرَنِي وَ نَصَرَ وُلْدَهُ الْقَائِمَ وَ لَوْ نَصَرْنَا بِلِسَانِهِ فَهُوَ فِي حَزْبِنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ

فرمود : ای جماعت ! گاهی که با من بیرون شدید ، چنان دانستید که بمیان قومی میروم که با دل و زبان با من بیعت کرده اند و آن اندیشه دیگر گون شده

شیطان ایشان را بفریفت تا خدای را فراموش کردند و اکنون همت ایشان مقصور است بر قتل من و قتل آنان که در راه من جهاد کنند و حریم مرا از پس نهب اسیر گیرند و من بیمناکم که شما پایان این امر را ندانید و اگر دانید از اظهار آن آزر (1) دارید ، همانا خدیعت و مکیدت (2) در نزد ما اهل بیت حرام است، پس هر کس از این سفر کراهتی دارد طریق مراجعت گیرد، شب تاریک است و راه روشن و وقت شایسته و آنکس که با ما بیدل جان تاسی (3) جوید با ما در بهشت خدا خواهد بود . و بدانید که جد من رسول خدا فرمود : فرزند من حسین در طف کربلا غریب و تنها و تشنه کشته میشود و کسی که او را نصرت کند نصرت من کرده باشد و نصرت کرده باشد فرزند او قایم آل نه را و آن کس که بزبان ما را نصرت کند در قیامت از حزب ما شمرده شود .

سکینه گوید : سوگند با خدای چون پدرم سخن بدینجا آورد، مردم ده ده و بیست بیست پراکنده شدند و جز هفتاد و چند کس بجای نماند ، پس بسوی پدر نگران شدم و گریه در گلوگاه من گره شد ، نخواستم کس بانگ ناله مرا گوش کند ، روی باسماں کردم و گفتم :

اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ خُذْ لُونَا فَأَحْذَ لَهُمْ وَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ دُعَاءَ مَسْمُوعًا فِي السَّمَاءِ وَلَا تَجْعَلْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَسَكِنًا وَلَا شَرَفًا وَسَلِّطْ عَلَيْهِمُ الْفَقْرَ إِلَى الْقَبْرِ وَلَا تَرْزُقْهُمْ شَفَاعَةَ جَدَّنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَاسْتَجِبْ دَعْوَةَ الظَّاهِرَةِ

یعنی ای پروردگار ! این جماعت ما را مخذول (4) ساختند ، پس ایشان را قرین خواری و خذلان بدار و دعوت ایشان را اجابت مفرهای و این جماعت را در زمین مسکنی و مأمنی کرامت مکن و فقر و مسکنت را برایشان بگمار و ایشان را در قیامت از شفاعت جد ما بهره و نصیبه مرسان.

ص: 159

- 1- آزر : شرم و حیا
- 2- مکیدت : مکر و نیرنگ
- 3- تاسی : اقتدا، پیروی
- 4- مخذول : بی یاور

گریه ام کلثوم و دلداری حضرت حسین (علیه السلام)

سکینه میفرماید: اینوقت مراجعت کردم و آب چشمم . بر چهرگان روان بود ، عمه ام ، ام کلثوم مرا بدینحال دیدار کرد و گفت : ای دختر! تو را چه افتاده ؟ صورت حال را باز گفتم ، فریاد برداشت که :

وَاجِدَاهُ وَاَعْلِيَاهُ وَاَحْسِنَاهُ وَاَقَلَّةَ نَاصِرَاهُ اِنَّ الْخَلَاصُ مِنَ الْاَعْدَاءِ لِيَتَّعُونَ فِي الْعِدَاءِ تَرَكَتُ جَوَارِ جَدِّكَ وَسَلَكْتَ بِنَا بَعْدَ الْمَدَا فِعْلًا
مِنْهَا الْوَحِيْبُ وَ كَثُرَ مِنْهَا حَوْلَهَا النَّحِيْبُ

بانگ و ناله و عویل (1) اورا حسین علیه السلام اصغا فرمود . پیامد و اشکش بر

چهره مبارک روان بود ، فرمود : این گریه چیست ؟ ام کلثوم عرض کرد :

اَخِي! رُدْنَا اِلَى حَرَمِ جَدِّنَا .

ای برادر ! ما را بمدینه باز گردان

قَالَ يَا اُخْتَاهُ لَيْسَ لِي اِلَى ذَلِكَ سَبِيْلٌ اَمَّا رَاَيْتَ مِمَّا رَاَيْتَ الْحَرَ بِالْاُمْسِ قَالَتْ اَجَلُ ذِكْرِهِمْ مَحَلٌّ جَدِّكَ وَاَبِيكَ وَاُمَّكَ وَاَخِيكَ قَالَ ذَكَرْتُهُمْ وَ
وَعَطَّتْهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا كَلَامِي وَلَمْ يَرَعَوْا مَلَأَ مِي فَمَا لَهُمْ غَيْرُ قَتْلِي سَبِيْلًا وَلَا بَدَّ اَنْ تَرَوْنِي عَلَى الثَّرَى لَكِنْ اَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللّٰهِ رَبِّ الْبَرِيَّةِ
وَالصَّبْرِ عَلَى الْبَلِيَّةِ وَكُظْمِ نَزْوْلِ الرَّزِيَّةِ وَبِهَذَا وَعَدَ جَدَّكُمْ وَلَا خُلْفَ لِمَا وَعَدَ وَوَدَّعْتُمْ

فرمود : ای خواهر ! بدانچه تو خواهی راهی نیست ، مگر منع حر را دی دیدار نکردی ؟ عرض کرد: پس محل و مکانت جد خود را و پدر
خود را و مادر خود

ص: 160

1- و عویل : فریاد . ناله

را و برادر خود را برایشان مکشوف دار ، تا دست از تو بازدارند. فرمود: شرافت و کرامت ایشان را بر این جماعت برشمردم و فراوان نصیحت کردم ، سخنان مرا نشنیده انگاشتند و نصیحت مرا بچیزی نشمردند و ایشان را جز قتل من قصدی نیست و شما ناچار باید کشته مرا بر خاک نظاره کنید ، لکن وصیت میکنم شما را پرهیز گاری و صبر بر این بلیه و شکیب بر این رزیه (1). جد شما خبر داد این مصیبت را و هرگز خلاف نپذیرد وعده او ، اکنون وداع میکنم شما را.

مکالمه حر با حضرت حسین (علیه السلام)

لاجرم حسین علیه السلام از طریق عذیب وقادسیه راه بگردانید و بجانب چپ روان شد و حر نزدیک بان حضرت قطع مسافت مینمود و میفرمود: یا ابن رسول الله ! من تو را می آگاهانم و خدای را گواه میگیرم، اگر با این جماعت براه مناجزت و منازعت روی بیگمان کشته شوی . حسین علیه السلام فرمود : ای حر! مرا از مرگ بیم میدهی ؟ همانا چون من کشته شوم شما بیلائی بزرگ و عذاب عظیم کیفرینید. زودا که من آن گویم که مردی از بنی الاوس پسرعم خود را گفت ، گاهی که او را از نصرت رسول خدای باز می داشت و بیم میداد که کشته خواهی شد و او در پاسخ بدین شعر تمثل کرد:

سَأْمُضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَازٌّ عَلَيَّ الْفَتَى *** إِذَا مَا نَـوِي حَقَّـا وَجَّـا اَهْدَ مُسْلِمًا

وَأَسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ *** وَفَارَقَ مَبْثُورًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا (2)

فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أُنْدَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ *** كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتَرْغَمًا (3)

ص: 161

1- رزیه : ماتم بزرگ

2- واساه ، آساه : یاری کرد او را. مَثْبُور : مامون . هلاک شده

3- خلاصه سه بیت : بیاری پیغمبر « صلی الله علیه و آله » خواهم رفت . هر گاه مردی با ایمان و حسن نیت از کنه کاری دوری جست و بیاری مردان نیک برود و کشته شود تنگی براو نیست همین خواری برای تو بس ، که با سرافکنندگی زندگی نمائی .

فاضل مجلسی گوید : محمد بن ابیطالب قبل از شعر آخر، این شعر را بر آن افزوده

و روایت کرده :

أَقْدَمُ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَائَهَا لِثَاقِي خَمِيسًا فِي الْوُعْيِي فِي الْوُعْيِي وَعَرَّ مَرَّ

(1)

راهنمایی طرمح لشکر حسین (علیه السلام) را

اینوقت حسین علیه السلام روی باصحاب خویش آورد و فرمود : هیچکس از شما میتواند از بیرون جاده بسوی مقصود طی طریق کرد؛ طرمح عرض کرد: یا ابن رسول الله! من از راه و بیراه نیک آگاهم . حسین علیه السلام فرمود : در طی طریق ، در پیش روی ما میباش، پس راه بر گرفتند و طرمح از پیش روی جماعت همی رفت و این ارجوزه قرائت همی کرد :

يَا نَاقِي لَا تُذْعِرِي مِن زَجْرِي *** وَاْمِضِي بِنَا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ

بِخَيْرِ فِتْيَانٍ وَخَيْرِ سَفَرٍ *** أَلْ رَسُولِ اللَّهِ أَهْلُ الْفَخْرِ

السَّادَةُ الْبَيْضُ الْوُجُوهُ الزَّهْرُ *** الطَّاعِنِينَ بِالرَّمَا حِ السُّمْرِ (2)

الضَّارِبِينَ بِالسُّيُوفِ الْبَثْرِ *** حَتَّى تَحَلِّيَ بِكَرِيمِ النَّجْرِ (3)

الْمَاجِدُ الْجَدُّ الرَّحِيبُ الصَّدْرُ *** أَصَابِهِ اللَّهُ بِخَيْرِ أَمْرِ

عَمَّرَهُ اللَّهُ بَقَاءَ الدَّهْرِ *** يَا مَالِكَ النَّفْعِ مَعَا وَالضَّرِّ

أُمَدُّ حُسَيْنًا سَيِّدِي بِالنَّصْرِ *** عَلَى الطُّغَاةِ مِنْ بَقَايَا الْكُفْرِ

عَلَى اللَّعِينِينَ سَلِيلُ صَخْرٍ *** يَزِيدُ لَا زَالَ حَلِيفَ الْحَمْرِ (4)

ص: 162

- 1- زند گیرا نمیخواهم ، جان خود را پیش میاندازم تا در میدان جنگ لشکر بسیار رو برو شود.
- 2- زهر : جمع ازهر: روشن ، تابناک. سمر ، جمع اسمر: زرد رنگ « نیزه را بدان توصیف کننده »
- 3- بتر ، جمع ابتر : قاطع، بران . نجر ، بر وزن فلس : نژاد
- 4- صخر : نام ابوسفیان

حر بن یزید ریاحی، چون این ارجوزه بشنید و سب و شتم ابن زیاد و یزید را اصفاف نمود، از کنار حسین علیه السلام بیکسوی رفت و لختی دور از جیش آن حضرت طی مسافت طی می کرد.

نقل خواب نمودن حسین (علیه السلام) برای پسرش

عقبه بن سمرعان گوید: در ملازمت رکاب میرفتم، ناگاه حسین علیه السلام بر پشت اسب سر فرو داشت و خوابگونه ای (2) اورا فراز آمد، پس سر بر آورد و گفت:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و دو کورت و اگر نه سه کورت این کلمات را تکرار داد. علی بن الحسین علیهما السلام پیش آمد و عرض کرد: ای پدر! این تحمید و استرجاع (3) در اینوقت چه بود؟

فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي خَفَقْتُ خَفَقَةً فَمَنْ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ وَهُوَ يَقُولُ الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَالْمَنَايَا تَسِيرُ إِلَيْهِمْ فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعِيَتْ إِلَيْنَا

فرمود: ای پسرک من! مرا خوابگونه در ربود و سواری بر من ظاهر گشت و همی گفت: این جماعت همی روند و مرگ بسوی ایشان همی رود. دانستم که این ناعی (4) مرگ ما است و خبر مرگ بما میدهد. علی عرض کرد: ای پدر! مگر ما برحق نیستیم؟ فرمود: سوگند بآنکس که بازگشت مردم بسوی او است، ما بر حقیق

ص: 163

1- خلاصه معنی اشعار: ای شتر نترس و ما را در سحرگاهان بهمراهی بهترین جوانان ماهرو، از خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) که بزرگوار و سلحشور و عالی نژاد و دارای سعه صدر میباشند، ببر. ای خدائیکه سود و زبان بدست تو است؛ آقایم حسین «علیه السلام» را بر دو کافر ملعون: بزید خمار و ابن زیاد چکیده زنا پیروز فرما.

2- خوابگونه: چرت. پینکی

3- تحمید: شکر گذاری، گفتن الحمدلله. استرجاع: گفتن (انا لله وانا اليه راجعون)

4- ناعی: خبر دهنده مرگ

عرض کرد: چون چنین است ما را از دمار و هلاک چه باک؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرٍ مَا جُزِيَ وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ

حسین علیه السلام فرمود: خداوند تورا جزای خیر دهد، بهتر جزائی که پسر را از پدر بهره تواند بود. و همچنان راه در نور دیدند، تا سفیده صبح بردمید و آن حضرت با جماعت نماز بگذاشت و بتعجیل اسب بخواست و بر نشست و از جانب یمین جاده را دست باز داشت و بطرف چپ روان گشت و طی طریق کرده، بعذیب الهجانات (1) رسید و اصحاب آن حضرت همگان ملازمت رکاب داشتند.

رسیدن نامه ابن زیاد بحر

این هنگام مردی را نگریستند که شاکی سلاح بر شتری رهوار بر آمده و کمانی از بر دوش افکنده، از طریق کوفه بتعجیل و تقریب زمین را در هم مینوردد و زودا که در میرسد، هر دو لشکر بنظاره او در ایستادند، چون فراز آمد، حسین علیه السلام را نا دیده انگاشت و حر بن یزید را سلام داد و تحیت فرستاد و مکتوب ابن زیاد را که بدینموال نگاشته بود، بنزد او گذاشت:

أَمَّا بِهِ فَجَعَجَعُ بِالْحَيْنِ بِالْحَسَنِ حِينَ يَبْلُغُكِ كِتَابِي هَذَا وَيَقْدُمُ عَلَيْكَ رَسُولِي وَلَا تُنْزِلُهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ فِي غَيْرِ حُضْرٍ وَعَلَى غَيْرِ مَاءٍ وَقَدْ أَمَرْتُ رَسُولِي أَنْ يَلْزَمَكَ وَلَا يُفَارِقَكَ حَتَّى يَأْتِيَنِي بِإِنْفَازِ أَمْرِي وَالسَّلَامُ

در جمله، میگوید: چون رسول من با تو رسید و مکتوب مرا با تو رسانید، کار را بر حسین سخت و صعب بگیر و او را مگذار فرود شود، جز در زمین بی آب و علف و فرستاده خود را فرموده ام که از تو جدا نشود و نگران تو باشد، چون امر مرا بنفاذ رسانی، نیکو خدمتی تورا بمن رساند. در آن مکتوب را مطالعه نمود و بر حسین و اصحاب او نیز قرائت فرمود و گفت: اینک عبید الله بن زیاد فرمان

ص: 164

1- عذیب الهجانات (عذیب: مصغر عذب)، ما نیست در بین قادسیه که قبیله بنی تمیم در آنجا قنات آبی داشته اند.

کرده است که در مکانی که مکتوب او را مطالعه نمودم، شما را فرود آورم. در میان اصحاب حسین علیه السلام یزید بن مهاجر الکندی، فرستاده ابن زیاد را بشناخت و روی بدو آورد و گفت: مادر بر تو بگریه، چه نکوهیده رسالت بود که تو بر ذمت نهادی. گفت: امام خویش را اطاعت کردم و در تقدیم خدمت او تشیید (1) بیعت نمودم،

فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْمُهَاجِرِ بَلْ عَصَيْتَ رَبِّيكَ وَأَطَعْتَ إِمَامَكَ فِي هَلَاكِ نَفْسِكَ وَكَسَبْتَ الْعَارَ وَالنَّارَ وَبُسَّ الْإِمَامِ إِمَامُكَ قَالَ اللَّهُ وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (2) فَأَمَامَكَ مِنْهُمْ

ابن مهاجر گفت: بلکه عصیان کردی پروردگار خود را و اطاعت کردی امام خود را در هلاک خود و در تقدیم این خدمت بهره تو در نیا و در آخرت نار شد، چنانکه خدای فرماید: امامان شما دعوت میکنند شما را بآتش دوزخ و در قیامت شمارا نصرت نتوانند کرد.

جلوگیری حر از حضرت حسین علیه السلام

بالجمله، حسین علیه السلام اصحاب خود را فرمان کرد: تا کوچ دهند و ایشان بهر جانب که خواستند روان شد، سپاه حر در برابر آمدند و حایل و حاجز کشتند و گفتند! الا آنکه در این زمین بی آب و علف فرود آئید.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ دَعْنَا وَيَحْكُ تَنْزِلُ هَذِهِ الْقَرْيَةُ أَوْ هَذِهِ يُعْنِي نَيْتَوَى وَالْغَاضِرِيَّةَ أَوْ هَذِهِ يُعْنِي شَفِيئَةَ

فرمود: ای در دست باز دار، تا در یکی از این قری فرود آیم. عرض کرد:

ص: 165

1- ساختن و بلند نمودن

2- قرآن کریم (41 - 28)

لا-والله از قدرت بازوی من بیرونست ، چه اینک فرستاده ابن زیاد مرا نگرانست تا در امثال امر او چکنم ، زهیر بن القین در خشم شد ، عرض کرد: یا ابن رسول الله ! سوگند با خدای آنچه از این پس بر ما در آید ، اشد بر اینست که امروز مینگریم صواب آنستکه هم در این ساعت با ایشان مقاتلت آغازیم ، قسم بجان من که از این پس لشکری در جنک ما انجمن شود که مقاتلت ایشان را برنتایم . حسین علیه السلام فرمود : من ابتدا بمقاتلت ایشان نمیکنم تا براین جماعت حجت تمام شود .

خطبه حسین علیه السلام

و در میان اصحاب برخاست و این خطبه قرائت کرد :

فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ جَدُّهُ رَسُولُ اللَّهِ فَصَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ وَأَدْبَرَ
مَعْرُوفُهَا وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا الْأَصَبُ بَابَةَ كَصَبَابَةِ الْإِنَاءِ وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ
لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ حَقًّا حَقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمَا

پس از سپاس خداوند و درود رسول صلی الله علیه و آله فرمود : ای مردم ! نگرانید این شدت و بلا را که بر ما فرود آمد، همانا روزگار واژونه (1) کار شد و روز کریمه دیدار بنمود و از نیکوئی بجای نماند الا ناچیز آلایشی ، مانند نمایش مشروب و مأكول در بنگاه (2) اقداح و اوانی (3) ، زیستن در این روزگار ، سخت ناگوار

ص: 166

1- واژونه : معکوس ، مقلوب ، وارونه

2- بنگاه . جا ، مقام ، منزل . ولی مرحوم سپهر بمعنی «نه» بکار برده است تا مرگب از (بن) و پساوند (گاه) باشد.

3- اقداح . جمع قدح : ظرف آب هنگامیکه خالی باشد . اوانی : جمع آنیه : مطلق ظرف

است، مگر نگران نیستید که کش بسوی حق نرود و از باطل خویشتن داری نکند؟ لاجرم واجب میکند که مرد مؤمن دیدار حق را طالب آید و بجدی تمام بسیج (1) مرگ فرماید و من اکنون مرگ را سعادت دائم و حیات را با این جماعت ذلت شمارم.

پاسخ اصحاب بسخنان حسین علیه السلام

اینوقت زهیر بن القین پهای خاست

فَقَالَ قَدْ سَمِعْنَا هَذَاكَ اللَّهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَقَالَاتِكَ وَ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَ كُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ لَأَثَرْنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الإِقَامَةِ فِيهَا

عرض کرد: ای پسر رسول خدا! مقالات تو را اصغانمودیم، اگر دنیا بتمامت ما را باشد و جاودانه با ما بیاید و ما مخلد در دنیا بیائیم، با اینهمه پشت پای بر دنیا خواهیم زد و خدمت تو را دست باز نخواهیم داشت. از پس او هلال بن نافع بجلی برجست

فَقَالَ وَ اللَّهُ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا وَ أَنَا عَلَى نِيَّاتِنَا وَ بَصَائِرِنَا نُؤَالِي مَنْ وَالَّكَ وَ نُعَادِي مَنْ عَادَاكَ

گفت: سوگند با خدای، مالقای پروردگار را مکروه نمیداریم و مرگرا بر خویشتن ناگوار نمیشماریم و بر نیت صافی و بیش رسا استواریم و دوستیم دوستان تو را و دشمنیم دشمنان تو را. آنگاه بریر بن خصیر برخاست

فَقَالَ وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ تُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَيَنْقَطِعَ مِنْكَ أَعْضَانُنَا ثُمَّ يَكُونُ جَدُّ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ.

گفت: با ابن رسول الله! سوگند با خدای که خداوند بر مامنتی عظیم نهاد، که

ص: 167

ما را دست داد (1) تا در پیش روی تو جنگ آغازیم و جان بازیم و تنهای ما در راه تو پاره پاره شود، آنگاه جد تو در قیامت ما را شفاعت کند. بالجمله، حسین علیه السلام

روان شد و اصحاب او راه پیش داشتند و سپاه حر از هر جانب مانع و دافع بودند. بدینگونه بیش و کم طی مسافت مینمودند. زهیر بن القین عرض کرد: یا ابن رسول الله! نیکو آنستکه در زمین کربلا- فرود آئیم و در کنار فرات لشکر گاه کنیم و از زحمت بی آبی بر آسائیم. آنگاه اگر با ما رزم آزمایند، قتال دهیم و از خدای استعانت جوئیم. حسین علیه السلام چون اینکلمات شنید، آب در چشم بگردانید.

ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ

ورود حسین علیه السلام بزمین کربلا

بالجمله، از راه و بیراه قطع مسافت کرده، بزمین کربلا- رسیدند، ناگاه اسب امام به از رفتار باز ایستاد، چند که مهمیز (2) بزد از جای جنبش نیارست کرد آن حضرت بفرمود: تا اسب دیگر حاضر کردند، چون بر نشست همچنان از جای جنبش نمود. بروایت لوط بن یحیی: هفت اسب و اگر نه هشت اسب بدل آوردند و هیچیک گامی فرا پیش نهادند. حسین فرمود: این زمین را نام چیست؟ گفتند: غاضریه، فرمود: جزایش نام نیست؟ عرض کردند: نینوا، فرمود: دیگر چه گویند؟ گفتند: شاطی الفرات. گفت: آیا جز این اسامی او را نامی است؟ عرض کردند: کربلا. اینوقت آگهی سرد بر آورد

وَقَالَ أَرَضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ ثُمَّ قَالَ قَفُوا وَلَا تَرَحَّلُوا مِنْهَا، فَهَيْهُنَا وَاللَّهِ مَنَاخُ رِكَابِنَا، وَ هَيْهُنَا وَاللَّهِ سَفْكُ دِمَائِنَا، وَ هَيْهُنَا وَاللَّهِ هَتِكُ حَرِيمِنَا، وَ هَيْهُنَا وَاللَّهِ قَتْلُ رِجَالِنَا، وَ هَيْهُنَا وَاللَّهِ ذَبْحُ أَطْفَالِنَا، وَ هَيْهُنَا

ص: 168

- 1- دست دادن: حاصل شدن، بقول آمدن هر دو فعل لازمست ولی گویا مرحوم سپهر در معنی متعدی بکار برده است.
- 2- مهمیز: میخیکه راکب پشت پاشنه کفش خود کو بد و برای جست و خیز در آوردن اسب آنرا بدو پهلوی وی زند.

وَاللَّهِ تَرَاؤُ قُبُورُنَا، وَبِهَذِهِ التُّرْبَةِ وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَلَا خُلْفَ لِقَوْلِهِ

فرمود: اینجا زمین اندوه و ابتلا است، فرود آید و احمال و اثقال خود را فرود آرید و از اینجا بدیگر جای نشوید، اینجا است که خوابگاه شتران ما است، اینجا است که خونهای ما ریخته شود، اینجا است که سترات (1) حشمت و حرمت ما چاک گردد، اینجا است که گلوگاه مردان ما فسان (2) شمشیر اعدا شود، اینجا است که اطفال ما را چون گوسفند سر ببرند، اینجا است که شیعیان ما قبور ما را زیارت کنند، این همان خاکست که جد من رسول خدا وعده نهاد و خبر او هرگز دیگر گون نشود و این واقعۀ در روز پنجشنبه دوم شهر محرم الحرام بود. این هنگام حسین علیه السلام بنشست و سلاح خویش را اصلاح همی فرمود و این شعر تذکره همینمود:

يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ *** كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصَى-لِ

مِنْ طَالِبٍ بِحَقِّهِ قَتِيلٍ *** وَالْدَّهْرُ لَا يَقْنَ-عُ بِالْب-دِيلِ

وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلٍ *** مَا أَقْرَبَ الْوَعْدُ إِلَى الرَّحَى-لِ

وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيِّ-لِ ***** سُبْحَانَ رَبِّيَ مَا لَهُ مِثْلُ (3)

گریه زینب و دلداری حسین علیه السلام

علی بن الحسین زین العابدین علیهما السلام، می فرماید: حسین علیه السلام این ابیات را بکرات انشاد فرمود و من از بر کردم و گریه در گلوگاه من گره گشت و بر آن

ص: 169

1- سترات، جمع متره، بر وزن غرفه: پرده و هر چیز که میپوشاند

2- فسان، بر وزن زبان: سنگی که کارد و شمشیر بدان تیز کنند (مقصود اینست که شمشیر را بجای اینکه بر فسان مالند بر گلوگاه مردان ما مالند).

3- کلمه (مثیل) مجرور است بتقدیر «من»، مانند (اشارت کلیب) و خلاصه معنی اشعار: اف بر تو ای روزگار! با این دو ستیت، چقدر در گاه و بیگاه مردمی در راه مطالبه حق مشروع خویش کشته شدند. مرگ خیلی نزدیک است و هر جانداری این راه را میپیماید و بسوی خداوند بزرگت و بیمانند میروود.

صبر نمودم و اظهار جزع نفر نمودم ، لکن عمه ام زینب ، چون این کلمات بشنید ، خویشتن داری نتوانست کرد ، اشک از دیده بیارید و اظهار جزع و فزع (1) نمود و بیخودانه بحضرت برادر شتافت

وَقَالَتْ يَا أَخِي وَفُرَّةَ عَيْنِي لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَوَةَ يَا خَلِيفَةَ الْأَمَاضِينَ وَجَمَالَ الْبَاقِينَ

فریاد برداشت که : ای برادر من ! ای روشنی چشم من ! ای ودیعه خلفای پیشین ! ای طلیعه جمال واپسین ؟ کاش مرگ مرا نابود ساختی و این زندگانی را از من بپرداختی حسین بجانب او نگریست

وقال يا اختاه لا يذهبن بحلمك الشيطان فان اهل السماء يموتون و اهل الارض الا يبقون كل شيء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون (2) فأتين أبي وجدي اللذان هما خير مني وليي بهما و بكل مسلم اسوة حسنة و تفرقت عيناه بالدموع وقال لو ترك القطا لنام.

(اول کس ، عمرو بن مامه این سخن (3) گفت و ما در کتاب امثله عرب نگاشتیم.

از بهر کسی این مثل گویند ، که ناگهان در بلیه گرفتار شود) بالجمله ، حسین علیه السلام فرمود: ای خواهر! نگران باش که شیطان حلم تو را نر باید، همانا اهل سماوات میمیرند و جهانیان نیز بقا نپذیرند ، جز خدای کسب جای نماند و جز خدای کس حکم نراند و بازگشت همگان بسوی او است، اکنون بگوی: پدر من مرتضی وجد من مصطفی چه شدند؟ اکنون مرا بسوی ایشان و دیگر مسلمانان تاسی (4) باید جست. این بگفت و آب در چشم مبارك بگردانید و بدین مثل عرب تمثل کرد ، یعنی اگر صیاد بترك مرغ قطا (5)

ص: 170

1- جزع و فزع : ناله و بیتابی

2- قرآن کریم (88-28)

3- به مقصود از این سخن . جمله (لو ترك القطالنام) است

4- تاسی : اقتدا. پیروی

5- قطا : مرغ سنگخواره

گفتی، در آشیانه خود شاد بخفتی. آنگاه از در تعزیت و تسلیت، سخن آغاز کرد:

وَقَالَ يَا أُمَّتَهُ بِحَقِّي عَلَيْكَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تُشْفِي عَلَيَّ جَيْبًا وَلَا تَخْمِشِي عَلَيَّ وَجْهًا.

فرمود: ای خواهر! تو را سوگند میدهم بحق من بر تو، گاهی که من کشته شوم، گریبان در مرگ من چاک نرنی و چهرگان بناخن خراشیده نکنی. و او را بخیمه خویش مراجعت داد و اهل بیت همگان بتمام جزع و فزع میزیستند و بهای های میگریستند و زینب علیها السلام بیهوشانه در افتاد و از هوش بیگانه گشت (1) حسین علیه السلام بشتافت و او را بر گرفت و آب بر چهره مبارکش بزد تا بخویشتن آمد، پی او را لختی تعزیت و تسلیت فرمود و بصبر و سکون امر نمود. بالجمله حسین علیه السلام در کربلا بار بینداخت و سرا پرده برافر اخت و از آن سوی حر بن یزید ریاحی در برابر او لشکرگاه ساخت.

نامه حسین علیه السلام باهل کوفه

اینوقت، ابو عبدالله قرطاس (2) و قلم خواست و بدین منوال دیگر باره بمردم

کوفه نامه نگاشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى سَلِيمَانَ بْنِ صُرْدٍ وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجَبَةَ وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَّادٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَالٍ وَجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ مَنْ رَأَى سَلْطَانًا جَائِرًا مُسَدِّحًا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ

ص: 171

1- بیهوش شد

2- قرطاس: کاغذ

كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ وَعَطَّلُوا
الْحُدُودَ وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِيءِ وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ وَإِنِّي أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ لِقَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَقَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبِكُمْ وَقَدِمْتُمْ عَلَيَّ
رُسُلَكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونَنِي وَلَا تَخَذُلُونَنِي فَإِنْ وَفَيْتُمْ لِي بِيَعْتِكُمْ فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَظَّكُمْ وَرُشِدَكُمْ وَنَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِي وَوُلْدِي مَعَ
أَهَالِيكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ فَلَكُمْ بِي أُسْوَةٌ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَخَلَعْتُمْ بِيَعْتَكُمْ فَلَعَمْرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِنُكْرٍ لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَ
ابْنِ عَمِّي وَالْمَعْرُورُ مِنْ اغْتَرَّ بِكُمْ فَحَظَّكُمْ أَخْطَأْتُمْ وَ

نَصَبِيكُمْ ضِيَعْتُمْ «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ» وَ سَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ وَالسَّلَامُ.

میفرماید: این نامه ایست از حسین بن علی علیهما السلام، بسوی سلیمان ابن سرد خزاعی و مسیب بن نجیه و رفاعه بن شداد و عبدالله بن
وال و جماعت مؤمنین. همانا شنیده باشید که رسول خدا در حیات خویش فرمود: کسی که دیدار کند سلطان ستمکاری را که حرام خدای
را حلال داند و عهد خدای را در هم شکند و سنت رسول خدا را مخالفت کند و با بندگان خدا بر طریق مبارات (1) و مخاصمت رود و بر
گفتار نکوهیده و کردار ناستوده استوار بیاید، واجب میکند که خداوند او را بمنتهای نیت زشت بازگشت دهد، همانا دانسته اید که این
جماعت اطاعت شیطان را بر طاعت بنده برگزیده اند و اظهار فساد را سرمایه عدل و اقتصاد

ص: 172

1- مبارات: مسابقه، در مقام مغلوب کردن حریف بر آمدن

ساخته اند و اجرای حدود را از پس پشت انداخته اند و فیء (1) مسلمین را خاص خویش پنداشته اند و حرام خدای را حلال و حلال را حرام داشته اند و من امروز امر خلافت را بحکم قرابت مصطفی از هر کس سزاوار ترم و شما بسوی من مکاتیب متواتر کردید و رسولان از پس یکدیگر فرستادید و بیعت مرا بر ذمت نهادید که مرا دست باز ندارید و مخذول نگذارید. هم اکنون اگر بر بیعت خویش استوارید و متابعت مرا واجب می‌شمارید، رشد خویش بدانستید و با بخت بلند پیوستید، اینوقت جان من از جان شما جداگانه نخواهد بود و اهل من از اهل شما بیگانه نخواهد زیست و شما بر شریعت من خواهید رفت و اگر شما رأی دیگر کون کنید و عهد بشکنید و حمل بیعت از گردن فرو نهد، قسم بجان من که از شما شگفت نباشد، چه با پدر من علی و برادر من حسن و پسر عم من مسلم جز این نکردید. فریفته کسی است که بعهد و پیمان شما مغرور شود و آن کس که نکوهیده کار کند آن نکوهش بروی باز گردد و زود باشد که خداوند مرا از شما بی نیاز گرداند والسلام.

پس نامه را در نوردید (2) و قیس بن مسهر الصیداوی را داد

تعداد نامه های حسین (علیه السلام) بمردم کوفه

مکشوف باد که از یوم خروج از مکه تا ورود کربلا، حسین و دو کورت مردم کوفه را مکتوب کرد: نخستین را بصحبت عبدالله بن یقطر انفاذ (3) داشت و ما شرح گرفتاری او را وسقطه (4) او را از بام قصر ابن زیاد، مرقوم داشتیم و آن دیگر را قیس بن مسهر حامل گشت. لکن در کتب تواریخ و اخبار، این قصه را روشن نیاورده اند. جماعتی نامه نخستین را ذکر کرده اند و از مکتوت ثانی نام نبرده اند. گروهی هر دو نامه را نگاشته اند؛ لکن حامل آن را ندانسته اند، که

ص: 173

1- فیئی: خراج. غنیمت جنگ

2- در نوردیدن: پیچیدن

3- انفاذ. ارسال

4- سقطه (بفتح سین و سکون قاف): از جایی بسختی فر و افتادن

عبدالله یقطر بود یا قیس بن مسهر و من بنده را در استقرای (1) خویش ، چنان بر آمد که نام اول را عبدالله یقطر حامل بود و بدست ابن زیاد کشته شد، چنانکه شهادت او را حسین علیه السلام باصحاب خبر داد ، بشرحی که نگاشته آمد و مکتوب ثانی را که اکنون ترجمانی کردم ، قیس بن مسهر حامل گشت و راه کوفه پیش داشت و همچنان حصین بن نمیر که حافظ حدود و دید بان طرق و شوارع (2) بود اورا مخوذ داشت و بنزدیک ابن زیاد فرستاد تا مقتول گشت .

سخنان حسین علیه السلام در شهادت قیس بن مسهر

چون خبر قتل او بحسین علیه السلام رسید ، آب در چشم مبارك بگردانید

ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشِيعَتِنَا عِنْدَ مَنْزِلٍ كَرِيمًا وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

عرض کرد : ای پروردگار من از برای ما و شیعت ما در نزد تو منزلتی و مکانی است ، ما را با ایشان در مستقر رحمت خود جمع فرما ، چه تو بر هر چیز قادری .

پاسخ برخی از اصحاب بحضرت حسین علیه السلام

هلال بن نافع بجلی برخاست

فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ جَدَّكَ رَسُولُ اللَّهِ لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يُشْرِبَ النَّاسَ مَحَبَّتَهُ وَلَا أَنْ يَرْجِعُوا إِلَى أَمْرِهِ مَا أَحَبَّ وَقَدْ كَانَ مِنْهُمْ مُنَافِقُونَ يَعُدُّونَ بِالنَّصْرِ وَيُضَمُّونَ لَهُ الْغَدْرَ يَلْقَوْنَهُ بِأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَيَخْلِفُونَهُ بِأَمْرٍ مِنَ الْحَنْظَلِ حَتَّى قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَإِنَّ أَبَاكَ عَلِيًّا رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ قَدْ كَانَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ قَوْمٌ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَى نَصْرِهِ وَقَاتَلُوا مَعَهُ

ص : 174

1- استقراء : تتبع . جستجو (مقصود مرحوم سپهر ، جستجوی کتب تاریخ است)

2- شوارع ، جمع شارعا : جاده بزرگ .

النَّكِيثِينَ وَالْقَاسِيَةَ طِينًا وَالْمَارِقِينَ حَتَّى أَتَاهُ أَجَلُهُ فَمَضَى إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَرِضْوَانِهِ وَأَنْتَ الْيَوْمَ عِنْدَنَا فِي مِثْلِ تِلْكَ الْحَالَةِ فَمَنْ نَكَثَ عَهْدَهُ وَخَلَعَ بَيْعَتَهُ فَلَنْ يَصُدَّرَ إِلَّا نَفْسَهُ وَاللَّهُ مُغْنٍ عَنْهُ فَسِرْ بِنَا رَاسِدًا مُعَافًا مُشْرِقًا إِنْ شِئْتَ وَإِنْ شِئْتَ مَغْرِبًا فَوَاللَّهِ مَا أَشْفُقْنَا مِنْ قَدْرِ اللَّهِ وَلَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبِّنَا وَإِنَّا عَلَى نِيَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا نُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ

عرض کرد: ای پسر رسول خدا! تو میدانی که جدت مصطفی آن نیرو نیافت که مردمان را بجمله، دوستار خویش فرماید و آن قدرت بدست نکرد، که امت را بتمامت در امثال امر خود باز دارد، چه بسیار از مردم او را وعده نصرت می دادند؛ لکن در طریق نفاق اتفاق داشتند و کید و کین او را در خاطر می انباشتند و او را ملاقات میکردند بگفتاری و احلی من العسل (1)، و مخالفت میکردند بکرداریه امر من الحنظل (2)، تا گاهی که خداوند او را مأخوذ داشت و همچنان پدر تو را کار بر این منوال افتاد، جماعتی در حضرت او حاضر شدند و در خدمت او با جماعت ناکثین و قاسطین و مارقین قتال دادند، تا گاهی که او را روز معلوم و اجل محتوم (3) فراز آمد، پس برحمت یزدان پیوست و بر وضه رضوان شتافت و و امروز کار تو بر آن منوال است، آنکس که عهد بشکند و نکث بیعت کند، زیان نرساند جز خویشتن را و خداوند بی نیاز است از ایشان، اکنون تو ما را بهر چه خواهی فرمان کن: اگر خواهی بسوی مشرق و اگر نه بجانب مغرب، سوگند با خدای ما از قضای خدا رنجه نشویم و از آنچه مقدور کرده بیم نداریم و لقای حق را مکروه شماریم و بر نیت و عقیدت خود ثابت و استواریم و دوستان شما را

ص: 175

1- شیرین تر از انگبین

2- تلختر از هندوانه ابوجهل

3- محتوم: قطعی، ثابت، تغییر ناپذیر

دوستاریم و دشمنان شما را دشمن داریم . چون سخن بدینجا آورد، بریر بن خضیر بپای خاست

فَقَالَ وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لَقَدْ دَمَّ مِنَ اللَّهِ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ تُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ لِيُقَطَعَ فِيهِ أَعْضَاؤُنَا ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ بَيْنَ أَيْدِينَا لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ صَيَّعُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ أَفِ لَهُمْ عَدَاً مَاذَا يُلَاقُونَ يُنَادُونَ بِالْوَيْلِ وَالشُّبُورِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ

بریر بن خضیر همدانی عرض کرد : ای پسر پیغمبر ! همانا خداوند بر ما منتهی بزرگ نهاد و نعمتی عظیم عنایت کرد ، تا دست یافتیم که در پیش روی تو با دشمنان دین جنک آغازیم ، چند که اعضای ما با حدود تیغ و سنان از یکدیگر باز شود ، پس جد تو در قیامت ما را شفاعت کند و روی فوز (1) و فلاح نبینند جماعتی که دختر زاده پیغمبر خود را دست بازداشتند و حقوق او را ضایع گذاشتند ، وای بر ایشان فردای قیامت بعنا (2) و عذاب کیفر میشوند و در آتش جهنم جای میکنند.

سخنان حسین علیه السلام با اصحاب در سرا پرده خود

اینوقت حسین علیه السلام بسرا پرده خویش در آمد و اهل بیت و برادران و برادر زادگان را فراهم آورد و بجانب ایشان زمانی دراز نگران همی بود و بر حال ایشان و مال کار ایشان ساعتی بگریست

ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّا عَتَرْتَهُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا وَطُرِدْنَا وَإِزْعَجْنَا عَنْ حَرَمِ جَدِّنَا وَتَوَا أُمِّيَّةً عَلَيْنَا اللَّهُمَّ فَخُذْ كُنَّا لَنَا بِحَقِّنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

ص: 176

1- فوز : نجات ، پیروزی ، فلاح : رستگاری

2- عناء (بفتح عین) : رنج و سختی

عرض کرد: ای پروردگار من! ما فرزندان پیغمبر توایم، ما را از وطن اخراج کردند و مطرود ساختند و ما را از حرم جدما برکنند و بنی امیه بر ما ظلم کردند و خصمی نمودند، ای پروردگار ما! بگير حق ما را و بر این قوم ستمکار ما انصرت فرما، پس روی با اصحاب آورد

فَقَالَ النَّاسُ عَيْبُ الدُّنْيَا وَالْدِّينِ لَعَقُ عَلَى السِّنْتِهِمْ وَيَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ

فرمود: مردم بنده دنیای دنی همیشوند و دین را زبان همی زنند و بیرون نام، از دین یاد نکنند و از این هندسه (1) نیز آسایش معاش خواهند و چون بورود بلا هنگام آزمایش فرارسد، دینداران اندک باشند. آگهی یافتن ابن زیاد از ورود حسین علیه السلام بزمین کربلا

چون حسین علیه السلام در زمین کربلا منزل ساخت و حر بن یزید ریاحی در برابر او خیمه برافراخت، ابن زیاد را آگهی فرستاد که من حسین را از راه و بیراه بکربلا- آوردم و امثال فرمان کردم، لکن مرا با او نیروی مناجزت و مبارزت نیست، دیگر تودانی. ابن زیاد چون این بدانست، بسوی حسین چه بدین رقم مکتوبی در قلم آورد:

أَمَّا بَعْدُ يَا حُسَيْنُ فَقَدْ بَلَغَنِي نُزُولُكَ بِكَرْبَلَا وَقَدْ كَتَبَ إِلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ أَنْ لَا أَتَوَسَّدَ الْوَتِيرَ وَلَا أَشَّبَعَ مِنَ الْخَمِيرِ إِلَّا الْحَقَّكَ بِاللِّطِيفِ
الْخَيْرِ أَوْ تَرْجِعَ إِلَيَّ حُكْمِي وَحُكْمَ يَزِيدَ بْنِ مَعْوِيَةَ

یعنی بمن رسید ای حسین! که در کربلا فرود آمدی، همانا امیرالمؤمنین یزید مرا مکتوب کرده است که خوش نخسبم و سیر نخورم الا آنکه تورا از جلاباب

ص: 177

حیات عریان سازم (1) و اگر نه، فرمان مرا پذیره کنی و دست در بیعت یزید زنی . رسول ابن زیاد این نامه را بحضرت حسین علیه السلام آورد ، چون آن حضرت بر خواند از دست بیفکند و آستین برافشاند (2)

ثُمَّ قَالَ لَا أَفْلَحَ قَوْمًا شَتَرُوا مَرَضَةَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ

فرمود : رستگار نشوند جماعتی که بر گزیدند خوشنودی مخلوق را بخشم خالق . فرستاده ابن زیاد عرض کرد: یا ابا عبدالله بکتاب امیر را جواب چه فرمائی؟

فَقَالَ مَا لَهُ عِنْدِي جَوَابٌ لِأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ

فرمود : کتاب او را در نزد من جواب نیست، چه او مستحق کلمه عذاب است،

پیشنهاد ابن زیاد بعمر سعد جنک با حسین علیه السلام را

لا-جرم رسول ابن زیاد باز شتافت و صورت حال را بعرض رسانید . کانون خاطر ابن زیاد از آتش خشم تافته گشت و در دفع حسین علیه السلام برشتاب و عجل بیفزود .

و عمر بن سعد ابی وقاص را که یک دو روز از این پیش منشور (3) ایالت ری داده بود ، طلب فرمود و گفت : یا عمر بن سعد ! اینک حسین بن علی است که در کربلا نزول کرده، کسی بیاید که بعجلت بجانب او گراید و با او رزم زند و او را دفع کند ، امروز تقدیم این خدمت تورا میباید و تشریف این نیکو خدمتی تورا میشاید . عمر گفت : ای امیر ! مرا از این خدمت معفودار و جز من کسی را بر گماری نه آخر حسین پسر فاطمه و نبیره مصطفی و شبلی مرتضی است ، من چگونه بمقاتلت او کمر بندم ؟ و از معاندت پیغمبر بیم نکنم ؟ ابن زیاد گفت : بدین ترهات (4) ژاژ (5) مخای (6) و سخنان گزافه چندین ملای (7) امیرالمؤمنین یزید بلادی را که

ص: 178

1- این جمله کنایه از کشتن است

2- دست افشاندن : کنایه از رها کردن و انکار نمودن

3- منشور : نامه سلطان باحاکم که مهر و امضا نشده باشد در اینجا بمعنی فرمان است

4- ترهات : جمع ترهه ، بضم تاء وفتح راه مشدد : مزخرف ، یاوه

5- ژاژ : گیاهی است سفید و بی مزه ، کنایه از سخن هرزه و یاوه

6- خابیدن : جویدن

7- لاییدن : هرزه گوئی کردن

مملکتی وسیع سلطنتی رفیع است بکسی دهد که نیکوخدمتی کند و با پسر پیغمبر بستیزد و از قتل او نپرهیزد، اگر تو را در امثال این فرمان کراهتی است باکی نیست، عهد ری را باز فرست تا بدیگر کس گذارم و بدین خدمت گمارم. ابن سعد گفت: يك امشب مرا دست باز دار تا پشت و روی این کار را نظاره کنم و بامدادان مختار خود را بعرض رسانم. این بگفت و برای خویش باز آمد شبانگاه جماعتی از مهاجریان و انصار بروی گرد آمدند و او راهدف ملامت و شناعت ساختند و گفتند: ای پسر سعد! پدر تو یکتن از عشره مبشره (1) است و شخص ششم است که بتشریف اسلام مباحی گشت بگو: چگونه با پسر پیغمبر میکوشی و بر روی او شمشیر میکشی؟

حمزة بن مغیره بن شیبه که یکتن از خویشاوندان و بروایتی خواهرزاده او بود گفت: زینهار با حسین رزم نرنی و خود را در بنگاه (2) دوزخ نیفکنی، سوگندباخدای اگر در دنیا تو را بشیزی (3) نباشد، بهتر از آنستکه در قیامت نابود چیزی از خون حسین ساحت تو را آلاشی دهد. گفت: يك امشب مرا با خویش گذارید تا در این امر خوضی کنم و نیکو بیندیشم.

تفکر عمر سعد در مقابله با حسین علیه السلام

آن شب نخفت و همه شب سخن از امارت ری و قتل پسر پیغمبر گفت. بامداد

شنیدند که این شعر تذکره میکرد: |

وَ اللّٰهُ مَا أَدْرِي وَإِنِّي لَوَاقِفٌ *** أَفْكَرُ فِي أَمْرِي عَلَى خَطَرَيْنِ

أَأْتُرْكُ مَلِكَ الرَّيِّ وَ الرَّيُّ مُنَيَّبِي *** أَمْ أَصْبِحَ مَاثُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنِ

حسین ابن عمی و الحوادیث جمهه *** لعمری ولی فی السری قره عینی

ص: 179

1- عشره مبشره: ده نفر از اصحاب پیغمبر اکرم «صلی الله علیه و اله» که نام آنها در این شهر آورده شده است: زبیر وطلح و ابن عوف

و عامر و سعدان و العمران و الختتان

2- به پاورقی ص 166 رجوع شود

3- بشیز «در برهان قاطع» «بشیز» (بکسر پ ضبط کرده است): پول سیاه

وَ أَنْ أَلَّهُ الْعَرْشَ يَغْفِرُ زَلَّتِي *** وَإِنْ كُنْتُ فِيهَا أَعْظَمُ التَّمَلِّينِ (1)

الْأَنَا الدُّنْيَا لِخَيْرٍ مُعْجَلٍ *** وَ مَا عَاقِلٌ بَاعَ الْوُجُودَ بِدَيْنِ (2)

يَقُولُونَ إِنَّ اللَّهَ خَالِقُ جَنَّةٍ *** وَ نَارٍ وَ تَعْدِيبٍ وَ غَلٍ يَدَيْنِ

فَإِنْ صَدَقُوا فِيمَا يَقُولُونَ أَنِّي *** أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ سَنَيْنِ

وَ إِنْ كَذَّبُوا فُزْنَا بِدُنْيَا عَظِيمَةٍ *** وَ مُلْكٍ عَقِيمٍ دَائِمٍ الْحَجَلَيْنِ (3)

در خبر است که چون این ابیات را عمر سعد علیه اللعنة ، قرائت کرد، هانی ندا در داد و این اشعار اشاد نمود :

أَلَا أَيُّهَا النَّغْلُ الَّذِي حَابَ سَعِيهِ *** وَ رَاحَ مِنَ الدُّنْيَا بِبَحْسِهِ عَيْنُ (4)

سَتَصَلَى جَحِيمًا لَيْسَ يُطْفَى لَهْيُهَا *** وَ سَعِيكَ مِنْ دُونِ الرَّجَالِ بِشَيْنِ

إِذَا كُنْتَ قَاتِلْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمٍ *** وَأَنْتَ تَرَاهُ أَشْرَفَ التَّقَلِينِ

وَ لَا تَحْسَبَنَّ الرَّيَّ يَا أَحْسَرَ الْوَرَى *** تَوْبَهُ مِنْ بَعْدِ قَتْلِ حُسَيْنِ (5)

مع القصه ، عمر بن سعد همه شب با خویشتن رأی میزد و حکومت ری را با قتل حسین بقسطاس (6) اندیشه میسنجید ، گاهی از آتش دوزخ در هول و هرب (7) میزیست و گاهی امارت ری را طریق طمع و طلب میسپرد ، در پایان امر بدست نفس

ص: 180

1- تقلین : جن و انس

2- وجود : موجود . نقد

3- خلاصه معنی اشعار : میان در امر بزرگ سرگردانم : نمیدانم استانداری شهرری را که روشنی چشم من در آنست رها کنم ، یا با کشتن پسر عمویم حسین دعت خود را گنه کار نمایم ؛ ولی دنیا خیر نقد است و هیچ خردمندی نقد را بنسبه نمیفروشد. مردم میگویند : خدا دارای بهشت و جهنم است ، اگر راست بگویند پس از کشتن حسین (علیه السلام) توبه میکنم و اگر دروغ گویند بعیش و لذت دنیا رسیده ام.

4- فعل : زنازاده

5- خلاصه معنی اشعار : ای بی پدر بد بخت زیانکار ! بزودی بدوزخ درافتی ، هر گاه حسین پسر فاطمه (علیها السلام) را که با اعتراف خودت بهترین مردمست بکشی گمان نکن که بحکومت ری هم بررسی

6- قسطاس . پشم و کسر ناف : ترازو

7- هول : ترس . هرب (بر وزن فرس) : گریختن

بیچاره شد و پسر پیغمبر را خونخواره گشت . بامدادان بدار الاماره آمد ، ابن زیاد گفت : کیست که ده ساله حکومت ری را منشور بستاند و حسین را بقتل رساند و ابن سعد گفت : من اینک حاضرم .

خطبة ابن زیاد و تجهیز لشکر

این هنگام ابن زیاد از دارالاماره بمسجد جامع کوفه آمد و بمنبر صعود داد

ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ بَلَوْتُمْ آلَ أَبِي سَفِيَانَ فَوَجَدَ مَوْتَهُمْ كَمَا تُحِبُّونَ وَهَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ قَدْ عَرَفْتُمُوهُ حَسَنَ السَّبْرِ مَحْمُودَ الطَّرِيقَةِ مُحْسِنًا إِلَى الرِّعِيَّةِ يُعْطِي الْعَطَاءَ فِي حَقِّهِ قَدْ أَمِنْتَ السُّبُلَ عَلَى عَهْدِهِ وَكَذَلِكَ كَانَ أَبُوهُ مَعْوِيَةَ فِي عَصْرِهِ وَهَذَا الْبَنِيُّ يَزِيدُ مِنْ بَعْدِهِ بِكَرَمِ الْعِبَادِ وَ يُغْنِيهِمْ بِالْأَمْوَالِ وَيُكْرِمُهُمْ وَقَدْ زَادَكُمْ فِي أَرْزَاقِكُمْ مِائَةَ مِائَةٍ وَأَمْرِي أَنْ أُفَرِّهَا عَلَيْكُمْ وَأُخْرِجَكُمْ إِلَى حَرْبِ عَدُوِّهِ الْحُسَيْنِ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا

گفت : ای مردم ! شما آل ابی سفیان را بمیزان آزمایش بسنجیدید و بر حسب خواهش شما راست آمد و اینک امیرالمؤمنین یزید را بشناخته اید که ستوده سیرت و پسندیده سریرت است و در رعایت رعیت مجد و ساعی و معطی و سخی است و زمان او حامل امن و امان است . بدانسان کار می کند که پدر او معاویه در زمان خود کرد ، اکنون یزید پسر آن پدر است ، بندگان خدای را نیکو بنواخت و ببذل اموال غنی ساخت و بروحیه (1) و اجرای ایشان صد صد بیفزود ، اکنون مرا فرمان کرده است که : بر عطای شما بیفزایم و شما را بجنک حسین که دشمن یزید است روان سازم ، گوش دارید و فرمان پذیر باشید . این کلمات را بگفت و از منبر بزیر آمد و ابواب خزاین بیت المال را بگشود و مردم را از بذل مال و اسعاف آرزو

ص: 181

و آمال شاد خاطر ساخت و نخستین از بهر عمر بن سعد رایتی بست و او را با شش هزار سوار و بروایتی با نه هزار سوار بجانب کربلا روان داشت، از پس از کس

شبث بن ربیع فرستاد که حاضر شو و ساختگی کار کن، که بایدت بمقاتلت حسین رفت، شبث خواست تا متصدی قتال حسین نشود، تمارض کرد و بدروغ علتی بر خود بست. ابن زیاد بدو نوشت:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ رَسُولِي أَخْبَرَنِي بِتَمَارُضِكَ وَأَخَافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الَّذِينَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شِيءٍ يَأْتِيهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (1) إِنْ كُنْتَ فِي طَاعَتِنَا فَأَقْبِلْ إِلَيْنَا مُسْرِعًا

یعنی رسول من باز آمد و مرا آگهی آورد که: تو بدروغ خویش را نا توان نمود و تمارض کردی، سخت میترسم از آن مردم باشی که چون مؤمنان را دیدار کردند، از در نفاق گفتند: ما ایمان آورده ایم و چون با منافقان نشستند، گفتند: ما با شما اتفاق داریم و با ایشان سخنی از در استهزا گفتیم، هان ای شبث! اگر در اطاعت ما استواری و متابعت ما را واجب میشماری، بی توانی عجلت کن و بنزدیک ما سرعت فرمای. شبث را ترك دنیا گفتن و فرمان پسر زیاد را نپذیرفتن سخت صعب مینمود و همی خواست که ابن زیاد نداند که اورا مرضی میازرده بلکه تمارض کرده، لاجرم چون سیاهی بر سپیدی نصرت یافت و خورشید از جهان روی بر تافت، شبانه بنزد ابن زیاد شتافت، باشد که صحیح را از سقیم باز نداند و چهره او را نیکو نظاره نتواند. ابن زیاد چون او را دیدار کرد، نیک بنواخت و نزدیک خویش بنشاخت (2) و بسی مرحبا و اهلا (3) گفت و فراوانتر حیب و تر حیب (4) فرمود و گفت: واجب میکند که

ص: 182

1- قرآن کریم (13-2)

2- بنشاختن؛ نشانیدند

3- ابن دو کلمه بعد از سلام بعنوان تحیت گفته میشود

4- تر حیب: جا باز کردن و مرحبا گفتن. تر حیب: بزرگ شمردن

تو در دفع حسین با ما همدست و همداستان باشی و برعطای او بیفزود و از بهر او رایتی بست و چهار هزار سوار در تحت فرمان او کرد.

و دیگر عروه بن قیس را طلب نمود و نیز از بهر او رایتی بر افراشت و چهار هزار سوار در ظل رایت او بازداشت و رایت دیگر بسنان بن انس نخعی داد و ده هزار و بروایتی چهار هزار سوار در تحت حکومت او کرد، و دیگر حصین نمیر السکونی سرهنگ چهار هزار مرد سپاهی بود و شمر بن ذی الجوشن الضبابی نیز چهار هزار مرد رزم آزمای را فرمانروای بود و مضایر بن رهینه المازنی با سه هزار مرد عزم نبرد کرد و یزید بن رکاب الکلبی با دو هزار مرد جنگی مأمور شد و نضر بن خرشه نیز بر دو هزار تن فرمان داشت و دیگر عمل بن الأشعث با هزار سوار مأمور گشت و دیگر عبدالله الحصین با هزار سوار روان شد و دیگر در شرح شافیه مسطور است که : این زیاد رایتی از برای خولی بن یزید اصبحی برپای داشت و ده هزار سوار در ظل علم او روان کرد. و دیگر کعب بن طلحه با سه هزار کس و حجار بن ابجر با هزار مرد جنگی ساختگی کردند و حر بن یزید ریاحی چنانکه از پیش رقم شد با سه هزار سوار حاضر کربلا بود، بدینگونه این زیاد عرض لشکر داد

عدد لشکر ابن زیاد ملعون

باید دانست که علمای اخبار و مورخین آثار، در شمار لشکری که از برای مقاتلت با حسین علیه السلام انجمن شدند، باختلاف سخن کرده اند. این جمله را که من بنده یاد کردم و با سپاه عمر بن سعد بشمار آوردم، پنجاه و سه هزار تن در قلم آمد و فاضل مجلسی، آن سرهنگان را که بنام یاد کرده و سپاه هر تن را بشمار گرفته، بیست هزار تن در قلم آورده، آنگاه مینویسد که : لشکر ابن زیاد در کربلا سی هزار کس بود و ابن طاوس در کتاب لهوف لشکر ابن زیاد را بیست هزار کس رقم کرده و ابی مخنف لشکر ابن زیاد را هشتاد هزار سوارنگاشته و گوید : همگان کوفی بودند و حجازی و شامی با ایشان نبود و ابن شهر آشوب لشکر ابن زیاد را سی و پنج هزار کس در شمار آورده و اعصم کوفی بیست هزار کس رقم کرده و ابن جوزی

عدد لشکر ابن زیاد ملعون در « تذکرة خواص الأمة في معرفة الائمة »، شش هزار کس رقم کرده و یافعی در تاریخ خود، بیست و دو هزار کس دانسته و در شرح شافیه پنجاه هزار فارس مکتوب است و در مطالب السؤل، بیست و دو هزار کس مرقوم است .

بالجمله، شمار سپاه ابن زیاد را باختلاف نگاشته اند و جماعتی صد هزار و دویست هزار تا هشتصد هزار روایت کرده اند که تفصیل آن موجب تحویل است و آنچه من بنده فحض کرده ام، اختلاف روات را در این روایات از آنجاندانسته ام که اگر حسین علیه السلام قبل از ورود ابن زیاد وارد کوفه شدی، یا مسلم بن عقیل در خانه هانی بن عروه ابن زیاد را گردن زدی، بیگمان بعد از ورود آن حضرت از کوفه و بصره و عرب بادیه، افزون از صد هزار شمشیر زن در خدمت او انجمن گشتی و روز تا روز از مدینه و یمن و حجاز و دیگر بلدان لشکری تازه بنزد او فراز می آمد، چنانکه قبل از ورود ابن زیاد بکوفه، چهل هزار کس با مسلم بن عقیل بیعت کرد و این معنی بریزید و اولیای دولت او روشن بود. لاجرم اعداد جنگ صد هزار و دویست هزار کس میکردند و بتمام امصار و بلدان که در تحت سلطنت یزید بود، مناشیر روان میگشت و از هر بلدی باندازه ای که حمل آن را تواند برتافت طلب سپاه میکردند که بجانب کوفه بتازد و با حسین علیه السلام رزم آغازد و همچنان زعمای قبایل عرب را يك يك مکتوب کردند، که با سپاه خود بجانب کوفه کوچ دهند .

این جمله اگر حاضر شدند کمتر از هشتصد هزار تن نبودند، چون سرهنگان و اواره نگاران (1) لشکری را که بنام جریده (2) کرده بودند، باز مینمودند. این صورت تذکره السنه وافواه گشت. از این روی جماعتی صد هزار و گروهی دویست هزار روایت کردند؛ لکن مردم خردمند داند که هشتصد هزار تن مرد لشکری بدین عجلت نتوان فراهم آورد و در کنار طف تواند منزل کرد و علف و و آزوغه ایشان را سهل نتوان یافت و در دفع هفتاد و دو تن هشتصد هزار را بر

ص: 184

1- اواره: دفتر حساب دیوانی

2- جریده: دفتر

هشتهز ار فضیلت نیست (1)؛ چه حسین علیه السلام اگر با نیروی الهی و قدرت امامت قتال میداد، ده چندان چنین اشکری را باشارتی دستخوش هلاکت میداشت و اگر این جنگ و جهاد بقوت جسمانی و نیروی بشری است، از برای هفتادتن، هفتصد کس کافی است.

شماره اصحاب حسین علیه السلام

اما اصحاب حسین علیه السلام آنچه فاضل مجلسی رقم کرده، چهل تن پیاده و سی و دو کس سوار بود و نمد بن ابی طالب سی و دو تن سوار و هشتاد و دو تن پیاده دانسته و از محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام حدیث کرده اند که: لشکر حسین

علیه السلام چهل و پنج تن سوار و صد تن پیاده بود و در کتاب اعلام الوری لشکر امام حسین علیه السلام را سی و سه تن سواره و چهل تن پیاده مرقوم داشته و ابن جوزی در تذکرة خواص الأمة مینویسد: لشکر آن حضرت هفتاد سوار و صد پیاده بودند و نیزسی سوار و صد پیاده گفته اند و در شرح شافیه ابی فراس فی مناقب آل الرسول و مثالب (2) بنی العباس مسطور است که: سپاه حسین علیه السلام هزار تن بودند و مسعودی در کتاب مروج الذهب میگوید: هزار سوار و صد تن در رکاب حسین جهاد کردند تا شهید شدند و در جلد هفدهم عوالم عبدالله بن نور الله سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده رقم کرده و عبدالله بن محمد رضا الحسینی در کتاب خود که جلاء العیون نیز نام دارد سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده آورده و نیز عبوس، منصور، در کتاب «زبدة الفکره فی تاریخ الهجرة»، لشکر حسین علیه السلام را سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده نگاشته و یافعی در تاریخ مرآت الجنان، سپاه حسین علیه السلام را از سواره و پیاده هشتاد و دو تن دانسته و دیگر طبری در تاریخ خود سپاه حسین علیه السلام را چهل سوار و صد پیاده رقم کرده و در تاریخ معینی مسطور است که: هفت تن از اولاد علی البلا و سه تن از اولاد حسین بن علی علیهما السلام و از اصحاب آن

ص: 185

1- یعنی 72 تن در برابر 8 هزار ناچیزند و از بین رفتنی، پس احتیاج به 800 هزار نیست

2- مثالب، جمع مثلبه. بر وزن دحرجة: عیب

حضرت هشتاد و هفت تن شهید شدند.

بالجمله، علمای احادیث و اخبار و مورخین قصص و آثار، در شمار سپاه حسین و عدد لشکر ابن زیاد باختلاف سخن کرده اند. اگر بخواهم کتب عربیه و فارسیه را که هنگام اسوداد این اوراق از نظر میگذرد بنام رقم زخم و شمار لشکر جانین را بروایات مختلفه جداگانه یاد کنم، خوانندگان را موجب کلالت (1) و ملالت گردد. لا-جرم مختار خویش را در قلم می آورم. همانا آنچه من بنده از این استقراء و استیعاب بدست کردم، آنستکه سپاه امام حسین علیه السلام از یکصد و چهل و پنج تن زیادت نبوده و لشکر ابن زیاد از بیست هزار کمتر نبوده و اگر پذیرای روایات مختلفه شویم، منتهای پذیرائی پنجاه و یکهزار است، چه من بنده نام سرهنگان و شمار لشکری که در تحت فرمان هریک بوده مرقوم داشتم؛ لکن از اجتهاد بنده چنان بر می آید، که ابن زیاد پنجاه و یکهزار تن لشکری را عرض داد و سرهنگان بگماشت و از پس یکدیگر روان میداشت. اما افزون از سی هزار کس حاضر کربلا نشد، چون حسین په شهید شد، حاجت بدیگران نیفتاد و العلم عند الله.

. اکنون با سر سخن آئیم عمر بن سعد بن ابی وقاص، بفرمان ابن زیاد از کوفه خیمه بیرون زد و دل برقتل حسین و نهاد و سخن امیر المؤمنین علی علیه السلام بروی در ست آمد. بروایت محمد بن سیرین: یكروز امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمر بن سعد را نگریست، هنگامیکه جوانی نارس بود

فَقَالَ وَيْحَكَ يَا ابْنَ سَعْدٍ كَيْفَ بِكَ إِذَا قُضِيَ يَوْمًا مَقَامًا تَتَحَيَّرُ فِيهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَتَخْتَارُ النَّارَ

فرمود: ای پسر سعد! چگونه خواهی بود آن روز که متحیر باشی در اختیار بهشت و دوزخ؛ پس اختیار خواهی کرد دوزخ را. مع القصه، عمر بن سعد عزیمت

ص: 186

درست کرد که حسین علیه السلام را بقتل رساند و منشور حکومت ری ستاند و بجانب کربلا روان شد.

ذکر رسیدن عمر بن سعد بن ابی وقاص

با لشکرهای خود بر بالا چون عمر بن سعد باسپاه خویش بزمین کربلا رسید، بفرمود: بارها فرو نهادند و در برابر حسین علیه السلام لشکرگاه ساخت و خیمه هابر افراخت. و این واقعه روز دو شنبه ششم شهر محرم الحرام بود، چون از رنج راه بیاسود، عروه بن قیس الاحمسی را طلب فرمود و گفت: بنزدیک حسین میروی و پرسش میکنی که: تو را چه افتاد که بدینجانب سفر نمودی؟ و باز گوی تا چه اراده فرمودی؟ عروه بن قیس چون از آن جماعت بود که بسوی حسین به نامه کرد، آزر (1) میداشت که بسوی او پوید (2) و چنین سخن گوید. گفت: مرا معفو دار و این رسالت بدیگری حوالت کن و بیشتر از بزرگان کوفه بحضرت حسین نامه ها متواتر کردند و او را بجانب کوفه دعوت نمودند، لاجرم هر که را ابن سعد فرمان میکرد که بنزدیک حسین بایدت رفت آبا و استتکاف (3) مینمود.

آمدن رسول ابن سعد به حضرت حسین (علیه السلام)

از میان جماعت کثیر بن عبدالله شعبی برخاست و گفت: این منم، اگر فرمان میدهی میروم و اگر خواهی او را گردن میزنم. ابن سعد گفت: من تو را کشتن نمیفرمایم، از جانب من رسول باش و حسین را بگوی: چرا بدینسوی شتافتی و از این آمدن چه خواستی؟ کثیر بن عبدالله روان شد و با خدمت حسین علیه السلام راه نزدیک کرد، چون ابو تمامه صیداوی او را بدید، عرض کرد: اصلحك الله با ابا عبدالله؛ اینک کثیر بن عبدالله که از تمامت اهل ارض شرانگیز تر و خونریزتر است

ص: 187

1- آزر: شرم و حیا

2- پوشیدن: رفتن. دویدن

3- آبا: نپذیرفتن: استتکاف: سرپیچی

بنزد تو می آید، این بگفت و بنزد کثیر شتافت و او را گفت: اگر نزد حسین خواهی شد، شمشیر خود را بگذار و طریق حضرت پیش دار، گفت: لاوالله هرگز شمشیر خویش را فرو نگذارم، اگر گوش فرا دارند ابلاغ رسالت کنم و اگر نه طریق مراجعت گیرم. ابو ثمامه گفت: اگر خواهی قبضه شمشیر تورا مقبوض دارم تا رسالت خویش را بیای بری، چه تو مردی شریر و فتاکی (1). کثیر بن عبدالله در خشم شد و لختی با ابو ثمامه یکدیگر را بر شمردند، پس باز شد و خبر باز داد. ابن سعد، قره بن قیس الحنظلی را بخواست و گفت: بشتاب و حسین را دیدار کن و بگویی: چه اندیشه فرمودی که این مسافت بعیده را به پیمودی؟ قره روان شد و چون راه بکران آورد، ابو عبدالله ال فرمود: هیچکس اینمرد را میشناسد؟ حبیب بن مظاهر گفت: مردی از بنی حنظله تمیم است و خواهرزاده ما است و در نزد ما بحسن عقیدت و صفای طویت (2) نامبردار است. زهیر بن القین او را گفت: که چه حاجت داری؟ گفت: از ابن سعد بحضرت حسین علیه السلام رسالتی دارم، اگر اجازت رود در آیم و بعرض رسانم.

زهیر بن القین گفت: سلاح خویش را بجای گزار و نزدیک شو گفت: حباً و کرامه، پس سلاح خویش را بجای گذاشت و بنزد حسین علیه السلام شتافت و سلام داد و جواب بستند آنگاه دست و پای امام را بوسه زد و عرض کرد: چرا این راه دراز را در نوردیدی؟ و بدین اراضی فراز آمدی؟ فرمود: مردم این شهر مرا نامه کردند و بجانب خویش دعوت نمودند، من ملتمس ایشان را اجابت نمودم. اگر رأی ایشان دیگر گون شده و مقدم مرا مکروه میدانند، مراجعت فرمایم. قره عرض کرد: خداوند لعن کند آن جماعت را که بسوی تو مکتوب کردند و امروز در شمار خاصان و ویژگیان ابن زیادند. و چون خواست مراجعت کند، حبیب ابن مظاهر گفت: وای بر تو ای قره! بکجا میروی؟. باش و پسر رسول خدای را نصرت کن که بدست پدران او توفیق اسلام یافتی، قره عرض کرد: ای مولای من!

ص: 188

1- فتاک، صیغه مبالغه از مصدر فتک: بیخبر کسیرا کشتن

2- مطوبت: باطن، نیت

کیست که جهنم را بز بهشت برگزیند؟ اکنون میروم و رسالت خویش پاسخ باز میدهم و باز می اندیشم پشت و روی این امر را، پس بنزدیک ابن سعد آمد و صورت حال را مکشوف داشت.

مکاتبه ابن سعد و ابن زیاد علیهما اللعنة

ابن سعد گفت: ارجو (1) که خداوند مرا از قتال با حسین و قتل او محفوظ دارد. و بدین شرح، ابن زیاد را مکتوب کرد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي حَيْثُ نَزَلْتُ بِالْحَسَنِ بَعَثْتُ إِلَيْهِ رَسُولِي فَسَأَلْتُهُ عَمَّا أَقْدَمَهُ وَ مَاذَا يَطْلُبُ فَقَالَ كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ هَذَا الْبِلَادِ وَأَتْتَنِي رُسُلُهُمْ فَسَأَلُونِي الْقُدُومَ فَأَمَّا إِذَا كَرِهْتُمُونِي وَ بَدَأْتُمْ لِي غَيْرَ مَا أَتْتَنِي بِهِ كُتِبْتُمْ فَأَنَا مُنْصَرِفٌ عَنْهُمْ

میگوید: گاهی که بکر بلا نزول کردم، از قبل خویش رسول حضرت حسین گسیل داشتم و پرسش کردم که تو را چه چیز بدینسوی سفر فرمود و از این سفر مقصود چه بود؟ در پاسخ گفت: مردم این بلاد بسوی من نامه ها نگاشتند و رسولان پی در پی روان داشتند و قدوم مرا ملتسم شدند و من دعوت ایشان را اجابت کردم، اکنون اگر از کرده پشیمانند و رأی دیگر گون کرده اند، طریق مراجعت میسپاریم، و السلام. حسان بن قاید عبسی گوید: حاضر بودم که مکتوب ابن سعد را بعیدالله بن زیاد آوردند چون خاتم بر گرفت و بر خواند

قَالَ أَلَانَ عَاقَتْ مَخَالِبُنَا بِهِ يَجُو النَّجَاةَ وَأَلَاتٍ حِينَ مَنَاصٍ

گفت: الان که چنگال ما که مانند برائن سرحان (2) و مخالف عقبان (3) است او را فرو گرفته، طریق خلاص میطلبد، او را هرگز ملجأ و مناص بدست نشود و در پاسخ ابن سعد بدین منوال نامه کرد:

ص: 189

1- امیدوارم

2- برائن، جمع برئن: چنگال درندگان. سرحان (یا سرحال) بکسر سین: گرگ

3- عقبان، بکسر عین جمع عقاب، بضم عین: شاهین

فَقَدْ بَاغَنِي كِتَابُكَ وَفَهَّمْتُ مَا ذَكَرْتَ فَأَعْرَضُ عَلَى الْحُسَيْنِ أَنْ يَبَايَعَ لِيَزِيدَ هُوَ وَجَمِيعُ أَصْحَابِهِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ رَأَيْنَاهُ زَائِنًا وَالسَّلَامُ

یعنی مکتوب تو را قرائت کردم و بدانچه انهاء داشتی بدانستم، بر حسین سخت بگیر تا با یزید بیعت کند و اصحاب او نیز بادی متابعت کنند، آنگاه بدانچه رأی زنی و پسندیده دائم مرعی خواهم داشت. چون این مکتوب باین سعد رسید سخت بیازرد، چه دانسته بود که حسین علیه السلام هرگز با یزید بیعت نکند و از مقاتلت با آن حضرت و کراهتی بتمام داشت.

استمداد حبیب بن مظاهر از بنی اسد

در خبر است که حبیب بن مظاهر، بنزد حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: یا ابن رسول الله! قبیله بنی اسد با ما نزدیکند اگر فرمان کنی بنزد ایشان شوم و نصرت تو را از آن جماعت استمداد نمایم. فرمود: روا باشد، پس حبیب بیود تا سیاهی شب جهان را فرو گرفت، آنگاه متنکراً (1) از میان اصحاب بیرون شد و بتعجیل قطع مسافت کرده در قبیله بنی اسد در آمد. گفتند: ای حبیب! بگوی تا چه حاجت داری؟ گفت: آمده ام تا شما را بخیر دلالت کنم، اینک پسر دختر رسول خدای با جماعتی از مؤمنین که هر تن از هزار مرد افزونست، در ارض کربلا- فرود شده و عمر بن سعد با انبوهی از لشکر گرد او را فرا گرفته، قوم و عشیرت (2) من شمائید، واجب میکند که از نصیحت شمدست بازنگیرم، تا از در بصیرت مرا اطاعت کنید و در نصرت پسر پیغمبر همدست و هم داستان شوید، تا از شرف دنیا و آخرت برخوردار گردید، سوگند با خدای هیچکس در خدمت او شهید نشود، جز اینکه در علین (3) رفیق مصطفی باشد. عبدالله بن بشر گفت: اول کس منم که این دعوت را اجابت کردم و در راه پسر پیغمبر دل از جان و مال بر گرفتم و این ارجوزه را خواندن گرفت:

ص: 190

1- متنکراً، ناشناس (بهیاتی که کسی او را نشناسد)

2- عشیرت: فامیل

3- علین: بالاترین مرتبه بهشت.

قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ إِذَا تَوَاكَلُوا *** وَأَحْجَمَ الْفُرْسَانُ أَوْ تَنَاضَلُوا (1)

أَنِّي شَجَاعٌ بَطْلٌ مُّقَاتِلٌ *** كَأَنِّي لَيْثٌ غَرِيْبٌ يَسَلُ (2)

چون مردان بنی اسد این بدیدند ، مبادرت نمودند و از یکدیگر سبقت گرفتند، چند که نود تن مرد جنگی در هم آمدند و دست در دست دادند و در ساعت طریق خدمت حسین گرفتند. و از آن سوی مردی از بنی اسد که خمیر مایه نفاق و شقاق بود ، سرعت کرد و خود را بلشکرگاه عمر سعد رسانید و صورت حال رامکشوف داشت . ابن سعد بیتوانی مردی از سران سپاه را که ازرق نام داشت با چهارصد تن مرد رزم آزمای بفرمود تا بتاختند و در عرض راه با بنی اسد دوچار شدند و در کنار فرات جنگ در پیوستند. حبیب بن مظاهر بانک بر داشت که : ای ازرق ! وای بر تو از برای تو و از برای ما این کار سزاوار نیست! بگذار تا جز تو کسی این شقاوت انگیزد و با ماعدات آغازد. ازرق را کلمات حبیب دق الباب طعن و دق نمیکرد و لشکر را بطعن و ضرب تحریض میداد ، چون بنی اسد اندک بودند نیروی مقاومت نیاوردند و هزیمت شدند و حبیب بتمام زحمت خود را بحضرت حسین رسانید و صورت حال را باز گفت

فَقَالَ الْحُسَيْنُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

ذکر منع عمر بن سعد آب فرات را از حسین و اهل بیت آنحضرت سلام الله علیهم

چون عمر بن سعد از مقاتلت حسین و کراهتی بکمال داشت ، آنحضرت را آگهی فرستاد که اگر مسئلت مرا اجابت میفرمائی ، صواب آنستکه ساعتی

ص: 191

1- توکل : یاری نکردن و بدیگری واگذار کردن . تناضل : مسابقه در تیراندازی

2- خلاصه معنی : قوم و قبیله من در تمام احوال خود دانسته اند که من دلاوری جنگجو و سلحشوری مانند شیر بیشه میباشم .

باهم بنشینیم و در اصلاح این امر سخن برانیم . حسین علیه السلام فرمود : روا باشد ، پس شبانگاهی در کنار فرات بساطی بگسترده ، و مجلس را از فضول برداختند (1) و هر دو تن نشیمن ساختند و فراوان سخن کردند.

نامه خولی با بن زیاد

خولی بن یزید اصبحی که خاصه با حسین تشدید معادات و مناوات میکرد

چون این بدید، مکتوبی بدین شرح بعبداللہ بن زیاد نگاشت :

أَمَّا بَعْدُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ يَخْرُجُ كُلَّ لَيْلَةٍ وَيَبْسُطُ بِسَاطًا وَيَدْعُو الْحُسَيْنَ وَيَتَحَدَّثَانِ حَتَّى يَمْضِيَ مِنَ اللَّيْلِ شَطْرُهُ وَقَدْ أَدْرَكْتُهُ عَلَى الْحُسَيْنِ الرَّحْمَةَ وَالرَّأْفَةَ فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْزِلَ عَن حُكْمِكَ يَصِيرُ الْحُكْمُ لِي وَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَهُ

نوشت که: ای امیر؛ همانا پسر سعد هر شب از لشکرگاه خود بیرون میشود و در کنار فرات بساطی میگستراند و حسین را میخواند و از هر در سخن میکنند تا شطری از شب سپری میشود، او را با حسین جز از در رحمت و رأفت ندیده ام فرمان کن تا: این خدمت را از گردن فرو نهد و زمام کار را بدست من دهد تا من این خدمت را بخاتمت رسانم و کار حسین را کفایت کنم . .

فرمان ابن زیاد در جلوگیری از آب فرات

چون ابن زیاد کتاب خولی را قرائت کرد از عمر بن سعد بیازرد و او را

بدینگونه رقم کرد:

أَمَّا بَعْدُ يَا ابْنَ سَعْدٍ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَخْرُجُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ وَتَبْسُطُ بِسَاطًا تَدْعُوا الْحُسَيْنَ وَتَتَحَدَّثُ مَعَهُ حَتَّى يَمْضِيَ مِنَ اللَّيْلِ شَطْرُهُ فَإِذَا

ص: 192

قَرَأْتُ كِتَابِي فَأَمْرُهُ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيَّ حُكْمِي فَإِنْ أَطَاعَ وَإِلَّا إِمْنَعُهُ مِنْ شَرْبِ الْمَاءِ فَإِنِّي حَلَلْتُهُ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارِيِّ وَحُرْمَتُهُ عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ فَحُلُّ بَيْنَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ وَبَيْنَ الْمَاءِ فَلَا يَذُوقُوا مِنْهُ قَطْرَةً كَمَا صُنِعَ بِالتَّقِيِّ النَّعِيِّ عُمَانَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمَظْلُومِ

میگوید: ای پسر سعد! بمن رسید که هر شب از لشکر گاه خویش بیرون می‌شوی و بساطی می‌گسترانی و حسین را می‌خوانی و طریق محاوره و مسامره (1) می‌سپارید تا نیمی از شب در می‌گذرد. هان ای پسر سعد! چون کتاب مرا قرائت کردی حسین را مأمور کن که پذیرای امر من گردد، اگر اطاعت کرد نیکو باشد و اگر نه آب را از وی بازگیر و در میان او و فرات حاجز و حایل (2) باش که من آب را بر یهود و نصاری حلال کردم و بر حسین و اهل بیت او حرام نمودم، پس باید حایل و حاجز باشی در میان حسین و اصحاب او و میان آب تا نیاشامند قطره ای از آب، بکیفر کرداری که با امیرالمؤمنین عثمان روا داشتند. چون ابن سعد بر مضمون این نامه مشرف و مطلع شد، بیچاره گشت و در زمان عمرو بن الحجاج را طلب داشت و او را با پانصد سوار بر شریعه فرات بگماشت و فرمان کرد که: حسین و اصحاب حسین را از بر داشتن آب مانع و دافع باشند و راه بشریعه نگذارند. و این واقعه روز سه شنبه هفتم شهر محرم الحرام بود.

شّمات عبد الله حصین و نفرین ابی عبدالله الحسین (علیه السلام)

اینوقت عبدالله بن حصین الازدی از جماعت بجیله فریاد برداشت ،

فَقَالَ يَا حُسَيْنُ، أَلَا إِلَى الْمَاءِ كَأَنَّهُ كَبِدُ السَّمَاءِ وَاللَّهِ لَا تَذُوقُونَ مِنْهُ قَطْرَةً وَاحِدَةً حَتَّى تَمُوتُوا عَطَشًا فَقَالَ الْحُسَيْنُ اللَّهُمَّ اقْتُلْهُ

ص: 193

1- محاوره: گفتگو. مسامره: در شب سخن گفتن

2- حاجز: جلوگیر. حایل: مانع

طَشًا وَلَا تَغْفِرُ لَهُ أَبَدًا

با علی صوت گفت: ای حسین! نظاره نمیکنید آب فرات را که گویا زلال باران و جگر پاره آسمان است و سوگند با خدای از این آب نخواهید آشامید تا

گاهی که از شدت عطش بمیرید، حسین و گفت: ای پروردگار من! عبدالله حصین را بکش عطشاناً و اورا میامرز ابداً. حمید بن مسلم میگوید: سوگند بدان خدای که جز او خدائی نیست، عبدالله حصین را دیدم که از تاب تشنگی فریاد العطش، بر میداشت و آب حاضر میکردند و چند که توانست شکم خویش را تا گلوگاه از آب سرشار میساخت، آنگاه آنچه از آب آشامیده بود قی میکرد و همچنان تشنه بود و فریاد «العطش» بر می آورد، دیگر باره آب می آشامید و دیگر باره قی مینمود، بدینگونه کار داشت تا گاهی که بهرد. ابن جوزی گوید: که عمرو بن الحجاج نیز بانک بر آورد که:

يَا حَسَيْنُ وَ هَذَا الْمَاءُ تَلَعُ فِيهِ الْكِلَابُ وَ تَشْتَرِبُ مِنْهُ خَنَازِيرُ أَهْلِ السَّوَادِ وَ الْحُمْرِ وَ الذَّنَابِ وَ لَا تَذُوقُ مِنْهُ وَاللَّهُ قَطْرَةً حَتَّى تَذُوقَ الْحَمِيمَ فِي نَارِ الْجَحِيمِ

گفت: ای حسین! اینک آب فراتست که سگ بدان زبان میزند و جانوران بیابانی چون خنزیر و گور (1) و گرگ از آن می آشامد و قطره‌های بهره تو نخواهد گشت، تاگاهی که حمیم (2) جهنم را بیاشامی.

جلوگیری از آب و حفر چاه

بالجمله، چون زحمت عطش بر حسین و اصحاب و اهل بیت فراز آمد، آن حضرت تبری بر گرفت و از بیرون خیمه زنان نوزده گام بجاناب قبله برفت، آنگاه زمین را با تبر لختی حفر کرد، ناگاه آب زلال و گوارا بجوشید و اصحاب آن

ص: 194

1- خنزیر: خوك. گور: گورخر وحشي

2- حمیم: آب داغ

حضرت بنوشیدند و مشکها پر آب کردند ، پس آن چشمه فرو شد چنانکه اثری بجای نگذاشت . چون این خبر باین زیاد بردند عمر بن سعد را بدین منوال مکتوب کرد :

أَمَّا بَعْدُ بَلَّغْنِي أَنَّ الْحَسَّ بْنَ يَحْفَرُ الْأَبَارَ وَيُصِيبُ الْمَاءَ فَيَشْرِبُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ فَاَنْظُرْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ كِتَابِي فَاْمَنْعَهُمْ مِنْ حُفْرِ الْأَبَارِ مَا سَتَطَعْتَ وَ صَيِّقْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَدْعُهُمْ يَدُوقُوا الْمَاءَ وَ أَفْعَلْ بِهِمْ كَمَا فَعَلُوا بِالزَّكِيِّ عُمَانَ

نوشت که بمن رسیده است که: حسین حفر چاه میکند و آب بر می آورد و خود می آشامد و اصحاب او می آشامند ، نیک نگران باش ، چون مکتوب مرا قرائت کردی ، چند که استطاعت داری مگذار که حفر چاه کنند و باب دست یابند و سخت بگیر برایشان بدانسان که بر عثمان زکی سخت گرفتند . چون عمر بن سعد این مکتوب را قرائت کرد در تشدید امر نیکوتر بکوشید و در منع آب از حسین علیه السلام و اصحاب او استوارتر بایستاد .

ملقب شدن عباس علیه السلام بسقا

و از این سوی چون آب در میان اصحاب کمیاب شد، حسین علیه السلام عباس ر طلب فرمود و بیست سوار وسی تن پیاده ملازم رکاب او فرمود ، تا از طریق شریعه آب بلشکرگاه آورند . عباس بیود تا شب فراز آمد و تاریخی جهان را فرو گرفت . اینوقت عباس چون شیر دهنده بجانب شریعه روان شد. آنگاه از میان اصحاب هلال بن نافع بجلی از پیش روی عباس روان بود ، نخست وارد شریعه گشت. عمرو بن الحجاج گفت : کیستی ؟ واینجا چکنی گفت : یک تن پسرعم تو، آمده ام تا آب بنوشم. عمرو گفت : بنوش بر تو گوارا باد ، هلال گفت : ای عمرو! مرا آب میدهی و پسر پیغمبر و اهل بیت او را تشنه میگذاری تا از عطش هلاک شوند! عمرو گفت : این سخن از درصداق میکنی؛ لکن چه توان کرد و بامری مأمورم و لابد باید آن کار را پنهانیت برم. هلال چون این سخن بشنید ، بانک در داد که: ای اصحاب حسین! حر

آئید. عباس سلام الله عليه چون شیر شرز به جماعت خود بشریعه در آمد و از آن سوی عمر و مردم خود را فرمان جنگ داد، کانون طعن و ضرب افروخته گشت. اصحاب حسین علیه السلام نیمی بمقاتلت پرداختند و نیمی مشکهای خود را از آب ملان (1) ساختند. در این جنگ جماعتی از لشکر عمرو بن الحجاج مقتول و مطروح افتادند و گروهی خسته و مجروح گشتند و از اصحاب حسین علیه السلام هیچکس را آسیبی نرسید، پس عباس بسلامت باز شتافت و اصحاب حسین و اهل بیت سیراب شدند و از اینجا است که عباس را سقا نامیدند.

نصیحت کردن یزید بن حصین ابن سعد را

بامدادان که بعد از سقاییت عباس، اصحاب محتاج آب شدند،

بروایت شرح شافیه و مطالب السؤل، یزید بن حصین همدانی بحضرت حسین و آمد و عرض کرد: یا ابن رسول الله! اگر اجازت رود، عمر بن سعد را دیدار کنم، باشد که از این غوایت (2) باز آید. فرمود: روا باشد، پس یزید بنز دابن سعد آمد و او را سلام نگفت. ابن سعد گفت: یا اخا همدان! چه چیز تو را از سلام با من مانع افتاد؟ مگر من مسلمان نبودم و خدا و رسول را نستودم؟ یزید بن حصین

گفت: ای پسر سعد! اگر تو چنانکه گوئی مسلمانی، چگونه بر عترت رسول خدا بیرون شدی و مقاتلت او را تصمیم عزم دادی؟ و اینک آب فراتست که کلب و خنزیر از آن می آشامند و حسین بن علی و برادران و زنان و فرزندان او از تشنگی هلاک میشوند و تو در میان ایشان و فرات حاجز و حایل میشوی و گمان میکنی که مسلمانی و خدا و رسول را میشناسی. عمر بن سعد خجل شد و لختی سرفرو داشت پس سر بر آورد

قال: يَا أَخَا هَمْدَانَ مَا أَجِدُ نَفْسِي تُجِيبُنِي إِلَى تَرْكِ الرَّبِّ لِعَيْرِي.

گفت: ای برادر همدان! چند که با نفس کاوش کردم، اجابت نفرمود که

ص: 196

1- ملان: پر، لبالب

2- غوایت: گمراهی

ولایت ری را دست باز دارم تا دیگری بدست گیرد . یزید بن حصین باز شتافت و عرض کرد: یا ابن رسول الله! پسر سعد رضا داده است که تو را عرضه هلاک و دمار دارد تا از حکومت ری برخوردار گردد.

مذاکره حضرت حسین علیه السلام با عمر سعد

اما عمر بن سعد چون مکروه میداشت که با حسین علیه السلام مقاتلت آغازد و خود را مطرود و ملعون دارین سازد ، رأی همی زد تا حیلتی انگیزد ، باشد که این کار را از در مسالمت بخاتمت رساند ، پس یکتن از مردم خویش رابحضرت حسین علیه السلام فرستاد و پیام داد که ارجو (1) تشریف ملاقات تو را ادراک نمایم وسخنی چند در مجلسی که از بیگانه پرداخته باشد ، بعرض رسانم و پاسخ بشنوم . حسین علیه السلام مسئلت او را باجابت مقرون داشت و در خلوتگاهی او را دیدار کرد . ابن سعد آغاز سخن نمود و گفت: چه چیز تو را بدینجانب جنبش داد؟ فرمود: رسل ورسایل اهل

کوفه و خواهندگی و پناهندگی ایشان در طلب طریقت و شریعت . ابن سعد گفت :

اکنون دانستید که اهل کوفه عهد بشکستند و همتها بخصمی تو درهم بستند

فَقَالَ مَنْ خَادَعَنَا فِي اللَّهِ انْخَدَعْنَا لَهُ

فرمود: کسی که در راه حق با ما خدعه می انگیزد ، پذیرای خدعه او میشویم چه بصورت ظاهر طریقت حق میطلبد ، ابن سعد گفت : اکنون که کار بدینصورت بر آمده چه می بینی ؟ و چه رأی میزنی ؟

فَقَالَ دَعُونِي أَرْجِعْ فَأُقِيمُ بِمَكَّةَ أَوْ أَذْهَبُ إِلَى بَعْضِ الثُّغُورِ فَأُقِيمُ بِهِ كَبَعْضِ أَهْلِهِ

فرمود: دست باز دارید تا مراجعت کنم و در مکه اگر نه در مدینه ساکن شوم یا بثغری از ثغور روم و چون دیگر مردم روزگار بسپرم. و اینکه در بعضی از کتب

ص: 197

حدیث کرده اند که حسین علیه السلام با ابن سعد گفت: مرا دست باز دارید تا بمدینه روم یا بدمشق شوم و دست در دست یزید دهم تا چه فرماید، این سخنی از در کذب و گزافه است، چه عقبه بن سماعان گوید: من در صحبت حسین علیه السلام بودم، از آن روز که از مدینه بیرون شد تا گاهی که در عراق شهید گشت، هرگز چنین سخن از وی نشنیدم

مکتوب ابن سعد بابن زیاد

بالجمله، ابن سعد چون کلمات حسین علیه السلام را اصغا (1) نمود، عرض کرد: من اینصورت را بابن زیاد مکتوب میفرستم، بعید نیست که از من بپذیرد و اینکار را به نیکوئی بر زمین آرد، آنگاه بسرا پرده خویش باز شد و بدین شرح مکتوبی بابن زیاد نگاشت:

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَطْفَأَ النَّارَ وَ جَمَعَ الْكَلِمَةَ وَ أَصْلَحَ أَمْرَ الْأُمَّةِ هَذَا حُسَيْنٌ قَدْ أَعْطَانِي عَهْدًا أَنْ يَرْجِعَ إِلَيَّ الْمَكَانَ الَّذِي مِنْهُ أَتَى أَوْ يَسِيرُ إِلَيَّ
تَغْرٍ مِنَ الثُّغُورِ فَيَكُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَهُ مَا لَهُمْ وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْهِمْ أَوْ يَأْتِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ فَيَضَعُ يَدَهُ فِي يَدِهِ فَيَرَى فِيهَا بَيْتَهُ وَ بَيْنَهُ فَيَرَى
رَأْيَهُ وَ فِي هَذَا أَلَّاكَ رِضَى وَ لِلْأُمَّةِ صَلاَحٌ

یعنی خداوند نیران فتنه را منطقی (2) ساخت و کلمه . ختلف را مجتمع کرد و امر امت را بصلاح آورد، اینک حسین است با من عهد استوار فرمود که مراجعت کند بدان بلد که از آنجا بیرون شد یا بثغری از ثغور سفر نماید و مانند یک تن از مسلمین زیستن فرماید و در سود و زیان با یکتن مسلم همانند باشد و اگر نه نزد امیرالمؤمنین یزید رود و دست در دست او نهد، تا او چه فرماید . و این جمله صلاح امت و موجب خشنودی خاطر تو است . از این پیش نگاشتم که حسین علیه السلام

ص: 198

1- اصغا: گوش دادن

2- منطقی: اسم فاعل از « انطفاء »: خاموش

هیچگاه نفرمود که بنزد یزید میروم و دست بدست او میدهم ، تواند شد که ابن سعد این کلمه را از جانب حسین علیه السلام در مکتوب ابن زیاد افزوده باشد تا جانب او را در اجابت مسئلت لین العریکه (1) دارد.

پاسخ ابن زیاد بعمر سعد توسط شمر علیهم اللعنة

بالجملة، چون این مکتوب را ابن زیاد قرائت کرد .

قَالَ هَذَا كِتَابٌ نَاصِحٌ مُشْفِقٌ عَلَى قَوْمِهِ

گفت : این مکتوب ناصح مهربانی است بر قوم خود . شمر بن ذی الجوشن علیه

اللعنة چون این بشنید ، برخاست،

فَقَالَ أَتَقْبَلُ هَذَا مِنْهُ وَقَدْ نَزَلَ بِأَرْضِكَ وَأَتَى جَنْبِكَ وَاللَّهِ لَئِنْ رَحَلَ مِنْ بِلَادِكَ وَلَمْ يَضَعْ يَدَهُ فِي يَدِكَ لَيَكُونَنَّ أَوْلَى بِالْقُوَّةِ وَلَتَكُونَنَّ أَوْلَى بِالضَّعْفِ وَالْعَجْزِ فَلَا تُعْطِهِ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ فَإِنَّهَا مِنَ الْوَهْنِ وَلَيَكُنَّ لِيُنزَلَ عَلَى حُكْمِكَ وَأَصْحَابِهِ فَإِنْ عَاقَبْتَ فَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ الْعُقُوبَةَ وَإِنْ عَفَوْتَ كَانَ ذَلِكَ لَكَ

گفت : آیا میپذیری از ابن سعد این کلمات را ؛ و حال آنکه حسین در زمین تو نزول کرده است و در کنار تو آمده است ، یعنی اسیر و دستگیر تو است ، سوگند با خدای اگر از بلاد تو کوچ دهد، از آن پیش که دست در دست تو نهد ، روز تاروز بر شوکت و قدرت او بیفزاید و ساعت تا ساعت ضعف و عجز تو فزونی گیرد ، عطا مکن با وی این منزلت را که عظیم وهنی (2) است مرسلطنت را . واجب میکند که حسین و اصحاب او فرمان تو را گردن نهند ، آنگاه اگر خواهی عقوبت کنی و اگر نه معفو داری . ابن زیاد در پاسخ شمر گفت : سخن آنستکه برآستی تو کردی و رای آنستکه تو زدی ، هم اکنون با سپاه خویش بر نشین و دو اسبه بشتاب و کتاب مرا بعمر بن

ص: 199

1- لین العریکه : خوش نفس ، نرم خلق

2- وهن : خواری . پستی

سعد رسان و او را بگویی : تا بر حسین سخت بگیرد ، چند که بر فرمان من گردن نهد ، اگر فرمان پذیر شد ، او را سالمأ بسوی من فرستد و اگر از فرمان برتافت با او قتال دهد ، اگر این جمله را ابن سعد بر ذمت گرفت ، او را اطاعت کن و اگر کار بمسامحه و ملاحظه گذاشت ، گردش را بزن و سرش را بمن فرست و امیر جیش تو باش و عمر بن سعد را بدین گونه منشور کرد:

وَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِنِّي لَمْ أَبْعَثْكَ إِلَى الْحُسَيْنِ لِنُكُفِّ عَنْهُ وَلَا لِتَطَاوُلِهِ وَلَا لِثُمْنِيهِ السَّلَامَةَ وَالْبَقَاءَ وَلَا لِتَعْتَدِرَ لَهُ وَلَا لِتَكُونَ لَهُ عِنْدِي شَفِيعاً
انظرو فإن نزل حسد بين وأصحابه على حكمي واستسلموا فابعث بهم إليّ سيداً وإن أبوا فاحذف إليهم حتى تقتلهم وتمثل بهم فإنهم ليدلك
مستحقون وإن قتلت الحسيناً فأوطئ الخيل صدره وظهره فإنه عات ظلوم ولست أرى أن هذا يضرب بعد الموت شيئاً ولكن عليّ قول قد قتلته
قتلته لفعلت هذا به فإن أنت مصدّيت لأمرنا فيه جزيناك جزاء السامع المطيع وإن أبيت فاعتزل عملنا وجدنا وخل بسين شه مر بن ذي
الجوشن وبين العسكر فإننا قد أمرناه بأمرنا

میگوید : ای پسر سعد ! من تو را بسوی حسین مبعوث نکردم که از جنگ او خویشتن داری کنی و تو را نفرستادم تا کار بمسأله و ملاحظه فرود آری و نگفتم سلامت و بقای او را متمنی و مترجی باشی و نخواستم گناه او را عذر خواه کردی و فرمان ندادم که از در ضراعت (1) او را در نزد من شفاعت کنی ، نگران باش اگر حسین سر فرمان من فرو گذاشت ، او را واصحاب او را سالمأ بنزدیک من فرست و

ص: 200

اگر سر برتافت ، بر او و اصحاب او حمله گران افکن تا همگان را با تیغ در گذرانی و مثله کنی ، چه ایشان سزاوار اینگونه کیفرند و اگر حسین را مقتول ساختی ، سینه او را و پشت او را با سم ستور در نورد ، چه او بیفرمان و ستمکار است ، دانسته ام که سم ستور مردگانرا زیان نکند ، لکن چون بر زبان من رفته است که اگر او را کشتی ، اسب بر کشته او میرانم ، این حکم باید بنفاد شود . اکنون ای پسر سعد ؛ اگر آنچه گفتم پذیرفتی ، تورا جزای شنونده پذیرنده خواهم داد و اگر سر برتافتی عمل ما را دست باز دار و از لشکر ما بر کنار باش و کار را با شمر بن ذی الجوشن

گذار والسلام ..

بالجمله ، شمر آن مکتوب را بگرفت و با لشکر خود بتقریب و تعجیل

بکر بالا آمد.

گفتگوی ابن سعد و شمر

واقفی گوید : چون عمر بن سعد شمر را دیدار کرد ، بانک بر آورد :

لَا أَهْلًا وَاللَّهِ بِكَ وَلَا سَهْلًا يَا أَبْرَصُ لَا قَرَبَ اللَّهُ دَارَكَ وَلَا أُذُنِي مَزَارٍ قُبِحَ مَا جِئْتَ بِهِ وَاللَّهِ أَنِّي لَا ظَنُّكَ بِهِيْتَهُ عَمَّا كَتَبْتَ بِهِ إِلَيْهِ وَأَفْسَدْتَ عَلَيْنَا
أَمْرًا قَدْ كُنَّا رَجَوْنَا أَنْ يَصْلُحَ وَاللَّهِ لَا يَسْتَسْلِمُ حُسَيْنٌ إِنْ نَفَسَ آيِهِ لَبِينُ جَنْبِيهِ

گفت : سوگند با خدای سزاوار هیچ ترحیب و ترحیب نیستی، ای هبروص (1) خداوند تورا و خانه تورا از آبادانیها دور افکند و قبر تورا از نظرها محو و مستور دارد و زشت کند چیزی را که تو آورده ای ، سوگند با خدای چنان میدانم که تو باز داشتی ابن زیاد را از قبول آنچه من بدو نگاهشتم و فاسد کردی امری را که اصلاح آن را امید میداشتم ، والله حسین آنکس نیست که تسلیم شود و با یزید دست بیعت فرا

ص: 201

1- هبروص : پیس :

دهد ، همانا تن او از جان علی مرتضی آکنده است . چون مکتوب ابن زیاد را از شمر بگرفت و قرائت کرد روی بدو آورد ،

وَقَالَ وَاللَّهِ لَقَدْ ثَنَيْتُهُ مَا كَانَ فِي عَزْمِهِ وَأُدْعَرْتُهُ وَلَكِنَّكَ شَيْطَانٌ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ

گفت : قسم بخدای تورای او را بر تافتی و عزم او را دیگر گون ساختی و او را در بیم افکندی ، تو شیطان مردودی . کردی آنچه کردی . شمر گفت : اکنون با امر امیر چه می اندیشی ؟ یا فرمان او بپذیر و با دشمن از طریق مناجزت و مبارزت

گیر واگر نه دست از عمل باز دار و سپاه را با من گذار. عمر سعد گفت: «لا، ولا کرامة لك، تو همچنان سرهنک پیادگان خویش باش ، که من خود امیر لشکرم . این بگفت و برخاست و یکباره دل در مقاتلت حسین بست و حجر بن الحر را طلب نمود و او را با چهار هزار تن از ابطال رجال بر شریعه غاضریه گماشت و همچنان روایتی از بهر شبث بن ربعی بست ، او را نیز با هزار سوار بشریعه غاضریه فرستاد و فرمان کرد : که حسین و اصحاب او را قطره ای از آب روا ندارند

پاسخ حضرت حسین (علیه السلام) بر سول ابن سعد

چون حدود امور را بر حسب مراد استوار ساخت ، خواست تا حسین را از مطاوی (1) مکتوب ابن زیاد بیا گاهاند ، باشد که چون این شدت و حدت را بداند ، دل از انگیزش مبارزت و مناجزت برهاند و این جنک و جوش را بنشانند. لاجرم کس بحسین علیه السلام فرستاد و او را از این خبر آگهی داد

فَقَالَ الْحَسِينُ وَاللَّهِ لَا وَضَعْتُ يَدِي فِي يَدِ ابْنِ مَرْجَانَةَ أَبَدًا.

سوگند با خدای که من هرگز دست خود را بدست پسر مرجانه فراندهم

و این شعر را قرائت کرد :

ص: 202

1- مطاوی ، جمع مطوی : مار : روده « در اینجا بمعنی مضامین بکار رفته است »

وَلَا زَعَرْتُ السَّوَامَ فِي غَلَسٍ *** الصُّبْحُ مُغَيَّرًا وَلَا دُعِيْتُ يَزِيدًا

يَوْمٍ أَخْشِي مَخَافَةَ الْمَوْتِ ضَيْمًا *** وَالْمَنَايَا بَرَصَدْتَنِي إِنْ أَحْيَدًا (1)

این کت ثانیست که آن حضرت بشعر یزید بن مفرغ تمثل جست ..

گفتگوی حسین (علیه السلام) با ابن سعد

آنگاه حسین علیه السلام، عمر بن سعد را طلب نمود تا با او سخن کند، پس ابن سعد با بیست سوار از لشکر گاه خود بیرون شد و حسین علیه السلام نیز با بیست سوار بر نشست و بین العسکرین پیاده شدند. حسین اصحاب خود را فرمود: لختی از ما بیکسوی بباشید، همگان برفتند؛ جزعباس و علی اکبر. ابن سعد نیز مردم خود را گفت: تا کناری گرفتند، پسرش حفص و دیگر لاحق غلامی از وی بجا ماند

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ وَيْلَكَ يَا بَنَ سَعْدٍ أَمَا تَتَّبِعِي اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ أَتَقَاتِلُنِي وَأَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتُ ذُرَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَكُنْ مَعِي فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكَ إِلَى اللَّهِ

فرمود: وای بر تو ای پسر سعد! از آن خدای که باز گشت تو بسوی او است نمیترسی؟ و با من مقاتله میکنی؟ و حال آنکه میدانی من پسر رسول خدای صاحب این جماعتم، با من باش و فرمان مرا گوش دار و خدای را از خود شاد کن. ابن سعد گفت: من چگونه این کار توانم کرد؟ ابن زیاد خانه مرا از بیخ و بن برمیکند امام حسین فرمود: باکی نیست من خانه نیکوتر از آن از بهر تو بنیان میکنم. ابن سعد گفت: از آن میتروسم که ملک و مال وضیعت (2) مرا تماماً اخوذ دارد

ص: 203

1- این رباعی در ص 16 ذکر شد. و چون با ملاحظه مدرج بودنش خالی از زحاف نیست بقاتل فارسی و عربی بسیاری در مظان ضبط مراجعه شد؛ فقط در قمر مقام فرهاد میرزا بدینگونه ذکر شده بود: لیکن مطابق این نسخه هم خالی از تغییر بنظر نمیرسد. و چون در موقع چاپ این صفحه بدیوان ابن مفرغ دست رسی نبود از خوانندگان محترم معتذریم

2- ضیعت: بستان و زمین مزروع

امام فرمود: نیز بیم مکن من از ضیعت تو انفع (1) و افزون در حجاز با تو عطا میکنم . ابن سعد گفت : مرا اهل و عیالی است بر عیال خویش ترسناکم. عاطلات (2) او بر حسین علیه السلام ناگوار افتاد ، از وی روی بگردانید و برخاست و روان شد

وَهُوَ يَقُولُ مَا لَكَ وَدَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ عَاجِلاً وَ لَا غَيْرَ كُلِّ يَوْمٍ حَشْرُكَ فَوَ اللَّهُ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ بَرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيراً

فرمود : چه افتاد تو را به خداوند بکشد تو را در فراش تو دنیا مرزد تو را در روز قیامت و باز پرس حساب سوگند با خدای امید می دارم که از گندم عراق نخوری الا اندکی .

قَالَ ابْنُ سَعْدٍ فِي الشَّعْبِ كِفَايَةً عَنِ الْبَرِّ مُسْتَهْزِئاً بِذَلِكَ الْقَوْلِ

ابن سعد از دراستهزاء گفت : ما را جو ، از گندم مستغنی میدارد و برخاست و بلشکرگاه خویش مراجعت کرد.

رخصت حسین (علیه السلام) اهل بیت و اصحاب را بمراجعت

و از اینسوی حسین علیه السلام نیز بمعسکر خویش باز شد و مکشوف افتاد که این مخاصمت بمسالمت نخواهد پیوست ، پس اصحاب خویش را طلب فرمود و در میان ایشان ایستاده شد. سید سجاد علیه السلام حدیث میکند که : من با شدت مرض نزدیک شدم تا گوش دارم چه فرماید ،

فَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ أُثْبِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَهَّمْتَنَا فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَأَبْصَاراً وَأَفْنِدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ مَا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ

ص: 204

1- انفع : سودمندتر

2- عاطلات ، جمع عاطل و عاطلة : زن بی زبور (در اینجا مراد ، سخنان یاوه است)

أَصْحَابِي وَلَا- أَهْلَ بَيْتِ أَيْمَنَ وَلَا أُوصِلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا أَلَا وَإِنِّي لَأَظُنُّ يَوْمًا لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ فَانْطَلِقُوا
جَمِيعًا فِي حِلِّ لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي وَلَا ذِمَامَ هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَ بَيْتَكُمْ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا جَمَلًا وَلَا يَأْخُذُ كُلُّ رَجُلٍ بِبَيْدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي وَتَفَرَّقُوا فِي
سَوَادِكُمْ وَ مَدَائِنِكُمْ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي وَ لَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَهَوَ اعن طَلَبَ غَيْرِي.

زين العابدين (عليه السلام) مي فرمايد : شنيدم كه پدر من در ميان اصحاب، خدای را بسپاس بستود و نيايش (1) ستايش فرمود ، آنگاه
گفت : ای پروردگار من ! سپاس ميگذارم تورا كه ما را بتشريف نبوت تكريم فرمودی و مرموزات قرآن را تعليم نمودی و معضلات (2)
دين را مفهوم داشتی و مارا گوش شنوا و ديده بينا و دل دانا كراهت كردی و در شمار سپاس گزاران آوردی ، همانا من اصحابی وفا كيش تر
از اصحاب خود اهل بيتی نيكو كار تر از اهل بيت خودندانم ، خداوند شمارا جزای خيردهاد، دانسته باشيد كه من گمان ديگر در حق اين
جماعت داشتم و ايشان را در طريق اطاعت و متابعت می انگاشتم ، اکنون آن پندار ديگر گونه صورت بست . لاجرم ذمت شما را از حمل
عهد و بيعت خود سبكباز ساختم و شما را رخصت كردم تا بهر جانب كه خواهيد كوچ دهيد . اکنون كه سياهی شب جهان را در پرده
خويش در افكنده ، هريك شتری بدست كنيد و دست يك تن از اهل بيت مرا فرا گيريد و در بلاد و امصار (3) پراكنده شويد . همانا اين
جماعت مراميجويند ، چون مرادست پازند بغير من نيردازند.

ص: 205

1- نيايش : دعاء با تضرع و زاری

2- معضلات : مشكلات

3- امصار ، جمع مصر : شهر

پاسخ اهل بیت حسین (علیه السلام) را

چون ابو عبدالله علیه السلام سخن به اینجا آورد ، فرزندان و برادران و برادرزادگان و پسرهای عبدالله آغاز سخن کردند و گفتند : « لاوالله » ما بدین کار گردن نهیم و بعد از تو زندگانی نخواهیم ،

لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا.

خداوند ما را هرگز بدین ناستوده کردار دیدار نکند . نخستین عباس بن

علی بن ابیطالب علیهم السلام آغاز سخن کرد و لختی بدین منوال پرداخت ،

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بَنِي عَقِيلٍ حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِسَلْمِ بْنِ عَقِيلٍ فَأَذْهَبُوا أَنْتُمْ فَقَدْ أَذْنُتُمْ لَكُمْ

حسین علیه السلام فرمود : ای فرزندان عقیل ! قتل مسلم توانائی صبر و شکیبائی را از شما برتافت ، بر این مصیبت فزونی مجوئید ، من شما را رخصت کردم که از این داهیه (1) خونخواره بجانبی کناره گیرید . عرض کردند : سبحان الله! مردم با ما چه گویند ؟ و ما چه پاسخ دهیم ؟ که گوئیم : سید خود را و مولای خود را و پسر عم خود را در میان دشمن گذاشتیم و دست بازداشتیم بی آنکه سوغار خدنگی بزه نهیم (2) یا بزخم نیره کسی را دفع دهیم و اگر نه شمشیری از نیام بکشیم و دشمنی بکشیم ، لاوالله ما بیز ریم از چنین کردار ، الا آنکه جان و مال و اهل و عیال را در راه توفدا کنیم و در رکاب تو با دشمن تورزم زنیم تا بر ما همان فراز آید که بر تو آید . خداوند زشت کناد آن زندگانی را که بعد از تو خواهیم .

پاسخ اصحاب به حضرت حسین علیه السلام

اینوقت مسلم بن عوسجه برخاست

فَقَالَ أَنَحْنُ نُخَلِّي عَنْكَ فِيمَا نَعْتَدِرُ إِلَى اللَّهِ فِي آدَاءِ حَقِّكَ وَلَا وَاللَّهِ

ص: 206

1- داهیه: بلاء پیش آمد سخت و ناگوار .

2- آماده تیراندازی شویم

حَتَّى أَطْعَنَ فِي صُدُورِهِمْ بِرُمَحِي وَأَصْرَ رَبِّهِمْ بِسَيْفِي فَأَثْبَتَ قَائِمَهُ فِي يَدِي وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَدْ دَفَنْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَاللَّهِ لَا نُحْلِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَةَ وَرَسُولِ اللَّهِ فِيكَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أُقْتَلُ ثُمَّ أُحْيَى ثُمَّ أُحْرَقُ حَيًّا ثُمَّ أُذْرِي يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقِيَ حِمَامِي دُونَكَ فَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ثُمَّ هِيَ الْكِرَامَةُ الَّتِي انْقِضَاءُ لَهَا أَبَدًا

عرض کرد: یا ابن رسول الله! آیا ما آنکس باشیم که دست از تو باز داریم؟ پس با کدام حجت در حضرت إله ادای حق تورا عذر خواه شویم؟ لا والله ما همچنان پا بر جانییم تا سینه معادی را دستخوش نیزه خطی فرمائیم و اندام اعدا را نیام شمشیر مشرفی سازیم و اگر مارا سلاح جنک نباشد، بزخم سنک قتال خواهیم داد، سوگند با خدای که ما از خدمت تو بیکسوی نشویم تا در حضرت حق مورد طعن و دق نگردیم و مردمان بدانند که ما در خدمت تو، غیبت رسول خدای را نگران بودیم، سوگند با خدای اگر بدانم کشته میشوم، آنگاه زنده میگردم، آنگاه مرا زنده میسوزانند و خاکستر مرا بر باد میدهند و این کردار را هفتاد کرت با من بکار میبندند، هرگز از تو جدا نخواهم شد تا گاهی که در حضرت تو گرگ را ملاقات کنم. همانا این شهادت کرة واحدة هلاکتی است و از پس آن جاودانه کرامتی است که هرگز بنهایت نخواهد شد. چون سخن بدینجا آورد، زهیر بن القین برخواست

فَقَالَ وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أُقْتَلَ هَكَذَا أَلْفَ مَرَّةٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقِتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.

گفت: سوگند با خدای دوست دارم که کشته شوم، آنگاه زنده گردم، بدینگونه تا هزار کت مرا بکشند و زنده گردانند و در ازای آن خداوند تورا و جوانان اهل بیت تورا مقتول و مظلوم نگذارد. و هر یک از اصحاب بدین منوال شبیه یکدیگر سخن کردند. و حسین علیه السلام همگان را بدعای خیر یاد کرد. در کتاب جلاء العیون عبدالله بن محمد رضا الحسینی مسطور است که: از پس مقالات اصحاب، مقام هر یک از ایشان را در بهشت نمودار فرمود و حور و قصور هر یک را با ایشان بنمود و بریقین هر یک بیفزود و از این روی، احساس الم سیف و سنان نمیکردند و در تقدیم شهادت تعجیل مینمودند.

آگهی محمد بن بشر از گرفتاری پسرش

بالجمله، اینوقت محمد بشر الحضرمی را آگهی آوردند که پسرش را در ثغر (1) مملکت ری اسیر گرفتند. گفت: در راه خدا بحساب میروم و من دوست ندارم که او اسیر شود و من بعد از وی باقی بمانم. کنایت از آنکه میخواهم در رکاب حسین علیه السلام کشته شوم. چون کلمات او را امام حسین اصغرا فرمود، از

فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ يَعْتِي فَأَعْمَلُ فِي فَكَائِكَ إِيْنِكَ فَقَالَ أَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتِكَ قَالَ فَأَعْطِ إِيْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيَمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ

و فرمود: خداوند تورا رحمت کند، من بیعت خویش را از ذمت تو فرود آوردم، برو و فرزند خود را از بند اسر برهان. مجلد بن بشر گفت: مرا جانوران درنده زنده پاره پاره سازند و طعمه کنند. اگر از خدمت تو دور شوم. حسین فرمود: این جامه های بردیمانی را با برادرش گذار تا فدیة برادر کند و او را از بند برهاند و پنج جامه برد، او را عطا کرد که هزار دینار بها داشت.

ص: 208

ذکر امان دادن شمر ذی الجوشن از جانب ابن زیاد علیهما اللعنة، عباس بن علی و برادران او را در شب نهم محرم

آنگاه که ابن زیاد از ملاحظه ابن سعد در جنگ حسین علیه السلام برنجید و او را مکتوب کرد و شمر ذی الجوشن را فرمان داد که: آن کتاب را مأخوذ دارد و با لشکر خود بجانب کربلا روان شود، جریر بن عبدالله بن مخلد الکلابی بر پای خاست و گفت: ایها الأمير! مرا سخنی است، اگر فرمان رود بعرض رسانم. ابن زیاد گفت: بگوی تا چه داری؟ گفت: علی ابوطالب گاهی که در کوفه سکون اختیار فرمود، دختر عم مرا که ام البنین نام داشت بحباله نکاح خویش در آورد و از وی چهار پسر متولد گشت، نخستین عبدالله، دوم جعفر، سه دیگرعباس، چهارم عثمان و این هر چهار تن عمزادگان من باشند، اگر اجازت فرمائی ایشان را منشوری (1) رقم کنم و خط امان فرستم و این بزرگ عطائی است که در حق ما کرده باشی.

ابن زیاد گفت: ایشان را امان دادم، صورت حال را رقم کن و بدیشان فرست تا از هول و هرب (2) بر آسایند. جریر بن عبدالله بن مخلد این صورت را نامه کرد و غلام خویش را که عرفان نام داشت طلب نمود و گفت: بایدت بتعجیل و تقریب بکربلا رفت و این نامه را بدست عبدالله وعباس و جعفر و عثمان داد و نگران باش که جز از این چهارتن، کس از این نامه آگاه نشود، پس عرفان آن مکتوب را مأخوذ داشت و شتاب زده طی طریق کرده بکربلا آمد و آن نامه را بعباس و برادران داد، ایشان آن مکتوب را قرائت کردند و صورت حال را بدانستند، عرفان را گفتند: باز شو و خال ما پسر عبدالله مخلد را از مابگوی که: ما آنکس نیستیم که دست در ذیل امان پسر زیاد زنیم، امان خداوند قاهر غالب از بهر ما نیکوتر است. ما آن را خواهیم که خدای خواهد. لاجرم عرفان باز شد و آنچه شنید، مولای خود را باز گفت. جریر بن عبدالله سخت بیازرد، چه میدانست که در

ص: 209

1- پاورقی ص 178

2- هرب « بر وزن فرس » فرار

پایان کار ایشان عرضه هلاک و دمار خواهند گشت و همچنان شهر ذی الجوشن، چون نسب از قبیله پسر عبدالله داشت، هنگام بیرون شدن از کوفه امان ایشان را از ابن زیاد خواستار شد و او پذیرفتار گشت، پس شبانگاهی که حسین علیه السلام اصحاب را حل بیعت فرمود، بشرحی که رقم شد و بسرا پرده خویش باز گشت، شمر از لشکرگاه خود بیرون شد و با معسکر (1) حسین راه نزدیک کرد و با علی صوت ندا در داد که:

أَبْنُ بَنُو أُخْتِي عَبْدُ اللَّهِ وَ جَعْفَرُ وَ عَبَّاسُ وَ عُمَانُ

پسرهای خواهر من کجایند؟ مرا با ایشان سخنی است. حسین علیه السلام بانك اورا اصغافرمود، ایشان را گفت: شمر مردی فاسق است لکن یکتن از احوال شما است، جواب او را باز دهید: ایشان او را پاسخ دادند و گفتند: بگوی تاچه داری؟ گفت: ای فرزندان خواهر من! شما در امانید، با برادر خود حسین رزم مزیند و خود را بیهوده بکشتن مدهید، از معسکر حسین کناره گیرید و سردر اطاعت امیر المؤمنین یزید در آورید. عباس بن علی علیهما السلام بانك در داد:

قَالَ تَبَّتْ يَدَاكَ وَ لِعَنْ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ أَتَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرِكَ أَخَانًا وَ سَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَ نَدْخُلُ فِي طَاعَةِ الْغِنَاءِ وَ أَوْلَادِ اللَّخْنَاءِ
أَتُوْ مِنَّا وَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَةَ لَهُ

فرمود: دستهای تو مقطوع باد و امانی که تو آورده ای ملعون باد، ای دشمن خدا! ما را امر میکنی که برادر خود و مولای خود حسین پسر فاطمه را دست باز داریم و سر در چنبر طاعت فاسق فاجری زنا زاده گذاریم، آیا ما را امان میدهی و از برای پسر رسول خدا امان نیست؟ شمر از اصغای این کلمات خشمناک - شد و بلشکر گاه خویش باز شتافت

ص: 210

و بروایت مجلسی هم در این شب سی و دو تن از سپاه عمر بن سعد بیرون شدند و بلشکرگاه حسین علیه السلام پیوسته گشتند و بامدادان حسین بفرمود: تا خیمه ای برافراختند و قدحی را از مشک و نوره آکنده ساختند و در آن خیمه جای دادند تا از اصحاب هر که را حاجت افتد، بدان خیمه در رود و موی بسترده.

در خبر است (1) که بریرین خضیر همدانی و عبدالرحمن بن عبدربه الانصاری برادر آن خیمه ایستاده بودند، تا نبوت از آن نوره بکار برند، این هنگام بریر با عبدالرحمن سخن بمطایبه و مضاحکه (2) آورد، عبدالرحمن گفت: ای بریر! آیا در چنین ساعت از در طیبیت میخندی؟ و خود را بیاطلی شاغل میداری؟

فَقَالَ بُرَيْرٌ لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنِّي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَلًا وَلَا شَابًا وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ إِسْرًا بِنِشَارٍ بِمَا نَصِيرُ إِلَيْهِ فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ نَلْقَى هَؤُلَاءِ أَقْوَمٌ بِأَسْيَافِنَا نَعَالِجُهُمْ سَاعَةً ثُمَّ نَعَانِقُ الْحُورَ الْعَيْنِ.

بریر گفت: قبیله من همگان دانند که من نه در پیری و نه در جوانی، باطل را دوست نداشته ام و نهو را شاغل نبوده ام، اینکه تو میبینی انگیخته بشارت نیست که که بازگشت ما بار است، سوگند با خدای که ما ساعتی بیش و کم با این قوم طریق مبارزت خواهیم سپرد و کار با سیف و سنان خواهیم کرد و از پس آن باحورالعین دست در آغوش خواهیم شد. مکشوف باد که اینوقت آب در لشکرگاه حسین نایاب بود، تواند شد که تدبیری در اجرای نوره کنند که موی بسترده و آلاشی در بدن بجای نگذارد، تا بآب حاجت افتد.

خواب دیدن حسین (علیه السلام) سبک ابلق را

در مناقب مسطور است که: هنگام سحر حسین علیه السلام را خوابی سبک فراز آمد

ص: 211

1- بحار الانوار ج 10، ص 212

2- مطایبه: مزاح نمودن، خوشمزگی کردن. مضاحک: شوخی خنده آور نمودن

و چون از خواب انگيخته شد ، روى با اصحاب كرد..

فَقَالَ أَتَعْلَمُونَ مَا رَأَيْتُمْ فِي مَنَامِي السَّاعَةَ فَقَالُوا وَمَا الَّذِي رَأَيْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ رَأَيْتُمْ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ لِتَنْهَشَنِي وَفِيهَا كَلْبٌ أَبْعَثُ رَأَيْتَهُ أَشَدَّ عَلَيَّ وَأَطْرُقُ أَنَّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْرَصٌ مِنْ بَيْنِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يَقُولُ يَا بُنَيَّ أَنْتَ سَيِّدُ آلِ مُحَمَّدٍ وَقَدْ اسْتَبَسَّ بِكَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلُ الصُّفُوحِ الْأَعْلَى فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ عَجَلٌ وَلَا تُؤَخِّرْ فَهَذَا مَلَكٌ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضْرَاءَ فَهَذَا مَا رَأَيْتَ وَقَدْ أَنْفَ الْأَمْرَ وَاقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ

فرمود: آیا میدانید مرا در خواب چه نمودار شد و گفتند چه دیدی؟ یا بن رسول الله! فرمود: سگی چند نگریستم که بر من حمله کردند و مرا با دندان آسیب زدند و در میان ایشان سگی پیسه بود و شدت او بر من از همگان فزونی داشت، گمان میکنم که آن کس که مرا بکشد، مبروص باشد و از آن پس رسول خدای را با

جماعتی از اصحاب دیدم و او مرا گفت: ای پسرک من! تو شهید آل محمدی، همانا. بشارت میجویند بقدم تو ساکنین سماء و قاطنین (1) ملاء اعلی، واجب میکند که شبانگاه افطار در نزد ماکنی، تعجیل کن و توانی مجوی. اینک فریشته ایست که از آسمان فرود شد تا خون تورا در مینای (2) سبز کند و با خود حمل دهد. آنگاه فرمود: این است صورتی که در خواب در نگریستم، همانا هنگام رسید و وقت

ص: 212

1- قاطن ، ساکن ، مقیم . ملاء اعلی : عالم ارواح و مجردات

2- مینا : ابگینه

فراز آمد که از این جهان خیمه بیرون زدم.

گفتگوی بریر با شمر و ابن سمیر

و نیز در شب پنجشنبه نهم محرم حسین علیه السلام، در سرا پرده خویش جای داشت و اصحاب آن حضرت هر کس در خیمه خویش میزیست. لشکر ابن سعد در گرد معسکر حسین علیه السلام پره داشتند و از دور و نزدیک حراست مینمودند و عبدالله بن سخیر (1) که شجاعتی بکمال داشت و شهامتی بسزا و سخت ضحاک و فتاک (2) بود راه با سرا پرده حسین علیه السلام نزدیک کرد و اصغرا نمود که تلاوت قرآن میفرمود:

« وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نَعْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لَّا نَفْسُهُمْ إِنَّا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ (3) »

یعنی پندار نکنند آنانکه کافر شدند که ایشان را مهلت گذاشتیم تا ادراک خیری کنند، بلکه ایشان را مهلت دادیم تا بر جرم و جریرت بیفزایند و از عذاب و عقاب کیفر کردار برند و خداوند دست باز نمیدهد مؤمنین را بر چیزی که شما خواستارید تا آشکار کند خبیث را از طیب. چون عبدالله بن سخیر این کلمات بشنید، بانگ در داد که: سوگند بخداوند کعبه، مائیم طیبون که شناخته شده ایم از شما. بریر بن خصیر فریاد برداشت: که ای فاسق! تو آن کسی که خداوندت در شمار طیبین آورده؟! عبدالله گفت: وای بر تو بگوی تا چه کسی؟ بریر گفت: این منم بریر بن خصیر، پس سخنان نکوهیده سگالش (4) گرفتند و لختی یکدیگر را بستم و فحش یاد کردند. شمر ذی الجوشن ندا در داد که: خداوند پاک را از پلید بنموده، ما پاکانیم و شما

ص: 213

1- در جلد دهم بحار الانوار ص 213. نام این شخص را عبدالله بن سمیر ضبط کرده است

2- فتاک پیاورقی ص 188 رجوع شود

3- آل عمران، آیه 172 و 173

4- سگالش، بروزن سفارش: دشمنی نمودن، فکر کردن، سخن بد گفتن (در اینجا معنی سوم مناسب است)

از پلیدان. بریر گفت: ای دشمن خدای! گمان میکنی که تو از پاکانی و حسین بن علی و برادران او از پلیدان؛ سوگند با خدای که تو را جز با دیوانگان که پلیدی خود خوردند نتوان مانده ساخت، باش تا بکیفر این گفتار باطل ابدأ از دوزخ بیرون نشوی. شمر گفت: ای گوینده! امروز آنچه در دل داری بگوی که فردا با شمشیر ما کشته خواهی شد. بریر گفت: ای دشمن خدا! مرا از مرگ بیم میدهی؟ خدای قاهر غالب دانا است که در خدمت حسین علیه السلام بمیرم و اگر نه کشته شوم، دوست تر دارم تا در میان شما در خصم نعمت و تمام راحت زنده باشم، سوگند با خدای که شما از شفاعت مصطفی بهره نخواهید یافت و جز در جهنم جای نخواهید داشت. حسین علیه السلام فرمود: ای بریر؛ دریغ باشد که با ایشان سخن کنی و خویش را بشکنجه افکنی، کارتو بگردار آن دو مرد مؤمن مانده است که آل فرعون را نصیحت کردند و سودی نبخشید (1). تو نیز شرط موعظت پبای آوردی و فاندتی نداشت - «رَضِينَا بِقَضَاءِ اللَّهِ»، لاجرم بربر باز شد.

حفر خندق

آنگاه حسین علیه السلام بفرمود: تا خیمهای اهل بیت و اصحاب را باهم پیوسته کردند و طناب خیمها را بهم در بردند تا راه آمد شدن و رزم زدن از یکسوی افزون نتواند بود و گرداگرد معسکر را خندقی حفر کردند تا سوار مخالف تاختن نتواند کرد و آن خندق را از حطب و قصب (2) انباشته کردند، تا هنگام حاجت آتش در زنند.

اعتراف سر باز عمر سعد بشجاعت اصحاب حسین (علیه السلام)

در کتاب شرح شافیه مسطور است که مردی از لشکر ابن سعد را گفتند:

وای بر تو با فرزند رسول خدای قتال میدهی؟

قَالَ عَضُّضْتُ بِالْجَنْدَلِ اِنَّكَ لَوْ شَهِدْتَ مَا شَهِدْنَا لَفَعَلْتَ مَا فَعَلْنَا

ص: 214

1- قرآن مجید این قصه را در سوره مؤمن (40) از آیه 29 شروع بیان میکند

2- حطب: هیزم. قصب: نی

تَارَتْ عَلَيْنَا عَصَابَةٌ أَيْدِيهَا فِي مَقَابِضِ سُدُوفِهَا كَالْأَسُودِ الصَّارِيَةِ تَحْتِمُ الْفُرْسَانَ يَمِينًا وَشِمَالًا وَتُلْقِي أَنْفُسَهَا عَلَيَّ الْمَوْتُ لَا تَقْبَلِ الْإِمَانَ وَلَا تَزْعَبُ فِي الْمَالِ وَلَا يَحُولُ حَانِلٌ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْوُرُودِ عَلَيَّ حَمِيضُ الْمَنِيَّةِ أَوْ الْإِسْتِيْلَاءِ عَلَيَّ الْمُلْكُ فَلَوْ كَفَفْنَا عَنْهُمْ زُوَيْدًا لَأَتَتْ عَلَيَّ نَفُوسُ الْعَسْكَرِ بِحَذَا فِيرِهِ فَمَاذَا كُنَّا فَاعِلِينَ لَا أُمَّ لَكَ

یعنی بجای این سخن سن میخای (1)، اگر تو نگران شدی آنچه را ما نگرانیم آن کار کردی که ما همی کنیم . جماعتی بر ما بیرون شده اند که دستها در قبضهای شمشیر برده اند ، مانند شیر ان درنده درهم میشکنند ابطال (2) رجال را از یمین و شمال و در طلب ملک ، خویشتن را بدهان مرگ در میبرند ، زینهار نپذیرند و مال را بدستمزد آمال نگیرند ، هیچ چیز در میان ایشان و مرگ حجاز و حایل (3) نشود ، یا عروس ملک را در کنار گیرند واگر نه جان بر سر این کار نهند ، اگر ما با این جماعت رزم نزنیم و با ایشان طریق رفق و مدارا سپریم ، تمامت این لشکر را با شمشیر در گذرانند . مادر مباد تورا، چگونه ما از طعن خویشتن داری کنیم ؟ و این شعر انشاد کرد:

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مَلَمَةٍ *** وَالْقَوْمُ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَمُكْرَدَسٍ (4)

لِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدَّرْعِ وَأَقْبَلُوا *** يَتَهَاوَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ (5)

کاوش اصحاب زمین را در طلب آب

بالجمله ، چون شب نهم محرم پایان رسید و سفیده صبح بردمید ، در معسکر

ص: 215

- 1- خائیدن : جویدن
- 2- ابطال . جمع بطل : دلاور
- 3- به ص 193 رجوع شود
- 4- در کتاب لهوف و نفس المهموم بجای « والقوم » ، کلمه « والخيل » نقل شده است
- 5- گروهی که هر گاه در شدت جنگ برای رفع گرفتاری خوانده شوند دلهای خود را بالای زره ها پوشیده و برای جانبازی بر یکدیگر پیشی میگیرند

حسین علیه السلام آب تنگیاب بود، اهل بیت و اصحاب سخت تشنه شدند و شکایت به حضرت حسین آوردند. ابوعبدالله برادر خود عباس را طلب کرد و فرمود: با چندتن از اصحاب چاهی حفر کنید، باشد که آبی بر آورید. در این کرت برفتند و چند که کارش کردند آب نیافتند، چه کرت نخستین در شمار معجزه حسین علیه السلام بود که تبری بزد و آب بجوشید چنانکه بشرح رفت

هجوم لشکر ابن سعد و مهلت خواستن حسین (علیه السلام)

بالجمله، چون آفتاب از زوال بگشت و دو بهره از روزسپری شد (1) بتحریض شمر بن ذی الجوشن عمر بن سعد برخاست و شاکی سلاح بر اسب خویش بر نشست و با علی صوت ندا در داد که:

يَا خَيْلَ اللَّهِ اِرْكَبِي وَ اُبْشِرِي بِالْجَنَّةِ

یعنی ای لشکرهای خدا! سوار شوید و مستبشر باشید بهشت خدای. سپاهیان سلاح جنگ در بر کردند و بر نشستند و جانب معسکر حسین علیه السلام را پیش داشتند، چون راه با لشکرگاه ابی عبدالله نزدیک شد همه همهمه مردان غازی و حمحمه اسبان تازی و قعقهه (2) سلاح گوشزد اهل بیت گشت.

اینوقت حسین علیه السلام بر باب سرا پرده نشسته اصلاح سیف و سنان میفرمود، ناگاه خوابگونه ای (3) او را در ربود، سر بر زانوی مبارک نهاد. زینب بدوید و برادر را از خواب بر انگیخت و عرض کرد: مگر این هایا هوی را اصغا نفرمودی اینک لشکر دشمن است که در میرسد. حسین علیه السلام سر برداشت،

فَقَالَ يَا أَخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ رَسُولَ اللَّهِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيًّا وَمِي فَاطِمَةَ وَأَخِي حَسَنًا وَهُمْ يَقُولُونَ يَا حَسِينَ إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا مِنْ قَرِيبٍ

ص: 216

1- دو ثلث روز گذشت

2- بپا ورقی ص 89 رجوع شود

3- پاورقی ص 163

بروایتی خدا. فرمود: ای خواهر! در این ساعت جدم مصطفی و پدرم مرتضی و مادرم زهرا و برادرم مجتبی را در خواب دیدم، مرا گفتند: زودا که نزد ما آئی و بروایتی فردا در نزد ما خواهی بود. و نیز در خبر است که رسول خدا فرمود:

إِنَّكَ تَرُوحُ إِلَيْنَا زَيْنَبُ چُونِ اِیْنِ کَلِمَاتِ بَشْنِیْدِ ، بَا دَسْتِ گُوْنَه مَبَارِکِ رَا اَسِیْبِ هَمِی زِدِ و فَرِیَادِ بُوِیْلِ رَوَایِ بَرْدَاشْتِ

فَقَالَ لَهَا الْحَسِينُ لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أُخْتَاهُ اَسْكِنِي رَحِمَكَ اَللَّهُ مَهَلًا لَا تُشْمِتِي بِنَا الْقَوْمِ.

حسین فرمود: ای خواهر! شایسته نیست ترا که بانگ بویاوی در افکنی خداوند ترا رحمت کناد، بانگ بناله فراز مکن و زبان دشمن را بشماتت من دراز مخواه. اینوقت عباس عرض کرد: یا ابن رسو الله! اینک لشکر فراز آمد، رأی چیست؟ حسین علیه السلام برخاست و عباس را فرمود: سوار شو و این جماعت را بگوی: این عجلت چیست؟ چه میخواهید؟ و از بهر چه می آید؟ عباس با بیست سوار روان شد، زهیر بن القین و حبیب بن مظاهر ملازم خدمت او شدند، چون با لشکر کوفه روی در روی آمدند، عباس بانگ برداشت که از بهر چه می آید؟ گفتند: فرمان امیر عبیدالله رسیده که حسین و اصحاب او بفرمان او گردن نهند و با یزید دست بیعت دهند و اگر نه مقاتلت آغازند. عباس فرمود: اکنون در اینجا باشید تا من باز شوم و ابو عبدالله را آگهی برم تا چه فرماید. و عنان برتافت و بحضرت حسین آمد و قصه بگفت. آن حضرت لختی سرفرو داشت، پس سر بر آورد و با اصحاب در کار حرب سخن بشوری افکند و عباس همچنان ایستاده بود، پس روی باعباس کردی

فَقَالَ اِرْجِعْ اِلَيْهِمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ اَنْ تُؤَخَّرَ هُمْ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا اَلْعَشِيَّةَ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدَعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ فَهُوَ يَعْلَمُ اَنِّي قَدْ

عباس را فرمود: این جماعت را دیدار کن و اگر توانی این مناجزت (1) و مبارزت را از این شب واپس افکن، تا يك امشب خدای را نماز گذارم و شب را بدعا و استغفار بپای برم، چه او میداند که من نماز را و قرائت قرآن را و کثرت دعا و استغفار را دوست میدارم، پس عباس باز شتافت و هنوز سواران او در برابر سپاه کوفه بیای بودند و آن جماعت را نصیحت میکردند و پند و موعظت میگفتند.

بالجمله، عباس برسید و پیام امام را برسانید. عمر سعد با شمر گفت: رأی چیست؟ روا باشد که ایشان را از این هنگام تا فردا بگاه مهلت گذاریم؟ شمر گفت اگر من زمام کار داشتم، ساعتی ایشان را مهلت نمیگذاشتم، اکنون کار بدست تو است و امیر جنک توئی، من چه گویم؟ عمر سعد گفت: کاش هرگز باین امیری تن در ندادم و باین تهلکه (2) در نیفتم. عمرو بن الحجاج الزبیدی گفت: سوگند با خدای، اگر مردم ترك و دیلم (3) این مهلت از شما خواستند، دعوت ایشان را اجابت فرمودید، نه آخر ایشان آل محمد، این تردید و توانی چیست؟ اینوقت عمر سعد رسولی در خدمت عباس روان کرد و پیام داد که:

أَنْتَ قَدْ أَجَلْنَا كُمْ إِلَى غَدٍ فَإِنْ اسْتَسَلَمْتُمْ سَرَّحْنَا بِكُمْ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ إِنْ زِيَادٍ وَإِنْ أَيْتُمْ فَلَسْنَا بَتَارٍ كَيْكُمْ

گفت: يك امشب شما را مهلت گذاشتیم بامدادان اگر سر بفرمان در آوردید شمارا بنزد پسر زیاد کوچ خواهیم داد و اگر نه دست از شما باز نخواهیم داشت و فیصل (4) امر بر ذمت شمشیر خواهیم گذاشت. این هنگام هر دو لشکر بآرامگاه خود باز شدند و بیارمیدند.

ص: 218

1- مناجزت: جنگ

2- تهلکه، پاورقی ص 144

3- دیلم: یکی از شهرهای گیلان که حر به مردم آنجا تبر هیزم شکنی و نیزه کوچک است و در نزد اعراب بنخواری یاد میشوند

4- فیصل: حاکم بین حق و باطل

ذکر وقایع شب جمعهء دهم و حرم الحرام که یوم عاشورا خوانند، در سال شصتم هجری

ابوحمره ثمالی از علی بن الحسین علیهما السلام روایت میکند که :

قَالَ لَا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي اسْتَشْهَدَ فِيهِ أَبِي أَجْمَعَ أَهْلُهُ وَأَصْحَابُهُ فِي لَيْلَةِ ذَلِكَ الْيَوْمِ فَقَالَ لَهُمْ يَا أَهْلِي وَشِيعَتِي اتَّخَذُوا هَذَا اللَّيْلَ جِمَالِكُمْ فَأَنْهَجُوا بَأَنْفُسِكُمْ فَلَيْسَ الْمَطْلُوبُ غَيْرِي وَفَتَلُونِي مَا فَكَّرُوا فِي غَيْرِي فَأَنْجُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ فَأَنْتُمْ فِي حِلِّ سَعَةٍ مِنْ بَيْعَتِي وَعَهْدِي الَّذِي عَاهَدَ تَمُونِي

ابوحمره میگوید : که سید سجاد ، فرمود : در شب آن روز که پدر من شهید شد ، اهل و اصحاب خود را حاضر ساخت و فرمود: ای اهل من و شیعیان من ! در این شب شتران خود را بر نشینید و جان خود را بسلامت در گذرانید ، مطلوب این قوم جز من نیست ، چون مرا بکشند هرگز باد از شما نکنند ، طریق نجات پیش دارید که من بیعت خود را و عهدی که شما با من استوار بستید ، از گردن شما ساقط ساختم . چون آن جماعت این کلمات را اصغا (1) نمودند ، همگان بیک زبان ندا در دادند که : ای ابو عبدالله ؛ ای سید و مولای ما ! سوگند باخدای که هرگز دست از دامن تو باز نداریم ، تا مردمان گویند: ترك گفتند امام خود را و بزرگ خود را و او را فریداً وحیداً (2) بجای گذاشتند چه عذر در نزد خدای برتراشیم ؟ که امام خود را دست بازداشتیم ؟ لا أمّ ، جز این نیست که در رکاب تو کشته شویم . فرمود : ای قوم ! من فردا کشته میشوم و شما همگان کشته میشوید

ص: 219

1- اصغا : گوش دادن

2- فریداً ، وحیداً : تنها ، یکتا

یکتن از شما باقی نمیماند گفتند : سپاس خدای را که گرامی داشت ما را بنصرت تو و تشریف کرد ما را بسعادت شهادت در حضرت تو، ای پسر رسول خدای! آیا شاد نباشیم از ملازمت خدمت شما؟

خبر دادن حسین علیه السلام شهادت قاسم و عبد الله را

فَقَالَ جَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا وَ دَعَا لَهُمْ بِخَيْرٍ فَأَصَبَّ بَحٌّ وَقُتِلَ وَقُتِلُوا مَعَهُ أَجْمَعُونَ فَقَالَ لَهُ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ وَأَنَا فِي مَنُ يُقْتَلُ فَأَشْفَقَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَ كَقَالَ يَا عَمَّ أَحَلَّى مِنَ الْعَسَلِ فَقَالَ أَيُّ وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمُّكَ إِنَّكَ لِأَحَدٌ مَن يُقْتَلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ بَعْدَ أَنْ تَبْلُغَ بَيْلَاءَ عَظِيمٍ وَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ فَقَالَ يَا عَمَّ وَيَصِدُّونَ إِلَى النَّسَاءِ حَتَّى يُقْتَلَ عَبْدُ اللَّهِ وَهُوَ رَضِيْعٌ فَقَالَ فِدَاكَ عَمُّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذَا جَفَّتْ رُوحِي عَطَشًا وَصِرْتُ إِلَى خَيْمِنَا فَطَلَبْتُ مَاءً وَ لَبْنَا فَلَا أَحَدٌ قَطُّ فَأَقُولُ نَاوِلُونِي إِنِّي لِأَشْرَبُ مِنْ فِيهِ فَيَأْتُونِي بِهِ فَيَصَدُّ عُونَهُ عَلَيَّ يَدِي فَاحْمِلْهُ لِأَذْنِيهِ مِنْ فِي فَيَرْمِيهِ فَاسْقُ لَعَنَهُ اللَّهُ بِسَهْمٍ فَيَنْحَرُهُ وَهُوَ يُنَاغِي فَيَفِيضُ دَمُهُ فِي كَفِّي فَارْفَعَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَقُولُ اللَّهُمَّ صَبِرًا وَ احْتِسَابًا فِيكَ فَتَعْجَلْنِي الْأَسَدُ مِنْهُمْ وَ النَّارُ تَسْتَعْرِ فِي الْخَنْدَقِ الَّذِي فِيهِ فِي ظَهْرِ الْخَيْمِ فَأَكْرِ عَلَيْهِمْ فِي أَمْرِ أَوْقَاتٍ فِي الدُّنْيَا فَيَكُونُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ فَبَكَى وَ بَكَينَا وَ اِزْتَفَعَ الْبُكَاءُ وَ الصُّرَاخُ مِنْ ذَرَارِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْخَيْمِ وَ يَسْتَلُّ زُهَيْرُ ابْنِ الْقَيْنِ وَ حَبِيبُ بْنُ

مُظَاهِرٍ عَنِّي فَيَقُولُونَ يَا سَيِّدَنَا فَسَدِّدْنَا عَلَيْنِي عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيُشِيرُونَ إِلَيَّ مَاذَا يَكُونُ مِنْ حَالِهِ فَيَقُولُ مُسَدِّعًا مَّا كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا
فَكَيْفَ يَصِلُونَ إِلَيْهِ وَهُوَ أَبُو ثَمَانِيَةِ أُمَّةٍ

فرمود: خداوند خبردهاد شما را و چون روز بر آمد آن حضرت شهید شد و همگان با او شهید شدند. هنگام تقریر این کلمات، قاسم بن حسن عرض کرد: من کشته میشوم؟ فرمود: ای پسرک من! مرگ در نزد تو چگونه است؟ عرض کرد: از غسل شیرین تر است، فرمود: ای والله - عم تو فدای تو شود. تو نیز بعد از ابتلای عظیم کشته شوی و فرزند من عبدالله نیز کشته شود، گفت: ای عم! این لشکر تا نزد زنان تاختن کنند؟ و عبدالله شیرخواره را بکشند؟ فرمود: - عم تو فدای تو باد - عبدالله را میکشند، گاهی که از عطش مشرف بر موت باشد و چند که من در خیمها طلب آب و شیر میکنم، چیزی نمی یابم، میفرمایم: پسر مرا بمن آرید تا او را شربتی از دهان خود بچشانم، چون او را بمن آوردند، برگیرم و گاهی که بنزدیک دهان آورم، فاسقی تیری بسوی او رها دهد و او را نحر (1) کند و دست من از خون او سرشار میشود و بسوی آسمان می افشانم و میگویم: ای پروردگار من! صابرم بر بالای تو و احتساب از تو میجویم. اینوقت لشکر با تیغ و سنان بر من حمله می افکنند و آتش از خندقی که در پشت خیام است، زبانه زدن میگیرد و من حمله میکنم در تلختر وقتی از اوقات دنیا و این چنین خدای خواسته است.

سید سجاد میفرماید: چون این کلمات را بفرمود بگریست و ما همگان بگریستیم: بانك گریه و فزع از ذریهء رسول خدا بالا گرفت. اینوقت زهیر بن القین و حبیب بن مظاهر خواستند بدانند که سید سجاد نیز شهید میشود. عرض کردند: ای سید ما! چونست حال مولای ما علی؟ با دیده اشك آلود فرمود:

ص: 221

1- کشتن شرعی شتر را در (نحر) گویند. و طریفه آن اینستکه: دستهای او را بسته، کاردی بگلو کاهش فرو برند

خداوند نسل مرا در دنیا منقطع نمیگذارد، چگونه با او دست توانند بافت و حال آنکه او پدر هشت امام است؟

رخصت دادن حسین (علیه السلام) یارانش را بیاز گشت

بالجمله، چون شب عاشورا فرارسید و تاریکی جهان را فرو گرفت، دیگر باره حسین علیه السلام، مردم خویش را هم تحن داشت و بمیزان آزمون و آزمایش در گذرانید. در تفسیر امام مسطور است:

قَالَ الْحُسَيْنُ لِعَسْكَرِهِ أَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي فَالْحَقُّوا بِعَشَائِرِكُمْ وَمَوَالِيكُمْ . .

بالشکر خویش فرمود: من بیعت خود را از گردن شما فرو گذاشتم، بشتابید

و با خویشاوندان و دوستان خود پیوسته شوید. آنگاه روی با اهل بیت کرد

وَقَالَ قَدْ جَعَلْتُكُمْ فِي حِلٍّ مِنْ مُفَارَقَتِي فَإِنَّكُمْ لِأَطِيقُوا نَهْمَ لَتُّصَافِ إِعْدَادِهِمْ وَقُوَادِهِمْ وَمَا الْمَقْصُودُ غَيْرِي فَادْعُونِي وَالْقَوْمُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُعِينُنِي وَلَا يُحْلِينِي مِنْ حُسْنِ نَظَرِهِ كَمَا دَاتِهِ فِي أَسْلَافِنَا الطَّيِّبِينَ.

با اهل بیت فرمود: شما را نیز اجازت کردم که از من جدا شوید، چه طاقت رزم ایشان را ندارید و با عدت و عدت (1) ایشان توانا نیستید و هیچکس جز من مقصود این جماعت نیست، مرا دست باز دهید با این قوم، همانا خداوند مرا اعانت میکند و بنظر رحمت نگران میگردد، چنانکه بگذشتگان طیب و پاهین من نگران بود. امام علیه السلام میفرماید:

فَأَمَّا عَسْكَرُهُ فَمَفَارَقُوهُ وَأَمَّا أَهْلُهُ الْأَدْنَوْنَ مِنْ أَقْرَبِ نَهْ فَأَبُوا.

ص: 222

1- عدت . بکسر عین : افراد سپاه . و بضم عین : اسلحه و اسباب جنگ

می فرماید: لشکر او مفارقت اختیار کردند و پراکنده شدند و خویشاوندان و خاصان او از تفرق ابا نمودند و بپایندند. و من بنده از این پیش رقم کردم: در مروج الذهب میگوید: لشکر حسین علیه السلام هزار سوار و صد پیاده بود، تواند شد که از آن جماعت چند که بجای مانده بودند در این شب یکباره متفرق شدند و افزون از هفتاد و دو تن کس بجای نماند.

بالجمله، آنان که بجای ماندند عرض کردند: یا ابن رسول الله ما هرگز از تو جدا نشویم و محزون میشویم بدانچه تو محزون میشوی و میرسد ما را آنچه میرسد تورا و قربت و مکانت ما در نزد خداوند آنستکه ملازم خدمت تو باشیم. چون سخن بدینجا آوردند،

فَقَالَ لَهُمْفَان كُنْتُمْ قَدْ وَطَّنتُمْ انْفُسَكُمْ عَلَيَّ مَا وَطَّنتُ نَفْسِي عَلَيْهِ فَاَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ اِنَّمَا يَهَبُ الْمَنَازِلَ الشَّرِيفَةَ لِعِبَادِهِ لَصَبْرِهِمْ بِاحْتِمَالِ الْمَكَارِهِوَ
اِنَّ اللَّهَ وَاِنْ كَانَ خَصْنِي مَعَ مَنْ مَضِي مِنِّي مِنْ اَهْلِي الَّذِي اَنَا اَخْرَهُمْ بَقَاءً فِي الدُّنْيَا مِنَ الْمَكْرُمَاتِ بِمَا يَسْهُلُ مَعَهَا عَلَيَّ اِحْتِمَالِ الْكُرْبِيَهَاتِ فَاِنْ
لَكُمْ شَطْرٌ ذَلِكَ مِنْ كَرَامَاتِ اللَّهِ تَعَالَىو اِعْلَمُوا اَنَّ الدُّنْيَا حُلُوْهَا وَ مَرَّهَا حِلْمٌ وَا لْاِثْتِبَاءُ فِي الْاٰخِرَةِ وَا لْفَائِزُ مِنْ فَاَزَ فِيهَا وَا لَشَقِيُّ مِنْ شَقِيِّ فِيهَا

حسین علیه السلام در پاسخ اهل بیت فرمود: باشد که شما دل بر چیزی بندید که من بسته ام. دانسته باشید که خداوند عطا میفرماید منازل شریف و مواطن منیف (1) را با بندگانی که در اقتحام (2) بلیات شاکر و با احتمال مکروهات صابر باشند و اگر

-1

ص: 223

1- منیف، اسم فاعل از انافه: عالی، بلند

2- اقتحام: با زحمت خود را در کاری انداختن

خداوند مخصوص دارد مرا با آنان که از اهل بیت منند و در گذشتند و من واپسین ایشانم در بقای دنیا و از در کرامات مال میفرماید بر من حمل مکروهات را، شما را نیز بهری از کرامات خدای بهره تواند بود. بدانید که زشت و زیبایی دنیا نمایش خواب را ماند و بقا و بیداری در دار آخرت است، آنکس که در آخرت رستگار است جاودانه رستگار است و آنکس که در آخرت شقاوت شعار است جاودانه گرفتار است.

بالجمله، در شب عاشورا حسین علیه السلام تا بامداد با اصحاب راکع و ساجد و قائم و قاعد. بودند و خدای را ستایش و نیایش یاد میکردند و تسبیح و تهلیل مشغول بودند

ذکر روز عاشورا و بزرگترین داهیهء دهاء در عالم ایجاد و حیز گون و فساد

*ذکر روز عاشورا و بزرگترین داهیهء دهاء در عالم ایجاد و حیز گون و فساد (1)

چون شب عاشورا پای آمد و سفیده صبح سر بر زد حسین علیه السلام نماز بگذاشت

و بروایت زین العابدین علیه السلام دست برداشت

اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَأَنْتَ رَجَائِي فِي كُلِّ شَدِيدَةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلِ بِي ثِقَةً وَعُدَّةً كَمِ مِنْ كَرْبٍ يَضْعُفُ فِيهِ الْفؤَادُ وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَتَعْيَا يَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمَتُ بِهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَدَّ كَوْنَهُ إِلَيْكَ رَاغِبًا إِلَيْكَ فِيهِ عَمَّنْ سِوَاكَ فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَّ فُتْنَهُ وَكَفَّانْتَ وَلِيَّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَصَاحِبُ كُلِّ حَاجَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ

ص: 224

1- حیز گون و فساد . باصطلاح حکما، جهان ماده و طبیعت است

عرض کرد: ای پروردگار من! توئی معتمد من در هر اندوه گلوگیزی و توئی امید من در هر شدت جانکاهی (1) و توئی ملجأ من و ساز و برگمن در هر خطبی که بر من فرود آید. چه بسیار اندوه دلاویز که دل را بکاهش اندازد و

طریق چاره را مسدود سازد و دوست را بدست خذلان فرسایش (2) دهد و دشمن را در شماتت افزایش فرماید، و من بدرگاه تو آوردم و شکایت بحضرت تو کردم و راز دل جز با تو نگفتم و بیرون تو کس نجستم، پس آن بلای متراکم را تو فرح بخشیدی و آن خطب مظلم را منقش (3) ساختی، پستوئی ولی هر نعمت خداوند هر نیکوئی و منتهای هر آرزو. چون این مناجات را بنهایت آورد، سلاح جنک خویش را طلب فرمود و زره رسول خدای را در پوشید و عمامه سحاب آنحضرت را بر سر گذاشت و آن خودی بود از آهن که اطراف آن يك بدست رزه (4) داشت و رزه آن خود بر فراز رزه می آمد و اطراف گردن و چهرگان را از زخم ستیف و سنان حفظ مینمود. آنگاه شمشیر رسول خدای را بر میان بست و از خیمه بیرون شد و بفرمود: تا آن حطب و قصب (5) که در خندق انباشته داشتند، آتش در زدند تا مبادا در غلوی (6) جنک پاره ای از سپاه کوفه از جانب دیگر بلشکرگاه در آیند. هم بروایت ابن قولویه در کتاب کامل روی باصحاب کرد،

فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَفِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّهُ قَالَ كَلُّكُمْ تُقْتَلُونَ إِلَّا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ.

فرمود: همانا خداوند شما را اجازت فرمود تا جهاد کنید، پس بر شما است که جلاباب صبر و شکیبائی در پوشید و چند که توانید بکوشید و بروایتی فرمود: که همگان کشته خواهید شد و جز علی بن الحسین کس زنده نخواهد ماند.

ص: 225

1- جانکاه: کم کننده جان

2- فرسایش: پایمالی، لگد کوبی

3- منقش: زایل، برطرف

4- بدست: وجب. رزه: ریسمان، بند

5- پاورقی ص 214

6- غلوا: بضم غین وفتح یا سکون لام: ابتدای جوانی و نشاط آن، جوشش هر چیز

یاوه سرائی شمرهنگام دیدن خندق

اینوقت از آن سوی لشکر ابن سعد جنبش کردند و گرداگرد معسکر حسین علیه السلام را پره زدند چون آن خندق و آتش افروخته را نگران شدند، شگفتی گرفتند. شمر ذی الجوشن با علی صوت فریاد برداشت که:

يَا حَسِينَ اَتَعْجَلْتَ بِالنَّارِ قَبْلَ يَوْمِ

و گفت: ای حسین! پیش از آنکه قیامت برسد شتاب کردی باتش؟ امام فرمود: این گوینده کیست؟ مگر شمر است؟ گفتند: جز او نیست

فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَاعِيَةِ الْمُعَرِّي اَنْتَ اَوْلَى بِهَا صَلَاتًا.

فرمود: ای بز چران! تو سزاوار تری باتش افروخته. مسلم بن عوسجه خواست تا خدنگی بسوی او بگشاید، حسین علیه السلام رضا نداد. عرض کرد: رخصت کن تا او را هدف تیر سازم، چه این فاسق از دشمنان خدا و بزرگان ستمکاران است و خداوند را بر او چیره میفرماید،

فَقَالَ لَهُ الْحَسِينُ لَا تَرَمِهِ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدِيَهُمْ بِقِتَالٍ.

فرمود: او را با تیرهزن، چه من مکروه میدارم که با این جماعت ابتدا

بمقاتلت کنم.

هلاک سه تن از لشکر عمر سعد بنفرین حسین (علیه السلام)

آنگاه ابن ابی جویریة المزنی، اسب بکنار خندق راند چون صنعت خندق

و نیران لهب را نظاره کرد، در عجب شد ندا در داد که:

يَا حَسِينَ وَأَصْحَابِ الْحُسَيْنِ اُبْشِرُوا بِالنَّارِ اُبْشِرُوا بِالنَّارِ فَقَدْ تَعَجَّلْتُمْوهَا فِي الدُّنْيَا

گفت: ای حسین و اصحاب حسین! شاد خاطر باشید باتش که قبل از آخرت تعجیل کردید ادراک آن را در دنیا، حسین علیه السلام فرمود: کیست اینمرد و گفتند: ابن ابی جویریة.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ أُنْعِمِيَّ بِالنَّارِ وَأَنَا قَادِمٌ عَلَى رَبِّ كَرِيمٍ.

آیا مرا باتش تعبیر (1) میکنی و حال آنکه من بحضور پروردگار کریم میروم . آنگاه فرمود :

اللَّهُمَّ أَذِقْهُ عَذَابَ النَّارِ فِي الدُّنْيَا

پس عرض کرد: ای پروردگار! او را در دنیا عذاب آتش بچشان . در زمان اسب او بر مید و آغاز حرونی (2) نهاد و او را از پشت خویش در انداخت، چنانکه یکپایش در چنبر رکاب مقید گشت ، همچنانش همی کشید تا بخندق در افکند و در آتش بسوخت . اصحاب حسین علیه السلام ، چون این بدیدند بانگ تکبیر بر آوردند

فَقَالُوا يَا لَهَا مِنْ دَعْوَةٍ مَا أَسْرَعَ إِجَابَتَهَا

و از سرعت اجابت این دعوت شاد و شاکر شدند و ندانی از آسمان بزیر

آمد که :

تَهْنِئَتِكَ الْإِجَابَةُ يَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ

یعنی گوارا باد تو را اجابت دعوت ، ای پسر رسول خدای ؛ از لشکرا بن سعد مروان بن وائل حدیث میکند که . چون من اینصورت بدیدم ، از قتال با ابو عبدالله پای در کشیدم . ابن سعد گفت : چه افتاد تو را که از جنگ حسین دست باز داشتی ؟ گفتم : سوگند با خدای که من دیدم چیزی از اهل این بیت که تو ندیدی . والله هرگز با حسین قتال نخواهم داد .

از پسن او تمیم بن حصین الفرازی فریاد برداشت که :

يَا حُسَيْنُ يَا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ تَرَوْنَ إِلَى مَاءِ الْفُرَاتِ يُلُوحُ كَأَنَّهُ بَطُونُ الْحَيَاتِ وَاللَّهِ لَا ذُقْتُمْ مِنْهُ قَطْرَةً حَتَّى تَدُو قَوْلَ الْمَوْتِ جُرْعًا .

ص: 227

1- تعبیر : سرزنش کردن

2- حرونی : چموشی ، نافرمانی

گفت: ای حسین و اصحاب حسین! آیا نمی بینید آب فرات را که مانند شکم مار روشن و روان است؟ سوگند با خدای که قطره ای نخواهید چشید تا گاهی که شربت مرگ در کشید. حسین علیه السلام فرمود: چه کس است؟ گفتند: تمیم بن حصین

فَقَالَ الْحُسَيْنُ هَذَا وَابُوهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ اللَّهُمَّ أَقْتُلْ هَذَا عَطْشًا فِي هَذَا الْيَوْمِ

حسین علیه السلام فرمود: تمیم و پدرش حصین از اهل جهنم اند. آنگاه عرض کرد: ای پروردگار! هلاک کن تمیم را در این روز بزحمت تشنگی، پس تمیم را چنان زحمت تشنگی گلوگیر گشت که از اسب در افتاد و بزیر پای سواران جان بداد

اینوقت از ساقهء سپاه، عمر بن سعد بر سید محمد بن اشعث بن قیس کندی فراز آمد و گفت: ای حسین پسر فاطمه! از رسول خدا کدام حشمت و حرمت تو را است که بیرون تو دیگری را نیست و آن حضرت این آیت مبارک را تلاوت

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَالَ وَاللَّهِ إِنَّ مُحَمَّدًا لَمِنَ آلِ إِبْرَاهِيمَ وَإِنَّ الْعِترَةَ الْهَادِيَةَ لَمِنَ آلِ مُحَمَّدٍ

چون آیه مبارکه قرآن را در فضیلت آل محمد قرائت کرد و ایشان را بر تمامت عالمیان تفضیل داد، فرمود: گوینده این کلمات کدام کس بود و گفتند: محمد بن اشعث، این هنگام حسین علیه السلام سر بسوی آسمان برداشت،

فَقَالَ اللَّهُمَّ أَرِ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ ذُلًّا فِي هَذَا الْيَوْمِ لَا تَعِزَّهُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا

یعنی ای پروردگار من! محمد بن اشعث را هم امروز لباس ذلت در پوشان و پس

از امروز هرگز او را خلعت عزت عطا مکن . در زمان محمّد بن اشعث راعارضه ای فراز آمد و قضای حاجت را (1) از میان جماعت بیکسوی شد. خداوند عقربی بر وی بگماشت تا حشفهء او را بگزید و او مکشوف العورة ، میان پلیدی خویش بغلطید تا جان بسپرد.

صف آرائی جانبین

اینوقت حسین علیه السلام اصحاب خویش را بصف خواست کرد و همگان سی و دو تن سوار و چهل تن پیاده بودند، پس زهیر بن القین را با بیست تن در میمنه باز داشت و حبیب بن مظاهر را با بیست کس بمیسره گماشت و رایت جنک را با برادر خود عباس عطا فرد و خویشتن با سایر سپاه در قلب جای کرد و معسکر خویش را از پس پشت انداخت.

از آن سوی ابن سعد نیز رده راست کرد. و او را سی هزار تن سواره و پیاده بود ، پس میمنه سپاه را بعمر و الحجاج سپرد و شمر بن ذی الجوشن را در میسره جای داد و عروه بن قیس را بر سواران گماشت و شبت بن ربیع را با رجاله باز داشت و خویشتن با گروهی انبوه در قلب در ایستاد .

شاهد گرفتن حسین (علیه السلام) قرآن را و حضور جنیان

اینوقت حسین علیه السلام بر شتری دراز بالابر نشست و قرآنی را باز کرده ، بر فراز .

سر گذاشت و بمیان هردو صف در آمد و در ایستاد و بانك در داد که : میان من و میان شما کتاب خدای حاضر است وجد من رسول الله ناظر . اینوقت خداوند رفر نصرت را بر سر او بازداشت و آن حضرت را بر نصرت اعدا و لقای خدا مخیر ساخت آن حضرت لقای خداوند را اختیار کرد و جز خدای را پشت پای زد.

عبدالله بن محمّد رضا الحسینی در کتاب جلاء مینگارد که : اینوقت جماعت جنی

حاضر حضرت شده ، عرض کردند : ما را اجازت فرمای تا تو را نصرت کنیم . حسین علیه السلام رخصت فرمود و از برای شهادت استوار بیاید

ص: 229

موعظه کردن بریر کوفیان را

بریر بن خضیر عرض کرد: یا ابن رسول الله! اجارت میفرمائی بجانب این قوم

شوم؟ و سخنی چند که دانم بگویم؟ فرمود: روا باشد، پس بریر پیش تاخت و بانك برافراخت

فَقَالَ يَا مَعْشَرَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ وَسِرَّ رَاجًا مُنِيرًا وَهَذَا مَاءُ الْفُرَاتِ تَلْعُ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَكِلَابُهَا وَقَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِهِ.

گفت: ای گروه مردمان به خداوند عمل را بسوی شما برسالت فرستاد، تا شما را پیاداش کار نیک، بشارت بهشت داد و بکیفر کردار بد تهدید دوزخ فرمود، او است نور تابنده و بندگان را بخداوند خواننده. هان ای مردم اینک آب فرات است که خنازیر سواد (1) و سگان کوفه از آن می آشامند و دهان میزنند و شما در میان فرات و اهل بیت او حاجز و حایل (2) گشته اید! لشکر کوفه او را بانك زدند که: ای بریر! فراوان سخن مکن.

فَوَاللَّهِ لَيُعْطِشُ الْحَسِينَ مَا عَطِشَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ.

یعنی سوگند با خدای، حسین تشنه میماند چنانکه تشنه ماند آنکس که قبل از وی بود. و روی این سخن را با عثمان بن عفان داشتند، که او تشنه کشته شد

خطبه حسین (علیه السلام) و استشهاده او از بزرگان کوفه

اینوقت حسین علیه السلام، را حله خویشرا جنبش داد و با علی صوت فریاد برداشت

که: ای اهل عراق!

ص: 230

1- سواد: نام چند محل از اراضی عراق و اطراف کوفه

2- پاورقی 193

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا قَوْلِي وَلَا تَعْجَلُوا حَتَّىٰ أُعْظِمَكُم بِمَا يَحِقُّ لَكُمْ عَلَيَّ وَحَتَّىٰ أُعْذِرَ إِلَيْكُمْ فَإِنْ أُعْطِيتُمُونِي النَّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسَدَ عَدَاةٍ لِّمَنْ تُعْطُونِي النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَاجْمِعُوا رَأْيَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ أَفْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْتَظِرُونِ (1) « إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (2) ».

فرمود: ای مردم! بهوای نفس عجلت مکنید و گوش فرا دارید، تا شما را

بدانچه سزاوارید موعظتی گویم و عذر خویش را مکشوف سازم که از در انصاف بیرون شوید و آرای پراکنده خود را فراهم آرید و آنچه بر شما مکشوف است مستور مگذارید، از پس آن بر آنچه میخواهید اقدام کنید و حکم برانید و مهلت مگذارید، همانا ولی من خداوندی است که قرآن را فرو فرستاد و او است ولی صالحان. آنگاه خدای را ثنا گفت و رسول را درود فرستاد و بدین خطبه مبارکه ابتدا کرد:

ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَأَنْسِدُ بُونِي فَأَنْظُرُوا مَنْ أَنَا ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَيَّ أَنْفُسِكُمْ وَعَاتِبُوهَا فَأَنْظُرُوا هَلْ يَصْلُحُ لَكُمْ قَتْلِي وَإِنتِهَاكَ حُرْمَتِي أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَأَبْنُ وَصِيِّهِ وَابْنُ عَمِّهِ وَأَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ الْمَصَدِّقُ لِرَسُولِ اللَّهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ أُولَئِكَ حَمْرَةٌ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّي أُولَئِكَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ بِجَنَاحَيْنِ عَمِّي أَوْ لَمْ يَبْلُغْكُمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِي وَالْأَخِي هَذَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِنْ صَدَّقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ وَ

ص: 231

1- قرآن مجید (72، 10)

2- قرآن مجید (195، 8)

هُوَ الْحَقُّ وَاللَّهُ مَا تَعَمَّدَتْ كَذِباً مُنْذَ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقَّتْ عَلَيْهِ أَهْلُهُ وَإِنْ كَذَّبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ لَوْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ سَلَمُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ وَأَبَا سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ وَسَهْلَ بْنَ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَأَنْسَ بْنَ مَالِكٍ يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالََةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي وَلَا خِيَّيَ أَمَّا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَفْكِ دَمِي

فرمود: هان هان ای جماعت لختی بیندیشید و نیک نظاره کنید و بدانید من کیستم و نسبت من با کیست، آنگاه با خویش آئید و خویشتن را ملامت کنید و نگران شوید که پسندیده است از برای شما قتل من و هتک حرمت من. آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم و پسر وصی پیغمبر شما نیستم که او پسر عم رسول خدا بود که با رسول خدا ایمان آوردور رسول خدای را بدانچه از جانب خدای آورد تصدیق کرد؟ آیا حمزه سیدالشهداء عم من نیست و آیا جعفر که بادو بال در بهشت طیران میکند عم من نیست؟

آیا شما نشنیدید که رسول خدا در حق من و برادرم حسن فرمود: ایشان در سید جوانان اهل بهشتند و اگر سخن مرا از در صدق میدانید، اصابه حق کرده باشید، سوگند با خدای، هرگز از در کذب سخن نرانم و دانسته ام خداوند در و غزن را دشمن دارد، با اینهمه اگر تکذیب میکنید مرا، در میان شما بسیار کس باشد که آگهی دارد و گواهی دهد: از جابر بن عبدالله انصاری و ابوس. خدری و سهل بن سعد ساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک، پرسش کنید تا شما را بیاباگاهانند، چه ایشان در حق من و برادر من، از رسول خدای شنیده باشند، آیا کافی نیست مر شما را که خون من نریزید؟

یاوه سرائی شمر و پاسخ ابن مظهر بوی

چون سخن بدینجا آورد، شمر ذی الجوشن گفت:

أَنَا أَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كُنْتَ أَدْرِي مَا تَقُولُ.

ص: 232

یعنی خدای را از در شك و ریب بیرون صراط مستقیم عبادت کرده باشم ،

اگر بدانم تو چه میگوئی و از این، تذکره بایه مبارکه قرآن نمود:

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى - وَمِنْ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ أَلْقَى الْقَلْبَ عَلَى وَجْهِ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (1) «

در جمله، میفرماید: بعضی از ناس خدای را عبادت میکنند، بی آنکه در دین استوار باشند، پس اگر ادراک خیری کردند، مطمئن خاطر شوند و اگر کار دیگر گونه شد، عقیدت خویش را دیگر گونه کنند، لاجرم ایشان در دنیا و آخرت خایب و خاسر (2) باشند. چون حبیب بن مظاهر، سخن شمر را اصغا نمود

فَقَالَ لَهُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَاكَ نَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفًا وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ مَا تَدْرِي مَا يَقُولُ فَدَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ

حبیب گفت: ای شمر؛ تو خدای را بهفتاد شك و ریب عبادت میکنی و من شهادت میدهم که این سخن بصدق گفتمی که: من نمیدانم حسین چه میگوید. البته نمیدانی، خداوند قلب تو را بخاتم خشم مختوم (3) داشته و بغشاوهء غضب مغمور (4) فرمود.

خطاب حسین (علیه السلام) بیک يك از بزرگان کوفه

دیگر باره حسین آغاز سخن فرمود:

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا أَفْتَشْكُونَ أَنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ فَوَاللَّهِ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي فِيكُمْ

ص: 233

1- سوره 22 آیه 11

2- خایب؛ نا امید. خاسر: زیانکار

3- مختوم: مهر نهاده

4- غشاوة (بتثلیث الغین): پرده. مغمور: فرورفته، غرق شده

لَا فِي غَيْرِكُمْ وَيُحْكَمُ أَتَطْلُبُونِي بِقَتِيلٍ مِنْكُمْ فَتَلْتُهُ أَوْ مَالٍ لَكُمْ اسْتَهْلَكْتُهُ أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحَةٍ فَأَخَذُوا لَا يَكْلُمُونَهُ فَنَادَى يَا شَيْثَ بْنَ رَبِيعٍ وَ
 يَا حَجَّارَ بْنَ أَبِحَرَ وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَيَا يَزِيدَ بْنَ الْحَارِثِ أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ أَنْ قَدْ أُيْنَعَتِ الثَّمَارُ وَ اخْضَرَ الْجَنَابُ وَ إِنَّمَا تَقْدَمَ عَلَيَّ جُنْدُ لَكَ
 مُجَنَّدٌ

فرمود: اگر بدانچه گفتم شما را شك و شبهتی است، آیا همچنان در شك میباشید که من پسر دختر پیغمبر شما میباشم و سوگند با خدای
 در میان مشرق و مغرب پسر دختر پیغمبری جز من نیست، خواه در میان شما و خواه در غیر شما، وای بر شما، از شما کسی را کشته ام و
 شما خون او را از من طلب میکنید؟ یا مالی را از شما تباه کرده ام؟ یا کسی را بجراحی آسیب زده ام، قصاص میجوئید؟ هیچکس آن
 حضرت را پاسخ نگفت. دیگر باره ندا در داد که: ای شیبث بن ربیع! وای حجار بن ابهر! وای قیس بن اشعث! وای یزید بن حارث!
 مگر شما نبودید که بسوی من نامه ها متواتر کردید، که میوه های اشجار ما رسیده است و بوستان های ما سبز گشته است و بسوی ما
 تعجیل کن که از برای تو لشکرها آراسته ایم.

گفتار اشعث و پاسخ حضرت حسین (علیه السلام)

اینوقت اشعث آغاز سخن کرد و گفت: ما نمیدانیم چه میگوئی؟ هم اکنون

حکم بنی عم خود یزید را بپذیر و او تو را جز بدلخواه تو دیدار نخواهد کرد

فَقَالَ لَهُمُ الْحَسَنِ لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفْرَ لَكُمْ فِرَارَ الْعَبِيدِ ثُمَّ نَادَى يَا عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي عُدْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ وَ
 أَعُوذُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ

فرمود: لا والله. هرگز دست خود از درذلت، بدست کس ندهم و از شما.

نگریزم چنانکه عبید گریزند. یا عباد الله! من پیروردگار خود و پروردگار شما پناهنده ام، که شما را ناپدید کند و بحضرت خداوند گریزنده ام، از هر متکبری که ایمان بروز حساب ندارد. آنگاه از راحله خود فرود آمد و عقبه بن سمعان را بفرمود: تا آن شتر را عقال (1) برنهاد و اسب رسول خدای را که مرتجز نام داشت طلب نمود و بر نشست و با چند تن از اصحاب بمیان هر دو صف روان شد و بریر بن خضیر از پیش روی میرفت.

مقالات بریر با کوفیان

چون راه با سپاه کوفه نزدیک کرد، بریر را فرمان داد که با این جماعت

فَقَالَ يَا قَوْمِ اتَّقُوا اللَّهَ فَإِنَّ نَقَلَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ قَدْ أَصْبَحَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّتُهُ وَعِثْرَتُهُ وَبَنَاتُهُ وَحَرَمِهِ فَهَاتُوا مَا عِنْدَكُمْ وَمَا الَّذِي تُرِيدُونَ أَنْ تَصْنَعُوا بِهِمْ

گفت: ای قوم: از خدای بترسید و وصیت پیغمبر را فرا یاد آرید که

فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي.

اینک نقل محمد است در میان شما و این جماعت فرزندان او و عثرت او و دختران او و حرم اویند، اکنون بگوئید: اندیشه شما چیست؟ و با ایشان چه صنعت در نظر دارید؟ گفتند: الا آنکه سر بفرمان امیر عبیدالله فرود آرد، تا چه فرماید.

فَقَالَ لَهُمْ بُرَيْرٌ أَفَلَا تَقْبَلُونَ مِنْهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا إِلَيَّ الْمَكَانَ الَّذِي جَاءُوا مِنْهُ وَيَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْسَيْتُمْ كُتُبَكُمْ وَعُهُودَكُمْ الَّتِي

ص: 235

اعطيتموها و اشهدتتم الله عليها يا ويلكم اذعوتتم (1) اهل بيت نبيكم و زعمتم انكم تقتلون انفسكم دونهم حتي اذا اتوكم اسلمتموهم الي ابنزياد و حلانموهم عن ماء الفرات بس ما خلقتم نبيكم في ذريته ما لكم لا سقاكم الله يوم القيامة فبس القوم انتم

برير گفت: آیا نمی پذیرید تا بمکان خود مراجعت کند؟ وای بر شما، ای اهل کوفه؛ آیا فراموش کردید کتب خود را که با او استوار نمودید و خدای را بشهادت گرفتید؟ وای بر شما، گاهی که شناختید اهل بیت پیغمبر خود و گمان کردید در راه او بذل جان خواهید، چون بنزد شما آمد او را تسلیم ابن زیاد نمودید و آب فرات را از وی دریغ داشتید، چه زشت مخلف که شمائید، پیغمبر خود را در حق ذریه او، خداوند سقایت نکند شما را در روز قیامت که بد ترقوم شمائید. جماعتی گفتند: ما نمیدانیم تو چه میگوئی؟ بریر گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي زَادَنِي فِيكُمْ بَصِيرَةً أَللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرءُ إِلَيْكَ مِنْ أَعْمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَللَّهُمَّ الْقَوْمَ أَللَّهُمَّ أَلْقِ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ حَتَّى يَلْقَوْكَ وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ قُضْبَانُ

یعنی سپاس خدای را که افزون کرد بصیرت مرا در شما، ای پروردگار من!

تبری (2) میجویم بسوی تو از افعال این قوم. ای خداوند من! زیان و ضرر این جماعت را در میان ایشان در افکن، تا گاهی که تورا ملاقات کنند و تو بر ایشان غضبناک باشی. اینوقت کوفیان او را هدف سهام ساختند و خدنگی چند بسوی او گشاد دادند، بریر باز شتافت.

سؤال و جواب حسین (علیه السلام) با کوفیان

حسین علیه السلام لختی اسب پیش راند و در برابر قوم عنان بکشید و با علی

صوت ندا در داد،

ص: 236

1- در اصل « اذعوتتم » بوده

2- تبری: بیزاری، بر کناری

فَقَالَتْ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْرِفُونِي قَالُوا نَعَمْ أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَسَبْطُهُ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمَّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وآلِهِ قَالُوا نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي
خَدِيجَةَ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ حَمْرَةَ عَمِّ أَبِي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ
قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا مُتَقَلِّدُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ

اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا لَا بَيْتَ هَا قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَأَنْشُدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوَّلَهُمْ
إِسْلَامًا وَأَعْلَمَهُمْ عِلْمًا وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا وَأَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي وَأَبِي الْمَدَائِدِ عَنِ الْحَوْضِ غَدًا يَذُودُ
عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يَذَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِي عَنِ الْمَاءِ وَلِوَاءِ الْحَمْدِ فِي يَدِي جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالُوا قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكِكَ حَتَّى تَذُوقَ
الْمَوْتَ عَطَشًا

فرمود: ای مردم! شما را سوگند میدهم بخدای آیا مرا میشناسید؟

گفتند: چرا نشناسیم! تو پسر رسول خدا و سبط رسول خدائی، پس در هر سؤالی ایشان را با خدای سوگند داد و همگان تصدیق کردند. فرمود: میدانید مادر من فاطمه دختر رسول خدا است؟ گفتند: میدانیم، فرمود: میدانید جدۀ من خدیجه دختر خویلد است و او اول زنی است در این امت که اسلام آورد و گفتند: چنین است. فرمود: میدانید حمزه سید الشهداء عم پدر من است؟ گفتند: جز این نیست، فرمود: میدانید جعفر طیار عم من است، گفتند: میدانیم، فرمود: میدانید اینک شمشیر رسول خدا است من بمیان بر بسته ام؟ گفتند: بدانیم، فرمود: میدانید، اینک عمامه رسول خدا است من بر سر دارم؟ گفتند: میشناسیم، فرمود: میدانید علی در اسلام از همگان سبقت دارد و در علم و حلم از همگان فضیلت او راست و او است مولای هر مؤمن و هر مؤمنه؟ گفتند: جز این نیست، فرمود: پس چرا خون مرا مباح میدانید؟ و حال آنکه فردای قیامت پدر من مردم بزه کار (1) را از حوض کوثر میراند، چنانکه شتران را از آبگاه رانند و لوای حمد در دست پدر من است،

گفتند: ما بر این جمله دانائیم و با اینهمه تو را دست باز ندهیم، ناگاهی که با لب تشنه شربت مرگ بنوشی. چون حسین این کلمه بشنید، دست فرابرد و محاسن مبارک را در پیچید،

ثم قال: إشتد غضب الله على اليهود، حين قالوا: عزيز ابن الله واشتد غضب الله على الصاری، حين قالوا: المسيح ابن الله واشت

ثُمَّ قَالَ إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ حِينَ قَالُوا عَزِيزُ ابْنِ اللَّهِ وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارِيِّ حِينَ قَالُوا الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ حِينَ عَبَدُوا النَّارَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ قَتَلُوا ابْنَ نَبِيِّهِمْ وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى هَذِهِ الْعِصَابَةِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ قَتْلًا إِنَّ نَبِيَّهُمْ أَمَا وَاللَّهِ لَا أُجِيبُهُمْ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يَرِيدُونَ

ص: 238

حَتَّىٰ أَلْقَى اللَّهَ وَ أَنَا مَخْضَبٌ بِدَمِي ثُمَّ قَالَ لَهُمْ لِمَ تَسْتَجِلُّونَ دَمِي قَالُوا بُغْضًا وَعُدْوَانًا .

فرمود: شدت کرد غضب خدا بر یهود، گاهی که عزیر را پسر خدای خواندند و شدت کرد خشم خدای بر نصاری، وقتی عیسی را پسر خدا دانستند و شدت کرد غضب خدا بر مجوس، وقتی پرستش آتش پرداختند و شدت کرد غضب خدا بر قومی که پسر پیغمبر خود را کشتند و شدت کرد غضب خدا بر این جماعت که اراده قتل پسر پیغمبر خود دارند، سوگند با خدای بهیچگونه این جماعت را اجابت نکنم از آنچه در دل دارند، تا گاهی که خدای را ملاقات کنم و بخون خویش مخضب (1) باشم، هان ای جماعت! از چه روی قتل مرا بر خود واجب شمرده اید؟ گفتند: بحکم دشمنی و کین توزی (2)

وصیت حسین (علیه السلام) با اهل بیت

اینوقت آن حضرت هر دو لشکر را بجای گذاشت و بسوی سراپرده خویش روان شد. زینب علیها السلام، حدیث میکند که: چون حسین را نگریدم که باز سراپرده میشود، بخیمه خویش در رفتم و بنشستم، باشد که نداند من از بیرون خیمه بنظاره بودم. چون بمیان سراپرده آمد، فرمود: کجا است زینب؟ عرض کردم: لیبک یا اخی! آنگاه ام کلثوم را طلب فرمود، بعد از آن فرمود: رقیه و صفیه و سکینه و فاطمه صغری را بخوانید، چون همگان حاضر شدند، عرض کردند: یا ابا عبدالله! مگر حاجتی است؟

فَقَالَ حَاجَتِي أُوصِيكُمْ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشْقُقَنَّ عَلَيَّ جَبِيًّا وَلَا تَلْطَمَنَّ عَلَيَّ خَدًّا وَلَا تَخْدِشَنَّ عَلَيَّ وَجْهًا

فرمود: حاجت من آنست که: وصیت میکنم شما را گاهی که من کشته میشوم گریبان بر من پاره نکنید و چهره را لطمه مزیند و گونه را مخراشید. زینب عرض

ص: 239

1- مخضب (اسم مفعول از تخریب): رنگین

2- کین توزی: کینه کشیدن

ای برادر! این سخن کسی است که بر قتل خود یقین داشته باشد. فرمود: چنین است. زینب چون این بشنید صیحه بزد و فریاد برداشت که:

وَ اُنْكَلَاةٌ وَ اُمَحْمَدَاةٌ وَ اَعْلِيَاةٌ وَ اَحْسَدَاةٌ وَ اَحْسَيْنَاةٌ وَ اَضْعَفَاةٌ وَ اَغْرَبَتَاةٌ وَ اَقَلَّةٌ نَاصِرَاةٌ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ يَا اُخْتَاهُ تَعْرِي بَعْزَاءَ اللّٰهِ فَاِنَّ سَكَّانَ السَّمَوَاتِ يَفْنُونَ وَ اَهْلُ الْاَرْضِ يَمُوتُونَ وَ لَا يَبْقَى اِلَّا اللّٰهُ فَلَا يَذْهَبَنَّ بِحِلْمِكَ الشَّيْطَانُ

فرمود: ای خواهر! صبر کن و شکیبائی فرما، ساکنین آسمانها فنا پذیرند و قاطنین (1) زمین بمیرند، جز خدای بجای نماند، هوش دار که شیطان حلم و شکیب تو را نرباید. زینب گفت: ای برادر! تو اند شد که ما را از اینجا کوچ دهی تا کشته نشوی؟ گریه در گلوگاه آن حضرت گره گیر شد و سرشک از چهره مبارکش روان گشت.

فَقَالَ لَهَا لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ

فرمود: ای خواهر! اگر مرغ قطا را شبانگاه دست باز داشتند در آشیان خود شاد بخت. و اینوقت حسین علیه السلام را خوابی سبک در چشم آمد و در گذشت،

وَهُوَ يَقُولُ رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي رَسُولَ اللّٰهِ وَهُوَ يَقُولُ يَا بَنِيَّ اِصْبِرِ السَّاعَةَ تَأْتِي اِلَيْنَا

یعنی رسول خدای را دیدم که فرمود: ای پسرک من! لختی صبر کن که ساعت دیگر بنزد ما می آئی. بالجمله، چون امام علیه السلام وصیت خویش را با اهل بیت بیای آورد، برخاست و بر نشست و دیگر باره بحرگاه آمد.

ص: 240

1- قاطن: ساکن، مقیم

رمز خطبه های بسیار حضرت حسین (علیه السلام)

همانا غم و اندوه انبیا و اوصیا از برای امت بود، تا چرا بر طریق غوایت (1) و ضلالت روند و بهره آتش دوزخ شوند، چنانکه بعضی از محققین عرفا گفته اند که: «نوح علی نبینا و آله علیه السلام»، قوم را از کمال حفاوت و شفقت بدعای بد یاد کرد و روی زمین را بلطمه طوفان از وجود ایشان پرداخت، چه دانسته بود که این جماعت چند که بیایند، بر عصیان خدا بیفزایند و روز برانگیزش (2) عذاب ایشان فزایش گیرد. مصلحت ایشان را در هلاک ایشان دانست و همچنان دیگر انبیا، چون ابراهیم و موسی و عیسی و یحیی و زکریا و جرجیس علیهم السلام، که ذکر حال ایشان مناسب این مقام نیست و رنج و شکنج خود را بچیزی نمیشمردند، بلکه بر امت افسوس میخوردند و سید المرسلین یعنی خاتم المبینین، اینهمه زحمت از این روی بردمت مینهاد، که یکتن مشرک را از طریق غوایت بشاهراه هدایت آورد و حسین یه که پسر آن پدر و ثمر آن شجر و فروغ آن اختر بود، نیز کار بدین

گونه میداشت، چه میدانست که قضا بر شهادت. او رفته و از برای ادراک این سعادت سفر عراق فرمود، لکن این آمد شدن و تجدید خطبه فرمودن از بهر آن بود، که مگر یکتن از مشرکین را تشریف دین بخشد. چنانکه حر بن یزید ریاحی را از تحت الثری بفوق الثریا بر کشید (3)، بلکه از مقام هیولانی پیشگاه عقل نخستین (4) صعود داد.

موعظة زهیر بن القین کوفیان را

بالجملة، حسین علیه السلام، بسوی سپاه کوفه نگران شد و ایشان چون سیل بنیان

ص: 241

- 1- غوایت: گمراهی و هلاکت
- 2- روز بر انگیزش: روز قیامت
- 3- از زیر زمین بر زبر آسمان بالا برد
- 4- هیولی: باصطلاح فلاسفه، ناچیز و ناتوان ترین موجودات است که صرف قوه و استعداد مییابد و ابدأ بهره بی از فعلیت و کمال ندارد. و عقل نخستین اشرف و کاملترین موجودات، او این مخلوق حق متعال است

کن درهم پیوسته و مانند ابری مظلم متراکم (1) بودند و عمر بن سعد در قلب لشکر از پیش روی سرهنگان جای داشت. اینوقت زهیر بن القین پیش تاخت و سپاه کوفه را بأعلی صوت مخاطب ساخت،

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ حَقَّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ النَّصِيحَةَ وَنَحْنُ وَأَنْتُمْ عَلَى دِينٍ وَاحِدٍ وَقَدْ ابْتَلَانَا اللَّهُ بِدُرِّيَّةٍ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيَنْظُرَ مَا نَحْنُ وَأَنْتُمْ صَانِعُونَ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى نُصْرَتِهِ وَخِذْلَانِ الطُّغَاةِ

او گفت: ای مردم! مسلم را بر مسلم حق نصیحت است و ما و شما بیک آئین و یک شریعتیم، اینک خداوند ما را امتحان میفرماید بفرزند پیغمبر خود. تا مشهود افتد کردار ما و شما، اکنون من شما را دعوت میکنم که حسین را نصرت کنید و گمراهان را مخدول دارید. چون کوفیان این کلمات بشنیدند، گفتند: ما صاحب شما را و متابعان اورا عرضه شمشیر خواهیم داشت الا آنکه با یزید بیعت کنند. زهیر گفت: ای بندگان خدا! حسین بنصرت و مودت احق است از پسر سمیه، اگر اورا نصرت نمیکنید از مقاتلت او دست باز دارید، تواند شد که یزید از وی خشنود شود، بی آنکه کشته گردد و از شما راضی گردد بی آنکه قاتل حسین باشید. این هنگام شمر ذی الجوشن خدنگی بسوی زهیر بگشاد و گفت: دست باز دار، چند بکثرت کلام زحمت میکنی، زهیر گفت: ای شمر! تو جز بهیمه ای (2) نیستی، فردای قیامت در آتش دوزخ جای خواهی داشت و باعذاب الیم دمساز خواهی بود شمر گفت: من تو را میکشم و صاحب تو را نیز خواهم کشت. زهیر گفت: مرا از قتل بیم میدهی؟ من کشته شدن با حسین زا درست تر میدارم تا زندگانی با شما،

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ وَقَالَ مَعَاشِرَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ لَا يُعْرِكُمْ كَلَامُ هَذَا الْكَلْبِ الْمَلْعُونِ وَاشَّ بَاهِهِ فَإِنَّهُ لَا يَنَالُ شَفَاعَةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

ص: 242

1- متراکم: روی هم جمع شده

2- بهیمه: چار پا

وَإِنَّ قَوْمًا قَتَلُوا ذُرِّيَّتَهُ وَقَتَلُوا مَنْ نَصَرَهُمْ فَاتَّهَمُوا فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ أَبَدًا

پس روی با اصحاب کرد و گفت: ای مهاجرین و انصار! نفریید شما را سخن این سک لعین و امثال او، چه او از شفاعت عمل بهره نخواهد یافت.

اینوقت مردی بنزدیک زهیر آمد و گفت: ای زهیر! حسین علیه السلام میفرماید: قسم

بجان من که شرط نصیحت و موعظت بیای آوردی و نیکو سخن کردی.

خطبة حسین (علیه السلام) در میدان

آنگاه حسین به روی با آن جماعت کرد.

وَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِعْلَمُوا أَنَّ الدُّنْيَا دَارٌ فَنَاءٌ وَزَوَالٌ مُتَغَيِّرَةٌ بِأَهْلِهَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ مَعَاشِرَ النَّاسِ عَرَفْتُمْ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ وَقَرَأْتُمْ الْقُرْآنَ وَعَلِمْتُمْ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ الْمَلِكِ الدِّيَّانِ وَوَثَبْتُمْ عَلَى قَتْلِ وَادِّهِ ظُلْمًا وَعَدَوَانًا مَعَاشِرَ النَّاسِ أَمَا تَرَوْنَ إِلَى مَاءِ الْفُرَاتِ يَلُوحُ كَأَنَّهُ بَطُونُ الْحَيَاتِ يَشْرَبُهُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى وَالْكَلابُ وَالْخَنَازِيرُ وَآلُ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمُوتُونَ عَطَشًا

فرمود: ای مردم بدانید که دنیا محل فنا و زوال است و هر ساعت اهلیش را از حالی بحالی دیگر گون کند، هان ای مردم! شرایع اسلام بشناختید و کتاب خدای را تلاوت کردید و بدانستید که نه رسول خدا است، آنگاه قتل فرزندش را از در خصومت و ستم اعداد کردید، مگر نگران نیستید که آب فرات چون شکم حیات (1) موج میزند و یهود و نصاری و کلب و خنزیر از آن می آشامد و فرزندان رسول خدا بزحمت عطش جان میدهند. کوفیان در پاسخ گفتند: سخن کوتاه کن، توراواصحاب تورا بهره ای از آب نخواهد رسید، بلکه شربت مرگ غصه بعد غصه (2)

ص: 243

1- حیات جمع حیه: مار، افعی

2- غصه (بضم غین): آنچه در گلو گیر میکند. اندوه (در اینجا معنی اول مراد است)

خواهید نوشید . چون آن حضرت این کلمات را اصغا فرمود، روی با اصحاب کرد

وَقَالَ لَهُمْ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَحَوْذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسِيهِمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (1)»

فرمود : شیطان بر این جماعت غالب گشته است و ذکر خدا را از خاطر ایشان بفرسوده است ، این جماعت لشکر شیطانند و بدانید که لشکر شیطان خائب و خاسر (2) است، پس این شعرها انشاد کرد و فرمود :.

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ يَبْغِيكُمْ *** وَ خَالَفْتُمْ فِينَا النَّبِيَّ مُحَمَّدٍ (3)

أَمَا كَانَ خَيْرٌ لِّخَلْقٍ أَوْصِيكُمْ بِهَا *** أَمَا كَانَ جَدِي خَيْرَ اللَّهِ أَحْمَدَ (4)

أَمَا كَانَتْ الرَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ *** أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدَّدِ (5)

لَعْنَتُمْ وَأُخْرِيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ *** سَتُصَلُّونَ نَارَ احْرَّهَا نَارٍ تُوَقَّدُ (6)

آنگاه ابتدا بدین خطبه مبارکه فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَ زَوَالٍ مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ فَالْمَغْرُورُ مِنْ غَرَّتُهُ وَ الشَّقِيُّ مَنْ فَتَنَتْهُ فَلَا تَغْرَنَكُم

ص: 244

1- قرآن کریم (58 ، 20)

2- پاورقی ص 233

3- (اگر چه در پاورقی اشعار این کتاب روش نوعی ما اینست که : فردو رباعیا معنی نموده و در باره به بیت و بیشتر از آن بترجمه، بعضی از لغات با خلاصه معنی اکتفا میکنیم . لیکن نسبت بمنشآت خود حضرت سید الشهداء علیه السلام که تراویده بلاغتست و هیچ کلبه آن بدون ایقاع معنی عالی و دقیقی آورده نشده است . استثنائی قائل شده و همه را یک بیک معنی میکنیم) ای بدترین گروه در ستمگری از اندازه بدر رفتیده و در باره ما مخالفت پیغمبر کردید

4- مگر بهترین مردم سفارش ما را بشما نکرد ؟ مگر جد من بر گزیده خدا (احمد) نیست

5- مگر مادر ، ن، زهرا و پدرم . علی درستکار برادر بهترین مردم نیست

6- با این جنایت رانده، و رسوا شدند و بزودی بآتش فروزان دوزخ میافتید

هَذِهِ الدُّنْيَا فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا وَتُحَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمَعَ فِيهَا وَارَاكُمْ قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلَيَّ أَمْرٌ قَدْ إِسَّ تَخَطُّتُمْ اللَّهُ فِيهِ عَلَيْكُمْ وَاعْرِضْ
بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ وَاحْلِلْ بِكُمْ نِقْمَتَهُ وَجَنَّبَكُمْ رَحْمَتَهُ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبُّنَا وَبَسَّ الْعَبِيدُ انْتُمِ بِالطَّاعَةِ وَآمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ انْكُمْ
رَحْمَتُ الْيَّ ذُرِّيَّتِهِ وَعَثْرَتُهُ تُرِيدُونَ قَتْلَهُمْ لَقَدْ إِسَّ تَحَوَّذَ عَلَيْكُمْ الشَّيْطَانُ أَنْ فَانْسِدَ يَكُمُ ذَكَرَ اللَّهُ الْعَظِيمِ فَتَبَّأَ لَكُمْ وَلِمَا تُرِيدُونَ أَنَا اللَّهُ وَ أَنَا إِلَيْهِ
رَاجِعُونَ هَوْلَاءَ قَوْمٍ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ فَبُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

میفرماید: سپاس خداوندی را که بیافرید دنیا را و دار فنا و زوال ساخت و آن را نیروی تصرف داد باهل دنیا از حالی بحالی و شأنی بشأنی،
همانا فریفته کسی است که شیفته دنیا گردد و شقی کسی است که مفتون دنیا شود. هان ای مردم! دستخوش فریب دنیا نشوید، چه دنیا
قطع کند امید کسی را که بسوی او رغبت کند و خائب و خاسر دارد طمع کسی را که بدو طمع بندد، و هم اکنون نگرانم شما را که در امری
همداستان شده اید که خداوند را بر شما خشمگین میدارد و روی از شما بر میتابد و عقاب خدای را بر شما فرود می آورد و رحمت خدای
را از شما دور میدارد، چه نیکو پروردگاریست پروردگار ماو چه بد بندگانی که شما بوده اید، اقرار کردید شریعت و گردن نهادید بطاعت و
ایمان آوردید برسالت محمد، آنگاه بر اهل بیت او باختید و باعداد قتل ایشان پرداختید، همانا شیطان بر شما نصرت یافت و ذکر خدای را
از خاطر شما محور منسی داشت، هلاکت بادشمارا، چه در خاطر دارید؟ آنگاه استرجاع فرمود و گفت: این قوم، کافر شدند از پس آنکه
ایمان آوردند دور بادند (1)، این ستمکاران.

ص: 245

1- دور بادند، کلمه نفرین است. بعضی از رحمت خدا دور شوند

مقالات شمر ملعون با حضرت حسین (علیه السلام)

چون حسین علیه السلام سخن بدینجا آورد، همانا عمر بن سعد بيمناك شد كه مبادالشكریان فریفته کلمات او شوند و عقیدت بگردانند و جانب او گیرند ، پس روی با وجوه لشکر کرد و گفت : حسین را پاسخ گوئید ، او پسر علی ابوطالب است . سوگند با خدای اگر همچنان بجای خویش بیائید و یکروز دیگر بدین روز پیوسته شود ، سخن حسین قطع نخواهد شد و زبان او کلیل (1) نخواهد گشت . لاجرم شمر ذی الجوشن پیش شد و گفت : ای حسین ! چه میگوئی ؟ ما را آموزگاری کن تا بدانیم ،

فَقَالَ أَقُولُ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَلَا تَقْتُلُونِي إِنَّهُ لَا يَجِلُّ لَكَ قَتْلِي وَلَا أَنْتَهَاكَ حُرْمَتِي فَإِنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَجَدْتِي خَدِيجَةَ زَوْجَهُ نَبِيِّكُمْ وَلَعَلَّهُ بَلَّغَكُمْ قَوْلُ نَبِيِّكُمْ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

سلام فرمود : میگویم ، از خدا بترسید و مرا مکشید ، چه قتل من و هتک حرمت

من بر شما روا نیست ، همانا من پسر دختر پیغمبر شما میباشم و جدۀ من خدیجه زوجه پیغمبر شما است ، البته شنیده باشید که رسول خدا فرمود : حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند .

خطبه و اتمام حجت نمودن حسین (علیه السلام)

اینوقت عمر بن سعد فرمان داد تا لشکر کوفه آن حضرت را فرو گرفتند و دایره کردار (2) عنان در عنان بافتند ، همههمه سپاه و حمحمهء اسب درهم رفت ، حسین علیه السلام خواست تا حجت خویش تمام کند ، لختی فوس خود را پیش تاخت و فرمود : گوش فرا من دارید تا چه گویم ، هر کس شاغل خویش بود و بفرمان نمیپرداخت

ص: 246

1- کلیل : ناتوان در سخن

2- دایره کردار : مانند دایره

قال لهم: وَيَلِكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْصِتُوا إِلَيَّ فَتَسْمَعُوا قَوْلِي، وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ، وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ، وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِمَا مَرِيَ غَيْرَ مُسَمِّعٍ قَوْلِي، فَقَدْ مَلَأَتْ بَطْنُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، وَطُبِعَ عَلَيَّ قُلُوبُكُمْ، وَيَلِكُمْ إِلَّا تَنْصِتُونَ، إِلَّا تَسْمَعُونَ.

فرمود: وای بر شما، چه افتاد شما را که گوش فرا من نمیدارید؟ و سخن مرا نمی شنوید و حال آنکه من شما را براه راست میخوانم، پس آنکس که اطاعت کند مرا رشد خویش دریافته است و آنکس که عصیان من کند طریق هلاکت سپارد و شما همگان امر مرا بزهکارید و فرمان مرا گوش نمیدارید، زیرا که شکمهای شما بحرام آکنده و دلهای شما بخاتم ظلمت مختموست، گوش نمیدهید و اصغا نمیکنید. سپاه کوفه یکدیگر را ملامت کردند و گفتند: گوش دهید تا چه گوید، پس حسین علیه السلام آغاز سخن کرد،

ثُمَّ قَالَ: نَبَأَ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّ! حِينَ اسْتَصَرَ رَحْتُمُونَا وَالْهَيْنَ، فَأَصَرَ رَحْنَاكُمْ مُوجِفِينَ؛ سَلَلْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ! وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا افْتَدَحْنَاهَا عَلَيَّ عِدُونًا وَعَدُوَّكُمْ! فَأَصَرَ بِحَتْمِ الْبَاءِ لِإِعْدَائِكُمْ عَلَيَّ أَوْلِيَانِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلِ أَفْسَوْهُ فِيكُمْ، وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ! فَهَلَاءَ - لَكُمْ الْوَيْلَاتُ - تَرَكْتُمُونَا؛ وَالسَّيْفُ مَشِيمٌ، وَالْجَائِشُ طَامِنٌ، وَالرَّأْيُ لَمَّا يُسْتَحْصَفُ!؟ وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرِهِ الدَّبِّي! وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَدَاعَى

الْفَرَاشِ فَقَبْحاً لَكُمْ فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاعِيَةِ الْأُمَّةِ وَشِدَازِ الْأَحْزَابِ وَتَبَدُّةِ الْكِتَابِ وَنَفْثَةِ الشَّيْطَانِ وَعُصْبَةِ الْأَثَامِ وَ مُحْرَفِي الْكِتَابِ وَ مُصْطَفِي السُّنَنِ وَ قَتْلَةَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَبْرِي عِتْرَةِ الْأَوْصِيَاءِ وَ مُلْحَقِي الْعَهَّارِ بِالنَّسَبِ وَ مُؤْذِي الْمُؤْمِنِينَ وَ صِرَاحِ (1) أَيْمَةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ لَدِينِ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ (2) وَ أَنْتُمْ ابْنُ حَرْبٍ وَأَشْيَاعُهُ نَعْتَمِدُونَ وَإِنَّا نَتَخَادِلُونَ أَجَلَ وَاللَّهِ الْخَذَلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ وَ شَجَتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ وَ تَوَارَتْهُ أَصُولُكُمْ وَ فُرُوعُكُمْ وَ ثَبَّتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ وَ غَشِيَتْ صُدُورُكُمْ فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَيْءٍ سَخِنَاً (3) النَّاصِبِ وَأَكْلَةَ لِلْغَاصِبِ

الْأَلْعَنَةُ لِلَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلاً فَآنتُمْ وَاللَّهُ هُمْ الْأَوَّابُونَ الدَّعِيَّ بِنِ الدَّعِيَّ قَدَرَ كُرْبَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ وَ هَيْهَاتَ مَا أَخَذُ الدَّيَّةَ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَ رَسُولُهُ وَ جُدُودٌ طَابَتْ وَ حُجُورٌ طَهَّرَتْ وَ أَنْوْفٌ حَمِيَّةٌ وَ نُفُوسٌ أَيْبَةٌ لَا تَوَثَّرُ مَصَارِعَ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ أَلَا قَدْ أَعْدَزْتُ وَ أُنْذَرْتُ أَلَا إِنِّي رَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قَلَّةِ الْأَعْوَانِ وَ خُدَلَةِ الْأَصْحَابِ

فرمود: ای جماعت! شما را هلاکت و ضجرت باد، سرگشته و حیرت زده پناهنده ما کشتید و ما بتمام توانائی، شمشیر در پذیرائی شما بروی خود کشیدیم و تیغ بر گردن خود نهادیم، همانا آتش شروفتنه را برافروختید، چنانکه دشمن ما و

ص: 248

1- گویا (صرخاء) صحیح است

2- قرآن کریم (15 . 91)

3- عاشر بحار (سخنا) ضبط کرده است

دشمن شما آن نیران (1) افروخته را اعداد کردند و دامن زدند، پس شما انجمن

گشتید و بکین و کید دوستان خود، برای دشمنان خود همداستان شدید و عدل و اقتصاد را پشت پای زدید و با اینهمه بر گردن آرزو سوار نشدید (2)، الا آنکه بدست کردید حرام دنیا را و طمع بستید نکوهیده تر زندگانی دنیا را، بی آنکه از ما نگران ناستوده ای شده باشید با رأیی بخطا زده باشیم، پس چگونه دستخوش عذاب و عقاب نباشید، گاهی که ما را مکروه شمردید و دست باز داشتید و لشکرها بدفع ما گماشتید؟ در حالیکه شمشیرها در حبس نیام بود و دلها ایمن و آرام میزیست و رأیها نیرو داشت:

لکن شما سرعت کردید و انبوه شدید، در انگیزش نیران فتنه و خویشتن را دیوانه وار در انداختید در کانون نار، چون پروانگان. چه زشت مردم که شما بوده اید. شما از سرهنگان

گمراهان امت و شاذو شارذ (3) جمعیت و منکر کتاب کریم و پیرو شیطان رجیم و گروه بزه کاران و تحریف کننده قرآن و ماحی شریعت مصطفی و کشنده ذریه انبیاء و قاتل عترت اوصیا میباشید. شما اولاد زنا را فرزند می شمارید و دینداران را می آزارید و مستهزئین چشم عنایت بشما دارند و قرآن را در شمار سحر می انگارند.

هان ای مردم! شما بوسفیان و شیعیان او را معتمد و مستوثق (4) می شمارد و از یاری ما دست باز میدارید. سوگند با خدای که خذلان در میان شما صفتی است ستوده و عروق شما حاوی (5) این صفت زشت گشته و اصول و فروع شمارا بتوارث فرا گرفته و دل های شما در این خصلت استوار ایستاده و صدور شما مأخوذ و مغمور افتاده، لاجرم شما ناکس و ناچیزید ناصب را و کمتر لقمه اید غاصب را

لعنت خدای بر ناکثین عهد و پیمان و ناقضین حلف و ایمان. خداوند نگران

ص: 249

1- نیران جمع نار: آتش

2- بمراد خود نرسیدید

3- شاذ: مخالف جماعت. شارذ: گریخته

4- مستوثق: امین، مورد اطمینان

5- حاوی: دارنده

ایشان است و برایشان قضا خواهد راند ، سوگند با خدای که آن زنا زاده پسر زنا زاده ، ما را واجب داشته که جلباب ذلت در پوشیم و اگر نه در میدان مبارزت بکوشیم و ما هرگز دستخوش ذلت نشویم . خداوند رضا ندهد و رسول نفرماید . پدران نیک اختر و مادران پاکیزه سیر و زعمای با حمیت و اکابر با غیرت هلاکت النّام (1) را بر شهادت کرام اختیار نکنند . اکنون حجت بر شما تمام کردم و با خویشاوندان خود با شما رزم خواهم زد . و این اشعار انشاد فرمود :

فَإِنْ نَغَلَبَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا *** وَإِنْ نَهَزِمَ فَغَيْرٌ مَهْزَمِينَا (2)

وَ مَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ *** مَنَائِنَا وَ دَوْلَهُ ءَاخِرِينَا (3)

إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنَاسٍ *** كَلَاكِلَهُ، أَنَاخِبِ-آخِرِينَا (4)

فَأَفَنِي ذَلِكُمْ سُرُوءَ قَوْمِي *** كَمَا أَفَنِي الْقُرُونِ الْأُولِينَا (5)

فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا *** وَ لَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا (6)

فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِقُوا *** سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا (7)

ثُمَّ أَيُّمُ اللَّهِ! لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرَيْثِمَا يُرْكَبُ الْفَرَسُ، حَتَّى

ص: 250

1- لئام : مردمان پست

2- (این اشعار از فروة بن سبيك مرادی است که حضرت حسین علیه السلام برای مناسبت با مقام یاد آور میشود) اگر ما پیروز شدیم ، همیشه پیروز بوده ایم و اگر شکست خوردیم در حقیقت شکست نخورده ایم (ولی این بیت را در لهوف اینگونه آورده است : فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا *** وَإِنْ نَغَلَبَ فَغَيْرٌ مُغَلَّبِينَا)

3- ترس و بیم عادت ما نیست ، ولی مرگ برای ما و دولت بهره دیگرانست

4- هر گاه شتر مرگ از مردمی سینه بر دارد ، نزد دیگران سینه میاندازد

5- پس مرگ بزرگواران ما را نابود کرد چنانکه پیشینیا ترا نابود کرد

6- اگر سلاطین و اشراف نمیگردند ما هم باقی بودیم .

7- بسرزنش کنندگان ما بگو : بهوش آئید ، بزودی آنها هم میرسند بآنچه ما رسیدیم.

تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى! وَتَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمَحْوَرِ! عَهْدُ عَهْدَهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي؛ فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُدُّوا رِجْلَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ
اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْتَظِرُونِ! (1) إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِدْقٍ مُّسْتَقِيمٍ. اللَّهُمَّ احْسِنْ
عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ! وَأَبْعَثْ عَلَيَّ - هُمْ سَيِّئِينَ كَسِبَ نَبِيُّ يُوْسُفَ! وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامًا ثَقِيفًا، فَيَسُومَهُمْ كَأْسًا - مُصَبَّرَةً! فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَدَلُونَا وَأَنْتَ
رَبُّنَا! عَلَيْنَاكَ تَوَكَّلْنَا! وَإِلَيْكَ أُنَبِّئُكَ! وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ!

سوگند با خدای ، که شما بعد از من فراوان زیست نکنید و افزون از هندسه ای (2) که پیاده سوار شود نپائید (3) روزگار آسیای مرگ بر سر
شما بگرداند و شما را آسیمه سر (4) پایمال فنا سازد و پدر من از جد من مراد بدین روز آگهی داد . اکنون امور خود را درهم آورید و با اتباع
خود همدست شوید، تا امر شما بر شما پوشیده نماند، پس قصد من کنید و مهلت نگذارید ، همانا کار خویش را با خداوندی گذاشتم که
هیچ آفریده‌های بیرون پر قدرت او نتواند بود و او است که بر طریق اقتصاد استوار است. ای پروردگار من ! آب باران را از این جماعت قطع
کن و ایشان را بسالیان قحط فرسایش (5) فرما، چنانکه مصریان را در در زمان یوسف آزمایش فرمودی و غلام ثقیف را بر ایشان سلطنت
ده ، تا این

ص: 251

1- قرآن کریم (10 . 72)

2- پاورقی ص 177

3- پائیدن : زیست کردن

4- آسیمه سر (سر آسیمه) پریشان

5- پاورقی ص 225

جماعت را بجام زهرآگین سقاییت کند (و از این کلمه اشارتی بظهور حجاج بن یوسف ثقفی فرمود) آنگاه میفرماید : ای پروردگار من ! احدی از این گروه را بجای مگذار ، الا آنکه در ازای قتل بقتلی کیفر شود و در حدای (1) ضربتی بضربتی بادافراه (2) بیند. این انتقام رحمتی است از برای من و از برای دوستان من و اهل بیت من و شیعیان من ، چه این جماعت ما را بفریفتند و دست بیعت دادند آنگاه تکذیب کردند و مخذول گذاشتند . ای پروردگار من ! توسل و توکل بتو میجویم و بسوی تو باز گشت مینمایم .

مقالات حسین (علیه السلام) با ابن سعد لعنه الله

چون این خطبه مبارکه را بپای آورد ، فرمود : عمر بن سعد را بخوانید تا نزد من حاضر شود . اگر چند ملاقات آن حضرت بر ابن سعد گران بود ، ناچار دعوت او را اجابت نمود و با کراهتی تمام بدیدار امام آمد . حسین علیه السلام او را مخاطب داشت :

فَقَالَ يَا عُمَرُ أَنْتَ تَقْتَلَنِي تَزْعُمُ أَنْ يُولِيكَ الدَّعِيُّ ابْنُ الدَّعِيِّ بِلَادِ الرَّيِّ جُرْجَانَ وَاللَّهِ لَا تَتَّهِنَا بِذَلِكَ أَبَدًا عَهْدٌ مَعَهُودًا فَاصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ فَإِنَّكَ لَا تَفْرَحُ بَعْدِي بِدُنْيَا وَلَا آخِرَةٍ وَكَانِي فِي بَرٍّ أَسْكُ عَلَى قَصَبَةٍ قَدْ نُصِبَ بِالْكَوْفَةِ بِتَرَامَاهُ الصَّبِيَانُ وَيَتَّخِذُونَهُ غَرَضًا بَيْنَهُمْ

فرمود : ای عمر بن سعد ! تو مرا بقتل میرسانی ، بگمان اینکه این زنازاده پسر زنازاده تورا سلطنت مملکت ری و جرجان خواهد داد . سوگند با خدای که آفریده‌های تورا بسطنت ری تهنیت نخواهد گفت. این سخن را استوار میدار و آنچه خواهی میکن، همانا بعد از من تورا هیچ بهره و نصیبی از دنیا و آخرت بدست نشود. کأنه نگرانم که در کوفه سر تورا بر نیزه نصب نموده اند و کودکان آن را

ص: 252

1- حذا : کفش انسان و سم حیوانات (در اینجا مجاز) بمعنی برابری بکار رفته است).

2- بادافراه : کیفر

هدف خویش ساخته اند و بتیر باران پرداخته اند. از این کلمات ابن سعد در خشم . شد و از آن حضرت روی بگردانید و سپاه خویش را بانگ زد که : چند انتظار . میرید ؟ این تکاهل و توانی بیکسو نهید و حمله گران در دهید ، حسین و اصحاب او افزون از لقمه ای نیستند .

اینوقت، حسین علیه السلام بر اسب رسول خدای که مرتجز نام داشت بر نشست و

از پیش روی صف در ایستاد و دل بر حرب نهاد و فریاد برداشت :

أَمَّا مِنْ مُعِيثٍ يُغِيثُنَا لَوَجْهِ اللَّهِ أَمَّا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ

یعنی نیست آیا فریاد رسی که طلباً لوجه الله اعانت کند ما را و آیا نیست

نیرومندی که شر این جماعت را از حریم رسول خدای بگرداند ؟

توبه کردن حر بن یزید

حر بن یزید ریاحی چون این بدید، بدانست که : این مخاصمت بمسالمت پیوسته نشود ، هم اکنون باید چشم از شفیع محشر بپوشید و تیغ بر روی پسر پیغمبر کشید. لختی اسب خود را پیش راند و روی با بن سعد آورد و گفت :

أَيُّ عُمُرٍ وَأُقَاتِلُ هَذَا الرَّجُلَ قَالَ إِي وَاللَّهِ قَتَاً شَدِيداً أَيْسَرُهُ أَنْ تَسْقُطَ الرَّؤُوسُ وَتَطِيحَ الْأَيْدِي

گفت : ای عمر؛ آیا تو با این مرد قتال خواهی داد و گفت : سوگند با خدای قتالی سخت خواهم داد، چنانکه سرها از تنها بپرد و دستها قلم گردد . حر گفت : آیا نمیتوانی اینکار را از در مسالمت بخاتمت رسانی ؟

قَالَ عُمَرُ أَمَّا لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَى لَفَعَلْتُ وَلَكِنَّ أَمِيرَكَ قَدْ أَبَى .

عمر گفت : اگر زمام امر بدست من بود ، چنین کردم که تو گوئی ، لکن امیر تو عبیدالله زیاد ، رضا ندهد . حر آزرده خاطر از وی بازگشت و بصف خویش آمد

قره بن قیس را که یکتن از خویشاوندان او بود. گفت: ای قره! امروز اسب خویش را آب داده باشی؟ و از این سخن این جماعت رابکنایت شناعتی (1) میکرد که آب را از دواب دریغ نمیدارند و فرزندان رسول خدای را تشنه میگذارند!! بالجمله، قره در پاسخ گفت: امروز اسب خود را آب نداده ام و گاهی که بنخوام سیراب خواهم کرد.

در خبر است که قره حدیث میکند که: چون در این سخن به من گفت فهم کردم، که میخواهد از میان حربگاه کناری گیرد و قتال ندهد و مکروه میدارد که اندیشه خود را مکشوف سازد، سوگند با خدای اگر مرا از عزیمت خود آگهی داده بود، بملازمت او حاضر خدمت حسین شدم.

بالجمله، حر از کنار قره نیکسوی شد و اندک اندک بلشکرگاه حسین علیه السلام راه نزدیک میکرد. مهاجر بن اوس گفت: ای حر! خوی و خصال تورا دیگر گونه مینگرم، مگر اندیشه میکنی که حمله افکنی؟ حر او را پاسخ نگفت و رعداء (2) سخت او را بگرفت. چنانکه گوشت بر دوش او چون سیماب در ترجمج (3) افتاد. مهاجر گفت: ای حر! امر تو دستخوش شك و ریب گشت. سوگند با خدای تورا در هیچ حرب گاهی بدین صفت نگران نشدم و اگر از من پرسش کردند که: اشجع اهل کوفه کیست؟ بیرون تو کس را یاد نکردم.

فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ إِنِّي وَاللَّهِ أَخْيَرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَوَ اللَّهُ لَا أُخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً وَ لَوْ قُطِّعَتْ وَأُحْرِقَتْ.

در گفت: سوگند با خدای، که من نفس خویش را در میان بهشت و دوزخ مخیر داشتم، قسم با خدای که اختیار نخواهم کرد هیچ چیز را در بهشت، اگر چند مرا پاره پاره کنند و بانس بسوزانند. در شرح شافیه مسطور است که: اینوقت حر

ص: 254

1- شناعت: زشت شمردن، رسوائی

2- رعداء: لرزه

3- ترجمج: لرزش، از اینسوی بآنسوی شدن

وقال يَا بَنِيَّ لِأَصْبِرْ لِي عَلَى النَّارِ فَبَرْنَا إِلَى الْحُسَيْنِ لِلتَّنَصُّرِهِ وَتَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَعَلَّ اللَّهَ تَعَالَى يَرْزُقُنَا الشَّهَادَةَ الَّتِي لَا انْقِطَاعَ لَهَا

گفت: ای پسرک من! مرا شکیبایی بر آتش دوزخ نیست، بیا تا بحضرت حسین رویم و او را نصرت کنیم و با دشمنان او رزم کنیم، باشد. که بادراك شهادت، سعادت ابدی بدست کنیم. گفت: ای پدر! من هرگز بیرون رضای توکار نکنم و در رکاب پدر روان شد. لشکریان را چنان می نمود که ایشان باهنگ جنک میروند چون لختی ازصف دور شدند، حر دست بر سر نهاد و همی گفت:

اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَنْبَتُ فَتُبْ عَلَيَّ فَقَدْ أَرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَانِكَ وَأَوْلَادَ نَبِيِّكَ

ای پروردگار من! توبت و انابت (1) بحضرت تو آوردم، بر من بیخشای،

چه دلهای اولیای تو را و فرزندان پیغمبر تو را بترس و بیم افکندم. و چون باحسین علیه السلام راه نزدیک کرد، از اسب پیاده شد و زمین ببوسید و پیشانی بر خاک نهاد

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ مَنْ تَكُونُ رَأْسَكَ

حسین علیه السلام فرمود: چه کس باشی؟ سر از خاک بردار. عرض کرد: جان من فدای توباد، ای پسر رسول خدای! من آن کسم که تو را براه خویش نگذاشتم و طریق بازگشت بر تو مسدود داشتم و تو را از راه و بیراه بگردانیدم، تا بدین زمین به انگیز رسانیدم. و هرگز گمان نداشتم این قوم مکانت و منزلت تو را دست باز دارند و سخن تو را با تو باز گردانند. سوگند با خدای اگر این بدانستم، هرگز نمیکردم آنچه کردم. اکنون از آنچه کردم پشیمانم، نادم و تائب بحضرت خداوند پناهنده ام، آیا این توبت و انابت در حضرت حق مقبول می افتد؟

ص: 255

حسین علیه السلام فرمود: خداوند از تو میپذیرد و تورا معفو میدارد، اکنون فرود ای و بیاسای. عرض کرد: اگر من سواره رزم دهم، نیکوتر است تا پیاده باشم حسین علیه السلام فرمود: تو دانی.

سخنان حر بن یزید با کوفیان

اینوقت، حر از پیش روی امام از بیرون شد و سپاه کوفه را مخاطب داشت

فَقَالَ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ لِأُمَّكُمْ الْهَيْبَلِ وَالْعَبْرُ دَعْتُمْ هَذَا الْعَبْدَ الصَّالِحَ حَتَّى إِذَا جَاءَكُمْ أَسَدٌ لَمْتُمُوهُ وَزِعْتُمْ أَنْكُمْ قَاتِلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَهُ ثُمَّ غَدَرْتُمْ عَلَيْهِ لَتَقْتُلُوهُ أَمْ كَسَّ كَتْمٌ بِنَفْسِهِ وَأَخَذْتُمْ بِكُلِّكَلْتِهِ وَأَحْطَطْتُمْ بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ التَّمْنَعُوهُ التَّوَجُّهُ إِلَى بِلَادِ اللَّهِ الْمَرِيضَةَ فَصَارَ كَأَلْسِيَةِ يَرِي فِي أَيِّدِيكُمْ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا يَدْفَعُ عَنْهَا ضَرًّا وَحَلًّا تَمَوَّهَ وَنَسَائِهِ وَصَبِيَّتِهِ وَأَهْلِهِ مِنْ مَاءِ الْمَفْرَاتِ الْجَارِي تَشْرَبُهُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسُ وَتَمَرَّغَ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَكَلَابُهُمْ وَهَآ هُمْ قَدْ صَرَعَهُمُ الْعَطَشُ بِسَمَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي ذُرِّيَّتِهِ لِأَسَقَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الظَّمَاءِ

گفت: ای مردم کوفه! مادر بسوگ (1) شما نشیند و بر شما بگرید، اینمرد صالح را دعوت کردید، چون ملتمس شمارا باجابت مقرون داشت، او را دست باز داشتید و با دشمنانش گذاشتید و حال آنکه بر آن بودید که در راه او جهاد خواهید کرد و از بذل جان دریغ نخواهید خورد. همانا غدر کردید تا او را بقتل رسانید و همچنانش

گریبانگیر شدید و پای برجا بداشتید و برگرد او پره زدید (2) تا بهیچ مصری (3) و بلدی سفر نتواند کرد، لاجرم چون اسیری در دست شما

ص: 256

1- سوگ، ماتم، عزا

2- پره زدن: احاطه کردن

3- مصر: شهر

افتاد که نه جلب نفع توانست کرد و نه دفع ضرر توانست داد. و دفع دادیداور او زنان او را و اهل بیت او را از آب فرات که یهود و نصاری میخورد و مجوس می آشامد و کلب و خنزیر دهان میزنند. و اینک آل پیغمبرند که از آسیب عطش از پای در افتاده اند. چه بد مردم که شما بوده اید بعد از پیغمبر در حق آل پیغمبر خداوند سیراب نگرداند شما را در روزی که مردمان تشنه باشند. چون حر سخن بدینجا آورد، گروهی از کوفیان او را به تیر باران بیم دادند پس باز شد و از پیش روی حسین علیه السلام در ایستاد

خود عزیزی عمر سعد

این هنگام ابن سعد بانك در داد که :

يَا ذُرَيْدُ أَذِنِ رَأَيْتَكَ فَأَذْنَاهَا ثُمَّ وَضِعَ سَهًا فِي كَبِدِ قَوْسِهِ ثُمَّ رَمَى فَقَالَ أَشْهَدُوا أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى

گفت: ای درید! علم خویش را پیش دار، چون علم را نزدیک آورد، خدنگی بزه کرد و بسوی سپاه سید الشهداء و کشاد داد و گفت: ای مردم گواه باشید که اول کس من بودم که بلشکر حسین تیر افکندم و امیر المؤمنین یزید را نیکو خدمتی کردم.

ذکر مبارزت اصحاب امام حسین علیه السلام بالشکر عمر بن سعد

اشاره

جماعتی از وجوه لشکر کوفه، از دل رضا نمیدادند که با حسین علیه السلام رزم آغازند و خود را مطرود (1) دارین سازند، از این روی کار مقاتلت بمماطلت میرفت و حدیث مناطحت (2) بمسامحت میگذاشت و در خلال این حال، از جانین ارسال

ص: 257

1- مطرود: رانده شده

2- مناطحت: شاخ بشاخ گذاشتن (کنایه از جنگ نمودن)

رسل و تحریر مکاتیب تقریر بافت و روز عاشورا نیز تا چاشتگاه کار بدینگونه میرفت . این هنگام مکشوف افتاد که : پسر پیغمبر جالباب ذلت در بر نخواهد کرد و عبدالله زیاد بغضای (1) آن حضرت را دست باز نخواهد داشت . لاجرم از هردو سوی رزم را تصمیم عزم دادند .

مبارزه ابن عمیر با غلام زیاد

از نخستین کس از سپاه عمر سعد یسار غلام زیاد بن ایبه بود ، که اسب بزد و میدان آمد و مبارز خواست ، از میان اصحاب عبدالله عمیر اسب برانگیخت و با او روی در روی شد . یسار گفت : کیستی و نژاد از که داری ؟ گفت : این منم عبدالله بن عمیر ، یسار گفت : تو را نمی شناسم باز شو و زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر را که قرن من توانند بود ، بمن فرست ، عبدالله عمر گفت : ای پسر زانیه مگر خاص تو کرده اند که هر که را بمبارزت بخواهی برگزینی ؟ این بگفت و اسب بر جهانند و در رسید و تیغ براند و یسار را از اسب در انداخت .

سالم غلام عبیدالله چون این بدید بتاخت تا یسار را انتصار کنند ، اصحاب حسین بن عبدالله را بانك زدند که خویشان را واپای (2) که دشمن فرا رسید ، عبدالله چون مشغول مقتول خویش بود ، اصغای این کلمه نفرمود . لاجرم سالم چون ابر مظلم بر رسید و تیغ بزد عبدالله دست چپ را بجای سپر وقایه (3) سرساخت و انگشتانش بزخم تیغ از تن باز شد ، عبدالله بدین زخم ننگریست و چون شیر زخم خورده عنان برتافت و سالم را بزخم شمشیر از قفای یسار بدار البوار (4) فرستاد و همچنان بر پشت فرس از چپ و راست تکتازی همی کرد و این شعر بارجوزه قرائت فرمود:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبٍ *** إِنِّي أَمْرُهُ ذُو مِرَّةٍ وَعَصْبٌ

ص: 258

1- بغضاء : کینه

2- واپای : مواظب باش

3- وقایه : نگهداری ، جاو گیری

4- دارالبوار : خانه هلاکت (مراد جهنم است)

تیر باران نمودن اصحاب کوفیان را

بعد از قتل ایشان، عمرو بن الحجاج با جماعتی از سپاه کوفه میمنه لشکر حسین را نصب العین کرد، چون مسافت بین الفریقین اندک شد، سپاهیان حسین، زانو بر زمین نهادند و ستان نیزهای هفت باز را بسوی دشمن دراز کردند. خیل خصم چون در رسیدند از سنان نیزها بترسیدند و پشت دادند و اصحاب حسین علیه السلام ایشان را بتیر باران گرفتند. بعضی در افتادند و جان دادند و گروهی بزخم تیر بختند و بجستند.

کشتن مسلم بن عوسجه، ابن جوزة را

اینوقت مردی از قبیله بنی تمیم که او را عبدالله بن جوزة گفتند، اسب خویش

را بزخم مهمیز (2) انگیز داد و روی بلشکرگاه حسین علیه السلام نهاد. اصحاب آن

حضرت گفتند: ما در بر تو بگرید بکجا می آئی؟

فَقَالَ إِنِّي أَقْدَمُ عَلَى رَبِّرَحِيمٍ وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ.

حسین علیه السلام فرمود: این کیست؟ گفتند:

ابن جوزة

فَقَالَ اللَّهُمَّ جُرَّةٌ إِلَى النَّارِ

یعنی ای پروردگار من! او را بسوی دوزخ کوچ ده. در زمان اسب در زیر پای ابن جوزة حرون (3) گشت و آغاز شموسی (4) نهاد و او را از پشت در انداخته چنانکه پای چپش در چنبر رکاب علاقه (5) گشت و پای راستش واژونه (6) بر فراز بود. مسلم بن عوسجه جلدی کرد و پیش تاخت و پای راستش را بزخم شمشیر از تن باز کرد و اسب او در تکتاز آمد و سر او را سرکوب خار و خار (7) ساخت

ص: 259

1- مره (بکسر میم) قوت. غضب: شمشیر بران. خوار: ضعیف و ناتوان

2- پاورقی ص 168

3- حرون: سرکش، نافرمان

4- شموسی: چموشی

5- علاقه کشت: آویزان شد

6- واژونه: وارونه: مقلوب

7- خار: خار: سنگ سخت

تا اورا باتش دوزخ در انداخت .

مبارزه حر و شهادت پسرش

اینوقت حربن یزید ریاحی را آتش غیرت در کانون خاطر زبانه زدن گرفت ، پیش تاخت و عرض کرد: یا ابن رسول الله ! آن روز که ابن زیاد مرا بمقاتلت تو فرمان داد ، چون از دارالاماره بیرون شدم ، از ققای خود اصغای ندائی نمودم که :

إِبْشَرُ يَا حُرُّ بِخَيْرٍ

شاد باش ای حر؛ بوصول خیر روی باز پس کردم، هیچکس ندیدم. با خود گفتم: سوگند با خدای این بشارت نیست؛ چه من بمقاتلت پسر پیغمبر میروم و در خاطر نداشتم که بحضرت تو انابت خواهیم جست، اکنون آن سخن راست آمد که اصابه خیر نمودم. یا ابن سول الله ! اول کس من بودم که بر تو بیرون شدم، اجازت فرمای تا اول کس من باشم که در راه تو جان بازم و فردای قیامت اول کس باشم که با رسول خدای مصافحت آغازم و حر از این سخن همی خواست که پیشرو سرهنگان . و نخستین مبارزان باشد، چه از این پیش جماعتی مجروح و مطروح افتادند .

بالجمله؛ حسین علیه السلام اورا رخصت مناجزت فرمود و حر چون شیر آشفته واگر نه مرد وداع جان گفته بمیدان مبارزت آمد و اسب بگردانید و این اشعار تذکره

کرد:

الْيَتُّ لَا أُقْتَلُ حَتَّى أَقْتُلَا *** أَضْرِبُهُمْ بِالسَّيْفِ صَرْبًا مَقْصَلًا

لَا نَافِلًا عَنْهُمْ وَلَا مُعَلَّلًا *** لَا حَاجِرًا عَنْهُمْ وَلَا مُبَدَّلًا

أَحْمِي الْحُسَيْنَ الْمَاجِدُ الْمُؤَمَّلًا (1)

آنگاه در برابر صفوف کوفه بایستاد و این ارجوزه بگفت :

ص: 260

1- سوگند یاد نمودم تا نکشم کشته نشوم ، با شمشیر آنها را ضربت سخت میزنم ، نه برمیگردم و به سر گرم چیزی میشوم ، نه از آنها دفاع میکنم و نه جای خود را بدیگری میدهم . حسین بزرگواری را که امید جهانیان بدو است یاری میکنم .

إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَنَجَلُ الْحُرِّ *** أَشْجَعُ مِنْ ذِي لِبَدٍ هِزْبِ

وَ لَسْتُ بِالْجَبَانِ عِنْدَ الْكُرِّ *** لَكِنِّي الْوَقَّافُ عِنْدَ الْفَرِّ (1)

اینوقت، حر روی با پسر خود علی کرد و گفت: ای فرزند! بر این قوم ستم کار ترکتازی کن و چند که توانی، داد جها دیده، پسر حر اسب برانگیخت و بر سپاه کوفه حمله گران افکند. کوفیان او را در پره افکندند و رزمی صعب دادند.

در شرح شافیه مسطور است که: پسر در بیست و چهار کس از مشرکین را مقتول ساخت. و ابومخنف گوید: هفتاد کس بکشت، آنگاه مقتول گشت. حراز شهادت فرزند عظیم شاد شد

وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَزَقَكَ الشَّهَادَةَ بَيْنَ يَدَيْ مَوْلَانَا الْحُسَيْنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

سپاس گفت خدای را که فرزندش در پیش روی حسین علیه السلام سعادت

شهادت یافت

توبه برادر حر

جمال الدین محدث که از ثقات (2) اهل سنت و جماعت است، در کتاب روضة الأحياء مینویسد: چون حر آهنك جنگ فرمود، برادرش مصعب بن یزید ریاحی که هنوز در میان لشکر ابن سعد بود، این ارجوزه حر را بشنید اسب برانگیخت، کوفیان چنان دانستند که بمبارزت برادر میتازد، چون راه نزدیک کرد حر را ترحیب و ترجیب (3) فرستاد و ندا در داد که: ای برادر! مرا از مطموره غوایت (4) بشاهراه هدایت دلالت فرمودی، اینك از در توبت و انابت آمده ام.

ص: 261

1- من حر وزاده حرم، از شیر دلاور دلیر ترم، هنگام حمله کردن ترسو نیستم بلکه در موقع فرارسیاه، من ایست میکنم

2- ثقات: مردمان مورد اطمینان

3- پاورقی ص 182

4- مطموره: سیاه چاه. غوایت: هلاکت، گمراهی

حر او را بحضرت حسین علیه السلام آورد تا تائب گشت و در میان اصحاب برصف شد .

شجاعت و شهادت حربن یزید

بالجمله، حر بعد از قتل فرزند شاد خاطر ، ساخته جنگ شد و این ارجوزه

قرائت کرد : .

إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَمَأْوَى الضَّيْفِ *** أَضْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ

عَنْ خَيْرٍ مَنْ حَلَّ بِأَرْضِ الْخَيْفِ *** أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ حَيْفٍ (1)

و مبارز طلب نمود . این صورت بر ابن سعد ثقیل افتاد، صفوان بن حنظله را که بشجاعت و شهامت در میان لشکر نامور بود ، طلب کرد و گفت : تو را به مبارزت حر باید رفت ، لکن نخستین نیران (2) کید و کین او را بزالال نصیحت فرو نشان و بمقام خویش باز آر و اگر بیفرمانی کند ، بی توانی بروی بتاز و سرش از تن باز کن . صفوان شاکی السلاح (3) تاختن کرد و بر روی حر در آمد و گفت : ای حرا ناستوده کاری که تو کردی ، از یزید که خلیفه زمان است روی بر تافتی و بنزد حسین بشتافتی . حر گفت: ای صفوان! تو دانشور مردی بودی ، از این سخن ناسخته (4) مرا شگفت می آید، مرا گوئی جانب حسین را فرو گذارم و یزید شراب خواره زنا باره (5) را فراگیرم ؟ صفوان در خشم شد و بسوی حر حمله کرد و نیزه را براند. در زخم او را بگردانید و سینه او را با سنان نیزه بکوفت ، چنانکه از پشتش سر بدر کرد . صفوان را سه برادر بود ، همدست و همدستان بخرن خواهی برادر بر حر بتاختند ، در دست در کمر یکتن کرد

و او را از زین بر گرفت و بر زمین کوفت چنانکه جان بداد و یکی را با تیغ در گذرانید ، سه دیگر پشت با جنگ داده روی

ص: 262

1- من حر و پناهگاه مهمانم ، برای دفاع از بهترین شخصی که بزمین مکه وارد شد گردن شمارا میزنم و ستمی نمی بینم

2- پاورقی ص 249

3- شاکی السلاح : کسیکه تمام اسلحه جنگ را پوشیده باشد

4- سخته (بفتح اول): سنجیده

5- باره: در اینجا بمونی(دوست) میباشد

بفرار نهاد. حر از قفای او بتاخت و او را بزخم نیزه با برادران ملحق ساخت و همچنان در میدان بایستاد و مبارز طلب نمود!

در خبر است که گاهی که در آهنگ خدمت حسین علیه السلام نمود، یزید بن سفیان که مردی از قبیله بنی تمیم بود، گفت: اگر او را دیدار کنم با سنان رمحش (1) بخاک افکنم. این هنگام که حر در میان لشکر کروفه مینمود و از یمن و شمال رزم میزد و دو گوش و دو حاجب (2) اسب او بزخم شمشیر معادی برفته بود، حصین بن نمیر گفت: هان ای یزید بن سفیان؛ اینک حراست که آرزوی مقاتلت او میداشتی، گفت: چنین است و اسب برجهاند و بر روی حر در آمد، حر او را مجال درنگ نگذاشت و بیک زخم تیغ از اسبش در انداخت و این اشعار انشاد کرد:

اكون اميرا غادراً و ابن غادرٍ *** إذ كنت قاتلت الحسین بن فاطمه

و نفسي عليّ خذلانه و اعتزّله *** و بيعته هذا الناكث العهد الأئمه

فیاندمی آن لا اکون نصرته *** إلا کل نفس لا تواسیه نادمه

أهمّ مراراً إن أسیراً بجعفلٍ *** آلیّ فيه زاعت عن الحقّ ظالمه (3)

فکفوا و إلا ذرّکم کتابٍ *** أشدّ علیکم من زحوف الدیالمه (4)

سقی الله ارواح الذین تأوؤوا *** علی نصره سحاً من الغیث دائمه (5)

وقفت علی أجسادهم و قبورهم *** فکاد الحشا تنفت و العین مساجمه (6)

ص: 263

1- سنان: پیکان سر نیزه، رمح: نیزه

2- حاجب: ابرو

3- جحفل: مرد بلند مرتبه، لشکر بسیار

4- کتاب، جمع کتیبه: دسته ای از لشکر، قسمتی از کله اسب. زحوف، جمع زحف (بر وزن فلس) سپاهی که از بسیاری افراد آهسته حرکت میکند. دیالمه، جمع دیلم، پاورقی ص 218

5- سح: ریختن آب پی در پی و بسیار

6- انفثاث: شکسته شدن. ساجم: ریزان، روان

لِعَمْرَى لَقَدْ كَانُوا مَصَالِيَتَ إِلَى فِي الْوَعَى *** سِرَاعاً إِلَيَّ الْهَيْجَا لِيُوتِ ضَرَاغِمَةً (1)

تَوَاسَوْا عَلَيَّ نَصْرَ إِنْ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ *** بِأَسْيَافِهِمْ أَسَادَ خَيْلِ قَشَاعِمَةَ (2)

وهمچنان چون شیر شمیده بر دمید و اسب بتاخت و خود را بیان سپاه کوفه

در انداخت و تنی چند را بکشت و باز شتافت و این شعر بگفت :

هُوَ الْمَوْتُ فَاصْنَعْ وَيَكْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ *** فَأَنْتَ بِكُؤْسِ الْمَوْتِ لِأَشْكَ جَارِعٌ

وَ حَامٍ عَنْ أَبِي الْمُصْطَفِيِّ وَ حَرِيمِهِ *** لَعَلَّكَ تُلْقِي حَصْدَ مَا أَنْتَ زَارِعٌ

لَقَدْ خَابَ قَوْمٌ خَالَفُوا اللَّهَ وَ رَبَّهُمْ *** يُرِيدُونَ هَدْمَ الدِّينِ وَ الدِّينُ شَارِعٌ

يُرِيدُونَ عَمْدًا قَتَلَ آلَ مُحَمَّدٍ *** وَ جَدُّهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ شَافِعٌ (3)

و دیگر باره حمله افکند و چون برق خاطف و ریح عاصف (4)، تنی چند را بخاک در انداخت و روی برتافت و باز شتافت و از غایت غیرت و شدت ضجرت بهای های بگریست و این روز گفت :

أَضْرِبُ فِي أَعْرَاضِكُمْ بِالسَّيْفِ *** ضَرْبُ غُلَامٍ لَمْ يَخَفْ مِنْ حَيْفِ

أَنْصَرُّ مِنْ جِلِّ بَازُضِ الْأَخِيفِ *** نَسَلٌ عَلَى الطُّهْرِ مُقَرِّي الصَّنِيفِ (5)

ص: 264

1- مصالیت، جمع مصلات (بر وزن مفتاح) دلاوری که در کارها پیش میرود

2- قشاعم، جمع قشعم (بر وزن جعفر) سالخورده، شیر بیشه خلاصه اشعار: اگر با حسین بجنگم امیری خائن و پیمان شکن و سرزنش شده ام، هر کس او را یاری نکند پشیمان میشود. ای ستمگران، از جنگ با حسین (علیه السلام) دست بردارید و گرنه با لشکری گران بر شما میخورم. خدا از باران رحمت خود باوران او را سیر آب کند، آن شیران دلاور سالخورده ای که بسوی میدان دو بد، پسر پیغمبر خود را یاری میکردند.

3- خلاصه اشعار: هر چه میخواهی بکن، بیگمان جام مرگ را می آشامی، پدر پیغمبر و خاندانش را بازی کن، شاید در قیامت بمحصول کشته خود برسی؛ هلاک شدند مردمی که با خدا مبارزه کرده و درصدد ویران کردن دین و کشتن خانواده پیغمبر شافع امت بر آمدند.

4- خاطف: زود و رباینده. عاصف: تند باد

5- این رباعی با اندک تفاوت در 262 گذشت

در این کورت دل بر گرگ نهاد و حمله گران افکند و هشتاد و اند (1) کس را بضررب سیف و سنان عرضه هلاک و دمار ساخت. کار بر کوفیان صعب افتاد و ابن سعد ندا در داد که: هان ای لشکر! جلدی کنید و او را بتیرباران بگیرید، پس کمانداران فراهم آمدند و کمانها بزه کردند و تیر از پس تیر روان داشتند، چند که جوشن حر چون جلد قنفذی (2) گشت و اسبش را نیز عقر (3) کردند. لختی پیاده رزم داد و از پای در افتاد. اصحاب حسین بتاختند و جسد او را حمل داده بنزد آن حضرت نهادند هنوز حشاشه ای از جان در تن داشت، امام علیه السلام چهره خون آلود او را مسح میفرمود

و يَقُولُ وَاللَّهِ مَا أَخْطَأْتُ أُمَّكَ حَيْثُ سَمَّيْتُكَ حُرّاً وَاللَّهِ إِنَّكَ حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

یعنی سوگند با خدای، تو را مادر بغلط حر نام نگذاشت، والله تو در دنیا و آخرت حری و آزادی. آنگاه بگریست و از بهر او استغفار فرمود، گویند: امام و او را رثا (4) گفت و اگر نه علی بن الحسین علیهما السلام فرمود:

تمام

فَنِعْمَ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رَبِيحٍ *** صَبُورٌ عِنْدَ مُشْتَبِكِ الرَّمَاحِ (5)

وَنِعْمَ الْحُرُّ فِي رَهْجِ الْمَنَائَا *** إِذَا الْأُبطَالُ تَخَطَّرُ بِالصَّفَاحِ (6)

وَنِعْمَ الْحُرُّ إِذْ وَاسَا حُسَيْنًا *** وَفَازَ بِالْهَدَايَةِ وَالْفَلَاحِ (7)

وَنِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا *** فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصِّيَاحِ (8)

ص: 265

1- اند، بروزن و مینی چند، شماره مجهول از سه تا نه

2- قنفذ: خار پشت

3- عقر: پی کردن، دست و پا بریدن

4- رثا: نوحه سرائی

5- نیکو آزاد مردی است حر بنی ربیع و هنگام بهم ریختن نیزه ها (شدت جنگ) برد بار است.

6- آفرین بر حر! میان گرد و غبار گرگها، هنگامی که دلاوران با سینه شمشیرها بخود ارزش میدهند

7- آفرین بر حر! که حسین را یاری کرد و بهدایت و رستگاری نائل شد.

8- آفرین بر حر! که چون (هنگام توبه) حسین را خواند، جانبازی نمود

فَيَارِ بِئِ أَضْفَةً فِي جَنَانٍ *** وَزَوَّجَهُ مَعَ الْحُورِ الْمَلَاخِ (1)

بروایت مفید، ابو ایوب بن سرح و مردی از فرسان کوفه در قتل حر همدست

بودند.

شهادت برادر و غلام حر

بعد از شهادت حر مصعب از سید الشهداء اجازت مبارزت یافت و بر

کوفیان حمله گران افکند و فراوان بکوشید تا شربت شهادت بنوشید.

حر را غلامی بود که عروه نام داشت و در جیش ابن سعد بود، چون مولای خود حر را و پسر او علی را و برادر او مصعب را کشته دید، از هوش بیگانه شد و چون دیو دیوانه خود را بر سپاه ابن سعد زد و چند تن از یمین و شمال بکشت، آنگاه بحضرت حسین ته شتاب گرفت و عرض کرد: یا ابن رسول الله! مرا معفو دار که بی اجازت تو آغاز مبارزت کردم، همانا از قتل ابن احرار و اقتحام اندوه و محن بی خویشتن بودم اکنون رخصت فرمای تا بر این معاندین دین مقاتلت افکنم و از سعادت شهادت بهره ای بدست کنم

حسین علیه السلام او را دعای خیر گفت، پس اسب بمیدان تاخت و گروهی را از

اسب در انداخت تا خویشتن را بمولای خود ملحق ساخت.

شهادت بریر بن خضیر

اینوقت؛ حرب برپای ایستاد و مرگ دندان بنمود. اصحاب حسین علیه السلام دل از جان بر گرفتند و تن بمرگ در دادند و هر یک آهنگ مبارزت نمودند، عرض کردند: السلام علیک یا ابن رسول الله! و پاسخ باز گرفتند و برفتند و آن حضرت فرمود: ما نیز از قفای شما در میرسیم. و این آیه مبارکه را قرائت میفرمود:

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا

ص: 266

1- پروردگارا، او را در بهشت پناه ده و با زیبا چشمان نمکین همسر گردان

بالجمله، بریر بن خضیر چون شیر غضبان بمیدان نبرد آمد و مرد خواست و این

ارجوزه قرائت کرد:

أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ *** لَيْتَ يَرُوعُ الْأَسَدُ عِنْدَ الزَّيْرِ (1)

يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلُ الْخَيْرِ *** أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ ضَيْرٍ (2)

كَذَاكَ فَعَلَ الْخَيْرُ مِنْ بَرِيرٍ

و حمله گران افکند و تیغ همی زد و همی گفت :

إِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتْلَةَ الْمُؤْمِنِينَ إِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَتْلَةَ أَوْلَادِ الْبَدْرِيِّينَ إِقْتَرِبُوا مِنِّي يَا قَلَّةَ أَوْلَادِ وَلِرَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَذُرِّيَّتِهِ الْبَاقِينَ

ای هلاک کنندگان مؤمنان! و ای قاتلان اولاد غازیان بدر! وای کشندگان فرزندان رسول خدای! بمن آئید و با من رزم آزمائید. و از چپ و راست همی تاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت، سی تن مرد مقاتل بدست او مقتول گشت. اینوقت، یزید بن معقل اسب بتاخت و بانگ زد که: ای طاغی گمراه گواهی میدهم که تو از جمله مضلین باشی. بریر گفت: بیا تا خدای را بخوانیم و از وی بخواهیم تا هر که بر باطل رود بدست آن دیگر کشته شود. این بگفت و بر روی او بتاخت لختی با یکدیگر بگشتند. یزید فرصتی بدست کرد و تیغ بزد، زخم او کارگر نیفتاد، بریر روی برتافت و تیغ براند چنانکه از مغفر (3) در گذشت و تا قعر دماغ (4) یزید را بدرید، هم بدان زخم در افتاد و جان بداد.

از پس او بحیر بن اوس الضبی اسب بر انگیخت و با بریر در آویخت بریر

بدست او شهید شد و بحیر بگرد میدان در آمد و بدین شعر مباحات گفت :

ص: 267

1- زار، زئیر: آواز شیر

2- من بر در و پدرم خضیر است. شیری هستم که شیران از خرشم میترسند، نیکوکاران نیکی ما را باور دارند. با شمشیر شما را میزنم و

زبانی نمی بینم. کار نیک بر بر همین است

3- مغفر: خود، کلاه جنگ

4- دماغ: مغز سر

- سَلِي تَحْبِرِي عَنِّي وَ أَنْتِ ذَمِيمَةٌ *** غَدَاهُ حُسَيْنٌ وَ الرَّمَاحُ شَوَارِعُ (1)
- أَلَمْ آتِ أَقْصِي مَا كَرِهْتَ وَ لَمْ يَحُلْ *** غَدَاةَ الْوَعْيِ وَ الرَّوْعِ مَا أَنَا صَانِعٌ
مَعِي مُزْنِي لَمْ تَحْتَهُ كُعُوبُهُ *** وَ أَيْضَ مَشْحُودَ الْعَدَّارِينَ قَاطِعُ (2)
- فَجَرَدْتَهُ فِي عَصَبِهِ لَيْسَ دِينُهُمْ *** كَدِينِي وَ إِنِّي بَعْدَ ذَلِكَ لَقَانِعٌ
وَ قَدْ صَبَرُوا لِلطَّعْنِ وَ الصَّرْبِ حَسْرًا *** وَ قَدْ جَالَدُوا لَوْ أَنَّ ذَلِكَ نَافِعٌ (3)
- فَأَبْلَغُ عُبَيْدِ اللَّهِ إِذْ مَا لَقِيْتَهُ *** بِأَنِّي مُطِيعٌ لِلْخَلِيفَةِ سَامِعٌ
فَقَتَلْتُ بَرِيْرًا ثُمَّ جَلَّتْ لَهُمْ *** غَدَاةَ الْوَعْيِ لِمَا دَعَا مَنْ يُقَارِعُ (4)

اورا پسرعمی بود، گفت: ای بحیر!

إِنَّ بَرِيْرًا كَانَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ

بریر را میکشی و بر قتل او مفاخرت میجویی؟ وای بر تو، فردای قیامت چگونه پروردگار خود را ملاقات خواهی کرد؟ بحیر از کرده پشیمان شد و سودی نداشت، این شعر قرائت کرد:

- فَلَوْ شَاءَ رَبِّي مَا شَهَدْتُ قِتَالَهُمْ *** وَ لَا جَعَلَ النِّعْمَاءَ عِنْدَ ابْنِ جَابِرٍ
لَقَدْ كَانَ ذَا عَارًا عَلَيَّ وَ سَبَهُ *** يُعْيِبُهَا الْأَبْنَاءُ عِنْدَ الْمَعَاشِرِ (5)

ص: 268

-
- 1- شوارع، جمع شارعة: نیزه راست شده بسوی کسی
 - 2- مزنی: نیزه منسوب بقبیله مزینه (مصغراً)، مشحودا افرارین: شمشیری که از دو طرف برنده باشد.
 - 3- حسر، جمع حاسر: برهنه از زره
 - 4- خلاصة اشعار: روز جنگ با حسین نیزه و شمشیر برانی داشتم، شمشیر خود را بر گروهی که دین مرا نداشتند از نیام کشیدم و چون بر بر هم‌آورد خواست رفتم و او را کشتم. با بن زیاد خبر ده که من فرمانبردار رشنوا میباشم.
 - 5- سبة: ننگ

فَيَا لَيْتُ أَنِّي كُنْتُ فِي الرَّحِمِ جَيْفَةً *** وَ يَوْمَ حُسَيْنٍ كُنْتُ ضَمِينَ الْمَقَابِرِ (1)

فَيَا سَوَاتَا مَاذَا أَقُولُ لِخَالَتِي *** وَ مَا حُجَّتِي يَوْمَ الْحِسَابِ الْقَمَا طَرِي (2)

چند وهب نام در میان اصحاب بود؟

اشاره

و دیگر وهب بن عبدالله بن حباب الکلبی ساخته جهاد شد ...

مکشوف باد که طریحی در مبارزین یوم طف دو تن وهب در قلم آورده : نخستین وهب بن وهب گوید : او نصرانی بود و با تفیق مادر بدست حسین علیه السلام ایمان آورد و در کربلا شهید شد و دیگر وهب بن عبدالله ، او را نیز گوید با مادر وزن حاضر یوم طف بود . و آنچه من بنده فحص کردم افزون از یکوهب نیافتم . و طریحی بعضی از واردات احوال وهب را بنام وهب بن وهب و برخیرا بنام وهب بن عبدالله نگاشته - العلم عند الله -

شهادت وهب بن عبدالله

بالجملة، وهب بن عبدالله اسب بمیدان راند و این رجز بر خواند :

أَنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِيِّ *** سَوْفَ تَرُونِي وَ تَرُونَ صَرْبِي

وَ حَمَلْتِي وَ صَوْلْتِي فِي الْحَرْبِ *** أُذْرِكُ تَأْرِي بَعْدَ تَأْرِ صَحْبِي

وَ أَدْفَعُ الْكَرْبَ أَمَامَ الْكَرْبِ *** لَيْسَ جِهَادِي فِي الْوَعَا بِاللُّعْبِ (3)

و تاختن کرد بر لشکر کوفه و چند تن از آن گروه را با تیغ در گذرانید و

ص: 269

1- بحار الانوار بجای جیفه « حیضة » ضبط کرده است.

2- قماطر : روز سخت . خلاصه اشعار : اگر خدا میخواست بجنک حسین نمیر فتم و نعمت های دنیا را به پسر ستمگر نمیداد براستی کشتن بریر برای من مایه ننگی است که در زندان را بدان سرزنش کنند. ای کاش روز عاشورا زنده نبودم . وای بر من ، جواب خدا را چه گویم ؟

3- خلاصه اشعار : اگر نمیشناسید ، من از قبیله کلیم ، بزودی حمله و دلاوری وضربت مرا می بینید که از خود و دوستانم خون خواهی کنم و اندوه را یکی پس از دیگری بردارم

باز شتافت و بنزدیک مادر آمد که قمری (1) نام داشت ، بایستاد

فَقَالَ يَا أُمَّهُ أَرْضِيَتْ فَقَالَتْ مَا رَضِيْتُ أَوْ نُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ

گفت : ای مادر ! آیا از من راضی شدی ؟ گفت : راضی نشوم جز اینکه در پیش روی حسین کشته شوی . زن وهب گفت: تورا بخداوند سو گند میدهم پذیرای سخن مادر مشو و بیهشانه در دهن اژدها مرو، جان خویش را پاس دار و مرا نیز بیوه مگذار. مادر گفت . ای فرزند ! سخن زن را از پس گوش گذار و نصرت حسین را دست باز مدار که بی رضای او و رضای من از شفاعت جدش بر خوردار نتوانی شد.

چون از شب زفاف زن وهب تا روز عاشورا افزون از هفده روز نبود ، مفارقت شوی بروی دشوار می آمد ، گفت : ای وهب ! بر من مکشوف است که چون در راه پسر پیغمبر شهید شوی ، در بهشت برین جای کنی و با حورالعین هم آغوش باشی و مرا فراموش فرمائی ، واجب میکند که در حضرت امام با من عهد استوار کنی که فردای قیامت در بهشت خدا جدا از من اقامت ننمائی ، پس هر دو حاضر حضرت شدند ، زن وهب عرض کرد: یا ابن رسول الله ! مرا در این حضرت دو مسئلت است : نخست آنکه این جوان غریب عنقریب بضرب سیف سنان رهسپار باغ جنان است ، این بی کس را در این بیابان بی فریاد، هیچ فریاد رس نیست

مرا با اهل بیت خویش سپاری تا نگران حال من باشند و دیگر آنکه چون وهب ما در این میدان داهیه انگیز سر بدهد با حورالعین بیک بالین سر بنهد ، امروز

تورا بر من گواه گیرد که چون با حورهم آغوش شود مرا فراموش نکند . حسین علیه السلام اصغای این کلمات سخت بگریست و مسئلت او را باجابت مقرون داشت و او را

ص: 270

مطمئن خاطر ساخت. اینوقت وهب با تمام طرب و طلب باز کار زار شد و آغاز گیر و دار نمود و این ارجوزه بسرود :

إِنِّي زَعِيمٌ لَكَ ام وَهْبٍ *** بِالطَّعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَ الضَّرْبِ

ضَرْبِ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ *** حَتَّى يُذِيقَ الْقَوْمَ مَرَّ الْحَرْبِ

إِنِّي امْرُءٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَضْبٍ *** وَ لَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ التَّنَكُّبِ

حَسْبِيَ إِلَهِي مِنْ عَلِيمٍ حَسْبِي (1)

چون پلنگ درنده و نهنگ دمنده (2) خویش را بر صفوف کوفیان افکند و از یمین و شمال قتال میداد ، چندانکه دوازده پیاده و نوزده تن سوار را عرضه هلاک و دمار ساخت.

اینوقت، مردی از لشکر کوفه فرصتی بدست کرده، دست راستش را با تیغ از تن باز کرد ، وهب شمشیر را بدست چپ مأخوذ داشت و پای از تقدیم جهاد فرو نگذاشت ، مردی از قبيله كنده نیز تیغ بزد و دست چپش را قطع کرد . اینوقت زن وهب عمود خیمه بگرفت و بحرب گاه در آمد و گفت : ای وهب ! پدر و مادرم فدای تو باد ، چند که توانی رزم میکن و حرم رسول خدای را از دشمن دفع میده. وهب گفت : ای زن ! تو آنکس بودی که مرا بتقاعد (3) از جنگ میگماشتی راز جنگ باز میداشتی ؛ چه افتاد تورا که اکنون دق الباب (4) مبارزت میکنی؟ و مرا تحریض بجهاد مینمائی؟ گفت : من آنگاه دل از جان بر کندم و بر زندگانی دنیا پشت پای زدم که ندای حسین علیه السلام را شنیدم که همی گفت :

ص: 271

1- ای مادر وهب ! جوانی که ایمان پیروردگار دارد با نیزه و شمشیر از تو نگهداری میکند و باین گروه تلخی. جنگ را میچشانند. من دارای نیرو و شمشیر برانم ، هنگام بلا ناتوان نیستم خدای دانا مرا بس است.

2- دمنده : غران ، خروشان

3- تقاعد : باز نشستن

4- دق الباب : کوبیدن در (کنایه از خواستن و طلب کردن)

وَاعْرَبْتَاهُ وَاقْلَةَ نَاصِرَاهُ وَوَحَدَتَاهُ أَمَّا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنَّا أَمَّا مِنْ مُجِيرٍ يُجِيرُنَا

آیا کسی هست که دشمن را از ما دفع دهد؟ آیا کسی هست که ما را پناه دهد؟ و اهل بیت در خیمها بهای های میگریستند، با خود گفتم که زندگانی بعد از آل رسول بچه کار آید؟ عزیمت درست کردم که با این قوم رزم زخم تا جان بر سر این کار کنم، وهب گفت: ای زن باز شو؛ که تو را جنک نفرموده اند، گفت من روی بازپس نکنم تا باتفاق تو در خون خویش غوطه زخم. وهب را چون دست نبود که او را مأخوذ دارد با دندان جامه او را بگیرف و بازداشت، زن نیرو کرد و خود را برهانید، وهب فریاد برداشت و بحضرت حسین علیه السلام استغاثت برد

وَقَالَ الْحُسَيْنُ جُرَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ خَيْرًا لِرِجْعِي إِلَى النِّسَاءِ بَارَكَ اللَّهُ فِيكَ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ قِتَالٌ

حسین علیه السلام فرمود: از اهل بیت من جزای خیر بهر شما باد، بسرا پرده زنان مراجعت کن، چه مقاتلت از برای زنان روانیسته عرض کرد: ای مولای من بگذار تا قتال کنم، چه قتل بر من سهلتر می آید از آنکه بدست بنی امیه اسیر باشم، آن حضرت فرمود: تو با زنان ما با یک حال خواهی زیست و او را بزبان حفاوت (1) و موعظت باز گردانید و از آن سوی وهب را مطروح و مجروح بخاک افکندند. زن وهب سرعت کرد و خود را بر زیر شوی در افکند و خون از چهرگانش مسح همی کرد. شمرذی الجوشن این بدید، غلام خود را فرمان داد: تا گریزی بر سر او فرود آورد و او را با شوهر همسفر ساخت. و او اول زنی است که در سپاه حسین شربت شهادت نوشید. آنگاه کوفیان وهب را بنزد ابن سعد آوردند

فَقَالَ: مَا أَشَدَّ صَوْلَتَكَ

ص: 272

1- حفاوت: احترام زیاد، بزرگ داشتن

گفت: چه بسیار سخت و صعب است حمله تو و فرمان داد تا سرش را از تن بر گرفتند و بسپاه حسین علیه السلام پرانیدند. مادر و هب سر فرزند را بر گرفت و ببوسید و گفت:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي بَيَّضَ وَجْهِي بِشَهَادَتِكَ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَتْ أَلِحْكُمُ لِلَّهِ يَا أُمَّةَ السُّوءِ أَشَدُّ هَدُ أَنْ النَّصَارَى فِي بَيْعِهَا وَالْمَجُوسُ فِي كُنَائِسِهَا خَيْرٌ مِنْكُمْ

یعنی سپاس مرخدای راکه روی مرا بشهادت تو در پیش روی حسین سفید داشت، آنگاه روی باکوفیان آورد و گفت: ای امت نکوهیده! گواهی میدهم که نصاری در کلیسیا (1) و مجوس در کنیسه (2) بر شما شرف دارند. و از روی خشم سر و هب را بسوی سپاه ابن سعد پرتاب کرد، از قضا آن سر بر سینه قاتل و هب آمد و بدان زخم. در گذشت. آنگاه عمود خیمه بگرفت و بتاخت و دو تن دیگر بخاک انداخت. حسین علیه السلام او را باز گردانید

فَقَالَ لَهَا اجْلِسِي فَقَدْ وَضَعَ الْجِهَادُ مِنَ النِّسَاءِ فَإِنَّكَ وَابْنُكَ مَعَ جَدِّي مُحَمَّدٍ فِي الْجَنَّةِ إِلَهِي

فرمود: بجای بنشین که جهاد بر زنان نیست، تو و فرزندت و هب با جد من

محل در بهشت جای دارند، پس مادر و هب باز شد و گفت:

إِلَهِي! لَا تَقْطَعْ رَجَائِي. حَسِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُود:

لَا يَقْطَعُ اللَّهُ رَجَاكَ يَا أُمَّ وَهْبٍ

یعنی ای مادر و هب! خداوند قطع نکند امید تو را.

شهادت عمرو بن خالد و پسرش

از پس او عمرو بن خالد الأزدي بتاخت و این شعر بگفت: .

ص: 273

1- کلیسیا: معبد ترسایان (نصاری)

2- کنیسه: معبد گبران (آتش پرستان)

إِيَّاكَ يَا نَفْسَ إِلَهِي الرَّحْمَنِ *** فَأَبْشُرِي بِالرَّوْحِ وَالرَّيْحَانِ

الْيَوْمَ تُجْزَيْنِ عَلَيَّ الْإِحْسَانَ *** قَدْ كَانَ مِنْكَ غَايِرَ الزَّمَانِ

مَا خَطَّ فِي اللَّوْحِ لَدَيَّ اللَّيَانَ *** لَا تَجْزَعِي فَكُلُّ حَيِّ فَانَ

وَالصَّبْرُ أَحْظِي لَكَ بِالْإِمَانِي *** يَا مَعْشَرَ الْأَزْدِ بَنِي قَحْطَانَ (1)

این بگفت و خویشتن را بر لشکر ابن سعد زد و قتال داد تا مقتول گشت .

از پس او پسرش خالد بن عمرو بمیدان آمد و این رجز بگفت :

صَبْرًا عَلَيَّ الْأَمْوُتُ بَنِي قَحْطَانَ *** كَيْمَا تَكُونُوا فِي رَضِي الرَّحْمَنِ

ذِي الْمَجْدِ وَالْعِزَّةِ وَالْبُرْهَانَ *** وَذِي الْعُلَا وَالطُّوْلِ وَالْإِحْسَانَ

يَا أَبَتَا قَدْ صِرْتِ فِي الْجَنَانِ *** فِي قَصْرِ دُرِّ حَسَنِ الْبُنْيَانِ (2)

پس حمله افکند و چندکس بکشت تا کشته گشت ..

شهادت سعد بن حنظله

بعد از وی سعد بن حنظله تمیمی بمیدان آمد و مبارز خواست و این ارجوزه

قرائت کرد.

صَبْرًا عَلَيَّ الْإِسْيَافُ وَالْإِسْنَةُ *** صَبْرًا عَلَيْهَا لِدُخُولِ الْجَنَّةِ

وَ حَوْزُ عَيْنِ نَاعِمَاتِ هُنَّ *** لِمَنْ يُرِيدُ الْفَوْزَ لَا بِالظَّنَّةِ

ص: 274

1- خلاصه اشعار : ای جان ! بسوی خدای مهربان برو و برفاه و آسایش شاد باش . در گذشته گناهای از تو سر زده و امروز پاداش نیکو می بینی . بیتابی نکن که هر زنده ای میمیرد .

2- خلاصه اشعار : فرزندان قحطان ! بر مرگ بردبار باشید تاخشنودی خدای مهربان عزیز بخشنده را دریابید . ای پدر ! در قصر زیبای بهشت جای گرفتی

بِالطَّنَّةِ يَا نَفْسُ لِلرَّاحَتِ فَاجْهَدَنَّهُ *** وَفِي طِلَابِ الْحَيْرِ فَادْرَعَبَنَهُ (1)

ورزمی صعب داد وسخت بکوشید تا شربت مرگ بنوشید .

شهادت عمیر بن عبدالله

و از پس او عمیر بن عبدالله مدجیحی به میدان آمد و این رجز تذکره کرد :

قَدْ عَلِمْتُ سَعْدُ وَحِيَّ مَدَجِحٍ *** أَنِّي لَدَى الْهَيْجَاءِ غَيْرُ مُحَرَّجٍ

أَعْلُو بَسِيفِي هَامَةَ الْمُدَجِّجِ *** وَأَتْرُكُ الْقِرْنَ لَدَى التَّفْرِجِ

فَرِيْسَةُ الصَّبْعِ الْأَذَلِّ الْأَعْرَجِ (2)

وتیغ کشید و حمله گران افکند و تنی چند بکشت، آنگاه بدست مسلم

الضبابی و عبدالله البجلی کشته گشت .

شهادت مسلم بن عوسجه

بعد از او مسلم بن عوسجه، اسب برانگیخت و گرد بر گرد میدان بر آمد و

این ارجوزه تذکره ساخت :

إِنْ تَسْأَلُوا عَنِّي فَإِنِّي ذُو لَبَدٍ *** مِنْ فَرَعِ قَوْمٍ مِنْ ذُرِّيِّ بَنِي أَسَدٍ

فَمَنْ بَغَانَا حَانِدٌ عَنِ الرَّشْدِ *** وَكَافِرٌ بِدِينِ جَبَّارِ صَمَدٍ (3)

و خویش را چون برق خاطف و صرصر عاصف (4) بر سپاه معادی (5) زد و

ص: 275

1- خلاصه اشعار : کسی که رستگاری و بهشت و حور نرم تن خواهد باید در برابر شمشیر و پیکانهای نیزه بر د بار باشد . ای جان ! برای آسودگی بکوش و خوبی را خواهان باش .

2- قبیله سعدو مدحج باور دارند که من هنگام نبرد سخت گیر نیستم . شمشیر خود را بکاسهء سر سلاح پوشیده فرود می آورم وهماورد خود را اطعمه کفتار لنگ میگردانم (در عاشر بحار بجای التفرج ، التعرج و بجای الاذل ، الازل « چابک » ضبط کرده است)

3- هرگاه شخصیت مرا بخواهید، شیری هستم از فرزندان دسته ای از بزرگان بنی اسد. کسیکه بر ما ستم کند گمراه و بدین خدای بی نیاز کافر کشته است .

4- صرصر عاصف تند باد شدید

بطعن و ضرب تنور حرب را تفته (1) ساخت. مردی از سپاه ابن سعد بردی در آمد ولختی با او بگشت. مسلم پهلوی راست او را با نیزه بزد، چنانکه سنان نیزه از پهلوی چپ بدر شد. از پس از دیگری بتاخت. او را نیز از اسب در انداخت و همچنان میزد و میکشت تا پنجاه تن قرن (2) رزم آزموده را بخواک انداخت. چون نیروی مناجزت از وی برفت از کثرت جراحت بخواک افتاد و هنوزش از حشاشهء (3) جان چیزی در تن بود، حسین علیه السلام چون این بدید مانند عقاب که از فراز بنشیب آید، بر سر او حاضر شد و حبیب بن مظاهر نیز بملازمت خدمت آن حضرت شتاب گرفت.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمٌ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (4)»

آنگاه، حبیب بن مظاهر بر سر بالین او آمد و گفت: ای مسلم! سخت بر من این رنج و شکنج تو گران می آید، اکنون شاد باش که در بهشت خدای جای داری. مسلم بیانگی سخت ضعیف گفت: خداوند تو را بخیر و سعادت بشارت دهد. حبیب گفت: ای مسلم! اگر دانستم که پس از تو مرا زمانی زیست خواهد بود، میگفتم: مرا وصیتی کن تا در انجام آن اهتمام کنم، لکن میدانم که در ساعت با تو خواهم پیوست. مسلم گفت: تو را وصیت میکنم باینمرد. و اشارت کرد بسوی حسین علیه السلام - وگفت: تا جان در تن داری در رکاب او رزم میزن. حبیب گفت: سوگند با خدای جز این نکنم. آنگاه مسلم عرض کرد: یا ابن رسول الله! میروم تا جد و پدرت را از رسیدن تو بشارت دهم. این بگفت و در گذشت. مسلم را کنیز کی بود، چون مولای خود را کشته دید، بر سر او آمد و فریاد برداشت که: یا سیداء یا ابن عوسجه کوفیان از بانک او شاد خاطر شدند و از قتل مسلم بیالیدند

ص: 276

1- تفته: داغ، گرم

2- قرن: همورد

3- پاورقی ص 139

4- قرآن کریم (25.33)

شبه بن ربیع گفت: مادرهای شما بر شما بگریید، سران خود را دستخوش هلاک میسازید و اعزه (1) خویش را در پای ماچان (2) ذلت می اندازید و بکشتن مسلم شاد خوار (3) میشوید، سوگند با خدای که مسلم را در اسلام محلی منبع (4) و موقفی رفیع است. او را در غزه آذربایجان نگران بودم، از آن پیش که صفها مستور گردد و رده راست شود (5) شش تن از کافران را با تیغ در گذرانید.

شهادت پسر مسلم بن عوسجه

بالجمله، در کتاب روضة الأحباب مسطور است که: مسلم را پسری جوان بود چون پدر را کشته دید مانند شیری شرز بر دمید. حسین علیه السلام او را از آهنگ خویش بازداشت و فرمود: ای جوان! پدرت شهید شد و اگر تونیز کشته شوی، مادرت در این بیابان قفر (6) در پناه کدام کس گریزد؟ پسر مسلم خواست طریق مراجعت سپارد، مادرش شتابزده سر راه بروی گرفت و گفت: ای فرزند! سلامت نفس را بر نصرت پسر پیغمبر اختیار میکنی؟ هرگز از تو رضا نخواهم شد. پسر مسلم عنان برتافت و حمله گران افکند و مادر از قفایش فریاده می کرد که: ای پسر! شاد باش که هم اکنون از دست ساقی کوثر سیراب خواهی شده و او مردانه همی کوشید تا پس از قتل سی تن از مشرکان شربت شهادت نوشید. کوفیان سر او را بریده بسوی مادرش افکندند. مادر، سر را برداشت و بوسید و چنان بگریست که همگان (7) همگان بگریستند..

شهادت هلال بن نافع

بروایت صاحب روضة الأحباب، بعد از شهادت مسلم، هلال بن نافع بجلی آهنگ میدان کرد و جوانی بدیع جمال و نیکو اندام بود و دوشیزهای در خطبه (8) داشت که هنوز با وی طریق مضاجعت (9) نسپرده بود، چون هلال را نگریست

ص: 277

- 1- اعزه، جمع عزیز: گرامی
- 2- پای ماچان: صف نعال، پائین مجلس
- 3- شاد خوار: شادی کننده
- 4- منبع: بسیار
- 5- رده راست شود: صف آرائی شود
- 6- قفر: بی آب و علف
- 7- همگان: حاضران
- 8- خطبه، بکسر خاء: خواستگاری (در اینجا مراد عقد است)
- 9- مضاجعت: نزدیکی و همبستری

که آهنك قتال دارد، آب از دیده فروریخت و بردامن او در آویخت که بکجا میروی؟ و مرا با که میگذاری؟ و بهای های بگریست. سیدالشهداء چون قصه ایشان را اصغا نمود، هلال را فرمود: امروز اهل تو حرمان تو را نتوانند برتافت و ایشان را جز بدیدار تو خرسند نتوان یافت، اگر خواهی در کار جهاد طریق مسامحت سپاری و ایشان را از خویش خرسند داری. عرض کرد: با ابن رسول الله! اگر امروز نصرت تو نجوم، فردا با رسول خدای چه گویم؟ و زن را وداع گفت و آهنك جهاد کرد و بدین اشعار انشاد از جوزه فرمود:

أَرْمِي بِهَا مُعَلِّمَةً أَفْوَأَتْهَا *** وَالنَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا إِشْفَاقُهَا

مَسْمُومَةٌ تَجْرِي بِهَا أَحْفَاقُهَا *** لِيُؤْمِنَ أَرْضُهَا رَشَاقُهَا (1)

همانا هلال مردی دلیر و کمانداری دلاور بود، که هرگز عقاب خدنگش جز مرکز هدف را نشد من نساخت (2) هشتاد تیر در کنانه (3) آکنده داشت. باهر خدنگ مردی را از پشت شبرنگ (4) بر روی زمین افکند. چون تیر در کنانه نماند، مردانه با تیغ حمله ور گشت و گفت:

أَنَا الْعُلَامُ الْيَمَنِي الْبَجَلِي *** دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلَى

إِنْ أُقْتِلَ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمَلِي *** فَذَلِكَ رَأْيِي وَالْآقِي عَمَلِي (5)

ص: 278

1- با تیرهائیکه سوارهای آن نشانه دار و مسموم مست میزنم. ترسیدن سودی ندارد (از مرگ نمیرهاند) جنبیدن تیرها آنها را میرد (یا با آنها میروند) و انداختن آنها زمین را پر میکند.

2- خطا نمیکرد

3- کنانه، بکسر کاف: جعبه تیر باهمیان آن

4- شبرنگ: نام اسب سیاوش

5- من جوانی از اهل یمن و از قبیله بجیله میباشم، کیش من کیش علی و حسین (علیه السلام) است اگر امروز کشته شوم، فکر و آرزوی من همین است و پاداش خود را در میابم (در بعضی از نسخ ناسخ بجای بیت ثانی، این بیت را در حاشیه آورده است: إِصْرِبْكُمْ ضَرْبَ غُلَامٍ بَطْلٍ *** وَ يَخْتِمُ اللَّهُ بِخَيْرٍ عَمَلِي . .

مردی از سپاه ابن سعد که او را قیس مینامیدند، با شمشیر آخته (1) بمیدان تاخت. هلال او را مجال نداد و بی توانی او را بمطموره (2) نیران فرستاد و با تیغ سرافشان (3) سیزده تن از بداندیشان را از پای در آورد. اینوقت انبوه لشکر بضراب سیف و سنان او را بستند و بازوان او را در هم شکستند و او را مأخوذ داشته بنزد شمر ذی الجوشن بردند. شمر حکم داد تا سر مبارکش را از تن دور کردند.

شهادت نافع بن هلال بجلی

اینوقت نافع بن هلال بجلی آغاز مبارزت نمود و از حسین علیه السلام اجازت یافت

و اسب برانگیخت و بمیدان تاخت و این روز بخواند:

أَنَا إِنْ هَلَكَ الْجَلِيُّ أَنَا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَ دِينِهِ دِينُهُ دَيْنُ النَّبِيِّ

مزامح بن حرث از قبیله بنی قطیعه، بر وی در آمد و گفت: من بر دین عثمانم، نافع گفت: تو بر دین شیطانی و بروی بتاخت و با طعن نیزه و ضرب تیغش از اسب در انداخت

جنگ همگانی

عمر و بن حجاج چون این چیر دستی و دلاوری بدید، بانك برداشت و از در طعن ودق (4) گفت: که ای مردم احمق! شما با این جماعت که از پستان شجاعت شیر مکیده اند و آب از دم شمشیر نوشیده اند، همآورد طلب کنید: ویکتنه بنبرد آغازید و اگر چند ایشان با قلت عدد و شما با کثرت مدد باشید، همگان عرضه هلاک و دمار خواهید گشت. واجب میکند که لشکر را بانبوه جنبش دهید و ایشان را بسنگباران بگیریید، تواند شد که نصرت بدست کنید. عمر بن سعد چون این کلمات از عمرو بن حجاج بشنید، گفت: رأی محکم جز این نیست که تو میزنی و فرمان کرد تا منادی ندا درداد که: هیچکس از لشکر را اجازت نمیروود که بك تنه بمبارزت بیرون شود، چه اگر کس وحدانا (5) بمیدان جنگ رود وهم آهنك

ص: 279

1- آخته: بیرون کشیده

2- مطموره: سیاه چال

3- تیغ سرافشان: تیغی که سرها را جدا میکند و میریزد

4- طعن: زخم زبان. دق: سرکوبی

5- وحدانا: تنها

طلب کند ، البته بدست یکتن از این جماعت پایمال هلاکت خواهد گشت .

اینوقت عمرو بن الحجاج، لختی پیش شتافت و با اصحاب حسین علیه السلام نزدیک شد. آنگاه روی برتافت و گفت : ای مردم کوفه ! از طریق طاعت بیکسوی نشوید و تفرقه جماعت مجوئید و شک مکنید در قتال کسی که از دین بیرون شده است و با یزید که امام امت است مخالفت آغاز کرده است

فَقَالَ الْحَسَّيْنُ يَا بَنَ الْأَحْبَابِ عَلَيَّ تَحْرُضُ النَّاسَ وَأَنْحُنُ مَرْقَنَا مِنَ الدِّينِ وَأَنْتُمْ تُبَشِّرُنَا بِاللَّهِ لَتُعْلَمَنَّ إِنَّا الْمَارِقُ مِنَ الدِّينِ وَمَنْ هُوَ أَوْلَى بِصَيْلَى النَّارِ

فرمود : ای پسر حجاج ! مردم را بمن بر میثورانی، آیا ما از دین بیرون شدیم و شما در دین پبائیدید ؟ سوگند با خدا تو میشناسی آنکس را که از دین روی برتافته و شایسته آتش بر تافته (1) گشته . این هنگام عمرو بن الحجاج از کنار فرات بر هیمنه سپاه حسین علیه السلام حمله افکند و شمر بن ذی الجوشن از جانب میسره تاختن آورد . حمله های گران متواتر کردند و تمام جلادت ظاهر نمودند . ازدهای مرگدهان باز

کرد و گرگ اجل دندان زنان فراز آمد.

اصحاب حسین که در دهان مرگ چنان برغبت رفتند که داماد نوخط (2) در حجله عروس نوس نرفتی ، چون شیر ، کشفته و دیوانه آشفته ، ساخته جنگ شدند گروهی پیادگان و سی و دو تن سوار بودند . سواران اسب برانگیختند و تیغها بر آهیختند (3) و مانند شعله جواله (4) حمله افکندند و سپاه ابن سعدرا از چپ و راست پیراکنندند . این صورت برابن سعد عظیم ناگوار افتاد ، حصین بن نمیر را پیش خواند و فرمان کرد تا : پانصد تن کماندار که در تحت فرمان داشت ، بر اصحاب

ص: 280

1- بر تافته : گداخته

2- نوخط : جوانی که تازه بر رخسارش موی روئیده

3- پاورقی ص 148

4- جواله : سریع ، تندرو

حسین علیه السلام حمله ور گردد و ایشان را بزخم پیکان در هم شکنند، پس حصین که خمیر مایه کید و کین بود با جیش خود خدنگها درزه کمان بنشاختند و اصحاب حسین راهدف پیکان ساختند و شمر بن ذی الجوشن بافوج خود چون گراز غضبان گرازان (1) گشت و عمرو بن الحجاج چون گرگ درنده دمنده (2) آمد. و این جمله همدست و همداستان بجانب سلاله (3) شیر یزدان و خلاصه عالم امکان یورش (4) دادند و اصحاب حسین با قلت عدد و کاستی مدد، مانند شیر شرز و اژدهای گرز (5)، بر روی ایشان بتاختند و هر یک چون صاعقه آتشبار جماعتی را عرضه هلاک و دمار ساختند با اینهمه اگر یکتا از سپاه حسین علیه السلام کشته گشتی چون عددی. قلیل بودند، شماری کثیر مینمود و اگر از کوفیان صد کس مقتول شدی، از کثرت مقاتل ناپدید بود، و کوفیان در اطراف لشکر گاه حسین گرد بر می آمدند، باشد که (6) از هر جانب در آیند و سپاه آن حضرت را در حصار گیرند. و اصحاب سه تن و چهار تن از خلال خیمه ها سر بیرون میکردند و ایشان را هدف تیر میساختند.

اینوقت عمر بن سعد نداد داد که: هان ای لشکر جلدی کنید و چند که حسین حطب در این خندق انباشته، آتش در زیند (7). لشکریان آتش در خندق زدند و برافروختند. حسین علیه السلام فرمود: دست باز دارید تا نیک برافروزند، چه اینوقت ایشان را نیکتر از دخول لشکر گاه دفع دهد و ناچار جنگ بیکسوی افتد. اینوقت شبث بن ربعی پیش تاخت و باناک بر عمر سعد زد که: مادر بر تو بگرید، از این زنان و کودکان چه خواهید؟ لشکریان از سر زنش و شناع (8) او شرمگین شدند و طریق مراجعت گرفتند، لاجرم جنگ بوجه واحد مقصور افتاد و اصحاب زهیر بن القین حمله افکندند و ابوغدره ضبابی را که از جوه سپاه شمر بن ذی الجوشن بود

ص: 281

1- گراز، (بضم اول): خوک نر، گرازان: خرامان، با تکاف راه رونده

2- دمنده: غران، خروشان

3- سلاله: فرزندان.

4- یورش (بکسر راء): تاخت و تاز

5- گرز، (بروزن هرزه) مار سر بزرگ پر زهر

6- باشد: شاید

7- تمام هیزمها را آتش زیند

8- پاورقی ص 206

صاحب المناقب از کتاب بستان الطرف از حسن بصری روایت میکند که : در این مقاتله چون هردو لشکر بانبوه روی در روی شدند و حرب برپای ایستاد و اجل بأخذ ارواح مبارزان دست بگشاد ، جماعتی کثیر از سپاه ابن سعد مسافر سعیر (1) گشت و از اصحاب سید الشهداء نیز این جمله در اول حمله شهید شدند : نخستین نعیم بن عجلان الانصاری . و دیگر عمران بن کعب بن حارث الاشجعی . و دیگر خنظلة بن عمرو الشیبانی - و دیگر قاسط بن ظهیر - و دیگر کرش بن ظهیر و دیگر کنانه بن عتیق . و دیگر عمرو بن ضبیعة بن الضبیعی . و دیگر ضرغامه بن مالک و دیگر عامر بن مسلم . و دیگر سیف بن مالک النمیری - و دیگر عبدالرحمن بن عبدالله الکدری الارحبی . و دیگر مجمع بن عبد الله العایذی - و دیگر حیان بن الحارث السلمانی الازدی . و دیگر عمرو و الجندعی - و دیگر حلاسی بن عمر والراسبی - و دیگر سوار بن ابی عمیر الفهمی الهمدانی . و دیگر ابی عماره بن ابی سلامة الدالابی - و دیگر نعمان بن عمر الراسبی - و دیگر زاهر بن عمر و، غلام عمرو بن الحمق الخزاعی . و دیگر جبلة بن علی الشیبانی - و دیگر مسعود بن الحجاج - و دیگر پدرش حجاج - و دیگر زهیر بن بشر الخثعمی - و دیگر عمار بن حسان بن شریح الطائی - و دیگر عبدالله ابن عمیر - و دیگر اسلم بن کثیر الازدی الأعرج - و دیگر زهیر بن سلیم الازدی - و دیگر عبدالله بن یزید بن ثبیت القیسی و دیگر عبیدالله بن یزید بن ثبیت القیسی . و دیگر عبدالله بن عروه غفاری . اینجمله سی تن بودند و ده تن از موالی حسین علیه السلام و دو تن از موالی امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهادت یافتند .

شدت جنگ و یاد خدا !!

اینوقت در غلوی (2) جنت عمرو بن عبدالله الانصاری که معروف است بابو

ثمامه صیداوی ، بحضرت امام حسین علیه السلام شتافت

ص: 282

1- سعیر : دوزخ

2- پاورقی ص 225

وَقَالَ يَا أَبَا عَبِيدِ اللَّهِ نَفْسِي لِنَفْسِكَ الْفِدَاءُ هَوْلًا أَفْتَرِبُوا مِنْكَ وَلَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُ حَتَّى أَقْتَلَ دُونَكَ وَأَحِبُّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ رَبِّي وَقَدْ صَدَّقْتُ هَذِهِ
الصَّلَاةَ

عرض کرد: یا ابا عبدالله! جان من فدای تو باد، اگر چند رایت مقاتلت افراخته و تنور محاربت افروخته است، سوگند با خدای تو کشته نشوی تا من بخون خویش غلطان نشوم، دوست دارم که یک نماز دیگر با تو بگذارم، آنگاه خدای را دیدار کنم. حسین علیه السلام سر بسوی آسمان برداشت و نگریست که هنگام نماز پیشین است

وَقَالَ ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ نَعَمْ هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا

فرمود: نماز را تذکره کردی، خداوند تو را از نماز گذاران بشمار گیرد اینکه هنگام نماز است. اکنون از این جماعت خواستار شو تا جنک را دست باز دارند چندانکه ما نماز گزاریم، حصین بن نمیر چون این بشنید، فریاد برداشت که: نماز شما مقبول حضرت یزدان نیست

قَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ لَا تَقْبَلُ الصَّلَاةَ مِنْ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَتَقْبَلُ مِنْكَ يَا خَتَارَ

حبيب بن مظاهر گفت: ای منافق غدار! نماز پسر رسول خدا پذیرفته نیست و نماز تو مقبول حضرت احدیت است؟ حصین بن نمیر با تیغ آخته (1) بر "حبيب بن مظاهر تاخت و این رجز بخواند:

ص: 283

دُونَكَ ضَرْبَ السَّيْفِ يَا حَبِيبُ *** وَ أَفَاكَ لَيْثٌ بَطْلٌ نَجِيبٌ فِي

كَفِّهِ مُهَنْدٌ قَضِيبٌ *** كَأَنَّهُ مِنْ لُئِمَّةٍ حَلِيبٍ (1)

آنگاه فریاد برداشت که : ای حبیب بن مظاهر ! حاضر میدان حرب باش و

مکافحت (2) طعن و ضرب را گوش دار

بمیدان آمدن حبیب بن مظهر

حبیب اینوقت در پیش روی فرزند رسول خدای پبای بود ، چون اصغای این کلمات نمود ، آن حضرت را وداع گفت ، و عرض کرد : ای مولای من ! پدر و مادرم فدای تو باد ، سوگند با خدای آرزومندم که خانمت این نماز را در جنت پبای برم و از جانب تو جد تورا و پدر تورا و برادر تورا سلام برسانم . این بگفت و بمیدان آمد و با حصین روی در روی شد و این ارجوزه قرائت کرد :

أَنَا حَبِيبٌ وَ أَبِي مُظَهِّرٌ *** وَ فَارِسُ الْهَيْجَاءِ لَيْثٌ قَسَوْرٌ

وَ أَنْتُمْ عِنْدَ الْعَدِيدِ أَكْثَرُ *** وَ نَحْنُ أَوْفِي مِنْكُمْ وَ أَصْبِرُ

أَيْضاً وَ فِي كُلِّ الْأُمُورِ أَقْدَرُ *** وَ أَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَعْدَرُ

وَ نَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً وَ أَظْهَرُ *** حَقًّا وَ أَنْمِي مِنْكُمْ وَ أَعْدِرُ

وَ فِئِي يَمِينِي صَارِمٌ مُدَكَّرٌ *** وَ فِيكُمْ نَارَ الْجَحِيمِ تُسَعَّرُ (3)

اختلاف علما در نام پدر حبیب

علمای رجال در تشکیل نام پدر حبیب طریق خلاف سپرده اند ، جماعتی چنانکه

ص: 284

1- ای حبیب ! آماده ضربت شیر دلاور نجیبی باش که ناگهان با شمشیر هندی بران و براتی مانند شیر دوشیده بر سرت رسید.

2- مکافحت: روبرو شدن بادشمن.

3- خلاصه معنی اشعار : من حبیب بن مظهرم. اگرچه شماره شما پیمان شکنان از ما بیشتر است لکن ما بردبار و بارفا و تواناتریم و حق و حجت با ما است. در دست من شمشیر برانی است که در میان شما آتش دوزخ می افروزد

بیشتر در السنه وافواه مذکور است، مظاهر خوانند و گروهی بر وزن مطهر، مظهر دانند. علامه - اعلى الله مقامه در حلاصه نیز مظهر بفتح ظای معجمه و های مشدده ضبط فرموده و از این ارجوزه که از حبیب مرقوم شد، معلوم میشود که مظهر نام داشته، "چه اگر مظاهر خوانیم با سایر مصرعها قافیه نخواهد داشت، چه رعایت الف تأسیس در نزد عرب از شرایط صحت قافیه است برخلاف عجمان که شرط نمیدانند - والله اعلم. اکنون با سر سخن آئیم.

شهادت حبیب بن مظهر

چون حبیب از قرائت این ارجوزه پرداخت، آهنگ حصین بن نمیر کرد و حمله گران فکند و از گردراه شمشیر بر سر او فرود آورد و آن زخم بر خیشوم (1) بینی حصین آمد و قطع کرد. حصین از هول و هیبت آن زخم از اسب در افتاد. حبیب تصمیم عزم داد که سر او را از تن دور کند، اصحاب او بر حبیب حمله کردند و او را از میدان بدر بردند، چون زخم او صعب و سخت نبود، دیگر باره برنشست و درصاف خویش در ایستاد و از اینسوی حبیب با تنی سالخورده و قامتی خمیده مانند شیر شمیمه از چپ و راست همی بتاخت و مرد و مرکب همی بنخاک انداخت و این اشعار را قرائت همی کرد:

أَقْسِمُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَاداً *** أَوْ شَطَرَ كَمْ وَلَيْتُمْ أَلَّا كَتَادَا يَا

شَرَّ قَوْمٍ حَسَبًا وَ آدَا *** وَ شَرُّهُمْ قَدْ عَمِلُوا أَنْدَاداً (2)

و خویش را بخدای بفروخت و از یمین و شمال رزم داد تا بروایت محمد بن ابیطالب شصت و دو تن از کوفیان را مسته (3) سیف و سنان فرمود. اینوقت مردی از

ص: 285

1- خیشوم: بالای بینی.

2- ای بدترین گروه، از لحاظ نژاد و نیرو؟ و بدترین مشرکین! بخدا سوگند اگر ما باندازه یا نصف شما میبودیم شما پشت بچنگ داده فرار میکردید. (عاشر بحار جای عملوا، علموا و ابی مخنف بجای ادأ، زاداً ضبط نموده)

3- به ص 90 رجوع شود

بنی تمیم از کمین بیرون شد و مغافصة (1) با سنان نیزه حبیب را زخمی بزد، چنانکه بروی درافتاد. حبیب جلدی کرد و برخاست تا خصم را کیفر کند، حصین بن نمیر در رسید و شمشیری بر سر حبیب بزد تا از پای در افتاد، پس از اسب پیاده شد و سر او را از تن دور کرده از گردن اسب در آویخت. بروایتی بعد از زخم حصین هم آنمرد تمیمی سر حبیب را از تن جدا کرده و نیز گفته اند: بدیل بن صریم سر حبیب را برید و از گردن اسب آویخت و بر نشست و بمکه رفت، در مکه پسر حبیب که هنوز کودکی مراهق (2) بود، سر پدر را بشناخت. بدیل را بکشت و سر پدر را مأخوذ داشته مدفون ساخت. و این سخن در نزد من بنده استوار نمی افتد، چه در مکه کسی نبود که بدیل بن صریم را بدین کردار عطائی کند و جایزه دهد و عبدالله بن زبیر بن العوام که این هنگام در مکه دعوی دار خلافت بود با حبیب کینی و کیدی نداشت که بدیل این مسافت دارز بیماید و همه جا سر حبیب علاقه گردن اسب او باشد، اگر بطمع عطا بود البته بکوفه میشتافت. والله اعلم -

بالجملة، چون حبیب شهید شد مرگ او بر حسین علیه السلام سخت آمد

فَقَالَ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَ حُمَاةَ أَصْحَابِي وَقَالَ لِلَّهِ دُرُّكَ يَا حَبِيبُ لَقَدْ كُنْتَ فَاضِلًا تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلَةٍ وَاحِدَةٍ

امام علیه السلام حبیب را بدعای خیر یاد کرد و او هر شبی قرآن را بتمامت قرائت میفرمود. زهیر بن القین عرض کرد: یا ابن رسول الله، بآبی أنت و آمی: پدر و مادرم فدای تو باد، چرا روی تو در قتل حبیب شکسته گشت؟ مگر نمیدانی که ما بر حقیقیم؟ فرمود: نیک میدانم که ما و شما بطریق هدایت میرویم. عرض کرد: دیگر چه باك داریم و اینك بجانب جنت و نعیم بهشت خواهیم شتافت

ص: 286

1- مغافصة: ناگهانی

2- مراهق، جوان نزدیک بسن بلوغ

نماز در برابر شمشیر و تیر!

حسین علیه السلام اینوقت زهیر بن القین و سعید بن عبدالله را فرمان کرد که: از پیش روی ایستاده شوند تا آن حضرت فریضه ظهر را پای برد و ایشان بر حسب فرمان خویشان را هدف تیغ و تبر داشتند، پس حسین علیه السلام با یک نیمه اصحاب نماز خوف بگذاشت و نیم دیگر ساخته دفع دشمن بودند و سعید بن عبدالله در یمن و شمال امام علیه السلام خویشان را سپر بلا ساخت چندان که بزخم تیغ و تیر از پای در افتاد

وَهُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ أَلْعَنِمَ لَعْنُ عَادٍ وَثَمُودَ اللَّهُمَّ أْبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ وَأَبْلِغْهُ مَا لَقِيْتُ مِنْ أَلَمِ الْجِرَاحِ فَإِنِّي أَرَدْتُ بِذَلِكَ نُصْرَةَ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ

گفت: خدایا! لعن کن این جماعت را لعن عاد و ثمود، ای پروردگار من! سلام مرا به پیغمبر خود برسان و ابلاغ کن آنچه بمن رسید از زحمت جرح و زخم، چه من این جمله را در نصرت پسر پیغمبر تو بجان خریدم. این بگفت و جان بداد. در بدن او بیرون ضرب نیوف و طعن رماح (1) زخم سیزده تیر یافتند. بروایتی آن حضرت واصحابش فرادا باشارت نماز گذاشتند.

کلمات حسین و اهل حرم علیهم السلام در تهییج لشکر مع القصة، بعد از فراغت از نماز، حسینیہ اصحاب را بجهاد تحریض فرمود

قال: يَا أَصْحَابِي إِنَّ هَذِهِ الْجَنَّةَ قَدْ فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا، وَأَتَّصَلْتُ أَنْهَارُهَا، وَأَيْنَعَتْ ثِمَارُهَا، وَزُيِّنَتْ قُصُورُهَا، وَتَأَلَّفَتْ وَلَدَانُهَا وَحُورُهَا، وَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالشُّهَدَاءُ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ وَ أَبِي وَ أُمِّي يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَكُمْ،

ص: 287

وَ يَتَبَشَّرُونَ بِكُمْ، وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكُمْ، فَحَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ ذُبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ

فرمود: ای اصحاب من ؛ اینک درهای بهشت گشاده است و انهار بهشت در جریان است و اثمار بهشت را هنگام اجتناء (1) است و قصور بهشت مزین است و حور و غلمان بهشت مألوف و مأنوس است و همچنان رسول خدا است و شهید انیکه مقتول شده اند حاضر خدمت اویند و پدر و مادر من قدوم شما را انتظار میبرند و مشتاق دیدار شمایند ، هم اکنون در ترویج دین خدا بکوشید و حرم رسول خدای را از دشمنان دفع دهید .

اینوقت اضطراب و اضطرار عظیم در میان اهل بیت با دید آمد و نا پروا از

خیمه ها بیرون شدند و فریاد برداشتند که :

يَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا عَصَبَةَ الْمُؤْمِنِينَ حَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ ذُبُّوا عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلِّمُوا عَنْ إِمَامِكُمْ إِبْنِ بَنِي نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَدْ إِمْتَحَنَكُمْ اللَّهُ فَأَنْتُمْ جِيرَانُنَا فِي جَوَارِ جَدِّنَا وَ الْكِرَامِ عَلَيْنَا وَ أَهْلِ مَوَدَّتِنَا فَدَاعُوا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ عَنَا

گفتند : ای جماعت مسلمانان ! ای پایمردان مؤمنان ! حمایت کنید دین خدا را و دفع دهید دشمنان را از حرم رسول خدای و دور کنید اعدا را از پیشوا و امام خود که پسر دختر پیغمبر شما است و بدانید که خداوند امتحان میفرماید شما را در نصرت ما و شما همسایگان و پناهندگان مائید و در پناه جد مائید و شما جوان مردانید و دوستان مائید ، لاجرم دشمنان ما را از ما دفع دهید .

ص: 288

اصحاب چون این کلمات بشنیدند، بهای های بگریستند و بانگ و یله و ناله

در هم افکندند

وَقَالُوا نُفُوسَنَا دُونَ أَنْفُسِكُمْ وَ دَمَاؤُنَا دُونَ دِمَائِكُمْ وَ أَرْوَاحُنَا لَكُمْ الْفِدَاءُ وَ اللَّهُ لَا يَصِلُ إِلَيْكُمْ أَحَدٌ بِمَكْرُوهِهِ وَ فِينَا الْحَيَاةُ وَ قَدْ وَ هَبْنَا لِسِدِّ يُوفِ نُفُوسِنَا وَ لِلطَّيْرِ أَبْدَانُنَا فَلَعَلَّهُ نَقِيكُمْ زَلَفَ الصُّفُوفِ وَ نَشْرَبُ دُونَكُمْ الْحُتُوفَ فَقَدْ فَازَ مِنْ كَسْبِ الْيَوْمِ خَيْرًا وَ كَانَ لَكُمْ مِنَ الْمُنُونِ مُجِيرًا

و هم آواز گفتند: ای اهل بیت رسول خدا! جانهای ما برخی (1) جانهای شما است و خونهای ما فدای خونهای شما است و ارواح ما خاص از برای شما فدیة ایست، قسم بخدای کسی از در خصمی با شما نزدیک نتواند شد، چند که ما زنده باشیم. و بدانید که ما در راه شما، جانهای خود را دست باز داشتیم تا نثار حدود سیف و سنان شود و تنهای خود را وقف نمودیم تا طعمه نسور و عقبان (2) گردد باشد که در حفظ و حراست شما بکوشیم تا شربت مرگ بنوشیم. همانا امروز بفوز و فلاح آنکس دست، یابد که در راه شما سردهد.

شهادت زهیر بن القین

از پس این کلمات اول کس، زهیر بن القین بود، که دستوری مبارزت بخواست

و بمیدان آمد و هم آورد طلب کرد و این ار جوزه بگفت:

أَنَا زُهَيْرٌ وَ أَنَا ابْنُ الْقَيْنِ *** وَ فِي يَمِينِي مُرْهَفُ الْحَدِيدِ (3)

ص: 289

1- برخی (بروزن چرخ) فداشدن، قربان گردیدن

2- نسور - جمع نسر: کر کسی. عقبان، ص 189

3- مرهف الحدید: شمشیر یکه هر دو طرف آن نیز باشد

أَذُوذُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ *** إِنَّ حُسَيْنًا أَحَدُ السَّبْطَيْنَا

بْنِ عَلِيٍّ طَاهِرِ الْجَدَيْنِ *** مِنْ عِتْرَةِ الْبِرِّ التَّقِيِّ الرَّزِينِ

ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ غَيْرُ الْمَيِّنِ *** يَا لَيْتَ نَفْسِي قَسَمْتُ قِسْمَيْنِ

وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ *** أَضْرِبُكُمْ مُحَامِيًّا عَنْ دِينِي

أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرِي مِنْ شَيْئٍ *** أَضْرِبُكُمْ صَرْبَ غُلَامِ زَيْنِ (1)

بِأَبْيَضٍ وَأَسْمَرَ رِدِينِ (2)

این بگفت و چون صاعقه آتشبار خویشتن را بر قلب لشکر کفار زد و از یمین و شمال بتاخت و بسیار کس از ابطال رجال را بخاک انداخت .
بروایت علی بن ابی طالب یکصد و بیست تن از شجعان کوفه را با تیغ در گذرانید. آنگاه کثیر بن عبدالشعبی و دیگر، مهاجر بن اوس
التمیمی، که نگران او بودند، فرصتی بدست کرده بزخم سیف و سنان او را از پای در آوردند . چون حسین علیه السلام افکنده او را بر خاک
نگریست

قَالَ لَا يُبْعِدُكَ اللَّهُ يَا زُهَيْرُ وَ لَعَنَ قَاتِلَكَ مَنْ لَعَنَ الَّذِينَ مُسْخُوا قِرْدَةً وَ خَنَازِيرَ

فرمود: ای زهیر! خداوند تورا در نیفکنداز حضرت خویش ولعن کند کشنده

تورا چنان لعنی که جماعتی از گمراهان را بصورت بوزینگان و خنزیران برآورد

ص: 290

1- خلاصه معنی اشعار: من زهیر پسر قینم . برای راندن شما از حسین بن علی که نوه رسول خدا و باک نژاد و پیشوای من است، شمشیر
برانی در دست دارم که برای دفاع از دینم بشما میزنم و زشتی و عیبی در آن نمی بینم.

2- این مصراع در بحار آورده نشده است و مطابق این نسخه گویا کلمهء (ردین) غلط است، زیرا که ردینه نام زنی بوده که در ساختن نیزه
شهرت داشته است، بدین جهت نیزهء، خو برا بوی منسوب نموده و (ردینی) میگویند.

آنگاه ابونامهء صیداوی، عرض کرد : السلام علیک یا ابا عبدالله و بمیدان

مقاتلت تاخت و این شعر قرائت کرد:

عَزَاءَ لآلِ الْمُصْطَفَى وَبِنَاتِهِ *** عَلَى حَبْسِ خَيْرِ النَّاسِ سِبْطِ مُحَمَّدٍ

عَزَاءَ لَزُهْرَاءِ النَّبِيِّ وَزُوجِهَا *** خَزَانَةَ عِلْمِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدِ

عَزَاءَ لِأَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ كُلِّهِمْ *** وَحُزْنَآ عَلَى حَبْسِ الْحُسَيْنِ الْمَسْدَدِ (1)

فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِّي النَّبِيِّ وَبِنْتِهِ *** بَأَنَّ ابْنَكُمْ فِي مَجْهَدٍ أَيْ مَجْهَدٍ (2)

ورز می صعب داد .

شهادت حجاج بن مسروق

از پس او حجاج بن مسروق جعفی که مؤذن حسین علیه السلام بود و او را رکابدار -

نیز گفته اند ، حاضر حضرت شد و این اشعار را بر روی امام قرائت کرد:

أَقْدَمَ حُسَيْنًا هَادِيًا مَهْدِيًا *** الْيَوْمَ تَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيًّا (3)

ثُمَّ أَبَاكَ ذَا الْعَلَا عَلِيًّا *** ذَاكَ الَّذِي نَعْرَفُهُ وَصِيًّا

وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ الرَّضَى الْوَلِيًّا *** وَأَسَدُ اللَّهِ الشَّهِيدُ الْحَيَّا (4)

وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيًّا *** وَفَاطِمُ وَ الطَّاهِرِ الزَّكِيًّا

وَ مَنْ مَضَى مِنْ قَبْلِهِ تَقِيًّا *** فَاللَّهُ قَدْ صَبَّرَنِي وَلِيًّا

فِي حُبِّكُمْ أَقَاتِلِ الدَّعِيًّا *** وَأُشْهِدُ اللَّهَ الشَّهِيدَ الْحَيًّا

ص: 291

1- مسدد (بصیغه اسم مفعول) : کسی که در گفتار و کردار راست و درست باشد

2- مجهد : رنج ، سخیبی

3- درعاشر بحار بجای (حسین) (حسیناً) ضبط کرده است.

4- شهید حی ، اشاره بآیه شریفه (ولا تقولوا لمن یقتل فی سبیل الله اموات بل احياء) سور؛ 2 آیه 149 میباشد.

التَّبَشُّرُوا يَا عِتْرَةَ النَّبِيِّا *** بِجَنَّةِ شَرَابِهَا مَرِيًّا

وَأَلْحَوْضُ حَوْضِ الْمُرْتَضِيِّ عَلِيًّا (1)

آنگاه خط جواز یافته، بمیدان و غاشتافت (2) و از آن پس پانزده کس را با تیغ در گذرانید و ادراك سعادت شهادت فرمود. در کتاب شرح شافیه مسطور است که: حجاج بن مسروق باتفاق غلام خود مبارك يكصد و پنجاه تن از كوفيان را بكشتند، آنگاه كشته شدند.

شهادت يحيى بن كثير

بالجمله، از پس او يحيى بن كثيرا نصارى اجازت مبارزت يافت و بميدان شتافت

واین اشعار را تذکره کرد:

ضاقَ الخِناقُ بِابْنِ سَعْدٍ وَ ابْنِهِ *** بَلَقَا هُمَا لِفَوَارِسِ الْأَنْصَارِ

وَ مُهَاجِرِينَ مُخَضَّبِينَ رِمَاحَهُمْ *** تَحْتَرُ الْعِجَاجَةَ مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ

خُضِبَتْ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ *** وَالْيَوْمَ تُخَضَّبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ

خَانُوا حُسَيْنًا وَ الْحَوَادِثُ حُمَةً *** وَ رَضُوا يَزِيدًا وَ الرِّضَا فِي النَّارِ

فَالْيَوْمَ نُشْعَلُهَا بِحَدِّ سَيْوفِنَا *** بِالْمَشْرِفِيَّةِ وَ الْقَنَا الْخَطَّارِ

هَذَا عَلَى بِنِ الْأَوْيسِ فَرَضٌ وَاجِبٌ *** وَ الْخَزْرَجِيَّةِ وَفْتِيَّةِ النَّجَّارِ (3)

ص: 292

1- خلاصه اشعار: ای حسین رهبر! پیش آی که امروز جدت پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، پدر بخشنده ات علی وصی، امام حسن، حمزه اسدالله، جعفر طیار دلاور، فاطمه، طاهر و پرهیزگاران که پیش از وی در گذشته اند ملاقات خواهی کرد. ای خاندان پیغمبر (صلی الله علیه و آله)! برای دوستی شما با این زنزاده میجنگم تا مرا بهشتی که مشر و بش گوارا و حوضش از آن علی مرتضی است مرزده دهید.

2- و غا: جنگ

3- خلاصه اشعار: ابن سعد و پسرش از رویره شدن با سواران مهاجرین و انصار که نیزه آنها از خون مردم بدین و گنهکار رنگین بوده و میباشد، نزدیک است خفه شوند. با سین پیمان شکنی و پز بد را خرسند نمودند. آنها و بز بد در آتشند. امروز برانصار واجب و لازمست که با نیزه و شمشیر های بران همان آتش را در میان اینان شعله ور کنند.

و شجاعت و شهامتی بزرگ نمودار کرد . بروایت ابی مخنف پنجاه تن از کفار را بکشت و در شرح شافیه مسطور است که : چهل کس بکشت ، آنگاه کشته گشت .

شهادت یحیی بن سلیمان

و دیگر یحیی بن سلیم المازنی رخصت یافته، آهنگ جهاد نمود و این رجز

بگفت :

لَأَضْرَبَنَّ بِنِ الْقَوْمِ ضَرْبًا فَيَصَلَا *** ضَرْبًا شَدِيدًا فِي الْعُدَاةِ مُعْجَلًا ل

أَعَاذُ فِيهَا وَلَا مُؤَلَّوًا *** وَلَا أَخَافِي الْيَوْمَ مَوْتًا مُقْبِلًا (1)

لَكِنِّي كَاللَّيْثِ أَحْمِي أَشْبَلًا (2)

و همچنان رزم داد و بسیار کس بکشت تا درجه شهادت یافت .

شهادت حنظله بن سعد

و دیگر در غلوی جنک حنظله بن سعد شامی پیش شد و در برابر حسین علیه السلام بایستاد و در حفظ و حراست آن حضرت خویشتن را سپر حسام (3) و هدف سهام ساخت و هر خدنگی که بجانب امام علیه السلام گشاد مییافت یا زخم سیف و سنانی که بقصد او فرا میرسید . بجان و تن میخرید و همی بانک بر می داشت که :

يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُؤَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَالِكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ

ص: 293

1- مواول (اسم فاعل از مصدر ولوال) : ناله و فریاد زننده

2- دشمنانرا با شتاب ضربت سخت و برآن میزنم نه از مرگیکه ناچار خواهد آمد متر سم و نه عجز و بیتابی نشان میدهم ، بلکه مانند شیری از شیرزادگان دفاع میکنم

3- حسام : شمشیر بران

عَاصِمِ يَا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتِكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى

یعنی ای قوم! من میترسم بر شما که مستوجب عذاب لشکر احزاب شوید و کیفر قوم نوح و عاد و ثمود بینید و بحکم عدل خداوند کریم، دستخوش عذاب الیم گردید. ای قوم! من بر شما میترسم از روز بر انگیزش و موقف پرسش، که هیچ پشتوانی و نگاهبانی نتوانید یافت. ای قوم! با پسر پیغمبر رزم مزینید و عذاب خدای قاهر غالب را بر جان و تن حتم مکنید

فَقَالَ لَهُ الْحَسَدِيُّ يَا ابْنَ سَعْدٍ رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رَدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَنَهَضُوا إِلَيْكَ يَشْتُمُونَكَ وَ أَصْحَابَكَ فَكَيْفَ بِهِمْ الْآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ

فرمود: ای حنظله بن سعد؛ خداوند تو را رحمت کند، دانسته باش که این جماعت مستوجب عذاب و عقاب شدند، گاهی که بدانچه ایشان را بسوی حق دعوت کردی، سر برتافتند و بر تو بیرون شدند و تو را بسب و شتم یاد کردند و اصحاب تو را دشنام گفتند. از آن پس که برادران پارسای تو را کشتند، از ایشان چه طمع داری؟ حنظله عرض کرد: یا ابن رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد، سخن برآستی کردی، آیا من بسوی پروردگار خود نروم؟ و با برادران خود ملحق شوم؟ فرمود شتاب کن و برو بسوی چیزی که بهتر است از دنیا و آنچه در دنیا است و بسوی سلطنتی که هرگز کهنه نشود و زول نپذیرد. حنظله عرض کرد

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ وَ جَمَعَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ فِي الْجَنَّةِ

و حمله گران افکند و رزمی بزرگ بداد و جان بر سر شهادت نهاد. رحمة الله عليه

شهادت عبدالرحمن بن عبدالله

و دیگر عبدالرحمن بن عبدالله الیزنی، آهنگ میدان کرد و این رجز خواند :

أَنَا إِبْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ آلِ يَزْنَ *** دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَ حَسَنٍ

أَضْرِبُكُمْ ضَرْبَ فَيْي مِنَ الْيَمَنِ *** أَرْجُو بِذَلِكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمُؤْتَمَنِ (1)

و خویشتن را در میان لشکر اعدا افکند و تنی چند را بکشت و دولت

شهادت یافت .

شهادت عمرو بن قرظه

و دیگر عمرو بن قرظه الانصاری، آغاز جهاد فرمود و عمر و در خدمت امام علیه السلام، بتمام رغبت جانبازی می نمود . اگر خدنگی بسوی آن حضرت گشاده میشد، سینه خویش را آماج (2) میداشت و اگر زخم نیزه و شمشیر فرا میرسید ، برتن و جان میخرید. ناگاه بجانب آن حضرت نگران شد

وَقَالَ يَا إِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ فَيْتَ قَالَ نَعَمْ أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ مِنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ.

عرض کرد : ای پسر پیغمبر خدای : آیا شرط جانبازی بپای آوردم ؟ فرمود: بعهد خویش وفا کردی ، اکنون رسول خدای را از من سلام برسان، که اینک من براثرم (3) و در میرسم .

بالجمله، عمرو و اجازت مبارزت یافت و این آرزو قرائت نمود :

قَدْ عَلِمْتُ كَتَيْبَةَ الْأَنْصَارِ *** أَنْ سَوْفَ أَحْمِي حَوْزَةَ الدَّمَارِ

ص: 295

- 1- من عبدالله و از قبیله بزن و بر دین حسین و حسن میباشم. مانند جوان یعنی شما را میزنم و بآن رحمت خدا برا امیدوارم .
- 2- آماج : مائیکه نشانه تیرر! در آن نصب کنند.
- 3- اثر (بفثتین) دنباله

ضَرْبَ غَلَامٍ غَيْرِ نَكْسٍ سَارِي *** دُونَ حُسَيْنٍ مُهْجَتِي وَ دَارِي (1)

و چنان عاشقانه خویشتن را بمیان لشکر دشمن افکندی که هیچ عاشق هجران زده بخلوت سرای معشوق در نشدی. و رزمی صعب داد و بسیار کس از اعدا را بخاله انداخت و طعمه ذئاب و کلاب (2) ساخت ، پس شربت شهادت چشید و رخت بسرای دیگر کشید .

شهادت جون غلام ابي ذر

و دیگر مجون غلام ابي ذر غفاری ، اوعبدی سیاه بود. آرزوی شهادت نمود

و در طلب رخصت حاضر حضرت شد

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي فَإِنَّمَا نَبَعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ فَلَا تَبْتَغِ بِطَرِيقِنَا

حسین علیه السلام فرمود: ای جون! تودر طلب عافیت متابعت ما کردی ، خویشتن را

مبتلابیلای مامکن و از جانب من مآذونی. طریق سلامت میجوی

فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَنَا فِي الرَّحَاءِ أَلْحَسُ قِصَاعَكُمْ وَ فِي السُّدَّةِ أَخَذْتُكُمْ وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمَنْتَنُ وَإِنَّ حَسْبِي لِلْيَمِّمْ وَ لَوْ نِي لَأَسْوَدُ فَتَنَفَسَ عَلِي
بِالْجَنَّةِ فَتَطِيبَ رِيحِي وَ يُشْرِفَ حَسْبِي وَ بَيِّضَ وَجْهِي لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ آتِكُمْ

عرض کرد : یا ابن رسول الله! من در ایام راحت و خصب (3) نعمت، بکاسه

ص: 296

1- در عاشر بحار و نفس المهموم بجای (ساری) (شاری) ضبط نموده و شاری ، کسی است که برای دفاع از قوم خود پیش آهنگ جنگی شود. پس معنی رباعی اینست : با انصار باور دارند که من از محیط حر مسرا دفاع میکنم . ضربت من ضربت جوانی سر بلند و پیش آهنگی است و خون دل و خانمان من فدای حسین باد.

2- ذئاب : گرگها . کلاب : سگها

3- خصب (بر وزن حبر) زندگی خوش ، فراوانی نعمت

لیسی شما شاد خوار و خرسند بودم ، امروز که روز سختی و شدت است شما را بدست خواری و خذلان باز دهم و خویشتن بر هم!! سوگندباخدای بوی من عفن منتن (1) است و حسب من دون و زبون است و گونه من قیر گونست ، مگر دریغ داری بهشت را بر من ! تا بوی من نیکو شود و حسب من شریف گردد و روی من سفید باشد. لاوالله هرگز از شما جدا نخواهم شد تا خون سیاه خود را با خون شما در هم آمیزم . این بگفت و اجازت مبارزت حاصل کر دو میدان مناخزت بتاخرت و این ارجوزه را تذکره ساخت :

كَيْفَ يَرَى الْفَجَارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ *** بِالْمُشْرِفِي الْقَاطِعِ الْمُهَنْدِ

بِالسَّيْفِ صَلْتًا عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ *** أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ (2)

أَرْجُو بِذَلِكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمَوْرِدِ *** مِنَ الْإِلَهِ الْوَاحِدِ الْمَوْحِدِ

إِذَا لَا شَفِيعَ عِنْدَهُ كَأَحْمَدِ (3)

آنگاه حمله گران افکند و سخت بکوشید تا شربت شهادت بنوشید . حسین علیه السلام

بیامد و بر سر او بایستاد

وَ قَالَ اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَ عَرِّفْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

یعنی پروردگارا! سفیدکن روی او و نیکوکن بوی او را و او را با ابرار محشور

کن و در میان او و محمد و آل محمد شناسائی ده و دوستی بیفکن .

حضرت باقر از علی بن الحسین صلوات الله علیهم، روایت میکند که : مردمان

ص: 297

1- عفن ، منتن : بد بوی

2- درعاشر بحار . بجای (صلتاً) (ضرباً) ضبط نموده

3- خلاصه معنی : چگونه مینگرد کنهکاران ضربت شمشیر هندی و بر آن غلام سیاه را با دست و زبان از فرزندان پیغمبر دفاع میکنم . و امید شفاعت و نجات از یگانه شفیع نزد خدای یکتا (احمد صلی الله علیه و آله) دارم.

گاهی که برای دفن قتلی (1) حاضر شدند، جسد چون را بعد از ده روز یافتند و بوی مشک از او ساطع (2) بود - رضوان الله علیه -

شهادت عمرو بن خالد

ودیگر، عمرو بن خالد صیداوی، بحضرت امام علیه السلام آمد

فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ أَصْحَابِي وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ وَأُرِيكَ وَحِيداً مِنْ أَهْلِكَ قَتِيلاً

عرض کرد: یا ابا عبدالله! عزیمت درست کرده ام که با برادران و مصاحبان خود پیوسته شوم و مکروه می‌شمارم که از ایشان تخلف کنم و تو را تنها و مقتول بینم

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ تَقَدَّمَ فَإِنَّا أَحِقُّونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ

فرمود: تاختن کن و رزم میزن که هم در این ساعت من با تو ملحق خواهم شد، پس بتاخت و تنی چند را بخواک بینداخت و هم بخواک در افتاد و جان بداد.

شهادت سوید بن عمرو

و دیگر سوید بن عمرو بن ابی المطاع، آهنگ قتال نمود و او مردی شریف و زاهد و کثیرالصلوة (3) بود. از حضرت امام علیه السلام خط جواز گرفته، بمیدان گرم و گداز (4) آمد و چون شیر شرزه حمله ور گشت و بسیار کس بکشت و عظیم برزخم سیف و سنان صبور بود، چندان جراحت یافت که اندامش سستی پذیرفت و از نیروی جنبش فروماند و در میان کشتگان افتاده بود، تا گاهی که شنید حسین علیه السلام مقتول گشت، اوراکاردی در خف (5) بود، قوت کرد و آن کارد را بر آورد و لختی با آن حربه جهاد کرد تا شهید شد

ص: 298

1- قتلی: کشتگان

2- ساطع: بالا رونده

3- کثیرالصلوة: کسی که نماز استحبابی زیاد خواند

4- گرم (ب ر وزن قفل) غم و اندوه. گداز: گداخته، آب شده از حرارت.

5- خف: چکمه

شهادت قره بن ابی فره

ودیگر، قره بن ابی قره الغفاری، عزم کار زار نمود و از حضرت حسین علیه السلام

اجازت یافت و باز میدان شد و این رجز قرائت کرد:

قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ *** وَ خِنْدِفٌ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ

بَانِي اللَّيْثِ لَدَيَّ الْغُبَارِ *** لِأَضْرَبَنَّ مَعْشَرَ الْفَجَارِ

بِكُلِّ عَضْبٍ ذَكَرٍ بِنَارِ *** ضَرْبًا فَجِيْعًا عَنِ بَنِي الْأَخْيَارِ

رَهْطُ النَّبِيِّ سَادَةُ الْإِبْرَارِ (1)

پس قتال داد تا مقتول گشت.

شهادت مالک بن انس

ودیگر، مالک بن انس المالکی، ساخته قتال شد و بمیدان و غا تاخت و این

ارجوزه بیرداخت:

قَدْ عَلِمْتُ مَالِكَ وَ الدُّودَانَ *** وَالْخِنْدِفِيُّونَ وَ قَيْسُ غَيْلَانَ ب

بَانَ قَوْمِي آفَةُ الْأَقْرَانِ *** لَدَى الْوَعَا وَ سَادَةُ الْفُرْسَانَ

مُبَاشِرًا الْمَوْتَ بِطَعْنِ أَنْ *** لَسْنَا نَرَى الْعَجِزَ عَنِ الطَّعَانِ

آلِ عَلِيٍّ شَيْعَةَ الرَّحْمَنِ *** آلِ زِيَادٍ شَيْعَةَ الشَّيْطَانِ (2)

این بگفت و رزم ساخت تا رحل اقامت پدیگر سرای انداخت. ابن نما گوید:

نام این مجاهد، مالک بن انس نیست، بلکه انس بن حارث الکاهلی است.

ص: 299

1- خلاصه معنی: قبیله غفار و خندف و نزار باور دارند که: من هنگام انگیزش غبار جنگ شیری هستم که با شمشیر بران، برای دفاع از خاندان نبوت، گنهکارانرا ضربت سخت میزنم.

2- خلاصه معنی: قبیله بنی اسد و خندف باور دارند که: قوم من در جنگ، سرورسواران و بلای هموردان خود میباشند و بازخم نیزه میکشند. خاندان علی پیروان خدا و خاندان زیاد پیروان شیطانند.

شهادت عمرو بن مطاع

ودیگر، عمرو بن مطاع الجعفی، از فرزند حیدر کرار، رخصت گیر و دار یافت

و این رجز انشاد کرد:

اَنَا ابْنُ جَعْفٍ وَابِي مُطَاعٌ *** وَفِي يَمِينِي مُرْهَفٌ قَطَاعٌ

وَاسْمُ سِنَانِهِ لِمَاعٍ *** يُرْرِ لَهْ مِنْ ضَوْنِهِ شِعَاعٌ

الْيَوْمَ قَدْ طَابَ لَنَا قِرَاعٌ فِي *** دُونَ حُسَيْنٍ الضَّرْبُ وَالسَّطَاعُ

يُرْجِي بِذَلِكَ الْفَوْزَ وَالِدَّفَاعَ *** عَنْ حَرِّ نَارٍ حِينَ لَا اِئْتِفَاعَ (1)

صَلِّيْ عَلَيْهِ الْمَلِكُ الْمَطَاعُ (2)

او نیز رزمی سخت داد تا رخت از جهان فانی بسرای جاودانی کشید.

شهادت جوانی پدر کشته

ودیگر، جوانی که بدست کوفیان پدر کشته بود، بتحریض مادر آهنگ . میدان

کرد، چه مادر او را مخاطب داشت:

فَقَالَتْ لَهُ أَخْرُجْ يَا بُنَيَّ وَ قَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ

گفت: ای پسر؛ بیرون شو و در پیش روی پسر رسول خدا رزم میزن و قتال

میده، لاجرم آنجوان شاکی السلاح (3) طریق فوز و فلاح گرفت

فَقَالَ الْحُسَيْنُ هَذَا شَابٌ قُتِلَ أَبُوهُ وَ لَعَلَّ أُمَّهُ تَكْرَهُ خُرْجَهُ.

و فرمود:

این پسر پدر کشته است، تواند شد که خروج او بر مادرش مکروه افتد. آن جوان عرض کرد: یا ابن رسول الله! پدر و مادرم فدای تو باد،

این تیغ

ص: 300

1- در نسخه موجود، دو کلمه: (والسطاع، لا انتفاع) را نسخه بدل (والصرع، لا امتناع) گذاشته است.

2- خلاصه معنی : من پسر مطاع و از قبیلهء جعفم . امروز زدن با شمشیر بران و نیز براق برای دفاع از حسین برایم لذیذ و گوارا است، زیرا نجات از آتش دوزخ را بآن امیدوارم.

3- پاورقی ص 89

را مادر بر میان بن بست، تا در پیش روی پسر پیغمبر جانبازی کنم و در آنجهان سرافرازی فرمایم، لاجرم امام به او را اجازت مبارزت داد تا در میدان مناجزت در آمد و این رجز قرائت کرد:

«أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَ نِعَمَ الْأَمِيرِ *** سُورُورُ فُوَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

لَهُ طَلَعَةٌ مِثْلُ شَمْسِ الضُّحَى *** لَهُ عُرَّةٌ مِثْلُ بَدْرِ مُنِيرِ (1)

و خویش را بر حدود سیف و سنان افکند و ککش و کوشش نمود تا کشته گشت. لشکریان سر او را از تن دور کردند و بلشکرگاه حسین علیه السلام افکندند. مادر سفر پسر را بر گرفت و بسینه بر چفسانید و گفت: احسنت ای پسرک من! ای شادمانی دل من! و ای روشنی چشم من! و آن سر را با تمام غضب بسوی سپاه دشمن برانید. از قضا بر مقتل (2) مردی آمد و او را بکشت. آنگاه عمود خیمه بگرفت و حمله گران افکند و این ار جوزه انشاد کرد:

301 «أَنَا عَجُوزٌ سِيدِي ضَعِيفَةٌ *** حَايَةٌ بِالْيَةِ نَحِيفَةٌ

أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةِ عَنِيفَةٍ *** دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ» (3)

و دو تن از لشکر کفار را بکشت. حسین علیه السلام فرمان کرد: تا از میدان

مبارزت که بر زنان روا نیست باز شد.

شهادت جنادة بن حارث

و دیگر، جنادة بن حارث الانصاری، بحضرت امام علیه السلام شتافت و رخصت مبارزت

یافت و این شعر قرائت نمود: .

أَنَا جَنَادٌ وَ أَنَا ابْنُ الْحَارِثِ *** لَسْتُ بِخَوَّارٍ وَ لَا بِنَاكِتٍ

ص: 301

1- نیکو فرمانروای من حسین است که مایه شادی دل پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و رخسارش چون خورشید درخشان و نور پیشانیش چون ماه تا بانست.

2- مقتل: عضویکه اگر آسیب بیند صاحبش میمیرد، مانند فاصله بین چشم و گوش

3- با آنکه پیره زنی ناتوان و فرسوده و تنها و لاغر میباشم، برای دفاع از پسران، فاطمه بزرگوار شمارا ضربت سخت میزنم.

عَنْ يَبْعَتِي حَتَّى يَرْتِي وَيَرْتِي وَارْتِ *** أَلْيَوْمَ شَلَوِي فِي الصَّعِيدِ مَا كِث (1)

و در قتال، شانزده تن بکشه ..

شهادت عمرو بن جناده

از پس او، عمرو بن جناده آهنگ مبارزت نموده، در برابر صفوف اعدا این

شعر قرائت کرد:

إِضِقِ الْخِنَاقَ مِنْ إِيْنِ هِنْدٍ وَ إِرْمِهِ *** مِنْ عَامِهِ بِفَوَارِسِ الْإِنصَارِ

وَ مُهَاجِرِينَ مُخَضَّبِينَ رِمَاحَهُمْ *** نَحْتِ الْعَجَاجَةِ مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ

حَضِبْتُ عَلَيَّ عَهْدَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ *** فَالْيَوْمَ تُحْضَبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ

وَ الْيَوْمَ تُحْضَبُ مِنْ دَمِ أَرَاذِلِ *** رَفُضُوا الْقُرْآنَ لِنُصْرَةِ الْإِشْرَارِ (2)

طَلَبُوا بِثَارِهِمْ بِيَدْرِ إِذَاتُوا *** بِالْمُرْهَفَاتِ وَ بِالْقَنَا الْخَطَّارِ

وَ اللَّهُ رَبِّي لَا أزالُ مُضَارِباً *** فِي الْفَاسِقِينَ بِمرهف بتار (3)

هَذَا عَلَيَّ الْإِرْدِيُّ حَقٌّ وَاجِبٌ *** فِي كُلِّ يَوْمٍ تَعَانِقُ وَ كَرَارٌ (4)

بعضی از این اشعار، در ذیل احوال یحیی بن کثیر الانصاری مرقوم شد (5) تواند بود که تو ارد رفته یا منحول (6) بوده . بالجمله جان عمرو بن جناده نیز در این گیرودار از مرکب تن پیاده گشت .

ص: 302

1- من جناده پسر جار شم . تا بمیرم ناتوان و پیمان شکن نیستم . امروز پیکرم در خاک جایگزین میشود

2- از اذل : مردمان پست . رفضوا : ترک کردند .

3- مرهف : شمشیر بران . خطار : لرزان ، جنبان .

4- تعانق : دست بگردن و سینه بسینه نهادن دو نفر باهم ، کرار : حمله کردن .

5- در ص 292 . و ماهم خلاصه معنی آنرا در پاورقی ذکر نمودیم ، لذا در اینجا بترجمه برخی لغات اکتفا شد .

6- توارد خاطر آنستکه ذهن دوشاعر بدون اطلاع از یکدیگر متوجه معنای خاصی گردیده و هر يك عین دیگری بسراید و (منحول) آنستکه سخن دیگری در میان نظم یا نثر کنی آورده شود .

ودیگر، عابس بن شبيب شاکری، چون از برای ادراك سعادت شهادت عزیمت درست کرد، روی با شوذب مولی شاکر آورد و گفت: ای شوذب! در این داهیة دهیاء (1) و بلیه عمیاء چه رأی زدی؟ و پیشنهاد خاطر چه کردی و شوذب گفت: تصمیم عزم داده ام که در رکاب پسر پیغمبر رزم دهم تا کشته شوم. عابس گفت: ظن من در حق چون توئی جز اینصورت بر زمین نیاورد، اکنون حاضر حضرت ابی عبدالله شو، تا تو را چون دیگر کسان در شمار شهدا بحساب گیرد و دانسته باش که از پس امروز. چنین روز بدست هیچکس نشود، چه امروز روزیست که مرد بتواند از تحت الثری قدم بر فرق ثریا زند و از بیرنگ هیولانی، خویش را باورنگ عقلائی کشاند (2)، لاجرم این روز را بدل بدست نشود. پس شوذب را برداشت و بنزد حسین علیه السلام آمد

وَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَمَا وَاللَّهِ مَا أُمَسِّي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ أَعَزُّ عَلَيَّ وَلَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أُدْفَعَ عَنْكَ الضَّيْمَ أَوْ الْقَتْلَ بِشَيْءٍ أَعَزَّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَدَمِي لَفَعْتُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِشْهَدْ أَنِّي عَلَى هَذَاكَ وَهَذَا أَبَيْكَ

عرض کرد: یا ابا عبدالله! هیچ آفریده ای چه نزدیک و چه دور، چه خویش و چه بیگانه در روی ارض روز پای نبرد که در نزد من از تو عزیز تر و محبوب تر باشد، و اگر قدرت داشتی که این ظلم و قتل را از تو دفع دهم بجیزی که در نزد من از جان من و خون من عزیزتر بودی، توانی و تراخی (3) نمیورزیدم. آنگاه آن حضرت را سلام داد و عرض کرد: یا ابا عبدالله گواه باش که من بردین

ص: 303

1- داهیة دهیاء: پیش آمد دشوار و سخت

2- بیرنگ: اول شکلی که نقاش برای تصویر یکه در نظر دارد برنگ غیر ثابت نمودار کند. اورنگ: تخت سلطنت.

3- توانی، تراخی: سستی و کاهلی

تو و دین پدر تو میگذرم. این بگفت و چون اژدهای دمان بمیدان تاخت و گرد برگرد میدان چون شعله جواله، جولانی بکرد و ندا در داد که :

« أَلَا رَجُلٌ أَلَا رَجُلٌ ؟ »

هم آورد ما کیست؟ و قرن و قرین (1) ما کجا است؟ ربیع بن تمیم که مردی از لشکر عمر بن سعد بود، میگوید: من عابس را میشناختم و شجاعت او را می دانستم و او را بسیار وقت در مواقع هایله دیده بودم، روی بالشکریان کردم

فَقُلْتُ أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا أَسَدٌ أَلَسُودَ هَذَا إِنْ شِيبِ

گفتم: ای مردم به این شیر شیر است، اینست پسر شیب هر کس بیرون شود و با او رزم دهد، البته از چنگ او سلامت نرهد. لشکریان چون این کلمات بشنیدند، عنان تهور و تجاسر (2) را از مبارزت او باز کشیدند. چون عابس را هیچ مرد آهنگ نبرد نفرمود، ناچار فریاد برداشت

« أَلَا رَجُلٌ أَلَا رَجُلٌ ؟ »

برعمرسعد اینکار ناگوار افتاد، فرمان داد که: عابس را بسنگباران بگیرید. لشکریان از هر سو بجانب او حجر و مدر روان کردند. عابس چون این بدید در خشم شد، زره خویش را از تن برآورد و بیفکند و خود آهن از سر بر گرفت و بیرانید، آنگاه چون شیر شمیمه و گرگ گله دیده حملهای ثقیل متواتر کرد. ربیع بن تمیم گوید: سوگند با خدای همی نگریستم که به سوی عطف عنان کردی، دویست و بر افزون ترک جان گفتند و کوس زنان برزبر یکدیگر رفتند. (3) بدینگونه رزم داد تا از کثرت جراحات احجار و زخم سنان و سیف بتار (4) از اسب در افتاد. کوفیان او را کشتند و سر او را از تن دور کردند و تنی چند دعوی دار شدند و هر

ص: 304

1- قرن، قرین: حریف، همآورد

2- تجاسر: جرأت نمودن

3- نه از شدت شتاب در فرار یکدیگر را پهلو میزدند

4- بتار: قاطع، بران

يك همی گفت : من او را كشتم. . عمر بن سعد گفت : هیچكس يكتنه او را نكشت، بلکه همگان در قتل او همدست شديد .

شهادت عبد الله و عبدالرحمن غفاری

بعد از شهادت عابس و شوذب ، عبدالله و عبدالرحمن پسرهای عروه بن حراق که از قبیله غفاری بودند . بحضرت امام علیه السلام آمدند و از دور بایستادند و عرض کردند : یا ابا عبدالله ! السلام عليك ، ما بحضرت تو آمده ایم تا رخصت قتال حاصل کنیم و در پیش روی تو رزم زنیم و چند که توانیم دشمن را از تو دفع دهیم .

فَقَالَ : مَرَحَبًا بِكُمَا، أَدُونَا مِنِّي .

حسین به ایشان را ترحیب گفت و فرمود : نزدیک شوید ، ایشان لختی پیش شدند و هر دو تن گریان بودند

فَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي مَا يُبْكِيكُمَا فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَا بَعْدَ سَاعَةٍ قَرِيرِي الْعَيْنِ

فرمود: ای پسران برادر من ! چه چیز شما را میگریاند ؟ سوگند باخدای ساعتی دیگر چشم شما روشن میشود و کامران میگردید و شادمان میشوید . عرض کردند : جان ما فدای تو باد ، سوگند با خدای ما برجان خویش نمیگیریم، از این روی گریانیم ، که تو را در محیط بلا نگرانیم و چاره نتوانیم . فرمود : خداوند بدین رنج و مواساة که حمل میدهید شمارا جزای پرهیز کاران دهد. آنگاه آهنگ جنگی کردند و گفتند: اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! فرمود : وَعَلَیْكُمْ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، پس ایشان برفتند و قتال دادند تا کشته شدند.

شهادت غلام ترکی

و دیگر حسین علیه السلام را غلام ترکی بود . در بحر اللثالی مسطور است که : آن غلام را سید الشهداء علیه السلام ابتیاع نمود و بفرزند خود زین العابدین علیه السلام هبه فرمود. در کتاب روضة الأحباب مرقوم است که : چون غلام در طلب رخصت جهاد بحضرت

امام علیه السلام آمد، آن حضرت فرمود: از سید سجاد رخصت جهاد بخواه، پس غلام ترکی از زین العابدین اجازت یافت و اهل حرم را وداع گفت و بشتافت و این رجز خواند:

الْبَحْرُ مِنْ طَعْنِي وَضَرْبِي يَصْطَلِي *** وَالْجُودُ مِنْ سَهْمِي وَتُبْلِي يَمْتَلِي يَعْتَلِي

إِذَا حَسَامِي فِي يَمِينِي يَنْجَلِي *** يَنْشُقُّ قَلْبُ الْحَاسِدِ الْمُبْخَلِ (1)

آنگاه تیغ بکشید و حمله افکند و هفتاد کس را طعمه تیر و تیغ ساخت. سید سجاد علیه السلام، چون دانست غلام او در کار حرب و ضربت، خواست مبارزت او را نگران گردد، بفرمود: تا شاد روان (2) خیمه را بر زدند. غلام ترك پس از رنجی بزرگ و کارزاری عظیم، دیگر باره بحضرت زین العابدین علیه السلام آمد و آن حضرت را وداع گفت و باز بمیدان شتافت. در این کرت از زحمت کوشش و شدت عطش و کثرت جراحت بخاک افتاد. سیدالشهداء علیه السلام، چون عقاب دمان بر سر او حاضر شد و از اسب فرود آمد و بر او بگریست و چهره مبارک را بر گونه او گذاشت. غلام ترکی را هنوز از حشاشه (3) جان چیزی در تن بود، چشم بگشود و سید الشهداء را در کنار خود دید، بروی آن حضرت تسمی کرد و در گذشت. رضوان الله علیه.

شهادت یزید بن زیاد

از پس او یزید بن زیاد بن شعثا، بمیدان مبارزت آمد. و او راهشت چوبه تیر در کنانه (4) بود. این جمله را بسوی اعداء گشاد داد. پنج چوبه تیر از سهام او خطا نکرد و پنج تن را بخاک افکند و در هر تیر که از کمان میگشاد، حسین علیه السلام

میفرمود:

ص: 306

1- از ضربت شمشیر و نیز من، دریا آتش میگیرد و هوا از تیرهای من پر میشود. هنگامیکه شمشیر در دست من برهنه شود، دل مرد بخیل (بدادن جان) و بدخواه میشکافد.

2- پاورقی ص 152

3- پاورقی ص 139

4- پاورقی ص 278

یعنی ای پروردگار! تیر او را بر نشان بنشان و پاداش کردار او را بهشت جاودان بگردان. بالجمله، کوفیان او را در پره افکندند و از هر جانب اورا زخمی و ضربی زدند تا مقتول گشت .

شهادت ابوعمر و نهلشی

و دیگر ابوعمر و نهلشی که گروهی او را خثعمی خوانند، آغاز مقاتله نمود . و او مردی شب زنده دار و نماز گذار و متقی و پرهیزگار بود. ابن نما حدیث میکند که : مهران مولی بنی کاهل ، که روز عاشورا حاضر کربلا بود ، روایت میکند که : مردی را دیدم چون شیر شری (1) قتال میدهد و مردمان چون گلهء گرگ دیده از پیش روی او فرار میکنند، گفتم : کیست ؟ گفتند: ابوعمر و نهلشی. جمعی را بکشت و بحضرت حسین آمد و این شعر بگفت :

إِشْرَ هَدَيْتَ الرَّشِدَ تَلَقَى أَحْمَدًا *** فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعْدًا (2)

و دیگر باره بجنگ در آمد. عامر بن نهشل از جماعت بنی اللات از قبیله ثعلبه

بر وی حمله کرد و او را مقتول ساخت و سرش را از تن جدا نمود

شهادت یزید بن مهاجر

آنگاه یزید بن مهاجر که ابوالشعثاء کنیت داشت از مردم بنی بهدله از طایفه

کنده ، بمیدان آمد و این رجز گفت :

أَنَا يَزِيدُ وَ أَبِي الْمُهَاجِرُ *** كَانَنِي لَيْثٌ بَغِيلِ خَادِرٍ

يَا رَبِّ إِنِّي الْحَسِينُ نَاصِرٌ *** وَلَا بِن سَعْدٍ تَارِكٌ وَ هَاجِرٌ (3)

او نیز قتال داد و پنج تن را با پیکان تیر به بش المصیر (4) فرستاد، آنگاه

ص: 307

1- شری (بر وزن رسا) : کوهی است در تهامه که درندگان بسیار دارد

2- مژده باد ترا - بصلاح هدایت شوی - بملاقات پیغمبر و بالا رفتن درجات بهشت.

3- من چون شیر بیشه ، یزید پسر مهاجرم. پروردگارا! من از پسر سعد بریده و حسین را یاورم

4- بش المصیر : کنایه از دوزخ

کوفیان براو تاختند و او را بدیگر شهدا ملحق ساختند .

شهادت سیف بن ابی الحارث و مالک بن عبدالله

و از پس او، سیف بن ابی الحارث بن سریع و دیگر مالک بن عبدالله بن سریع از قبیله جابریان از بطن همدان، آهنگ مقاتلت کردند و ایشان را بنوجابر گفتند . بالجمله، هر دو تن بحضرت سیدالشهداء علیه السلام آمدند و گفتند: «السلام عليك يا ابن رسول الله! و این خصلتی معمول بود، که هر مردی از پس مردی آهنگ میدان میکرد، حاضر میشد و عرض میکرد: «السلام عليك يا ابن رسول الله، و بسوی میدان روان میگشت و آن حضرت میفرمود:

وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَنَحْنُ خَلْفُكَ ثُمَّ يُقَرُّ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ

«(1)»

بالجمله، ایشان بمیدان قتال رفتند و رزم دادند، تا ادراك سعادت شهادت

کردند .

ذکر جماعتی از شهدای یوم عاشورا که در بحارالانوار و بعضی از کتب، نام ایشان را رقم نکرده اند

اشاره

مکشوف باد که: آنچه من بنده باجتهاد خویش از مصنفات اهل سنت و جماعت و مؤلفات علمای امامیه اثنا عشریه فحوص کرده ام و استوار داشته ام (2) شهدای یوم عاشورا افزون از هفتاد و دو تن بوده اند و علمای اخبار باختلاف سخن کرده اند و مسعودی، چنانکه بدان اشارت شد، شمار شهدای روز عاشورا هزار تن دانسته . و اینکه در السنه وافواه معروف بهفتاد و دو تن آمده، این عدد شمار؛ آنانند که از مدینه در رکاب حسین علیه السلام کوچ دادند و ملازمت رکاب داشتند، لکن در عرض راه و مدتی که در مکه اقامت داشتند، جماعتی کثیر ملازمت حضرتش را اختیار

کردند و گاهی که حل بیعت فرمود، جماعتی بیراکنندند و گروهی بیایندند و در

ص: 308

1- قرآن کریم (33-23)

2- صحیح دانسته ام

شب عاشورا، سی تن از سپاه ابن سعد بلشکرگاه آن حضرت در آمدند، لاجرم واجب نمی کند که ما شهدا را افزون از هفتاد و دو تن که از مدینه ملازمت رکاب داشتند ندانیم . .

اکنون بر سر سخن رویم و نام آنان را که فاضل مجلسی علیه الرحمه یادفرموده است، فرا یاد آریم و نامر او را با اسناد باز نمائیم و تاکنون چند که از شهداباز نموده ایم، بیش و کم پنج تن بر آنچه فاضل مجلسی نگاشته افزوده ایم: نخست علی پسر حر بن یزید ریاحی - دوم، مصعب برادر حر . سه دیگر پسر مسلم بن عوسجه - چهارم: یحیی بن کثیر - پنجم: عبدالرحمن بن عروه . و سند هر یک در جای خود مرقوم افتاد . هم اکنون جماعتی از شهدا را که نیز در بحار الانوار و بعضی از کتب مذکور نیست رقم میشود .

شهادت زیاد مصاهر و ابراهیم بن الحسین

نخستین، زیاد مصاهر الکندی است. عبدالله بن محمد رضا الحسینی در جلد دوم جلاء العیون از مؤلفات خود مینویسد که: بعد از مالک بن انس زیاد مصاهر الکندی بر لشکر ابن سعد حمله کرد و نه تن از آن گروه را با تیغ بگذرانید، آنگاه مقتول گشت .

و دیگر ابراهیم بن الحسین، بروایت ابی مخنف لوط بن یحیی آغاز مقاتلت نمود . همانایحیی از اصحاب امیر المؤمنین علی و پسرش لوط که مکتی با بی مخنف است در شمار اصحاب حسن و حسین علیهما السلام است، چون خود حاضر این مواقع بوده چه آنچه را دیده و آنرا که شنوده یکباره خالی از صحت نباید دانست . بالجمله ابراهیم این رجز انشاد کرد

أَقْدِمُ حُسَيْنَ الْيَوْمِ تَلَقَى أَحْمَدًا *** ثُمَّ أَبَاكَ الطَّاهِرِ الْمُؤَيَّدَا

وَالْحَسَنَ الْمَسْمُومَ ذَاكَ الْأَسْعَدَا *** وَذَا الْجَنَاحَيْنِ حَلِيفَ الشُّهَدَا

وَحَمْرَةَ اللَّيْثِ الْكَمِيِّ السَّيِّدَا *** فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ فَارْزُوا سَعْدَا (1)

آنگاه، چون ضیغم غضبان خویش را در لشکر ابن سعد افکند و پنجاه تن و بروایتی هشتاد و چهار تن از ابطال سپاه را بزخم سیف و سنان تباہ ساخت. و دیگر باره این رجز انشاد کرد:

أَصْرِبُ مِنْكُمْ مَفْصِلاً وَسَاقاً *** لِيُهْرَقَ الْيَوْمَ دَمِي أَهْرَاقاً

وَتُرْزَقُ الْمَوْتَ أَبَاسِحَاقاً *** أَعْنَى بَنِي الْفَاجِرَةِ الْفُسَّاقاً (2)

آنگاه از این جهان فانی جای پرداخت.

و شهادت علی بن مظاهر

از پس او، بروایت ابی مخنف، علی بن مظاهر الاسدی چنانکه در شرح

شافیه نیز مسطور است بمیدان آمد و این رجز بگفت:

أَقْسْتُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَاداً *** أَوْ شَطْرَكُمْ وَلَيْسُمْ أَنْكَاداً

يَا شَرَّ قَوْمٍ حَسَباً وَزَادَ *** الْإِ حَفِظَ اللَّهُ لَكُمْ أَوْلَاداً (3)

و بر لشکر کوفه حمله ور گشت و هفتاد تن از آن جماعت را دستخوش هلاکت ساخت، آنگاه دیگر شهدا ملحق شد. همانا ارجوزه ای که علی بن مظاهر قرائت کرده با رجزی که حبیب بن مظاهر گفت. چنانکه مرقوم:- اد اندک بینوتی (4) دارد

شهادت معلی بن علی

و دیگر، المعلی بن العلی، چنانکه در شرح شافیه مسطور است و ابی مخنف

ص: 310

1- خلاصه این اشعار با اندکی تفاوت در ص 291 ذکر شد

2- با شمشیر به بند اعضا، شما میزنم تا خونم بریزد و گنهکاران زنزاده را مرگ بهره گردد

3- این رباعی با اندکی تفاوت در ص 285 گذشت

4- بینونت: جدائی، اختلاف

روایت میکند ، معروف بود بشجاعت و شهامت . بمیدان مقاتلت آمد و این شعر قرائت کرد:

أَنَا الْمُعَلِّيَّ حَافِظًا لَا أَجَلِي *** دَيْنِي عَلَيَّ دَيْنُ مُحَمَّدٍ وَعَلَى

أَذْبَ حَتَّى يَنْقُضِي أَجَلِي *** ضَرْبُ غُلَامٍ لَا يَخَافُ الْوَجَلَ

أَرْجُو ثَوَابَ الْخَالِقِ الْأَرْزَلِيِّ *** لِيَخْتِمَ اللَّهُ بِغَيْرِ عَمَلِي (1)

ورز می صعب افکند و شصت و چهار تن از لشکر ابن سعد را با تیغ در گذرانید . آنگاه لشکریان او را در پره انداختند و از هر سوی بطعن و ضربش آسیبی کردند تا ضعیف شد و مأخوذ گشت ، او را نزد ابن سعد آوردند ، گفت : سخت نیکو نصرت کردی صاحب خود حسین را و فرمان داد تا سرش را از تن جدا کردند .

شهادت طرماح بن عدی

از پس او طرماح بن عدی ، چون شیر آشفته بترك جان گفته ، میدان آمد

و این شعر بگفت :

إِنِّي طَرْمَاحٌ شَدِيدُ الصَّرْبِ *** وَقَدْ تَقَتُّ بِالْإِلَهِ الرَّبِّ

إِذَا نَضَيْتَ فِي الْهَيْجِ عُضْيِي *** يَخْشِي قَرِينِي فِي الْقِتَالِ غَلِي

فَدُونَكُمْ فَقَدْ فَسَيْتُ قَلْبِي *** عَلَى الطُّغَاةِ وَبِذَلِكَ صُلْبِي (2)

چون پلنک رها کشته و چون مرد پدر کشته بر کوفیان حمله افکند و از چپ در است بتاخت و مرد و مرکب بخاک انداخت تا هفتاد تن از آن گروه را نابود ساخت ، ناگاه در آن گیر و دار اسبش بروی در رفت و او را از پشت در انداخت ، کوفیان گرد او را فرو گرفتند و گردنش را بردند - رحمة الله عليه

ص: 311

- 1- خلاصه معنی : نامم معلى و دینم اسلامست. بدون ترس، بامید ثواب پروردگار و حسن عاقبت دفاع میکنم تا بمیرم .
- 2- خلاصه معنی : من طرماح سخت ضرب بتم. بخدا اطمینان دارم. هنگامیکه شمشیر خود را برهنه کنم هماوردم میترسد که بر او پیروز شوم. آماده باشید که بر شما سر کشان رحم نمیکنم.

شهادت محمد بن مطاع

در شرح شافیه مسطور است که : محمد بن مطاع خویشتن را ساخته جهاد ساخت و از امام به رخصت مبارزت یافته به میدان شتافت و سی تن از سپاه ابن سعد را با تیغ و تیر تباہ ساخت ، آنگاه بدست کوفیان شهید شد.

شهادت جابر بن عروه

از پس او چنانکه در شرح شافیه مرقوم است و ابو مخنف حدیث میکند : جابر بن عروه غفاری که مردی سالخورده و پارسا بود و در غزوه بدر و دیگر غزوات ملازمت خدمت مصطفی و

میفرمودر عصابه ای (1) بر پیشانی بسته بود که جلد ابروهای او فرو نیفتد و چشم او را از دیدار باز ندارد . جسین علیه السلام چون نگریست که جابر آهنگ جنک دارد فرمود :

شَكَرَ اللَّهُ سَعْيَكَ يَا شَيْخُ

و جابر این شعر بارجوزه قرائت کرد :

قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا وَ بَنُو غِفَارٍ *** وَ خِنْدِفٌ ثُمَّ بَنُو نِزَارٍ

بِنُصُونَا لِأَحْمَدَ الْمُخْتَارِ *** يَا قَوْمَ حَامُوا عَنِ بَنِي الْأَطْهَارِ

الطَّيِّبِينَ السَّادَةَ الْأَخْيَارِ *** صَلَّى عَلَيْهِمْ خَالِقِ الْأَبْرَارِ (2)

پس آغاز جنک نمود . و در پیش روی امام علیه السلام ، هشتاد تن مرد رزم آزمای

را بخاک انداخت و خود نیز جای پرداخت . رضوان الله علیه --

شهادت مالک بن داود

از پس او مالک بن داود ، حضرت امام علیه السلام را سلام داد و بمیدان شتافت و

این شعر بگفت :

إِلَيْكُمْ مِنْ مَالِكِ الضَّرْغَامِ *** ضَرِبَ فَتَى يُحْيِي عَنْ الْكِرَامِ

ص: 312

1- عصابه : دستمال

2- نظیر این ارجوزه در ص 299 گذشته

(1)

آنگاه با شمشیر کشیده بگردار شیر شمیله خویشان را بر صفوف اعدا زد. و از پس آنکه شصت تن را از مرکب حیات پیاده کرد، سفر علیین (2) را بر فرف (3) رحمت سوار شد

شهادت عبدالرحمن الکدری و برادرش

عبدالرحمن بن الکدری و برادرش، بروایت صاحب شرح شافیه در پیش امام علیه السلام مردانگیها نمودند و حملهای گران متواتر کردند و بسیار کس از لشکر مخالف را کشتند و شهید شدند.

شهادت مالک بن اوس

و دیگر مالک بن اوس المالکی، بروایت اعصم کوفی که از بزرگان علمای اخبار و موثقین راویان آثار است، با شمشیر کشیده بمیدان تاخت و چند تن مبارز را بخاک انداخت، آنگاه در راه سید الشهداء علیه السلام بذل جان فرمود.

شهادت انیس بن معقل

و همچنان بروایت اعصم کوفی، انیس بن معقل الاصبیحی، خویشان را بخدای بفرخت و در حضرت حسین علیه السلام عرض کرد: السلام علیک یا ابن رسول الله! و بجانب اعدا ترکناز کرد و این ار جوزه قرائت نمود:

أَنَا أَنِيسٌ وَأَنَا ابْنُ مَعْقِلٍ *** وَفِي يَمِينِي نَضَلُّ سَيْفٍ مُصْقِلٍ

أَعْلُو بِهَا أَلْهَامَاتٍ وَسَطَ الْقَسْطَلِ *** عَنِ الْحُسَيْنِ الْمَاجِدِ الْمَفْضَلِ

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ خَيْرٌ مُرْسَلٍ (4)

ص: 313

1- آماده ضربت جوانی که نامش مالک است و مانند شیر از بزرگواران دفاع میکند و ثواب خدای بخشنده و مالک ودانا و منزه را امید دارد، بوده باشید

2- پاورقی ص 190

3- گو با مرحوم سپهر رفر فرا مخفف رفراف که نام پرنده ایست گرفته است و سوارشدن رفراف رحمت، کنایه از مسافرت بسوی بهشت است.

4- من انیس پسر معقلم. در دستم شمشیر براقی است که برای دفاع از حسین بزرگوار که پسر بهترین فرستادگان خدا است در میان غبار جنگ بکاسهء سرها فرود می آورم.

ذکر اسلامی جماعتی از شهدای یوم عاشورا که بعضی از علمای اخبار و تواریخ در مولفات خود رقم نکرده اند

اسامی شهدای یوم عاشورا را آنچه من بنده از کتب معتبره باستیعاب و استقراء (2) یافتم و استوار (3) داشتم بنگاشتم . و سید بن طاوس باسناد خود از امام منتظر صاحب الامر صلوات الله علیه، ترتیب زیارت شهدا را روایت میفرماید که

حاوی وحاکی اسامی بنی هاشم و جز بنی هاشم است. و در آن کتاب زیارت ، اسامی بسیار کس از شهدا است که علمای اخبار و تواریخ در کتب خود یاد نکرده اند. من بنده آن کتاب زیارت را انشاء الله در جای خود خواهم نگاشت .

اکنون اجمالا آن اسامی را مینگارم که امام علیه السلام شهادت ایشان را منصوص داشته و علمای اخبار بذکر نام و نشان ایشان نپرداخته اند، تا مکشوف افتد که شهدای یوم عاشورا بهفتاد و دو تن مقصود نبودند. اکنون بر سر سخن آئیم : و نخستین از شهدا که مورخین و محدثین یاد از او نکرده اند، سلیمان مولى حسین علیه السلام است، و دیگر ، قارب مولى حسین علیه السلام است و دیگر ، منجیح مولى حسین علیه السلام است و دیگر ، سعد بن بشر بن عمر الحضرمی است و دیگر ، یزید بن حصین الهمدانی المشرفی القاری و دیگر ، عمر بن الکعب الانصاری و دیگر عبدالله ابن عمین الکلبی و دیگر ، انس بن کاهل الأسدی و دیگر ، شیب بن عبدالله النهشلی و دیگر ، حجاج بن زید السعدی و دیگر ، حوی بن مالک الضبعی و دیگر ، یزید بن ثبیت القیسی و دیگر ، قعنب بن عمرو النمیری و دیگر ، سالم مولى عامر بن مسلم و دیگر ، زید بن معقل الجعفی و دیگر ، جندب بن حجر الخولانی و دیگر ، سعید مولى

ص: 314

1- پاورقی ص 265

2- استیعاب. همه را فراگرفتن . استقراء ، از لحاظ لغت گردش در ده ها. و باصطلاح اهل منطق، تتبع جزئیات برای یافتن حکم کلی. و مقصود مرحوم سپهر جستجو و کاوش است

3- پاورقی ص 308

عمر بن خالد الصیداری و دیگر ، سالم مولی بنی المدینة الکلبی و دیگر، قاسم بن حبیب الازدی و دیگر، عمر بن جندب الحضرمی و دیگر ، شیب بن حارث بن سزيع

همانا اسامی شهدا در این کتاب زیارت ، هشتاد تن مسطور است جمعی را که در جنگ انبوه باول حمله کشته شدند ، در جای خود رقم کردیم و گروهی را باتفاق مبارزان بشرح حال پرداختیم و شهدای بنی هاشم از این پس نگاشته می آید. این جمله که اکنون بنام و نشان مرقوم افتاد، آناند که علمای اخبار و میر در کتب خویش نام نبرده اند و خبر نداده اند.

ذکر حال جوانان بنی هاشم که یوم عاشورا در رکاب حسین بن علی علیهما السلام شهید شدند

علت تقدم اصحاب بر امام (علیه السلام) در شهادت

اشاره

من بنده را در خاطر چنین صورت میندد : که جوانان بنی هاشم با آن مردانگی و جوانمردی ، هرگز رضا نمیدادند که اصحاب حسین علیه السلام در کار جلادت و ادراك شهادت از ایشان سبقت گیرند و همچنان حسین علیه السلام با آن فتوت و کرامت هرگز رضا نمیداد که سلامت خویش را مقدم بدارد و فرزندان و خویشاوندان را

که دلبندان و جگر بندانند ، بشمشیر اعدای سپارد. باید دانست که این تأخیر و قایة

سلامت را تدبیر نبود (1)، بلکه این کردار حاوی دو حکمت است :

نخست آنکه چون مرگ احبا و اقربا و فرزندان را نظاره کند و هر یکی را از پس دیگری بزخم تیغ اعدای پاره پاره بیند بیشک اجر شکیب چنین دواهی در حضرت الهی فاضلتر از آنست که نخست خویشان را بکشتن دهد و از دیدار چنین قضایا و بلایا برهد و حکمت دیگر که فاضلتر است از آنچه رقم شد ، اینست که انبیا و اوصیا را تمام همت و نهمت (2) مقصور است بر تربیت و رحمت بر امت و شفقت ایشان در حق امت افزونست از محبت پدران و مادران در حق فرزندان .

ص: 315

1- نمیخواست آنها را سپر بلای خود سازد

2- نهمت : خواست و کوشش بسیار

حسین علیه السلام نخست اصحاب را اجازت مبارزت داد تا اگر کشته شوند، عصیان قتل ایشان (1) نسبت بقتل امامزادگان در حضرت خداوند سبکتر باشد. آنگاه بنی هاشم را فرمان جهاد داد، همچنان قتل ایشان نسبت بقتل امام سبکتر و خفیف

تر است، تا اگر آن جماعت از کرده پشیمان شوند و توبت و انابت گیرند، متصدی قتل امام نشده باشند، از اینجا است که تا زمانی که یک تن از احبا و عشیرت او زنده

نبودند و اندام مبارکش جراحت عظیمه داشت، باقتضای منصب ولایت و امامت موهوبه چنان دوستدارعموم بندگان خدای بود که هنوز مردم را نصیحت میفرمود و در طلب ناصری و معینی استغاثه مینمود و مغتتم میشمرد که یک تن از آن جماعت خویشان را از شهر بند جهالت بجهاند و از آتش دوزخ برهاند و اگر نه در آن هنگام و آن هنگامه، کار از آن گذشته بود که ناصر و معین بکار آید و حال آنکه ارواح همه آفرینش در حضرت او حاضر شدند و استدعای حمایت و نصرت او کردند و از هیچیک پذیرفتار نشد

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي

اکنون بر سر سخن رویم :

چون از اصحاب کس زنده نماند که بمدافعت و منازعت اعدا بیرون شود، حسین علیه السلام بنی هاشم را رخصت فرمود که بمصاف مکارحت (2) و میدان مناطحت (3) بیرون شوند پس فرزندان امیر المؤمنین علیهم السلام و پسرهای حسن بن علی و حسین بن علی علیهم السلام و اولاد جعفر و عقیل و مسلم رضوان الله علیهم فراهم آمدند و یکدیگر را وداع گفتند و رزم را تصمیم عزم دادند .

شهادت عبدالله بن مسلم

اول کس، عبدالله بن مسلم بن عقیل بن ایطالب بود . ابوالفرج گوید :

ص: 316

1- عصیان قتل ایشان : گناه کشتن کوفیان اصحاب را

2- مکارحت : غلبه نمودن در جنگ

3- مناطحت : شاخ شاخ گذاشتن (کنایه از جنگ نمودن است)

مادر عبدالله بن مسلم، رقیه دختر علی بن ابیطالب بود. بالجمله، عبدالله بحضرت امام علیه السلام آمد تا رخصت مبارزت حاصل کند.

در بحر اللثالی مسطور است که: آن حضرت فرمود: هُنور از شهادت مسلم زمانی در از برنگذشته و مصیبت مسلم از خاطرها سپری نگشته (1) تو را رخصت میدهم که دست مادر پیر خود را گرفته از اینواقعءه هایله (2) بیکسو شوی. عرض کرد: پدر و مادرم فدای توباد من آنکس نیستم که زندگانی دنیای دنی (3) را بر حیات جاودانی برگزینم، ملتسم چنانست که این جان ناقابل را قربانی حضرت خویش تشریف قبول فرمائی. حسین علیه السلام که مصدر کرم و کرامت است، مسئلت او را باجابت مقرون داشت. پس

عبدالله چون شیر غضبان و پلنگ غژمان (4) بمیدان

تاخت و این ار جوزه بیرداخت:

الْيَوْمَ الْقِيَمِيِّ مُسْلِمًا وَهُوَ أَبِي *** وَفِتْيَةٌ بَادُوا عَلَى دِينِ النَّبِيِّ

لَيْسُوا بِقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْكَذِبِ *** لَكِنْ خِيَارٌ وَكِرَامٌ النَّسَبِ مِنْ

هَاشِمِ السَّادَاتِ أَهْلُ الْحَسَبِ (5)

پس شمشیر بر آهیخت (6) و اسب برانگیخت و در سه حمله نود تن از آن کفار را بدارالبوار (7) فرستاد، آنگاه بدست عمرو بن صبیح الصیداوی و اسدبن مالک درجه شهادت یافت. بروایتی، عبدالله دست مبارک بر پیشانی داشت، ناگاه از سیاه ابن سعد خدنگی کشاد یافت و دست عبدالله را بر پیشانی بدوخت و بدان زخم از اسب در افتاد. از فقرات کتاب زیارت چنان مستفاد می افتد که رامی (8) نیز عمرو بن صبیح صیداوی بوده.

ص: 317

1- فراموش نشده

2- هایله: دشوار، بفریادآور شده

3- دنی: پست

4- غژمان: خشمگین

5- امروز پدرم (مسلم) و جوانانی که مسلمان و راستگو و شریف نژاد و از فرزندان هاشم بوده و شهید شدند ملاقات میکنم.

6- به ص 148 رجوع شود

7- دار البوار: خانه هلاکت (کنایه از دوزخ)

8- رامی: تیرانداز

از پس او نه بن مسلم بن عقیل، چون برادر را در خاك و خون غلطان دید مانند پلنگ زخم خورده بر دمید و از . حضرت امام بضراعت تمام، خط جواز یافته بمیدان گرم و گداز (1) شتافت . و چند تن از ابطال رجال را بدستیاری سیف و سنان پایمال ساخت. آنگاه بدست ابو جهرم الازدی و لقیط بن ایاس بن الجهنی در مصطبة (2) جهاد دوستانی (3) مراد یافت - رضوان الله علیه - . تواند شد که از پسران مسلم، این محمّد الأكبر است .

شهادت هفت تن از اولاد عقیل

بعد از ایشان نوبت پسران عقیل افتاد . اول کس، جعفر بن عقیل بود که شیر نر را در نبردهم آورد نمیدانست و پیل زفت (4) بازورا با خویش هم ترازو نمی شمرد. رخصت کار زار یافته آهنک گیرودار نمود و در برابر صفوف اعدا، این رجز بسرود :

أَنَا الْغَلَامُ الْأَبْطَحِيُّ الطَّالِبِيُّ *** مِنْ مَعْشَرٍ فِي هَاشِمٍ وَغَالِبٍ (5)

وَ نَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الدَّوَابِّ *** هَذَا حُسَيْنٌ أَطِيبُ الْأَطَائِبِ (6)

مِنْ عِتْرَةِ الْأَبْرِ النَّعِيِّ الْعَاقِبِ (7)

و جنگ در انداخت و پانزده سوار نامدار را عرضه هلاک و دمار ساخت . ابن شهر آشوب گوید : بروایتی دو تن را بکشت و بدست بشر بن حوطة الهمدانی شهید شد. ابوالفرج گوید : مادر جعفر ام نقر بود و او دختر عامر العامریست . و از حمید بن مسلم و ابی جعفر الباقر مردیست که : او را عروه بن عبدالله خثعمی

ص: 318

1- به ص 298 رجوع شود

2- مصطبة (بکسر اول و سکون ثانی و نتح اخیرین) : سکو : تختگاه

3- دوستانی : ساغر و پیاله بزرگ

4- زفت : درشت ، فر به

5- ابطحی : مردی که اهل مکه باشد . غالب : نام یکی از اجداد پیغمبر (صلی الله علیه و آله)

6- ذوائب ، جمع ذوابه : بزرگ و رئیس جمعیت

7- عاقب : یکی از اسماء پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، زیرا آنحضرت آخرین انبیا است

مقتول ساخت.

واز پس او عبدالرحمن بن عقیل بمیدان آمد و این رجز بگفت :

أَبِي عَقِيلٍ فَأَعْرِفُوا مَكَانِي *** مِنْ هَاشِمٍ وَ هَاشِمٌ إِخْوَانِي

كُهُولٌ صِدْقٍ سَادَةُ الْأَقْرَانِ *** هَذَا حُسَيْنٌ شَامِخُ الْبُنْيَانِ

وَ سَيِّدُ الْأَشْيَبِ مَعَ السُّبَّانِ (1)

. وهفده تن از فرسان لشکر ابن سعد را بخاک افکند . آنگاه بدست عثمان

ابن خالد الجهنی شهید شد.

و از پس او عبدالله بن عقیل بن ابی طالب بمیدان آمد و رزمی صعب داد. وبعد از کروفرفروان، عثمان بن خالد بن اشیم الجهنی و بشر بن خوط الفایضی اور شهید کردند.

بروایت سلیمان بن ابی راشد و او سند بحمید بن مسلم میرساند ، او عبدالله

اصغر است و مادرش ام ولد (2) است .

و بعد از او برادرش عبدالله اکبر بمیدان آمد، مادر او نیز ام ولد است . قتالی عظیم داد و بروایت مدائنی عثمان بن خالد الجهنی و مردی از قبیله همدان او را بقتل آوردند .

ابومخنف حدیث میکند که موسی بن عقیل بحضرت حسین علیه السلام آمد و سلام

داد و بمیدان مبارزت تاخت و این رجز قرائت کرد:

يَا مُشْرُ الْكُهُولِ وَالسُّبَّانِ *** أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ وَالسِّنَانِ

أَحْمِي عَنْ الْفَتِيَّةِ وَالنِّسْوَانِ *** وَعَنْ إِمَامِ الْإِنْسِ ثُمَّ الْجَانِ

ص: 319

1- من از فرزندان هاشم و پدرم عقیل است و منزلت مرا بشناسید. اجدادم مردانی راستگو و سرور همدوشان خود بودند. اینست حسین

بلند مرتبه و سرور پیران و جوانان

2- ام ولد: کنیزیکه از مولای خود فرزند داشته باشد

أَرْضَى بِذَلِكَ خَالِقُ الْإِنْسَانِ *** ثُمَّ رَسُولُ الْمَلِكِ الْأَمْتَانِ (1)

وحمله گران افکند و چندان بکوشید که هفتاد کس از سپاه ابن سعد را با

شمشیر در گذرانید . آنگاه شهید گشت .

و دیگر ابن جوزی در کتاب " تذكرة خواص الأمة في معرفة الأئمة " عون را

در شمار پسران عقیل آورده و او را نیز مقتول یوم طف (2) دانسته .

و دیگر فاضل مجلسی باسناد خود ، علی بن عقیل را در شمار شهدای کربلا رقم کرده . این جمله بیرون مسلم که در کوفه شهید شد ، هفت تن از پسران عقیل در یوم عاشورا شهید شده اند . و این سخن با شعر سراقه الباهلی که در مرثیه آل علی میگوید راست می آید . هی هذه (3) (و مسعودی این اشعار را از مسلم بن قتیبه ، مولی بنی هاشم داند) :

عَيْنُ جُودِي بِعَبْرَةٍ وَعَوِيلٍ *** وَأَنْدَبِي إِنْ نَدَبْتِ آلَ الرَّسُولِ

وَأَنْدَبِي تِسْعَةَ لِصُلْبِ عَلِيٍّ *** قَدْ أَصِيبُوا وَخَمْسَةَ لِعَقِيلِ

وَأَبْنَ عَمِّ النَّبِيِّ عَوْنًا أَحَاهُمْ *** لَيْسَ فِيمَا يَنْوِبُهُمْ بِخَذُولِ

وَسَمِيَّ النَّبِيِّ غُودِرَ فِيهِمْ *** قَدْ عَلَوْهُ بِصَارِمٍ مَصْقُولِ (4)

وَأَنْدَبِي كَهْلَهُمْ فَلَيْسَ إِذَا مَا *** عُدَّ فِي الْخَيْرِ كَهْلَهُمْ كَالْكُهُولِ

لَعَنَ اللَّهُ - حَيْثُ كَانَ - زِيَادًا *** وَابْنَهُ وَالْعَجُوزَ ذَاتَ الْبُعُولِ (5)

ص: 320

1- خلاصه اشعار : ای گروه پیر و جوان ؛ با شمشیر و نیزه شما را میزنم و از پیشوای جن وانس و با توان و جوانان او دفاع میکنم تا خدا و پیغمبرش را خشنود سازم .

2- طف ، در لغت بمعنی کنار نهر و ساحل دریا است و چون زمین کربلا کنار نهر فرات واقع شده ، آن را طف نامند ، بنا بر این اضافه یوم بطف خالی از مسامحه نیست

3- هی هذه : اشعار سراقه اینها است (که اکنون ذکر میشود)

4- سَمِيَّ النَّبِيِّ : هم نام پیغمبر . مقصودش ، محمد بن عبدالله بن جعفر طیار است .

5- این اشعار با تفاوت بسیار در بحار ضمن مرثیه نقل شده است : مثلاً شمر اخیر را بکلی نیاورده و دو شعر اول را چنین ضبط کرده

است : يَا عَيْنُ جُودِي بِهِ بِعَبْرَةٍ وَعَوِيلٍ *** وَأَنْدَبِي إِنْ نَدَبْتِ آلَ الرَّسُولِ وَأَنْدَبِي تِسْمَةَ لِصُلْبِ عَلِيٍّ *** قَدْ أَصِيبُوا وَخَمْسَةَ لِعَقِيلِ

و فرزند زادگان عقیل را که اکنون رقم میشوند افزون از این شمارند :

نخستین، محمد بن ابی سعید بن عقیل است و او را «احول» گفتند و مادرش ام ولد (1) است، اسب برجھانید و فریضه جهاد بجای آورد او را لقیط بن یا سر الجھنی بزخم تیر بکشت. و دیگر جعفر بن محمد بن عقیل است که در شمار شهدای کربلا اورادر قلم آورده اند. بروایتی در یوم حرّه (2) شهید شد. و دیگر احمد بن محمد بن عقیل، چون شیر آشفته بمیدان مقاتلت در آمد و این ارجوزه بگفت :

الْيَوْمَ أَتَلُو حَسْبِي وَ دِينِي *** بِصَارِمٍ تَحْمِلُهُ يَمِينِي

أَحْمِي بِهِ عَنْ سَيْدِي وَ دِينِي *** إِبْنِ عَلِيٍّ طَاهِرٍ أَمِينٍ (3) و سیف و سنان در آن جماعت نهاد و چند بکوشید که هشتاد تن از کوفیان را بکشت، آنگاه کشته گشت.

شهادت سه تن از اولاد جعفر طیار

آنوقت نوبت اولاد جعفر طیار رضوان الله علیه افتاد.

نخستین، نعل بن عبدالله بن جعفر بود که آهنگ مقاتلت کرد و این ارجوزه

قرائت نمود :

نَشْكُوا إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ *** فَتَالَ قَوْمٍ فِي الرَّدِيِّ عُمَيَّانَ

قَدْ تَرَكُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ *** وَ مُحَكَّمِ التَّنْزِيلِ وَ التَّبْيَانِ

وَ أَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ (4)

و خویشتن را در میان اعدا افکند و ده تن از ایشان را با تیر و شمشیر دست

ص: 321

1- به ص 319 رجوع شود

2- یوم حره: روزی که مسلم بن عقبه بفرمان بزید بن معاویه علیهم اللعنه، مدینه را قتل عام کرد

3- خود را با شمشیر دستم که با آن از دین و سرورم پسر علی پاک و امین دفاع میکنم، (برای شما) بیان خواهم کرد.

4- بخدا شکایت میکنیم از ستم گروهی که رهنمائیهای قرآن را رها و بی دینی و سرکشی را آشکار کرده، کورکورانه بسوی هلاکت میروند.

فرسود فنا ساخت ، آنگاه بدست عامر بن نهشل التمیمی درجه شهادت یافت .

از پس او ، عون بن عبدالله بن جعفر آغاز جدال نمود و این شعر بگفت :

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ *** شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ الْأَزْهَرِ

يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحِ أَخْضَرَ *** كُفِيَ بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ (1)

آنگاه بجنک در آمد و سه تن سوار و هشت تن پیاده را از مرکب حیات فرود آورد. اینوقت بدست عبدالله بن بطة الطائی شهید شد و بعضی قاتل اور عبدالله بن قطنه التیهانی دانند .

و دیگر عبیدالله بن عبد الله بن جعفر ، نیز جماعتی گویند در یوم طف ملازمت

خدمت حسین علیه السلام را داشت و در آنوقته شهادت یافت .

شماره اولاد امام حسن (علیه السلام) و حضار کربلا

اینوقت، نوبت بفرزندان امام حسن علیه السلام رسید. مکشوف باد که اهل اخبار و احادیث و علمای نسابه (2) در شمار اولاد آن حضرت باختلاف سخن کرده اند . و من بنده از مجلدات ناسخ التواریخ در کتاب امام حسن علیه السلام در ذیل اولاد و احفاد (3) آن حضرت طبقه بعد طبقه مختار خود را بشرح و تفصیل نگاشته ام .

اکنون در این کتاب طریق اطناب (4) نخواهیم سپرد ، الا آنکه پسر های حسن علیه السلام را بنام یاد میکنم و آنانکه در یوم طف حاضر کر بلا بودند بر می شمارم تا آن را که اختیار کنیم در خاطرها استوار افتند .

همانا علمای اخبار و انساب، پسرهای حسن علیه السلام را از هشت تن تا هفده تن باختلاف یافته اند. و هر یک در کتاب خویش بعضی را شمرده اند و برخی را نام نبرده اند و من بنده چندانکه در کتب معتبره فحص کردم و پسرهای آن حضرت را بنام و نشان دانستم ، بیست تن برآمدند بدین شرح که نگاشته می آید :

ص: 322

1- اگر مرا نمیشناسید ، فرزند جعفری هستم که براستی شهید گشت و با بال سبز در بهشت پرواز میکند . در قیامت همین شرف مرا بس است (که فرزند چنین پدرم)

2- علمای نسابه: علماء رجال ، کسانیکه از احوال پدران و اجداد اشخاص اطلاع دارند

3- احفاد : نوادگان .

4- اطناب : بدرازا کشیدن .

اول زید، دریم حسن مثنی، سیم حسین اثرم، چهارم علی اکبر، پنجم علی اصغر، ششم جعفر، هفتم عبدالله اکبر، هشتم عبدالله اصغر، نهم قاسم، دهم عبدالرحمن، یازدهم احمد، دوازدهم اسمعیل، سیزدهم یعقوب - ابن جوزی میگوید: اسمعیل و یعقوب از جعده دختر اشعث بن قیس کنندی متولد شدند. در این سخن متفرد (1) است. همانا جعده را فرزند نبود - چهاردهم عقیل. پانزدهم محمد اکبر، شانزدهم محمد اصغر، هفدهم حمزه، هجدهم ابوبکر، نوزدهم عمر، بیستم طلحه.

و از این جمله، هفت تن روز عاشورا در رکاب سیدالشهداء علیه السلام ملازمت داشتند: نخستین حسن مثنی، دویم عبدالله اکبر بن حسن، سیم عبدالله اصغر بن حسن، چهارم قاسم بن حسن، پنجم عمر بن حسن، ششم ابوبکر بن حسن، هفتم احمد بن حسن بروایتی زیدبن حسن نیز ملازم رکاب بود، اما حسن بن حسن که او را حسن مثنی گویند، در خاطر داشت که دختر امام حسین علیه السلام را در حباله نکاح در آورد، چون این خبر را بعرض حسین علیه السلام رسانیدند، او را حاضر ساخت و فرمود: اینک فاطمه و سکینه دختران منند هر یک را خواستار باشی با تو کابین خواهم بست (2). حسن شرمناک سر فروداشت و سخن نکرد. حسین علیه السلام فرمود: من دختر خود. فاطمه را که با مادرم شبیه تر است با تو کابین بستم. ابونصر بخاری گوید: فاطمه از حسن سه پسر آورد:

نخستین عبدالله که او را عبدالله محض گویند، دویم ابراهیم و او را ابراهیم غمر گویند، سیم حسن و او را حسن مثلث گویند و ما شرح حال ایشان را و اولاد ایشان را بطناً بعد بطن (3) در کتاب امام حسن علیه السلام نگاشتیم.

ذکر حال حسن مثنی

بالجمله، حسن مثنی در یوم طف با لشکر ابن سعد جهاد کرد و زخم فراوان یافت و در میان کشتگان افتاد، گاهی که سر شهدا را از تن دور میساختند، هنوز حسن را. رمقی در تن بود. اسماء بن خارجه بن عتبة بن حصین بن حذیفه بن

ص: 323

1- متفرد است: تنها او نقل کرده است.

2- کابین بستن و بحباله نکاح در آوردن، بمعنی عقد ازدواج نمودنست.

3- بطناً بعد بطن، یعنی اولاد و بعد اولاد اولاد و سپس نوادگان اولاد و همچنین بترتیب تا آخر.

بدر الفزاری که مکنی با بی حسان بود، او را شفاعت کرد و گفت: بگذارید تا او خود بر میگردد و این شفاعت از بهر آن بود که مادر حسن مثنی «خوله» دختر منظور از قبيله فزاره بود. چون عبدالله بن زیاد آگهی یافت، گفت: پسر خواهرابی حسان را بارگذارید، پس ابی حسان، حسن را بکوفه آورد و مداوا کرد تا صحت یافت و از آنجا روانه مدینه شد.

از این حدیث مکشوف افتاد که: حدیث دامادی قاسم بن حسن در کربلا و تزویج کردن حسین علیه السلام فاطمه را با او از اکاذیب روان است. و حسین علیه السلام را دو دختر افزون نبود: یکی فاطمه زوجه حسن مثنی و آن دیگر سکینه بود. بعضی

گویند: او را دختری دیگر بود که زینب نام داشت. و اگر باخبر نا استوار (1) متوسل شوند که او را فاطمه دیگر بود و ما بپذیریم، خواهیم گفت: که او فاطمه صغری است و او در مدینه جای داشت. او را نتوان با قاسم بن حسن بست.

بالجمله، حسن مثنی در کربلا سعادت شهادت نیافت و سلامت باز مدینه شد

شرح حال عمر بن حسن

دیگر از پسرهای امام حسن علیه السلام که در یوم طف حاضر کربلا بود و سلامت بیرون شد، عمر بن حسن علیه السلام است و او صغیر بود و در میان اهل بیت میزیست. اهل بیت او را بشام بردند. یکروز یزید بن معاویه با او گفت: میتوانی با پسر من عبدالله بکشتی زور آزمائی کنی؟

فَقَالَ مَا فِي قُوَّةِ الصَّرَاعِ وَلَكِنْ أَعْطِنِي سِدِّ كَيْنًا وَأَعْطِهِ سِدِّ كَيْنًا فَمَا أَنْ يَقْتُلَنِي فَالْحَقُّ بِجَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَمَا أَنْ أَقْتُلَهُ فَالْحَقُّ بِجَدِّهِ أَبِي سُفْيَانَ وَآبِيهِ مَعْوِيَةَ

گفت: مرا نیروی مصارعت (2) نیست و کشتی نتوانم گرفت، اگر خواهی

ص: 324

1- نا استوار: نادرست

2- مصارعت: کشتی گرفتن.

کاردی مراده و کاردی عبدالله را عطا کن تا هر دو بمبارزت بیرون شویم ، اگر او مراکشت با جدم رسول خدا و پدرم علی مرتضی پیوسته خواهیم شد و اگر من او را کشتم او نیز با جدش ابوسفیان و پدرش معاویه خواهد پیوست . یزید چون این بشنید لختی شزراً (1) در اونگریست، فقال :

شِشْنَةُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ *** مَا تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا حَيَّةً

همانایزید از این کلمات متمثل بامثله عرب شد ، چه ابی اخزم کنیت جد حاتم طائی است و پسر او که اخزم نام داشت بشر است . (2) طبع و نکوهش خوی و سوء خلق معروف بود . و او در جوانی وداع جهان گفت و ازوی چند تن فرزندان بجای ماندند . یکروز این پسران اخزم بر جد خود ابو اخزم بتاختند و سر و روی او را با چنك و دندان خون آلود کردند . ابواخزم یاد از خوی درشت پسرش اخزم نمود و این شعر را در حق پسران اخزم گفت :

إِنَّ بَنِي رَمْلُونِي بِالْأَمِّ *** شِشْنَةُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَحْزَمٍ

یعنی فرزند زادگان من مرا خون آلود کردند و این طبیعت ناهموار و خوی درشت را از پسران اخزم بمیراث دارند .

بالجمله، یزید بعد از این مثل گفت : از مار جز مار بچه نزاید . آنگاه

با مردم خود گفت :

أَنْظُرُوا هَلْ أَخْضَرُ إِزَارَهُ

یعنی نگران شوید که موی از اندامش دمیده (3) و بحد رشد و بلوغ رسیده یا هنوز کودکی باشد ، پس نگریستند و گفتند : هنوز مکلف نیست ، لاجرم دست از قتل او باز داشت تا اهل بیت او را بجانب مدینه مراجعت دادند .

ص: 325

1- شزر (بر وزن فلس) از روی خشم با گوشه چشم نگریستن .

2- شر است زشت خوئی

3- فقهاء شیعه علامت بلوغ پسر را یکی از سه چیز ذکر نموده اند: 1 - کامل شدن 10 سال قمری . 2- روئیدن موی درشت بر عانه (زیر ناف) 3- احتلام و مراد یزید علامت دوم است

و از فرزندان حسن علیه السلام در کربلا پنج تن شهید شدند :

نخست قاسم بن حسن، دویم عبدالله اکبر بن حسن، سه دیگر عبدالله اصغر بن حسن چهارم ابوبکر بن حسن، پنجم احمد بن حسن. و اینکه فاضل مجلسی علیه الرحمه یحیی بن حسن رادر شمار شهدای روز عاشورا رقم کرده، من بنده در هیچ یک از کتب انساب یحیی بن حسن ندیده ام و مرا استوار نیفتاده که حسن علیه السلام را پسری باشد بنام یحیی، لاجرم از پسرهای امام حسن افزون از پنج تن شهید نشد.

شهادت قاسم بن حسن علیهما السلام

نخستین، قاسم بن حسن آهنگ مبارزت کرد و سلاح جنگ بر تن راست کرد و شاکی سلاح بحضرت امام علیه السلام آمد و هنوز کودکی مراهق (1) بود. حسین علیه السلام چون چشمش بر آن کودک نارس افتاد که جان گرامی از برای نثار عم بزرگوار بر کف نهاده و آهنگ کارزار فرموده، بی توانی پیش شد و دست مبارک رادر گردن قاسم حمایل کرد و هر دو تن چندان بگریستند که از پای در افتادند و از هوش بیگانه شدند. چون با خویشتن آمدند قاسم آغاز سخن کرد و بزبان ضراعت اجازه مبارزت طلب نمود و حسین علیه السلام با فرمود، و آن جوان نارس چندان بگریست و دست و پای امام را بوسه زد که آن حضرت ساکت گشت، پس آن شب (2) شیر پروردگار و شیر بیشه کارزار همچنین سیلاب اشک از چهره اش سیلان داشت و چون قلعه قمر (3) بمیدان آمد و این شعر بگفت :

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ *** سَبِطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ أُمُوتَمِنْ

هَذَا حُسَيْنٌ كَأَلْسِيرِ الْمُرْتَهِنِ *** بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سَقُوا صَوْبَ الْمَزْنِ (4)

و با شمشیری برنده تر از دندان شیر و چهره ای تابنده تر از بدر منیر، اسب

برانگیخت و تیغ بیاهیخت و بمیدان آمد و مبارز طلب کرد.

ص: 326

1- مراهق: نزدیک بسن بلوغ.

2- شبیل: شیر بچه

3- قلعه قمر: پاره ماه

4- اگر مرا نمیشناسید، پسر امام حسن نوه پیغمبر برگزیده و امینم. این حسین است که مانند اسیر گرو کانی در دست مردمی که باران رحمت بر آنها نبارد گرفتار است.

در شرح شافیه مسطور است که : مردی را که با هزار مرد برابر میدانستند بقصد قاسم تاختن کرد و قاسم چون صرصر عاصف (1) و برق خاطف بر او حمله افکند و او را بزخم تیغ از اسب در انداخت. آنگاه چون خورشید درخشان که روی در ظلمت شب کند، خود را در میان انبوه مرد و ظلمت گرد در افکند و با خرد سالی و کم روزگاری سی و پنج تن و بروایتی هفتاد تن از آن عتات طغات (2) را از جلبات حیات عریان ساخت (3).

حمید بن مسلم حدیث میکند که : در لشکر ابن سعد بودم، ناگاه اندک سال جوانی را نگریستم که پیرهنی و ازاری در برداشت و بند نعلی که در پای چپ داشت گسیخته بود. عمر بن سعد بن عروه بن نفیل الازدی گفت : سوگند باخدای . بر این کود حمله می افکنم و او را دفع میکنم . گفتم : این چیست که میگوئی ؟ اگر این جوان شمشیر بر من فرود آرد ، دست بسوی او نمیگشایم ، وانگهی این جماعت که او را دایره وار در پره افکنده اند کفایت امر او را خواهند کرد ، تو را چه افتاده که ساحت خود را با خون چنین کس آلایش دهی؟ گفت : سوگند با خدای که از این اندیشه باز نگردم و است برانگیخت و روی باز پس نیاورد تا فرصتی بدست کرده ، بضر تیغ فرق قاسم را بشکافت و او از روی اسب بر زمین در افتاد و فریاد برداشت که : « یا عماه »

چون بانك استغاثه او گوشزد حسین علیه السلام شد، چون عقابی که از فراز بفرود شود اسب بر جهانند و تاختن کرد و حمله گران افکند . لشکر که در گردقاسم انجمن بودند پیراکنند و از گرد راه بقصد عمر ازدی که قاتل قاسم بود تیغ براند عمر وقایه (4) تن را دست فرا تیغ داد و دستش از مرفق (5) بزخم تیغ برفت ، پس

ص: 327

1- به ص 275 رجوع شود .

2- عتات ، (جمع عاتی) : ستمگران. طغات ، (جمع طاغی) : سرکشان .

3- کنایه از کشتن است .

4- وقایه : نگهدارنده از آفت ، چون سپر و مانند آن .

5- مرفق : بند وسط دست .

از فزع صیحه عظیم بزد: لشکر هم پشت شدند (1) و حمله در دادند، مگر عمر را از چنگ حسین برهانند. در تکتاز سواران بدن قاسم در زیر سم ستور هموار شد.

گاهی که حسین از حملات متواتر لشکر را بپراکند و غبار بنشست و هوای معركة اندک صافی گشت، حسین علیه السلام پیامد و بر سر قاسم بایستاد هنوز در غمره سكرات (2) با پای مبارک زمین را فحص میکرد و فرسایش (3) میداد.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ وَاللَّهِ يَعْزُّ عَلَيَّ عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعِينُكَ أَوْ يُعِينُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ

فرمود: سوگند با خدای، دشوار می آید برعم تو که او را دعوت کنی و

اجابت نتواند و اگر اجابت کند اعانت نتواند و اگر اعانت کند توراسودی نبخشد

بُدَا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ

خداوند دور کناد، جماعتی را که کشتند تو را. آنگاه قاسم را از خاک برگرفت و بسینه خود بر چفسانید و بسوی سرا پرده روان گشت و پاهای قاسم زمین را خراش میداد. او را بیاورد و در میان شهدای اهل بیت جای داده

فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ دَعَوْنَا لِيَنْصُرُونَا فَخَذُّ لُونَا وَأَعَانُوا عَلَيْنَا أَعْدَانَنَا اللَّهُمَّ أَخْصِهِمْ عَدْدًا وَاقْتُلْهُمْ بَدَدًا وَلَا تُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا

آنگاه عرض کرد: ای خداوند قاهر غالب، تو آگاهی که این جماعت مرا دعوت کردند که پشتوان من باشند و مرا نصرت کنند، اکنون مرا دست باز داشتند و خوار بگذاشتند و با دشمن من یار شدند و یآوری کردند، ای خداوند داور و

ص: 328

1- هم پشت شدن: تشریک مساعی نمودن.

2- غمره: شدت و سختی. سكرات جمع سكرة (مانند طلحة): بیهوشی.

3- به ص 111 رجوع شود.

داد خواه! این جماعت را نابود ساز و همگان را هلاک کن و پراکنده فرما و یک تن از ایشان را شربت معیشت منو شان و یکتن از ایشان را جلاباب مغفرت مپوشان آنگاه فرمود:

صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَيِّ صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي لَا رَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ ذَلِكَ الْيَوْمِ أَبَدًا

فرمود: ای عم زادگان و خویشاوندان من! خوی باصبر و شکیبائی کنید وای اهل بیت من! پای اصطبار (1) استوار دارید و بدانید که بعد از امروز خواری و خذلان را دیدار نخواهید کرد، آنگاه گفت:

اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ فِي دَارِ الدُّنْيَا فَاجْعَلْ ذَلِكَ ذُخْرًا لَنَا فِي الْآخِرَةِ وَانْتَقِمْ لَنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

عرض کرد: ای پروردگار من! اگر در این جهان نصرت و غلبه بهره و نصیبه ما نیست، پاداش این خواری و سوگواری را که امروز معاینه کردیم از بهر فردای ما ذخیره و گنجینه فرما. و داد از این قوم بیدادگر بستان.

شهادت عبد الله اکبر بن حسن

بعد از وی عبدالله، اکبر بن حسن بمیدان آمد و او مکنی بابی بکر بود. این

ارجوزه قرائت کرد:

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ حَيْدَرَةَ *** ضِرْغَامُ آجَامٍ وَ لَيْتَ فُسُورُهُ

عَلَى الْأَعَادِي مِثْلُ رِيحِ صَرْصَرَةٍ *** أَكَيْلُكُمْ بِالسَّيْفِ كَيْلَ السَّنْدَرَةِ (2)

و حمله افکند و رزمی صعب داد و چهارده تن از فرسان سپاه را بضراب سیف

ص: 329

1- اصطبار: شکیبائی، بردباری.

2- اگر نمیشناسید، من پسر حیدر و شیر بیشه ها (دلاور معرکها) هستم. بر سر دشمنان مانند تند باد مرگم. شما را بوسیله شمشیر با پیمان بزرگ مینمایم (بنی سخت و بسیار میکشم)

و سنان تباه ساخت. ناگاه مردی که او را هانی بن ثبیت حضرمی مینامیدند ، مغافصة (1) بروی بتاخت و او را مقتول ساخت و در زمان از این بزرگی گناه روی او سیاه گشت. ابوالفرج سند بحضرت باقر علیه السلام میرساند که قاتل عبدالله ، حرمله بن کاهل اسدی است. و این عبدالله ملقب بعبدالله اکبر و مکنی بابو بکر بود و سالیان عمر از قاسم افزون داشت ، چه قاسم باتفاق علمای سیر ، حدود تکلیف را مالک و مشرف نبود، اگرچه من بنده این خبر را استوار نمیدارم ، لکن در تقویت خرد سالی قاسم مینگارم که : در تذكرة الائمة مسطور است که : قاسم در یوم طف نه ساله بود .

در هر حال عبدالله را از قاسم سال عمر افزون بود ، لکن در مقاتلت اعدا قاسم از عبدالله سبقت جست و قبل از او شهید شد . و شرح شهادت عبدالله اصغر را هنگام شهادت حسین یه مرقوم خواهیم داشت .

شهادت ابو بکر و احمد پسران امام حسن (علیه السلام)

و دو تن دیگر از پسر های امام حسن علیه السلام را در شمار شهدای یوم طف رقم کرده اند. اگر چه نام ایشان از میان بیست تن پسرهای امام حسن علیه السلام بیرون نیست چنانکه مرقوم شد ، لکن راویان شهادت ایشان هر یک در خبر خود متفردند . لاجرم من بنده خبر هر یک را با گوینده میپوندم و مینگارم - والله اعلم - . نخستین ابوبکر بن حسن است. و این ابوبکر بروایت محدثین جز عبدالله اکبر است که مکنی بابو بکر بود ، چه در کتاب زیارت قاتل عبدالله اکبر را حرمله بن کاهل اسدی دانسته و ابوبکر را مقتول بتیر عبدالله بن عقبه الغنوی نگاشته . و مادر ابوبکر از زوجات حسن علیه السلام أم ولد (2) است که بعضی نام او را نفیله دانسته اند ، چنانکه در کتاب امام حسن را بدان اشارت شد . فاضل مجلسی نیز، بروایت ابی مخنف ، قاتل او را عبدالله بن عقبه الغنوی دانسته .

و دیگر بروایت ابی مخنف ، لوط بن یحیی احمد بن حسن بمیدان مقاتلت

ص: 330

1- مغافصة : بی خبر و ناگهان .

2- به ص 319 رجوع شود

اسب افکند و او بشجاعت قلب و سماحت (1) طبع و صباحت (2) دیدار داهیة دهر و حادثه عصر بود . و اورا سنین عمر از شانزده افزون نبود . چون شیر زخم خورده بر آشفته و این رجز بگفت :

إِنِّي أَنَا نَجَلُ الْإِمَامِ بْنِ عَلِيٍّ *** أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَفْلُلَ

نحن وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ *** أَطْعَمُكُمْ بِالرَّمْحِ وَسَطَ الْقَسْطِ (3)

با شمشیری چون شعله لهب (4) و سنانی چون زبان شهاب (5) اسب بر انگیخت و میمنه را با میسره و میسره را با میمنه در آمیخت و در این حمله هشتاد تن سوار نامبردار را عرضه هلاک و دمار ساخت و بحضرت امام به بازتاخت و از غلبه عطش بینندگانش (6) در چشمخانه مغمور (7) بود. ندا در داد که :

يَا عَمَّاءُ أَهْلُ (8) شَرِبَةٌ مِنْ الْمَاءِ أُبْرِدَ بِهَا كَيْدِي وَ اتَّقَوْا بِهَا عَلَىٰ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ

عرض کرد: که ای عم بزرگوار ؛ آیا بر شربت آبی توان دست یافت که حدت و حرارت کبد را بدان بنشانم و در مقاتلت دشمنان خدا و رسول نیرومند گردم ؟

حسین علیه السلام فرمود :

يَا إِبْنَ الْأَخِ إِصْبِرْ قَلِيلاً حَتَّى تَلْقَىٰ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَيَسْقِيكَ شَرِبَةً مِنْ الْمَاءِ لِأَتَّظَمًا بَعْدَهَا

فرمود : ای پسر برادر ! ساعتی صابر و شکيبا باش که هم اکنون از دست

ص: 331

-
- 1- سماحت : جود و بخشش
 - 2- صباحت : جمال و خوشروئی .
 - 3- من فرزند پیشوائی که پسر علی است میباشم . با نیزه و شمشیر میان گرد و غبار شما را میزنم تا کند شود. سوگند بخانه خدا که در انتساب به پیغمبر ما (از دیگران) سزاوارتریم .
 - 4- لهب : زبانه آتش .
 - 5- شهاب (بکسر شین) : شعله آتش ، ستاره ای که در آسمان تیر میکشد .
 - 6- بینندگان: چشمان.
 - 7- بگودی فرو رفته
 - 8- گویا در اینجا از قلم افتاده دارد

جدت پیغمبر بشر بتی سیراب خواهی گشت که از آن پس هرگز تشنه آب نخواهی گشت . احمد چون این بشنید ، روی برتافت و دیگر باره بمیدان شتافت و این رجز گفت:

إِصْبِرْ قَلِيلًا فَأَلْمَى بِنَدِّ الْعَطَشِ *** فَإِنَّ زَوْجِي فِي الْجِهَادِ تَنَكَّمَشْ

لَا أَزْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ وَحْشٌ *** وَ لَمْ أَكُنْ عِنْدَ اللَّقَا ذَاتِ رَعْشٍ (1)

این بگفت و حملهای ثقیل متواتر کرد و پنجاه تن سوار دیگر را بخاک در

انداخت. آنگاه بقرائت این اشعار پرداخت :

إِلَيْكُمْ مِنْ بَنِي الْمُخْتَارِ ضَرْبًا *** يَشِيبُ لَهُوْلَهُ رَأْسُ الرَّضِيعِ

يَبِيدُ مَعَاشِرَ الْكُفَّارِ جَمْعًا *** بِكُلِّ مَهْنَدٍ عَضْبٍ قَطِيعِ (2)

و در این حمله شصت سوار دیگر را بخاک افکند، آنگاه شربت شهادت

یافت.

شهادت عبد الله بن علی

اینوقت نوبت باشبال (3) شیر پروردگار یعنی فرزندان حیدر کرار افتاد : نخستین عبدالله الاصفه و کنیت او ابو بکر است و مادر او لیلی دختر مسعود بن خالد بن ربیع بن مسلم بن جندل بن نهشل بن دارم بن التمیمیه است ، عزیمت جانبازی را استوار کرده و از برادر رخصت یافته ، در میدان حرب ارجوزه کرد :

شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفِخَارِ الْأَطْوَلِ *** مِنْ هَاشِمِ الصِّدْقِ الْكَرِيمِ الْفَضْلِ (4)

ص: 332

1- اندکی شکیباش ، که پس از تشنگی زمان رسیدن بآرزوها فرا میرسد همانا جان من در این جنک (بسوی بهشت) میشتابد ، ازگرگ خطر ناک نمیتروم و هنگام بر ابری با حریف نمیلرزم

2- از جانب پیغمبر زادگان آماده ضربتی باشید که از بیش موی سر شیر خواره سفید میشود و با شمشیر هندی بران گروه بی دینان را یکجا نابود میکند .

3- اشبال ، جمیع شبل : بچه شیر

4- شیخ : پیر مرد، شوهر ، استاد ، دانشمند ، بزرگ فامیل ، رئیس ، عالیمقام و بیشتر این معانی در اینجا مناسب است .

هَذَا حُسَيْنُ بْنُ النَّبِيِّ الْمُرْسَلُ *** عَنْهُ نُحَامِي بِالْحُسَامِ الْمُصْقَلِ

تَفْدِيهِ نَفْسِي مِنْ أَخٍ مُبَجَّلٍ (1)

ورزمی صعب انگيخت. در روضة الأحباب مسطور است که : بیست و یکتن از

کوفیان را با تیغ در گذرانید . بالجمله ، قتال داد تا بدرجه شهادت رسید . در شناخت قاتل او گوناگون سخن کرده اند . در کتاب زیارت مسطور است که : هانی بن ثبیت حضرمی او را شهید کرد . در عوالم قاتل او را زجر بن بدر نخعی نگاشته اند . وجماعتی نسبت قتل او را بعدالله عقبه الغنوی داده اند .

ابوالفرج گوید : نام قاتل او معروف نیست . مدائنی گوید : کشته او را در میان شهدا جستند و کشته را ندانستند و از ابوجعفر حدیث کرده که قاتل او مردی از قبیله همدان بود . والله اعلم . - -

بمیدان آمدن عمر بن علی

بعد از وی عمر بن علی اجازت یافت و بمیدان شتافت و این رجز بگفت :

أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى فِيكُمْ زَجْرَ *** ذَاكَ الشَّقِيِّ بِالنَّبِيِّ قَدْ كَفَرَ

يَا زَجْرُ يَا زَجْرُ تُدَانُ مِنْ عُمَرَ *** لَعَلَّكَ الْيَوْمَ تَبْوَأُ مِنْ سَقَرِ

شَرُّ مَكَانٍ فِي حَرِيقٍ وَ سَعْرِ *** لِأَنَّكَ الْجَا حِدُ يَا شَرَّ الْبَشَرِ (2)

و زجر بن بدر را که قاتل برادرش عبدالله اصغر بود ، بمبارزت طلب کرد و با او رزم زد و او را بخون برادر بکشت و تیغ در لشکر ابن سعد نهاد و از چپ و راست بتاخت و بسیار کس از مخالفین را بخاک انداخت و این شعر قرائت کرد:

خُلُوْا عُدَاةَ اللَّهِ خَلُّوا عَنْ عُمَرَ *** خَلُّوا عَنِ اللَّيْثِ الْعَبُوسِ الْمَكْفُهِرِ

ص: 333

1- آقایم علی صاحب افتخار بزرگ است. از خاندان با کرم و فضیلت هاشم . این حسین پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که

من با شمشیر بر نده براق از او دفاع میکنم . جانم فدای برادر بزرگوارم

2- خلاصه اشعار : شما را ضربت میزنم و زجر کافر (قاتل برادرم) را در میان شما نمی بینم . ای زجر! نزدیک عمر بیا، شاید امروز در

آتش دوزخ جایگیری

يَضْرِبُكُمْ بِسَيْفِهِ وَلَا يُسْفِرُ *** وَلَيْسَ وَ لَيْسَ فِيهَا كَالْجَبَانِ الْمُنْجَرِ (1)

و تیغ همی زد و کوشش همینمود . در کتب مقاتل آن کس که مبارزت عمر ابن علی را رقم کرده ، او را در شمار شهدا آورده و من بنده آنچه باستقراء و استیعاب (2) در شرح احوال اولاد امیر المؤمنین علی علیه السلام یافته ام و در کنات امیر المؤمنین نگاشته ام ، عمر بن علی تواند شد که در کربلا حاضر بوده ، لکن شهید نشده . اکنون واجب میکند که شطری (3) از احوال عمر بن علی باز نموده اید

شرح حال عمر بن علی

همانا امیر المؤمنین علیه السلام را هجده پسر بود و از ایشان در تن عمر نام داشتند : یکی عمر الاکبر و آن دیگر عمر الاصغر و هیچکس از اهل سیر از عمر الاصغر ابلاغ خبری و اثری نمروده و ما در او ام حبیبه دختر ربیعہ است ، چنانکه در کتاب امیر المؤمنین در ذیل احوال اولاد آن حضرت نگاشتیم . اما مادر عمر الاکبر صهبا نام داشت ، گاهی که ابوبکر بن ابی قحافه در اریکه (4) خلافت جای کرد و خالد بن الولید را بدفع اهل رده گماشت ، بشرحی که در کتاب خلفا نگاشته آمد ، خالد در جنک یمامه صهبا را از اهل رده اسیر گرفت و در ارض عین التمر علی صهبارا از میان سبایای خالد ولید بخرید و او را ترویج فرهود و از وی عمر الاکبر متولد گشت و او با رقیه توأمان (5) از مادر زادند و کنیت عمر الاکبر ابوالقاسم است و ابن خداع ، کنیت او را ابو حفص داند .

بالجمله ، عمر بذلاقت زبان و طلاق (6) لسان و سماحت طبع معروف بود . چنان افتاد که در قحط سالی بقبیله بنی عدی عبور داد . بزرگان قبیله او را پذیره

ص: 334

- 1- ای دشمنان خدا ، واگذارید و سر راه بر عمر نگیرید ، از شیر خشمگین ، ترش وی بگریزید ، شیری که با شمشیرش شما را میزند و فرار نمیکند و هنگام جنک ، چون مردم ترسو بسوراخ نمیخزد .
- 2- به ص 314 رجوع شود
- 3- شطر : نیمه یا پاره ای از چیز
- 4- اریکه : تخت
- 5- توأمان : دو بچه در یک شکم با هر دو چیزی که با هم باشند .
- 6- ذلاقت زبان : تیز زبانی و چرب سخنی . طلاق لسان : فصاحت و شیوا سخنی .

شدند (1) و در خدمت او بنشستند و از هر در سخن کردند. اینوقت سالم بن قنه از در آمد، عرض کردند: او را با بنی هاشم مهری و حفاظتی نیست. عمر فرمود: برادرش سلیمان بن قنه کجا است؟ چه او در شمار شیعیان امیر المؤمنین است گفتند: حاضر نیست، عمر سالم را پیش طلکید و بجهت های روشن فساد عقیدت او را بروی مبرهن (2) داشت، تا طریق رشاد گرفت. آنگاه مردم قبیله را بسلب و ثروت توانگر ساخت و زاد (3) خویش را در عطای ایشان پیرداخت و پس از شبانروزی چون از میان قبیله کوچ داد، در زمان سحابی (4) درهم پیوست و بارانی بشدت بیارید.

فَقَالُوا هَذَا أَبْرُكُ النَّاسِ حِلًّا وَمُرْتَحِلًا.

گفتند: این مرد در فرود شدن و کوچ دادن از همه مردمان مبارکتر است.

و او آخر کس است از پسران امیر المؤمنین علیه السلام که وداع جهان گفت.

ابن خداع مدت زندگانی او را هفتاد و پنجسال رقم کرده و ابو نصر بخاری هشتاد

و پنجسال دانسته.

بالجمله، عمر چند که زنده بود عطای خویش را از سالم باز نگرفت و چون از این جهان فانی بسرای جاودانی کوچ داد، سالم بن قنه این شعر در مرثیه او گفت:

صَلَّى الْإِلَهُ عَلَى قَبْرِ تَضَمَّنَ مِنْ *** نَسِلِ الْوَصِيِّ عَلَى خَيْرٍ مَنْ سُلَا

قَدْ كُنْتُ أَكْرَمَهُمْ كَفَاءً وَ أَكْثَرَهُمْ *** عِلْمًا وَ أَبْرَكُهُمْ حِلًّا وَ مُرْتَحِلًا (5)

آثار عمر الاکبر را در کتاب امیر المؤمنین علی، از این افزون نگاشته ایم.

ص: 335

1- به ص 148 رجوع شود

2- مبرهن: استدلالی، ثابت

3- زاد: توشه سفر

4- سحاب: ابر

5- درود خدا بر قبری که از فرزندان علی جانشین پیغمبر، بهترین درخواست شدگان را در بردارد. تو از همه بخشنده تر و دانشمند تر و در آمدن و کوچ کردن مبارکتر بودی.

این جمله خواستیم که مکشوف افتد که عمر الاکبر در کربلا شهید نشد .

جماعتی گویند : که در شب عاشورا از کربلا فرار کرد و در جوالق منزل گرفت از این روی فرزندان او را اولاد جوالیق خواندند . این نیز استوار نیفتد، چه باتفاق اهل سیردر یوم عاشوراجهاد کرد. تواند شد که مانند حسن مثنی در میان کشتگان مجروح و مطروح افتاده ، آنگاه سلامت جسته باشد - العلم عند الله - و دو پسر دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام نام برده اند ، که اگر بشمار گیریم پسرهای آن حضرت بیست تن خواهند بود : یکی محسن و چون از سقط شد مورخین او را در شمار فرزندان علی نگرفته اند و دیگر ابراهیم، محمد بن علی بن حمزه روایت میکند که : امیرالمؤمنین علیه السلام از ام ولد پسری دیگر داشت که نام او ابراهیم بود و در خدمت حسین علیه السلام سفر عراق کرد ودر یوم الطف شهید شد ، لکن او در این خبر متفرداست و این حدیث را جز از وی کس نشنیده است .

فرزندان علی (علیه السلام) از ام البنین

اشاره

و دیگر از فرزندان علی علیه السلام که دولت شهادت یافتند ، اولاد ام البنین بودند در خبر است (1) که علی علیه السلام برادر خود عقیل را فرمود که : تو بانساب عرب دانائی، زنی از بهرمن اختیار کن که از برای من فرزندی آرد که فحل شجعان (2) و فارس میدان باشد. عقیل عرض کرد که : ام البنین کلایه را اختیار فرما که هیچکس از عرب در شجاعت همانند پدران او نیست . لاجرم امیر المؤمنین علیه السلام، ام البنین را کابین بست و او فاطمه دختر خزام بن خالد بن ربیعة بن لوی بن کعب بن عامر بن کلاب ابن ربیعة بن عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوازن است . و چون من در

ص: 336

1- نفس المهموم چاپ اسلامیة ص 204- از کتاب عمدة الطالب .

2- شجعان (بکسر و ضم شین) : دلاوران

کتاب امیرالمؤمنین در نسب ام البنین بسطی بکمال داده ام بتکرار نمیپردازم .

بالجمله ، امیر المؤمنین از ام البنین چهار پسر آورد : اول عباس الأكبر، دوم عبدالله الاکبر، سه دیگر جعفر الاکبر، چهارم عثمان الاکبر . از اینرو فاطمه، ام البنین کنیت یافته بالجمله، این چهار تن در یوم عاشورا شهید شد.

شهادت عبد الله بن علی

در خبر است (1) که عباس علیه السلام در یوم طف، نخستین عبدالله الاکبر را که مکنی بابو محمد است فرمود : ای برادر! آهنگ قتال میکن و از پیش روی من میرو و رزم میزن. عبدالله که شبل شیر یزدان و آرزومند نبرد مردان و میدان بود، اسب برجهاند و این هنگام نوزده ساله بود و فرزند نداشت . بالجمله ، این رجز بگفت :

أَنَا إِبْنُ ذِي النَّجْدَةِ وَالْأَفْضَالِ *** ذَاكَ عَلَيَّ الْخَيْرِ ذُو الْفَعَالِ

سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ ذُو النَّكَالِ *** فِي كُلِّ قَوْمٍ ظَاهِرُ الْأَهْوَالِ (2)

و شاهر السیف (3) اسب برانگیخت و با دشمنان دین در آویخت . هانی بن ثابت الحضرمی فرصتی بدست کرده او را از اسب در انداخت . و بروایتی عبدالله الاکبر بیست و پنجساله بود .

شهادت جعفر بن علی

از پس او ، جعفر الاکبر بن علی علیه السلام آهنگ قتال نمود و او مکنی بابی عبدالله بود و مادر او چنانکه مرقوم شد ام البنین است . برادرش عباس بعد از عبدالله او را فرمان جنگ داد و جعفر در برابر صف این رجز بگفت :

إِنِّي أَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي *** إِبْنُ عَلِيِّ الْخَيْرِ ذِي النَّوَالِ

ص: 337

1- بحار الانوار ، جلد دهم ص 223

2- من پسر مرد دلاور و بخشنده ام ، آن مرد علی نیکو کار است کیفر دهنده است که آثار ترس از او در درجه جماعتی آشکار است .

3- شاهر. السیف: شمشیر از نیام کشیده

حَسْبِي لِعَمِّي شَرَفًا وَ خَالِي *** أَحْمِي حُسَيْنًا ذَا لِنَدِي الْمَفْضَالَ (1)

و بجنگ در آمد. اورانیز هانی بن ثبیت الحضرمی شهید ساخت، و بروایت صاحب عوالم، خولی الاصبیحی تیری بسوی او گشاد داد و آن تیر بر شقیقه و اگر نه بر چشم او آمد و از اسب در افتاد .

شهادت عثمان بن علی

از پس او، از فرزندان ام البنین، نوبت بعثمان الاکبر افتاد و او مکنی بابو عمر بود و بیست و یکساله بود و فرزند نداشت گاهی که متولد شد، علی علیه السلام فرمود: او را بنام برادر خود عثمان بن مظعون، عثمان نام نهادم . او نیز بفرمان عباس بمیدان آمد و گفت :

إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ *** شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفَعَالِ الظَّاهِرِ

وَ إِبْنُ عَمِّ لِنَبِيِّ الظَّاهِرِ *** أَخِي حُسَيْنٍ خَيْرَةَ الْأَخِيرِ

وَ سَيِّدُ الْكِبَارِ وَ الْأَصَاغِرِ *** بَعْدَ الرَّسُولِ وَ الْوَصِيِّ النَّاصِرِ (2)

و بعد از کشش و کوشش بسیار، خولی بن یزید الاصبیحی تیری گشاد داد و بر جبین مبارکش آمد و از اسب در افتاد و مردی از قبیله بنی ابان بن دارم بشتافت و سر از تنش برداشت .

شهادت محمد بن علی

و دیگر از فرزندان امیرالمومنین علیه السلام، نجل الاصغر است که بمیدان مبارزت تاخت و تیغ بر آهیخت (3) و بسیار کس از آن جماعت را خون بریخت . و او را

ص: 338

1- من جعفر و دارای موجبات شرفم . پسر علی نیکو کار و بخشنده ام . عمو و دائیم برای شرف من بس است . از حسین با جود و فضیلت حمایت میکنم .

2- خلاصه اشعار : من عثمان و دارای وسائل افتخارم : آقام علی نیکو کار و عموزاده . پیغمبر پاک است ، برادرم حسین بهترین نیکان و پس از پیغمبر و علی سرور تمام مردم است

3- بر آهیخت : بر کشید

شهادت عون بن علی

و دیگر از فرزندان امیر المومنین علیه السلام ، عون بن علی است که عز شهادت یافت. مکشوف باد که اسماء بنت عمیس که در بیشتر از مجلدات ناسخ التواریخ ذکر حال او رقم شده . نخست در حباله نکاح جعفر بن ابیطالب بود و عبدالله را از جعفر آورد. بعد از شهادت جعفر ابوبکر بن ابی قحافه او را کابین بست و از وی محمّد متولد شد . بعد از ابوبکر، امیر المؤمنین علی او را تزویج فرمود و عون از وی متولد گشت لاجرم عبدالله بن جعفر و نخل بن ابی بکر و عون بن علی از جانب مادر برادر بودند .

اما شهادت عون را در یوم طف در کتب مقاتل مانند بحار الانوار و عوالم و اعلام الوری و منتخب طریحی و مناقب ابن شهر آشوب و خوارزمی و اعصم کوفی و لهوف و مقتل ابی مخنف و ابن جوزی و مروج الذهب و طبری و فصول المهمه و شرح شافیه و زبده الفکره عبوس منصور در کتاب جلای عبدالله بن محمد رضا الحسینی و غیر ذلك از کتب عربی و فارسیه که ذکر آن جمله موجب تطویل است ، در هیچیک از این کتب شهادت عون بن علی علیه السلام را نیافتیم . چون صاحب روضه الاحباب از اجله علمای اهل سنت و جماعت است و در ابلاغ روایات موثق است و در بحر اللئالی از وی نیز تذکره میشود، من بنده نیز بروضه الاحباب اقتفا (1) نمودم و باسناد او اکتفا کردم .

بالجمله عون باصباح رخسار و ملاحظ (2) دیدار میراث شجاعت از حیدر کرار داشت . بحضرت برادر آمد و اجازت مبارزت جست. آن حضرت آب در چشم بگردانید، و فرمود : یکتبه با این لشکر انبوه نتوانی رزم زد ، نیکو آنست که بقانون مبارزت هم آورد طلب کنی و با قرن و قرین (3) رزم آغازی عرض کرد :

ص: 339

1- اقتفا : پیروی

2- ملاحظ دیدار : رخسار نمکین .

3- قرن و قرین : حریف و هماورده

آن را که هوای جانباز است از پیش و کم لشکر کی اندیشد؟ این بگفت و اسب برانگیخت و خویشتن را بر قلب لشکر زد و از یمین و شمال بسیار کس بکشت. از میمنه و میسره دوهزار کس او را در پره افکندند. عون بعنایت یزدان صفوف ایشان را بشکافت و بحضرت حسین آمد، امام علیه السلام سر و روی او را بوسه زد و بر آندست و باز ود احسنت، گفت و فرمود: فراوان رزم دادی و جراحات فراوان یافتی، لختی بپاش و از فرسایش (1) قتال آسایش جوی. عرض کرد: من خواستم دیگر باره تو را دیدار کنم، اکنون کامروا گشتم، لکن روا نیست که پشت با جنگ کنم و از بذل جان بیندیشم و شدت عطش مرا زحمت میکند، رخصت فرمای تا جان خویش را نثار کنم. حسین علیه السلام فرمود: اسب عون از کثرت گیر و دار سستی گرفته. فرمان کرد: تا او را اسب دیگر آوردند. عون بر نشست و باز تاخت و حمله گران افکند

از لشکر ابن سعد مردی که او را صالح بن سیار مینامیدند، در زمان خلافت امیر المومنین شراب خمر خورد و آنحضرت عون را فرمود: تا بر او حد خمر جاری کرد

این هنگام، صالح عون را در میان انبوه لشکر زخم خورده و تشنه نگریست.

بکین خواهی دیرین اسب بر جهانند و با تیغ کشیده بر روی عون در آمد و زبان بدشنام گشود. عون سخن در دهان او بشکست و بزخم نیزه از اسبش درانداخت. برادرش بدر بن سیار، چون این بدید بخونخواهی برادر اسب بتاخت. عون او را نیز با صالح هم سفر ساخت. اینوقت خالد بن طلحه فرصتی بدست کرده از کمین بر آمد و عون را بضر تیغ از اسب در افکند. گفت:

«بسم الله وبالله و علی ملة رسول الله و بسرای جاودانی تحویل داد - رضوان الله علیه -

شخصیت عباس بن علی علیهما السلام

و دیگر از فرزندان امیر المؤمنین، عباس بن علی علیهما السلام تشریف شهادت یافت.

ص: 340

1- به ص 225 رجوع شود.

کشوف باد که بعضی از علما رقم کرده اند که : عباس بن علی علیهما السلام در شب عاشورا شهید شد و بیشتر از اهل سیر و خبر شهادت آن حضرت را در روز عاشورا نگاشته اند .

چون از پسرهای امیر المومنین دوتن را عباس نام بود : یکی را عباس الاکبر و اندیگر را عباس الاصغر مینامیدند ، تواند شد که عباس الاصغر در شب عاشورا شهید شده باشد و عباس الاکبر در روز عاشورا . عباس الاصغر نیز در شب عاشورا بطلب آب شتافت و سعادت شهادت یافت . اکنون با سر داستان آئیم :

همانا حضرتش را عباس الاکبر گویند و کنیت مبارکش ابو الفضل است و ملقب بسقا است ، چنانکه مذکور شد و همچنانش ابوقر به (1) خوانند . و در یوم طف صاحب لوای حسین علیه السلام بود و او اکبر اولاد ام البنین است و از پسر های امیر المؤمنین پسر چهارم است ، چه بعد از حسین علیهما السلام و محمد بن حنفیه متولد شد و او را چنان چهرئی دل آرا و طلعتی زیبا بود ، که عرب قمر بنی هاشم همی گفت و چندان جسیم (2) و بلند بالا بود ، که چون بر پشت اسب بر نشستی و پای از رکاب بیرون کردی ، قدمهای مبارکش از دو جانب بر زمین کشیدی . و آن حضرت را از لبابه دختر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، دو پسر بود : یکی فضل و آن دیگر عبیدالله نام داشت و او را از مادر خود سه برادر بود و هیچیک از ایشان فرزند نداشتند . عباس در یوم طف ایشان را قبل از خود بجنگ فرستاد ، از بهر آنکه مبادا بعد از شهادت او عایقی (3) در جانبازی ایشان واقع شود

و دیگر آنکه خواست تا کشته ایشان را ببیند و ادراک اجر شکیبائی در مصائب ایشان فرماید .

بالجمله، میران ایشان بعد از شهادت چون فرزند نداشتند منتقل بعباس شد و

ص: 341

-
- 1- قر به (بکسر قاف) : مشک و ابوقر به : صاحب و دار نده مشک (در لغت عرب مرسوم است که هر گاه شخصی با چیزی مزاولت بسیار داشته باشد کلمه (آب) را بآن چیز اضافه نموده و آن شخص را اراده میکنند
 - 2- جسیم : تنومند ، فربه
 - 3- عایق : مانع و جلوگیر

چون عباس شهید شد، آن مال بفضل و عبید الله رسید و چون فضل قبل از عبدالله وفات یافت، تماما عاید عبیدالله گشت. اینکه می گویند عمر بن علی بن ابیطالب با عبیدالله در طلب میراث منازعه کرد و بمصالحه گذشت، چه او برادر اعیانی (1) حضرت عباس بود، درست نباشد، چه عمر برادر مادری عباس الاصفر است و با او برادر اعیانی است و با عباس الاکبر از جانب پدر برادر است. چگونه میتوانست با عبیدالله در طلب میراث منازعت آغازد؟

لغزش مجلسی علیه الرحمه

وفاضل مجلسی علیه الرحمه، عمر را در شمار شهدا نگاشته و در ورقه دیگر منازعه او را در طلب میراث با عبیدالله رقم کرده و جماعتی در این قصه اقتفا (2) باو کرده اند

السَّيْفِ قَدْ يَنْبُو وَالْجَوَادُ قَدْ يَكْبُو (3)

کسیکه مصنفات و مولفات او را در فارسی و عربی از دو کرور بیت کمتر بشمار نتوان گرفت، صد چنین لغزش را از او معفو باید داشت. هیچ انسانی جز معصوم از سهو و نسیان مصون نتواند بود. اکنون با سرسخن آئیم:

مبارزه حضرت ابی الفضل

چون هیچکس از اولاد امیر المومنین علیه جز عباس و سیدالشهدا کسی زنده نماند، اینوقت عباس بحضرت سیدالشهدا آمد و عرض کرد: «بابی انت و امیه سینه من تنك شده است و طاقت شکیب از من برفته است، از زندگانی سیر گشته ام و عزیمت درست کرده ام که از این جماعت خونخواهی کنم، رخصت فرمای تا جان

ص: 342

1- برادر اعیانی: برادر پدر و مادری

2- اقتفا: پیروی

3- شمشیر گاهی کندی میکند و اسب خوشرفتار گاهی بسر در می آید. این جمله در عرب مثلی است که گفته میشود برای کسی که در کاری که مهارت دارد خطا و لغزشی نماید ولی در کتب امثال بجای (السيف)، (الصارم) که بمعنی شمشیر بر آن است ضبط نموده اند و مناسب و سزاوار با مقام هم همان صارم است. و این خود لغزشی است از مرحوم سپهر (الصارم قد ینبواوالجواد قدیکبو) الا ان یعصمنا الله من الزلل.

خویش را در راه تو نثار نمایم . حسین علیه السلام بگریست و فرمود : ای برادر ! تو صاحب لو ای (1) منی چون تو نمایی کس با من نماند عباس انجاح مسئلت را الحاح نمود (2) حسین علیه السلام فرمود : نخستین از برای این کودکان عطشان خواستار آب شو ، باشد که اجابت کنند. عباس اسب براند و در برابر صفوف اعدا عنان بکشید و لوای نصیحت و موعظت را بر افراشت و هیچ دقیقه ئی از دقایق (3) پند و اندرز بجای نگذاشت و کلمات آن حضرت که هموارتر از آب روان و کاری تر از تیغ بران بود ، در کاوش (4) قلوب آن لشکر ، ناچیزتر از خار سمور (5) در قلب سندان (6) مینمود؛ لاجرم عباس باز شتافت و آنچه دید بعرض رسانید . کودکان چون این بدانستند بنالیدند و بانك « العطش العطش » در دادند ، پس عباس مشکی برداشت و بر نشست و تصمیم عزم داد که از بهر کودکان آبی بدست کند و این ارجوزه تذکره کرد :

لَا أَزْهَبُ الْمَوْتَ إِذَا مَوْتَ رِقًا *** حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمَصَالِيَةِ اللَّقَا (7)

نَفْسٌ لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقًا *** وَلَا أَخَافُ طَارِقًا إِنْ طَرِقًا

بَلْ أَضْرِبُ أَلْهَامَ وَ أَفْرِي الْمُفْرَقًا *** إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَعْدُو بِالسَّقَا

ص: 343

1- صاحب لوا : پرچمدار

2- روی درخواست خود با فشاری کرد .

3- دقیقه ای از دقایق : نکته ای از نکات .

4- کاوش : کندن زمین و مانند آن

5- سمور : جانوریست معروف که از پوست آن پوستین سازند .

6- سندان ، (بکسر سین در نزد پارسیان و فتح آن در نزد تازیان) : افزار یست که آهنگران و مسکران و زرگران روی آن فلز خود را میکوبند

7- کلمه (اوارى) بصیغه معلوم و مجهول ، هر دو محتمل است و کلمه (لقا) با بمعنی چیز بیمایه و خوار و یا بمعنی برخورد کننده

زشتی و سختی است . بنابراین، معنی بیت اینست: از گرگ زمانیکه بلند شود و (بسوی من آید) نمیتراسم تا در میان مبارزان کار آزموده

برخورد سختی پنهان شوم، با خواری و ذلت را در میان آنها پنهان کنم

این بگفت و اسب را بمهمیز (2) انگیز داد و آهنگ ستیز و آویز کرد و با خشم عقاب و سرعت شهاب (3) مانند صاعقه آتشبار جانب آب فرات گرفت. چهار هزار مرد کماندار که بفرمان پسر سعد نگاهبان فرات بودند و طریق شریعه را ودیعه سد اسکندر مینمودند، بیکبار جنبش کردند و فوج از پس فوج چون موج از پس موج فرار رسیدند و عباس را در پره افکندند. عباس که بچه شیر و ناف بریده شمشیر بود، از جای نرفت. تیغ بکشید و مانند برق خاطف و صرصر عاصف (4) خویشتن را بر زمین و شمال زد. میمنه را بر میسر در برد و میسر را بمیمنه در سپرد هوا را از غبار قیر گون ساخت و زمین را از خون رنک طبر خون (5) داد، در این حمله هشتاد تن از ابطال رجال را پایمال آجال ساخت و این رجز بگفت:

أَقَاتِلُ الْقَوْمَ بِقَلْبٍ مُّهْتَدٍ *** أَذْبُ عَنْ سَبِطِ النَّبِيِّ أَحْمَدَ

أَضْرَبُكُمْ بِالصَّارِمِ الْمُهْتَدِ *** حَتَّى تَحِيدُوا عَنْ قِتَالِ سَيِّدِي

إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ ذُو التَّوَدِّدِ *** نَجَلِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى الْمُوَيْدِ (6)

لشکریان چون این بدیدند، پشت با جنگ دادند و روی بهزیمت نهادند. عباس چون شیر خشم آلود شریعه را ببیمود و اسب بفرات در انداخت. از زحمت گرو دار و شدت عطش با تنی تافته و جگری تفته (7) بود، خواست تا زحمت ماندگی و سورت (8) تشنگی را بشربتی آب بشکند. دست فرا برد و کفی آب

ص: 344

-
- 1- خلاصه معنی: من عباس آب آورم. از مرگ و شر و بلا نمی ترسم. تارک دشمن را میشکافم؛ جان من سپر جان پیغمبر پاک (حسین علیه السلام) است
 - 2- به ص 168 رجوع شود
 - 3- شهاب: ستاره جهنده
 - 4- به ص 264 رجوع شود
 - 5- طبر خون (تیرخون): عناب
 - 6- خلاصه معنی: من عباس مهربان، فرزند علی مرتضایم. بادلی ره یافته و شمشیری بران از نوه پیغمبر دفاع میکنم تا از جنگ با سرورم بگریزد
 - 7- تخته: سوزان
 - 8- سورت: تیزی و شدت

بر گرفت تا بیاشامد، تشنگی سیدالشهدا علیه السلام، در خاطرش صورت بست، آبر از کف برافشانند و مشک را پر آب نمود و از شریعه بیرون شتافت، مگر خویشتن بلشکرگاه برادر برساند و کودکانرا از زحمت تشنگی برهاند و این رجز بگفت:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هَوْنِي *** فَبَعْدَهُ لَا كُنْتُ أَنْ تَكُونِي

هَذَا حُسَيْنٌ شَارِبٌ الْمُنُونِ *** وَ تَشْرَبِينَ بَارِدَ الْمِيعِنِ

هَيْهَاتَ مَا هَذَا فَعَالَ دِينِي *** وَلَا فَعَالَ صَادِقُ (1)

شهادت عباس بن علی علیهما السلام

کمانداران راه براد بستند و لشکر ابن سعد نیز از جای جنبش کردند و عباس را دایره کردار (2) در میان آوردند و آنحضرت چون شیر شری (3) و شمشیر قضا میزد و میکشت. ناگاه نوفل الازرق از کمین بیرون تاخت، بروایتی زیدبن ورقا کمین نهاده، از پشت نخلی بیرون آمد و حکیم بن طفیل سنهسی طائی او را معین گشت و تشجیع (4) کرد، پس زید تیغ براند و دست راست آنحضرت از تن باز شد. عباس که قلب پلنگ و جگر نهنگ داشت، جلدی کرد و مشکرا بدوش چپ افکند و تیغ را بدست چپ گرفت و دشمنان را همی دفع داد، با دست چپ میزد و میکشت و می انداخت و این شعر تذکره میکرد:

الْيَقِينِ وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي *** إِنِّي أُحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي

وَعَنْ إِمَامِ صَادِقِ الْيَقِينِ *** نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ

ص: 345

-
- 1- خلاصه معنی. ای نفس پس از حسین زنده نباشی. او آشامنده مرگها و تو میخواهی آب سرد بنوشی؟! ابدا، این کار بادینم نمیسازد و از مرد معتقد سر نمیزند.
 - 2- دایره کردار: مانند دایره
 - 3- به ص 307 رجوع شود
 - 4- تشجیع: وادار کردن، قوت دل دادن

نَبِيَّ صَدَقٍ جَانِبًا بِالَّذِينَ *** مُصَدِّقًا بِالْوَالِدِ الْأَمِينِ (1)

این همی گفت ورزم همیزد، تا از کثرت زخم و سیلان خون سستی گرفت . دیگر باره حکیم بن طفیل واگر نه نوفل الازرق از ورای نخله ای بیرون تاخت و دست چپش را از پایان ساعد بینداخت . عباس مشکرا بدنان گرفت و این شعر بگفت :

يَا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ *** وَ الْبَشَرِ بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ

مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ *** مَعَ لَجُمَلَةِ السَّادَاتِ وَالْأَطْهَارِ

قَدْ قَطَعُوا بِبَعْضِهِمْ يَسَارِي *** فَاصِلُهُمْ يَا رَبَّ حَرَّ النَّارِ (2)

و با رکاب همی مهمیز (3) زد، باشد که خود را بلشکرگاه برادر کشاند .

ناگاه تیری برمشک آنحضرت آمد و آب آن بریخت و پیکان دیگر بر سینه مبارکش رسید و حکیم بن طفیل عمودی از آهن بر فرق شریفش فرود آورد . اینوقت عباس از اسب در افتاد و فریاد برداشت که : ای برادر ! مرا دریاب . حسین علیه السلام چون شهاب ثاقب (4) برسر او حاضر شد . و عباس را در کنار فرات تشنه و مجروح و مطروح دید . آن دستهای مقطوع و آن تن پاره پاره را نظاره کرد و سخت بگریست

الآن إنكسر ظهري و قلت حيلتي

اکنون پشت من شکسته و رشته تدبیر و چاره گسسته گشت . و این اشعار

قرائت کرد :

1- سوگند بخدا ! اگر دست راستم را بریدید (سستی نمی ورزم بلکه) همیشه از دین و پیشوایم که فرزند پیغمبر پاک و موحد و آورنده دین است حمایت میکنم

2- ای نفس (با آنکه دست نداری) مبادا از بی دینان بترسی . ترا برحمت خدا و پیغمبر برگزیده و تمام سادات و پاکان (که ملاقات آنها نزدیک شده) مژده باد ، پروردگارا ! از روی ستم دست چپم بریدند ، آنها را بآتش دوزخ در انداز .

3- به ص 167 رجوع شود.

4- به ص 344 رجوع شود

تمیم یا قوم بنیم و خالفم دین النبی محمد

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِيَعْيِكُمْ *** وَ خَالَفْتُمْ دِينَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ

أَمَا كَانَ خَيْرَ الرُّسُلِ أَوْصَاكُم بِنَا *** أَمَا نَحْنُ مِنْ نَجْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدِّدِ

أَمَا كَانَتْ الرَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ *** أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ

لُعْنَتُمْ وَ أَحْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ *** فَسَوْفَ تُلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تَوْ قَدْ (1)

این اشعار را امام علیه السلام، در واقعه دیگر با اندک بینوتی (2) باختلاف حرکت روی (3) قرائت فرمود، چنانکه مرقوم شد. تواند بود که آنحضرت دو کورت این اشعار را با قلیل اختلافی قرائت کرده باشد. بروایت عبدالله بن محمدرضا الحسینی در کتاب جلا، حسین علیه السلام بدین شعر او را مرثیه گفت:

أَحَقَّ النَّاسِ أَنْ يَبْكِيَ عَلَيْهِ *** فَتِي أَبْكِي الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءَ (3)

أَخُوهُ وَأَبْنُ وَالِدِهِ عَلِيٍّ *** أَبُو الْفَضْلِ الْمَصْرَجِ بِالْدمَاءِ (4)

وَ مَنْ وَاسَاهُ لَا يُثْنِيهِ خَوْفٌ *** وَ جَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ (5)

قَالَ رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ فَلَقَدْ آثَرَ وَأَبْلَى وَ فِدَا أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَلَبَدَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ

ص: 347

1- به ص 244 رجوع شود

2- بینوت: جدائی و اختلاف

3- روی (بروزن شریف): حرف آخر شعر که در اینجا (دال) میباشد و مقصود از اختلاف حرکت اینست که: حرف دال در اینجا مفتوح و در اینجا مکسور است

4- سزاوارتر کسی که باید برای او گریه شود، جوانی است که در کربلا حسین را بگریه در آورد. برادر حسین و پسر پدرش علی (یعنی) ابوالفضل که بخونها آغشته کشت

5- و کسی که حسین را نیکویاری کرد و هیچ ترسی او را از تصمیمش بر نگردانید، و با وجود تشنگی برای آب آوردن حسین جانبازی نمود

كَالْجَعْفَرِ بْنِ أَبِيطَالِبٍ وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا مَنَزَلَهُ يَغِيْبُ بِهَا جَمِيعَ الشَّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

میفرماید: که عباس علیه السلام را خداوند تبارک و تعالی، دو بال عنایت فرمود چنانکه عم او جعفر طیار را، و این دو بال را بازای (1) دودست او عطا کرد که قطع شد و او با فریشتگان در بهشت خدای مانند جعفر پرواز میکند. و از برای عباس در نزد خداوند منزلتی است در روز قیامت که مغبوط (2) جمیع شهدا است و جمیع شهدا را آرزوی مقام او است. و از جعفر صادق علیه السلام نیز با اندک بینوتی این حدیث وارد است و عباس در وقت شهادت سی و چهار ساله بود.

بکاء و ابکاء ام البنین

و گویند ام البنین مادر عباس در ماتم او و برادران اعیانی او بیرون مدینه در بقیع غرقد (3) معتکف شد و در سوگواری سیدالشهدا و فرزندان خود چنان میگریست که هر آفریده ای براو میگذشت گریان میگذشت! گریستن دوستان موجب شگفتی نیست، مروان بن الحکم که بزرگتر دشمنی بود خاندان احمد مختار را، چون بر ام البنین عبور میداد از اثر ناله او بهای های میگریست.

اشتباه ابن شهر آشوب و مکشوف باد که ابن شهر آشوب در مناقب خویش بعد از شهادت عباس، شهادت قاسم بن الحسین را رقم کرده. و رجزی که در ورقه دیگر بنام قاسم بن حسن نگاشته دیگر باره بقاسم بن حسین منسوب ساخته. و حال آنکه حسین لا را پسری نبود

که بقاسم ناهبردار باشد. همانا او را سهوی و نسیانی دو چار گشته و این شگفت ناشد (خدایش رحمت کناد) اکنون بر سر سخن رویم

ص: 348

1- بازای: در برابر

2- مغبوط: کسی که دیگران آرزوی مقام او کنند

3- غرقد: قبرستانی است در مدینه

شخصیت علی اکبر بن حسین علیه السلام

همانا بعد از شهادت عباس ، در خدمت حسین علیه السلام کسی که بتواند میان بست و بر پشت اسب نشست و شمشیر بدست کرد و با دشمن رزم آزمود ، جز فرزندش علی اکبر نبود . مادر اولیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود بن موسی القطان الثقفی است. جوانی بود هیجده ساله. در طلاق لسان و ذلاقت بیان (1) و صباحت رخسار و ملاحه دیدار و نیکوئی خلق و موزونی خلق و شیمت (2) و شمایل و خصلت و مخایل (3) هیچکس در روی زمین شبیه تر از وی با خاتم النبیین نبود . نام و کنیت از جد داشت ، چه او را بنام علی و بکنیت ابوالحسن گفتند . و شجاعت نیز از علی مرتضی داشت و بین الناس بجمیع محاسن و محامد معروف بود .

چنانکه یكروز معاویه در ایام خلافت خویش گفت :

مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ

یعنی سزاوارتر امروز کیست که در مسند خلافت جای کند و همگنان (4) گفتند : از تو کس سزاوارتر ندانیم

قَالَ لَا أَوْلَى النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ الْعَلِيِّ جَدُّهُ رَسُولَ اللَّهِ وَفِيهِ شَجَاعَةُ بَنِي هَاشِمٍ وَسَخَاءُ بَنِي أُمَيَّةَ وَزَهُوُ تَقِيْفٍ.

معاویه گفت : نه چنین است ، بلکه از برای خلافت سزاوارتر ، علی اکبر است که جدش رسول خدا است و بشجاعت بنی هاشم و سخاوت بنی امیه و حسن منظر و فخر و فخامت (5) تقیف است .

بمیدان رفتن علی اکبر

بالجمله چون علی اکبر ، اهل و عشیرت را کشته و پدر را یکتنه و تشنه در میان لشکر دشمن نگرست ، دیگر شکیب نتوانست . عرض کرد: جانم فدای تو باد ،

ص: 349

1- فصاحت ، شیواسخنی

2- شیمت : خوی

3- مخایل: نشانهای نیکی

4- همگنان : حاضران

5- فخامت : بزرگواری

رخصت فرمای تا من نیز از این قوم کین تیزی (1) کنم و جانبازیرا آیت بهروزی دانم و در اسعاف حاجت چندان اصرار نمود، که دستوری یافت، پس پردگیان سرادق (2) عصمت را یکیک وداع گفت . بانگ « وامحمد » ، از اهل بیت رسول الله بالا گرفت . و در کتاب روضه الاحباب مسطور است که : حسین علیه السلام علی اکبر را بدست خود سلاح جنگ در پوشانید ، او را درعی عادی و مغفری فولاد داد و ادیمی که از علی مرتضی بیاد گار داشت بر میان فرزند استوار بست . و اسب عقابرا داد تا بر نشست و چون بجانب میدان روان گشت ، آنحضرت سخت بگریست و سبابه مبارکرا بسوی آسمان فراز کرد و گفت :

اللَّهُمَّ إِنْ هَدَيْتَنَا إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشَّاهُ النَّاسِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجهِ اللَّهِ مِمَّا مَنَعَهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ وَفَرَّقَهُمْ تَفْرِيقًا وَمَرَّقَهُمْ تَمْزِيقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقُ قِدْدَا وَلَا تَرْضَ الْأَوْلَاءَ عَنْهُمْ أَبَدًا فَانْتَهُمُ دَعْوَانَا لِيُنْصَرَّ رَنَّا ثُمَّ عَدَّوَانَا عَلَيْنَا يَقَاتِلُونَنَا

عرض کرد : ای پروردگار من بگواه باش ، این جوانی بمبارزت این جماعت میشتابد که شبیه ترین مردم است در خلق و خلق (3) و منطق با پیغمبر تو و ما هر گاه مشتاق میشدیم بدیدار پیغمبر تو برای او نگران میشدیم و او را نظاره می کردیم ، ای پروردگار من ! باز دار از ایشان برکات زمین را و انبوه ایشان را متفرق و متشتت (4) فرما و بدران پرده این جماعت را و پراکنده ساز ایشان را و بیفکن

ص: 350

- 1- کین تیزی : انتقام گیری
- 2- سرادق : خیمها
- 3- خلق (بروزن فلس) : اندام ، و (پروزن قفل) : خوی
- 4- متشتت : پراکنده

این گروه را در طرق متفرقه و شعب متباینه (1) و دشمن دارهمواره بر این عتات طغات (2) فرمانگذاران را، چه این جماعت ما را دعوت کردند که نصرت کنند، چون اجابت کردیم، آغاز عداوت نمودند و طریق مقاتلت گرفتند.

آنگاه با علی صوت صبیحه برابن سعد زد.

فَقَالَ مَا لَكَ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ وَسَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبُحُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاشِكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ

فرمود: ای پسر سعد! چه افتاد تورا؟ خداوند قطع کند رحم تورا (3) و مبارک نفرماید تورا در هیچ امری و آرمانی و مسلط کند بر تو کسی را که در فراش تو بکشد تورا بکیفر آنکه قطع کردی رحم مرا (4) و نگران نشدی قربت و قرابت مرا با رسول خدای.

آنگاه بانگ برداشت و با آواز بلند این آیت مبارک را که در فضیلت اهل بیت

فرو شده قرائت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (5)

مبارزه و شهادت علی اکبر (علیه السلام)

اما از آن سوی علی اکبر چون آفتاب در افشان (6) باتیغ سر افشان بمیدان

تاخت. شعشه (7) طلعتش از جمال پیغمبر خبر میداد و قوت بازویش

چون حیدر صفدر (8) اثر مینمود. در ایستاد و این رجز انشاد کرد:

ص: 351

- 1- شعب متباینه: راههای مختلف
- 2- عاتی: ستمگر، طاغی: سرکش
- 3- اولاد تو در روی زمین نماند
- 4- نگذاشتی از علی اکبر برای من اولاد ماند
- 5- قرآن کریم (3-30)
- 6- درافشان (بضم دال): پراکننده گوهر
- 7- شعشه: درخشندگی
- 8- صفدر: کسی که صف دشمن را میشکافت

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ *** مِنْ عَصَبَةِ جَدِّ أَبِيهِمُ النَّبِيِّ

وَ اللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ *** أَطْعَمَكُمْ بِالرُّمْحِ حَتَّى يَنْشِيَ

أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمِي عَنْ أَبِي *** ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِي (1)

آنگاه چون شیر شرز و مار گرز و حمله گران در داد و تیغ در آن کفار نکوهیده نهاد، نهاد (2). چنان مینمود که حیدر کرار ذو الفقار (3) بدست کرده و در معرکه صفین آهنگ قاسطین (4) فرموده. بهر جانب که روی میکرد لشکریان چون گله گرگ دیده، پشت مینمودند و از هول و هرب بر زبر هم بسر در میرفتند. در این حمله یکصد و بیست تن از کماه (5) رجال و فحول ابطال را مسته سیف و مضغه (6) سنان ساخت. اینوقت حدت حر (7) و شدت عطش و کثرت جراحت و نقل سلاح او را عظیم آسیب کرد و نیرومندی او را کاهش داد. علی اکبر از میان سپاه اعدا عنان برتافت و صف بشکافت و بحضرت پدر آمد و فریاد برداشت:

يَا أَبَا الْعَطَشِ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثَقُلَ الْحَدِيدُ أَجْهَدُنِي فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٍ اتَّقَوْ بِهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ

عرض کرد: ای پدر! تشنگی مرا کشت و نقل سلاح مرا بتعبی عظیم افکند آیا بشریتی آب دست توان یافت تا در مقاتلت اعدا قوتی بدست کنم؟ و خون از

ص: 352

- 1- خلاصه معنی: من علی پسر حسینم که پیغمبر جد او است، بخدا که زنازاده بر ما فرمان روائی نکند، برای حمایت پدرم شما را با نیزه و شمشیر میزنم تا کج شود
- 2- نهاد اول بمعنی (سر شت) و نهاد ثانی بمعنی (گذاشت) میباشد
- 3- ذوالفقار: لقب شمشیر علی بن ابی طالب (علیه السلام)
- 4- قاسط: ستمکار و مقصود از قاسطین، معاویه و پیروان او میباشد.
- 5- کماه (جمع کمی): دلاوران
- 6- مسته: طعمه. مضغه: جویده
- 7- حدت حر: شدت گرما

اندام مبارکش میپالود (1) و تنش از آهار (2) خون چنان مینمود که جلاباب احمر (3) در بر کرده . حسین علیه السلام در او نگریست و سخت بگریست

وَقَالَ يَا بُنَيَّ يَعِزُّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَعَلِيٌّ أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا يُجِيبُوكَ وَتَسْتَعِيْثُ بِهِمْ فَلَا يَغِيثُوكَ يَا بُنَيَّ هَاتِ لِسَانَكَ فَمَصَّهُ

فرمود: ای فرزند! بر محمد و بر علی و بر من عظیم گران می آید که ایشان را دعوت کنی و اجابت نفرمایند و استغاثه کنی و اعانت ننمایند. و زبان علی اکبر را در دهان مبارک گذاشت و بمکید. و خاتم خویش را بدو داد و فرمان کرد که: در دهان بگذارد

وَقَالَ أَمْسِكْهُ فِي فَيْكٍ وَارْجِعْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ فَإِنِّي أَرْجُو أَنَّكَ لَا تُمْسِي حَتَّى يَسْقِيَكَ جَدُّكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَطْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا.

فرمود: ای پسر! این خاتم را در دهان نگاه دار و باز شتاب بجهد دشمنان، همانا روز را بیگاه نکرده باشی (4) که جدت بشربتی تورا سقایت کند که از آن پس هرگز تشنه نشوی . علی اکبر علیه السلام باز شتافت و این ار جوزه قرائت کرد:

الْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ *** وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مُصَادِقُ (5)

ص: 353

1- پالودن: صاف کردن و صاف شدن . مقصود این است که قطرات خون مانند قطرات آب از تنش که مانند صافی (آبکش) سوارخ سوراخ شده بود میریخت

2- آهار: آشی که بر کاغذ و جامه مالند تا سبب تقویت آن گردد

3- جلابات . رو لباسی . احمر: سرخ .

4- امروز شب نشده

5- (مصراع اول بواسطه کلمه لها) و مصراع دوم بواسطه کلمه (حقایق) احتمال (دو معنی داد) : حقایق جنگ آشکار شد (یعنی جنک شدت کرد) یا بواسطه جنگ حقایق آشکار می شود (یعنی پردل از ترسو و حقیقت خواه از دنیا طلب تمیز داده میشود و پس از آن دلاوران حمله کننده یا نشانهای راستی هویدا میگردد

وَاللّٰهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا يُفَارِقُ *** جُمُوعَكُمْ أَوْ تُغَمِّدُ الْبُورِقُ (1).

ودست از جان شسته و دل بر خدای بسته بکردار صاعقه آتشبار خویشتن را

در میان کفار انداخت و از چپ و راست همیزد، و همی کشت. تیغش بر خود آهن خبر از بازار حداد (2) همی داد و زمین از خون یاد از کوز؛ فِصَاد (3) همی کرد. در این کرت نیز هشتاد تن از آن جماعت را بدار البوار (4) فرستاد. از کثرت زخم و سیلان خون، ندام مبارکش سستی پذیرفت. اینوقت، منقذ بن مره العبدي، فرصتی بدست کرده شمشیری بر فرق همایونش فرود آورد و بدان ضرب زخمی گران یافت. و دیگر سواران از چهار جانب او را جراحت کردند. توانائی یکباره از

علی اکبر برفت. دست در گردن اسب در آورد، فرو خفت و عنان رها داد و اسب. در میان سواران از این سوی بدان سوی میتاخت و بر هر سواری عبور میداد زخمی بر علی اکبر میزد

فَقَطَعُوهُ بَسِيو فَهَمُّمُ إِزْبَا إِزْبَا

بدن مبارکش را با تیغ پاره پاره کردند. چون نزدیک شد که رخت بدیگر

سرای برد، فریاد بر آورد:

يَا أَبَتَاهُ وَ هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفِي شَرْبَةً لَا أَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا وَهُوَ يَقُولُ الْعَجَلَ الْعَجَلَ فَإِنَّ لَكَ كَأْسٌ مَذْخُورَةٌ حَتَّى تَشْرِبَهَا السَّاعَةَ

عرض کرد: ای پدر؛ اینک جد من رسول خدا حاضر است. مرا سقایت کرد شربتی که هرگز از این پس تشنه نخواهم شد. فرمود: ای حسین! تعجیل کن که

ص: 354

1- سوگند بخدای پروردگار عرش، تا شمشیرها در نیام نرود (جنك خاتمه نپذیرد) از شما جدا نمی شویم (دست بر نمیداریم)

2- حداد: آهنگر

3- فِصَاد: رک زن، خونگیر

4- ص 258 ملاحظه شود

جامی دیگر از بهر تو ذخیره کرده ام تا در این ساعت بنوشی. حسین علیه السلام چون بانگ فرزند ناکام را شنید، صیحه عظیم زد

وَقَالَ قَتَلَ اللَّهُ وَمَا قَتَلُوكَ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى أَنْتِهَاجِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ وَعَلَى الدُّنْيَا بَعْدَ الْعَفَا

فرمود: خدا بکشد جماعتی را که تو را بکشند، چه بسیار شگفتی میرود که این جماعت بر خداوند قاهر غالب جرأت کردند! و از رسول خدای نهراسیدند و پرده حرمت آن حضرت را چاک زدند! هان ای فرزند! بعد از تو خاک بر سر دنیا و نیست و نابود باد آثار دنیا.

پس حسین علیه السلام اسب بر جهانند و بشتافت و صفوف لشکر را بشکافت و مردم را پیراکند و صیحه همیزد و «علی» همی گفت: چون بر سر علی رسید، از اسب پیاده شد و فرزند را بر سینه خود بچفسانید و چهره مبارک بر چهره او نهاد. علی اکبر چشم بگشود و عرض کرد: ای پدر بزرگوارا می بینم که در های آسمان باز شد و حوران بهشتی فراز آمدند و جامهای سرشار از شربت بر کف دارند و مرا بسوی خویشتن میخوانند، اینک بدانسرای سفر میکنم و خواستارم که: این پردگیان بی یار و یاور در سوگواری من، چهره نخرانند. این بگفت و در گذشت.

حسین علیه السلام، فرزند شهید را برداشت و بر در سرا پرده آورد و فریاد:

« يَا ثَمْرَةَ فُؤَادَاهُ وَيَا قُرَّةَ عَيْنَاهُ ».

از اهل بیت برخاست.

حمید بن مسلم گوید: زنی دیدم که از شدت اضطراب و اضطراب از میان پردگیان بی پرده بیرون دوید و خویش را بر زبر علی اکبر افکند و فریاد برداشت و سخت بنالید.

گفتم: کیست؟ گفتند: زینب دختر امیرالمؤمنین است. اینوقت، حسین علیه السلام

دست او را گرفت و بخیمه باز گردانید و فرمود: گریه شما بعد از این است.

این شهر آشوب گوید : علی اکبر بیست و پنجساله بود در یوم طف ، اما روایت

هیجده ساله اصح است .

شهادت عبد الله بن الحسین

در کتب معتبره مسطور است که : بعد از شهادت علی اکبر طفلی از سرا پرده

حسین علیه السلام بیرون شد و چندان از آن واقعه هولناک در هول و هرب (1) بود که اندام مبارکش چون سیماب ناب مترجرج (2) بود و دو گوشواره از لال (3) در گوش داشت که از لرزش سر و تن اولرزان بود. بیرون از سرا پرده ترسان ولرزان بایستاد و بجانب شمال و یمین نگران بود . هانی بن بعیث براو حمله کرد و او را از پای در آورد .

همانا علمای احادیث نسب آن کودک شهید را مرقوم نداشته اند. و آنچه من بنده فحص کرده ام ، نام او عبدالله بن الحسین است. چه از احادیث و اخبار چنان مستفاد میشود که : حسین علیه السلام را پسری بنام عبدالله بود. بعضی گویند : که علی اصغر را نام عبدالله بوده و علی اصغر لقب او است. این سخن نیز استوار نباشد، چه واجب میکند که علی اکبر و علی اوسط را نیز نام دیگر باشد .

واینکه در بحار الانوار و بعضی از کتب مسطور است که : وقتی آن کودک شهید شد، شهر بانوی خویشان و مدهوشانه نگران او بود ، این سخن نیز از درجه صحت ساقط است ، چه شهر بانو در هنگام ولادت علی بن الحسین وداع جهان گفت و در سفر کربلا ملازمت خدمت سیدالشهدا را نداشت . العلم عند الله .

ص: 356

1- ص 209

2- ص 245

3- لال یا لولو : در ، گوهر

ذکر مبارزت سید الشهداء حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام

چون در سپاه سیدالشهداء دیگر کس بجای نبود که تواند زین بر اسب بندد و بر نشیند یا شمشیری بدست کند ورزم زند (1) فریداً و حیداً (2) بمیدان آمد و چون طور شامخ و طود باذخ (3)، عنان بکشید و بایستاد و بهیچگونه آرایش تزلزل در ساحت وجودش راه نداشت، چه اگر تزلزل در حقیقت او راه کردی، ارکان عالم امکان متزلزل شدی، اگر چند عالم لاهوت را آهنگ مسافرت داشت، تربیت عالم ناسوت (4) را مهمل و معطل نمیگذاشت. آن مصائب و آلام و اسقام که بروی فرود آمدی اگر سایه بر جبل بوقییس و کوه حوی (5) افکندی، پیراکندی. و حضرتش بنیروی حلم، حمل آن بارگران را نمودی و مقام خویش را خالی نفرمودی. چه خداوند قوام آفرینش را بمقام او معلق و مربوط داشته و لوای هستی عالم ایجاد را بدست بقای او افراشته

« تَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (6) »

بالجمله، حسین علیه السلام در چنین حال محبت امت را دست باز نداشت و همی خواست: بلکه تنی چند رشد خویش را دریابد و از آن گمراهان روی برتابد (7)

ص: 357

- 1- کسیکه لایق جنگ کردن باشد باقی نماند.
- 2- فریدا و حید: بکتنه، تنها.
- 3- طور شامخ: کوه بلند. طود: کوه بزرگ. باذخ: بزرگ.
- 4- عالم لاهوت: (باصطلاح حکما) عالم عقل و مجردات و عالم ناسوت: جهان ماده و طبیعت است و مقصود در اینجا عالم آخرت و دنیا است.
- 5- جبل بوقییس: کوهی است در مکه نزدیک خانه کعبه. حوی (مجمع البحرین از مجمع البیان بکسر حاء و مد (حاء) نقل میکند): کوهی است در مکه که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قبل از بعثت در آنجا اعتکاف میفرمود و در همانجا جبرئیل بر وی نازل شد و او را برسالت مبعوث کرد.
- 6- قسمتی از آیه 14 سوره 23 است که خداوند متعال پس از آنکه طریق تطور و درجات تکامل انسانرا در شکم مادر بیان می فرماید، خود را با این جمله مبار که میسناید.
- 7- از کوفیان گمراه بر گردد.

لاجرم باعلی صوت ندا درداد :

هَلْ مِنْ ذَابٍ يَدْبُ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ مِنْ مُوحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ فِي إِعَاثَتِنَا

آیا ناصری و معینی هست که زبان دشمنرا از حرم رسول خدای بگرداند؟ آیا دینداری هست که از خدای بهراسد و ما را از این بند و بلا برهاند، آیا داد خواهی هست که با خدای بگردد و استغاثه ما را پذیرد؟

آمدن قبایل جن بیاری حسین (علیه السلام)

طریحی در منتخب خویش آورده که : این هنگام قبایل جن در حضرت حسین علیه السلام حاضر شدند و عرض کردند : یا ابا عبدالله ! ما همگان انصار توایم. اگر اجازت میروید بمیدان مبارزت رویم و اینکافران را بجمله مقتول سازیم . حسین علیه السلام ایشان را بدعای خیر یاد کرد،

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُمْ إِنِّي لَا أُخَالِفُ قَوْلَ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ حَيْثُ أَمَرَنِي بِالْقُدُومِ عَلَيْهِ عَاجِلًا وَإِنِّي أَلَا نَ قَدْ رَقَدْتُ سَاعَةً فَرَأَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ قَدْ صَدَّ مَنِّي إِلَى صَدْرِهِ وَقَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْ وَ قَالَ لِي يَا حُسَيْنُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ مَقْتُولًا مُلَطَّخًا بِدِمَائِكَ مَخْضَبًا شَدِيدًا بِدِمَائِكَ مَدُوبُوحًا مِنْ قَفَاكَ فَقَدْ شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُرِيَ حَرَمَكَ سَبَايَا عَلَى أَفْتَابِ الْمَطَايَا وَإِنِّي وَاللَّهِ سَأُصْبِرُ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

فرمود من فرمان جد خود رسول خدای را مخالفت نخواهم کرد مرا معجلا (1) بسوی خویش طلب فرموده ، چه الان رسول خدای را در خواب دیدم ،

ص: 358

1- معجلا : بزودی ، با شتاب .

مرا بسینه خود بر چفسانید (1) و میان هر دو چشم مرا بوسه داد و فرمود: ای حسین خداوند تبارک و تعالی میخواهد: تورا کشته و در خون خویش آغشته (2) بیند در حالی که تورا از قفا سر بریده باشند و موی تو از خون تو در خضاب باشد و همی خواهد بیند: اهل بیت تورا اسیر گیرند و بر شتران بی هودج (3) برنشانند. و من رضا بقضای خداداده ام و بر آنچه حکم فرموده شکبیا میباشم، چه او است بهترین حکم کنندگان.

در مقتل خوارزمی مسطور است که: رسول خدای با حسین فرمود:

إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَةً لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ

یعنی از برای تو در بهشت مقامی است که آن مقام را جز با دراک شهادت نتوانی

در یافت، لاجرم در یوم طف بر جراحت های سیف و سنان صابر بود.

عازم میدان شدن زین العابدین (علیه السلام)

بالجمله، زین العابدین چت، چون بانگ پدر را اصغانمود، اگر چند از کمال ناتوانی حمل سیف و سنان نتوانست کرد، نیزه ای بگرفت و بروایتی شمشیری برداشته افتان و خیزان طریق میدان پیش داشت. ام کلثوم از قفای او بانگ در داد که: ای برادر زاده؛ باز شو.

فَقَالَ يَا عَمَّتَا ذَرِينِي أَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ إِبْنِ رَسُولِ اللَّهِ

فرمود: ای عمه! دست باز دار مرا، تا پیش روی پسر پیغمبر جهاد کنم

فَقَالَ الْحَسَنِ يَا أُمَّ كُثُومٍ خُذِيهِ لِنَا لِنَبْقَى الْأَرْضَ خَالِيَةً مِنْ

نسل آلِ مُحَمَّدٍ.

ص: 359

1- بر چفسانید: بچسبانید.

2- غشته: آلوده، آمیخنا.

3- هودج: کجاوه. و آن جایی است که بجهت نشستن زنان ساخته و روی شتر بندند.

حسین علیه السلام فرمود: ای ام کلثوم! باز دار او را تا جهان از نسل آل محمد تهی

نگردد.

وداع حضرت حسین با سکینه علیهما السلام

آنگاه بانگ برداشت که:

يَا سَكِينَةَ يَا فَاطِمَةَ يَا زَيْنَتِ يَا أُمَّ كَلْثُومٍ عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ

چون اهل بیت این ناداشنیدند، فریاده الوداع الوداع و الفراق الفراق، بر آوردند.

سکینه مقنعه (1) از سر برافکند

وَقَالَتْ يَا أَبَةَ اسْتَسَلَمْتُ (2) لِلْمَوْتِ إِلَيَّ مَنِ اتَّكَلْنَا

عرض کرد: ای پدر! تن بمرگ در دادی، ما بکدام کس پناهنده شویم؟ و

اتکال از چه کس جوئیم؟ حسین علیه السلام بگریست

وَقَالَ يَا نُورَ عَيْنِي كَيْفَ لَا يَسْتَسَلِمُ لِلْمَوْتِ مَنْ لَأَنَاصِرَ رَأَى لَهُ وَلَا مُعِينَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَنَصْرَهُ لَا تُقَارِفُكُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ فَاصْبِرِي عَلَيَّ قَضَاءَ اللَّهِ وَلَا تَشْكِي فَإِنَّ الدُّنْيَا فَانِيَةٌ وَالْآخِرَةُ بَاقِيَةٌ

فرمود: ای روشنی چشم من! چگونه تن بمرگ در ندهد کسیکه یار و یاورى ندارد و همانا رحمت و نصرت خداوند در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد بود، پس صبر کن شکیبا باش بر حکم خدا و بشکوی (3) زبان مگشا، چه این دنیا دار فانی است و آخرت سرای جاودانی. آنگاه سکینه را بر سینه مبارک بجفسانید و این شعر قرائت فرمود:

يطول بعدي با شکیت

سَيَطُولُ بَعْدِي بِأَسْكِينَةَ فَأَعْلَمِي مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا أَلْجَمَامُ دَهَانِي

(4)

ص: 360

1- مقنعه (بکسر میم و فتح نون) پارچه ایکه زنان سر خود را با آن پوشند.

2- استسلمت، بکسر همزه بصیغه، ماضی و بفتح آن که در اصل، استسلمت بوده باشد هر دو صحیح است

3- شکوی: گلایه.

4- ای سکینه! بدان که پس از مرگ من کریه تو بدر از می کشد.

لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً *** مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي

وَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالَّذِي *** تَأْتِينَهُ يَا خَيْرَةَ النَّسْوَانِ (1) وَإِذَا قَتَلْتَ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالَّذِي تَأْتِيهِ يَا خَيْرَةَ السَّنَوَاتِ (2)

فَقَالَتْ يَا اِبَةَ رُذْنَا إِلَى حُرْمٍ جِدًّا فَقَالَ هَيْهَاتَ لَوْ تَرَكَتِ الْقَطَا لَنَامَ

« كورك القطا لتنام (3) ».

و بدین شعر تمثیل فرمود :

لَقَدْ كَانَ الْقَطَاةُ بِأَرْضِ نَجْدٍ *** قَرِيرَ الْعَيْنِ لَمْ يَجِدِ الْعَرَامَا

تَوَلَّيْتَهُ الْبُرَاةَ فَهَيْمَتُهُ *** وَ لَوْ تَرَكَ الْقَطَا لَغَفَا وَ نَامَا (4)

سکینه عرض کرد: ای پدر! مارا بسوی مدینه که حرم جداها است باز گردان .

آن حضرت بدین مثل عرب تمثیل جست ، فرمود : اگر مرغ قطار ادست باز می داشتند ، در آشیان خود آسوده میخفته و حسین علیه السلام

را با سکینه محبتی بکمال بود ، چنانکه میفرماید :

لَعَمْرُكَ أَنِّي لَأَحَبُّ دَارًا *** تَكُونُ بِهَا سَكِينَةٌ وَالرَّبَابُ

أُحِبُّهُمَا وَ أُبْدِلُ جَلَّ مَالِي *** وَ لَيْسَ عِنْدِي عِتَابٌ (5)

واسم سکینه امینه است ، لکن لقب او برنام او غلبه کرده است . و رباب را

که در این شعر یاد فرموده دختر امرء القیس مادر سکینه است .

ص: 361

1- تا جان در بدن دارم دلمرا با اشک حسرتت آتش مزین .

2- ای بهترین زنان! هنگامی که کشته شدم تو بگریستن سزاوارتری (بعضی از کتب مقاتل بجای (تاتینه) (تانیه) ضبط کرده اند و آن از

ماده آئین بمعنی ناله و فریاد است)

3- به ص 170 رجوع شود .

4- مرغ سنگخواره در سرزمین نجدد لشاد بود و عذاب نمیدید، بازهای درنده او را آواره سر گردان کردند . اگر او را وا میگذاشتند آسوده

میخوابید.

5- بجان تو، خانه ای را که سکینه و رباب در آن باشد دوست دارم . سکینه و ربابرا دوست دارم و بیشتر دارایی خود را در راه آنها میبخشم و

کسی هم بر من حق تندی ندارد .

بالجمله، چون سیدالشهدا علیه السلام با سکینه سخن پبای آورد، سید سجاد به را طلب فرمود و اسرار امامت و خلافت را با او بودیعت گذاشت. و چون از این هنگام آگهی داشت و نزول حوادث این هنگامه را از چشم مور تا چشمه هور (1) دانا و بینا بود، گاهی که از مدینه بیرون میشد و دایع انبیا و اوصیا و کتبی که بودیعت داشت بام سلمه سپرد و فرمود: از پسر های من جز علی بن الحسین از این سفر کس مراجعت نخواهد کرد.

این اشیاء را که ائانه (2) امامت و خلافت است تسلیم او باید کرد.

حضرت باقر علیه السلام میفرماید: گاهی که حسین آهنگ حرب فرمود و سید سجاد

را از شدت مرض توانائی اصغا نبود،

إِسْمٌ تَدْعِي ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى وَوَصِيَّةً ظَاهِرَةً لِأَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ كَانَ فِيهِ مَرَضٌ إِسْمٌ هَالٍ وَكَانَ النَّاسُ الْأَيْظُنُونَ بِهِ الصَّحَّةَ فِي مَرَضِهِ فَلَمَّا شُوفِيَ مِنْ مَرَضِهِ سَلَّمَتْهُ أُخْتُهُ الْوَصِيَّةَ وَالصَّحِيفَةَ وَهِيَ الْآنَ عِنْدَنَا

یعنی دختر خود فاطمه کبری را طلب فرمود و صحیفه ای در هم نوردیده و کتاب وصیتی رقم زده او را داد، زیرا که علی بن الحسین، چنان مریض بود که کس گمان صحت بدونداشت. چون شفا یافت فاطمه آن وصیت نامه و آن صحیفه را تسلیم آن حضرت نمود. محمد باقر علیه السلام میفرماید: آن کتاب وصیت و صحیفه ملفوفه الآن در نزد ما است.

و بروایتی: سید سجاد، فرزند اکبر حسین علیهما السلام است و امام محمد باقر علیه السلام

ص: 362

1- هور: خورشید. مقصود اینست که تمام مطالب از کوچه و بزرگ و پنهان و آشکار نزد او روشن بود.

2- ائانه: کالا، ابزار

در کربلا بود و چهار سال داشت و علی اکبر که شهید شد، نسبت بعلی اصغر بود، که او را علی اکبر مینامیدند،

پیراهن کهنه

بالجمله، اینوقت امام و خواهر خود زینب را فرمود که: جامه فرسوده و کهنه ای از برای من حاضر کن، که آن را بهائی نبوده باشد تا چون کشته شوم آن را از بدن من بیرون نکنند و مرا عریان نیفکنند. جامه حاضر کرد، چون بر بدن آن حضرت تنک می افتاد، فرمود: این جامه اهل ذمت (1) است، از این وسیع تر باید بود، برفتند و جامه وسیعتر از آن آوردند، اطراف آن را بادیست مبارک پاره پاره ساخت تا بی بهاتر باشد. آنگاه در پوشید و بر زبر آن جامهای دیگر در بر کرد و قطیفه خز زبر پوش (2) فرمود و در عی بتراء (3) در پوشید و سلاح جنگ در بر راست کرد. بانگ ناله و عویل (4) از اهل حرم بالاگرفت.

آخرین گوهر گنجینه حسین (علیه السلام)

علی اصغر که هنوز ششماه مدت افزون نداشت، تشنه و گرسنه مینالید، چه مادرش از شدت عطش شیر در پستان نداشت. امام به فرمود: فرزند من علی را بمن سپارید تا با او وداع گویم. و قماط (5) آن طفل را بگرفت و او را بوسید و گفت:

وَيْلٌ لِّهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ جَدُّكَ مُحَمَّدٌ خَصْمَهُمْ

یعنی وای بر این قوم، آن روز که جد تو محمد مصطفی با ایشان خصومت آغازد و آن طفل را بیاورد و در برابر صف برافراشت. گویا همی گفت: ای بار خدای! در گنجینه من جز این گوهر بجای نمانده، او را نیز همی خواهم در راه

ص: 363

1- اهل ذمت: کفاریکه تحت شرایط خاصی مسلمین جز به میپردازند و تحت الحمایه ایشانند

2- قطیفه: رو لباسی: زیرپوش نمودن، بالای لباسها پوشیدن.

3- بتراء: کوتاه، بی دنباله

4- عویل: فریاد، شیون

5- قماط (بکسرقاف): پارچه ایکه شیرخواره را در آن پیچند.

تو فداکنم. آنگاه باکوفیان خطاب کرد که ای شعیان آل ابوسفیان! اگر مرا گناهکار دانسته اید، بدین کودک گناهی نتوانید بست. او را آب دهید که از شدت عطش شیر در پستان مادرش بخوشیده. (1)

هیچکس او را پاسخ نگفت. حرملخ بن کاهل اسدی، تیری بسوی او گشاد داد و آن تیر برحلقوم علی اصفیر آمد و در گذشت و خون روان گشت. امام علیه السلام کف بزیر آن خون میداشت و چون سرشار میشد، بسوی آسمان بر می افشاند.

حضرت باقر علیه السلام میفرماید: از آن خون قطره ای بسوی زمین باز نیامده

حسین علیه السلام فرمود:

هون علي ما زل بي أله بين الله .

یعنی آسان است بر من چند که هدف سهام این دوراهی باشم، چه خداوند

این جمله را نگرانست

ثُمَّ قَالَ لَا يَكُونُ أَهْوَنَ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلِ اللَّهْمِ إِنْ كُنْتَ حَسَبْتَ عَنَّا النَّصْرَ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا

عرض کرد: ای پروردگار! قتل طفل من، در نزد تو سهلتر از کشتن بچه نافله صالح نیست (2) اگر امروز بازداشته ای از ما فتح و نصرت را، ما را پاداشی از آن بهتر عنایت فرما.

اینوفت، بروایت ابن جوزی که از علمای اهل سنت و جماعت است، هاتقی

ندا در داد .

دَعُهُ يَا حُسَيْنُ فَإِنَّ لَهُ مَرْضِعَةً فِي الْجَنَّةِ

یعنی ای حسین دست از این کودک باز دار که در بهشت از برای او مرضعی (3)

ص: 364

1- وشدن (بروزن پوشیدن): خشکیدن

2- قرآن مجید این قمه را در سوره اعراف و هود و قمر بیان میکند .

3- مرضع: زن شیرده، (چون از صفات مختصه زنان است محتاج بناء تانیث نمیباشد مانند حائض و حامل)

مقرر است که او را شیردهد، پس حسین بروایت صاحب عوالم، بدن علی اصغر را با خون او براندود (1). و در شرح شافیه مسطور است که: از اسب فرود آمد و بر او نماز گذاشت و با بن غلاف تیغ، حفره ای در زمین کرد و او را مدفون ساخت.

طلبیدن حسین « علیه السلام » ابن سعد را

طریحی گوید: اینوقت حسین علیه السلام برخاست و بر نشست و با پیش صف آمد

و عمر بن سعد را طلب نمود و فرمود. یا ابن سعد! از سه کار یکی اختیار کن: نخست آنکه ما را دست باز دار تا باز مدینه شویم و در حرم جد خود رسول خدا بیاییم. ابن سعد گفت: این معنی صورت نبندهد. فرمود: ما را آب دهید که جگر های ما از شدت عطش تافته است. گفت: این مسئله نیز با جابت مقرون نشود. فرمود: سه دیگر آنکه اگر از قتل من ناگزیرید، من یکتا بیش نیستم. با من بطریق مبارزت مناجزت کنید. من یکتا آهنگ میدان میکنم، از شما نیز مردی از پس مردی یکتا بمیدان گراید و رزم آزماید ابن سعد گفت: این روا باشد. پس حسین آهنگ قتال نمود و این شعر بفرمود: (2)

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهْرُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ *** كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ (3)

وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَشَى *** وَنَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ يَزْهَرُ (4)

وفاطمة أمي من سلاله أحمد *** وعمي يدعي ذا الجناحين جعفر (5)

ص: 365

- 1- اندودن: مالیدن.
- 2- از رجز های حضرت سید الشهداء علیه السلام، چنین استفاده میشود که: چون کوفیان بار گفتند: ترا بواسطه کینه پدرت میکشیم، آنحضرت هم در رجزهای خود فضائل و مناقب پدر بزرگوارش را بیان کرده و گو با میفرماید: بکوری چشم شما من بوجود چنین پدری افتخار دارم.
- 3- من پسر علی پاک از هر آلودگی و از خاندان هاشم. چون خواهم افتخار کنم همین افتخار مرا بس است.
- 4- (بعضی از مقاتل بجای مشی، مضی ضبط نموده اند. و (من مشی) کنایه از تمام مردم و (من مضی) بمعنی پیشینیان است) جدم فرستاده خدا بهترین مرد مست و ما چراغهای روشن خدا در زمینیم
- 5- مادرم فاطمه فرزند احمد است و عمویم جعفر را صاحب دو بال میخوانند.

فِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا *** وَفِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيَ بِالْخَيْرِ يُذَكِّرُ (1)

وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ *** نُسِّرُ بِهِذَا فِي الْأَنَامِ وَنَجْهَرُ (2)

وَنَحْنُ وُلاَةُ الْحَوْضِ نَسْقِي مُجِبِنَا *** بِكَاسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ (3)

إِذَا مَا أَتَى يَوْمَ الْقِيَمَةِ ظَامِنًا *** إِلَى الْحَوْضِ يَسْقِيهِ بِكَفِّهِ حَيْدَرُ (4)

إِمَامٌ مُطَاعٌ أَوْجَبَ اللَّهُ حَقَّهُ *** عَلَى النَّاسِ جَمْعًا وَالَّذِي كَانَ يَنْظُرُ (5)

وَشِيعَتَنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ *** مُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَخْسِرُ (6)

فَطُوبَى لِعَبْدٍ زَارَنَا بَعْدَ مَوْتِنَا *** بِجَنَّةِ عَدْنٍ صَفْوَهَا لِأَيُّكِدِرُ (7)

شماره گرگوبهای حسین (علیه السلام)

پس اسب برانگیخت و تیغ بر آهیخت. مکشوف باد که اسب سید الشهداء را که در کتب معتبره بنام نوشته اند، افزون از دو مال (8) سواری نیست: یکی اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله که مرتجز (9) نام داشت و دیگر شتری که مسنات (10) مینامیدند و اسبی که ذوالجناح نام داشته باشد، در هیچیک از کتب احادیث و اخبار و تواریخ

ص: 366

- 1- درشان ما قرآن بر استی نازل شد و هدایت و وحی در باره ما بنیکی یاد میشود.
- 2- ایمنی از عذاب خدا برای مردم مائیم و این مطلبرا گاهی پنهان و گاهی آشکار میکنیم (را با خود گاهی پنهان و گه آشکار یم)
- 3- ما اختیار دار حوض کوثر هم و با جام رسول خدا دوست خود را میآشاما نیم، این سخن را جای انکار نیست.
- 4- و چون دوست ما روز قیامت تشنه بسوی حوض آید، حیدر او را با دست خود آب دهد.
- 5- حیدر پیشوائی است فرمانروا و حاکم که خداوند حق او را بر تمام مردم لازم ساخته است.
- 6- پیروان ما در میان مردم گرامیترین پیروان و دشمن ما روز قیامت زیانکار است
- 7- خوشا حال بنده ای که مارا پس از مرگ زیارت کند، بواسطه بهشت جاودانی که نعمتهای خالص آن تیره شدنی نیست.
- 8- مال: آنچه را انسان مالک امت؛ لکن مردمان دهاتی این کلمه را در باره چهار یاپان خود بکار می برند (المنجد، در ماده م و ل) و در اینجا معنی دوم مراد است.
- 9- مرتجز (اسم فاعل) در لغت بمعنی کسی که شعر رجز میخواند و چون این اسب شیعه و او ازت نیکو بود او را (مرتجز) نامیدند.
- 10- مسناه (اسم مفعول مؤنت از باب تفعیل) در لغت بمعنی رام و همروار است.

معتبره من بنده ندیده ام . و ذوالجناح لقب شمر پسر لهیعه حمیریست و اسب هیچ کس را بدین نام نشنیده ام . و اگر اسب چند کس را جناح نام بوده، باز مربوط به ذوالجناح و منسوب بحسین علیه السلام نخواهد بود . و اگر از اسبهای پیغمبر یکی را جناح نامیدند . باز شاید ذوالجناح گفت . در هر حال بدین نام اسبی نامدار نبوده اکنون با سر سخن رویم .

جنگ یکتن با سی هزار

امام علیه السلام بحرب گاه آمد و بحکم پیمانی که با ابن سعد رفته بود ، هم آورد طلب کرد تا یکتنه با یکدیگر نبرد آغازند . اول کس تمیم بن قحطبه که از ابطال شام بود ، چون پلنگ خون آشام ، آهنک جنگ ساخت . حسین علیه السلام چون برق خاطف بر او تاخت و سرش را با تیغ پیرانید . همچنان ابطال رجال مردی از دنبال مردی وهم آوردی از ققاي هم آوردی با آن حضرت روی در روی شدند و سخت بکوشیدند و از شربت نخستین (1) بنوشیدند . زمین کارزار از خون کشتگان لاله زار گشت و عدد مقتولین افزون از شمار آمد . ابن سعد دانست که در پهن دشت آفرینش هیچکس را آن توش (2) و توان نیست که با حسین علیه السلام کاوش و کوشش آغازد . اگر کار بدینگونه رود ، لشکر را بجمله با تیغ پردازد . سپاهیان رابانگ برزد .

وقال وَيْلٌ لَّكُمْ أَتَدْرُونَ لِمَنْ تَقَاتِلُونَهُ هَذَا إِنْ الْأَنْزِعِ الْبَطِينِ هَذَا إِنْ قِتَالِ الْعَرَبِ فَأَحْمِلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ

گفت : وای بر شما، آیا میدانید با کدام کس قتال می‌دهید ! این پسر انزع بطین (3) غالب کل غالب ، علی بن ابی طالب است این پسر کسی است که

ص: 367

1- مقصود از شربت نخستین ، شربت تلخ مرگی است که ابتدا تمیم بن قحطبه نوشید .

2- توش : تاب و توان .

3- انزع : کسی که در دو طرف پیشانی موی نرویده باشد . بطین : بزرگ شکم .

شجعان عرب و دلیران اقوام را یکتا بجای نگذاشت و همگان را با تیغ در گذرانید و پیمان را بشکست و حکم داد که لشکر همدست با او حمله برند .

رجزهای حضرت حسین (علیه السلام)

پس لشکر چون دریای طوفان زای بجنش آمد و حسین که فرزند شیر و

نوباوه شمشیر بود ، از جای نرفت و این ارجوزه قرائت فرمود: (1)

كَفَرَ الْقَوْمُ وَقَدِمَا رَغِبُوا *** عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ (2)

قَتَلُوا الْقَوْمَ عَلِيًّا وَابْنَهُ *** حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمِ الطَّرَفَيْنِ

حَتَفًا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمِعُوا *** احشُرُوا النَّاسَ إِلَى حَرْبِ الْحُسَيْنِ (3)

يَا لَقَوْمٍ مِنْ أَنْاسٍ رُذَلٍ *** جَمَعَ الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَرَمَيْنِ (4)

ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلَّهُمْ *** بِاجْتِيَاحِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدِينَ (5)

لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفْكِ دَمِي *** لِعُبَيْدِ اللَّهِ نَسْلِ الْكَافِرِينَ (6)

وَابْنِ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنُوءَهُ *** بِجُنُودِ كَوْكُوفِ الْهَاطِلِينَ (7)

ص: 368

- 1- (مطابق روشی که در پاورقی ص 244 یادآور شدیم ، اشعار حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) را یک بیک معنی میکنیم ، مگر موقعیکه دو شهر با یکدیگر ارتباط معنوی داشته باشد که در آنصورت آندورا به شماره گذاشته و رویهم معنا میکنیم)
- 2- اینگروه ، بیدین کشته و از پیش از ثواب خداوند پروردگار جن وانس روی گردان شدند
- 3- . این گروه ، از روی کینه علی و پسرش حسن نیکو کار را که پدر و مادرش بزرگوار است کشتند و گفتند : تصمیم بگیرید و مردم را برای جنگ باحسین گرد آورید (در بعضی از قاتل بجای مصراع اخیر (نفتك الان جميعا بالحسين) ذکر شده است . .
- 4- ای قوم ؛ داد از مردمان ناکس و پستی که براهل مکه و مدینه گروهی گرد آوردند.
- 5- سپس روانه شدند و برای خشنودی دو بیدین (یزید وابن زیاد) یکدیگر را بکشتن من سفارش کردند .
- 6- بخاطر عبیدالله زاده در کافر در ریختن خون من از خدا نترسیدند.
- 7- این شعر دو معنی را محتمل است : پسر سعد از روی ستم لشکری مانند باران شدید بر من و ریخت 2- پسر سعد از روی ستم با لشکری مانند باران شدید مرا تیرباران کرد (بنا بر معنی اول حرف (باء) برای تعدیه و متعلق برمانی و بنا بر معنی دوم بر معنی (مع) و اشاره بتیر اندازی عمر سعد در صبح عاشورا میباشد)

- لَا لِشَيْءٍ ءِ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا *** غَيْرَ فَحَرِي بِضِيَاءِ قَدِينِ
- بِعَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ *** وَ النَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدَيْنِ (1)
- خَيْرَةَ اللَّهِ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي *** ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَيْنِ (2)
- فِضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ *** فَأَنَا الْفِضَّةُ وَ ابْنُ الذَّهَبَيْنِ (3)
- مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِّي فِي الْوَرَى *** أَوْ كَشَيْخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمَيْنِ (4)
- فَاطِمَةُ الزُّهْرَاءِ أُمِّي وَ أَبِي *** فَاصِمُ الْكُفْرِ بِنَدْرِ وَ حُنَيْنِ (5)
- عَبَدَ اللَّهَ غُلَامًا يَافِعًا *** وَ قُرَيْشٌ يَعْبُدُونَ الْوَثَنَيْنِ
- يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى مَعًا *** وَ عَلِيٌّ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ (6)
- فَأَبِي شَمْسٌ وَ أُمِّي قَمَرٌ *** فَأَنَا الْكَوْكَبُ وَ ابْنُ الْقَمَرَيْنِ (7)
- وَ لَهُ فِي يَوْمِ بَدْرٍ وَفَعَةٌ *** شَفَتِ الْغِلَّ بِفَضِّ الْعَسْكَرَيْنِ (8)

ص: 369

- 1- (کینه اینها بر من) نه برای چیزی (گناه و جنایتی) است که در پیش از من سر زده است بلکه تنها برای افتخار کردن من بروشنی دو کوکب تابان: پیغمبر که پدر و مادرش قرشی و علی که بعد از پیغمبر بهترین مرد مست می باشد.
- 2- پسندیده خدا از میان مردم پدر و سپس مادرم می باشد، پس من پسر دو پسندیده خداهستم
- 3- (یا مقصود از فضه خود آنحضرت و ذهب جنس طلا است و با تصود از فضه مادرش زهرا و ذهب پیغمبر علیهم السلام است و معنی شعر بنا بر احتمال اول چنین است): من نقره ای هستم که از طلا گرفته شده است، پس من نقره وزاده دو طلا می باشم.
- 4- در میان مردم کیست که جد و پدرش چون جد و پدر من باشد؟ پس من فرزند دوسرور می باشم.
- 5- مادرم، فاطمه زهرا و پدرم شکننده کفر در جنگ بدر و حنین است.
- 6- پدر من در کودکی و جوانی خدا را پرستش میکرد و برابر بیت المقدس و کعبه نماز می گذاشت در صورتیکه قریش بت لات و عزی را میپرستیدند.
- 7- پس پدرم آفتاب (فلك امامت و ولایت) و مادرم ماهتاب (آسمان عفت و طهارت) و من ستاره ای، زاده چنین خورشید و ماهم (یعنی نور ولایت و عصمت را از آندو کسب کرده ام)
- 8- پدرم در جنگ احد بواسطه پراکنده ساختن لشکر کفار و اشرار موقعیت شفا بخشیدن کینه و غصه اهل ایمانرا دارد.

ثُمَّ فِي الْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا *** كَانَتْ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقَيْنِ (1)

فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعَتْ *** أُمَّهُ السُّوءُ مَعًا بِالْعِزَّتَيْنِ؟

عِزَّةُ الْبِرِّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى *** وَعَلَى الْوَرْدِ يَوْمَ الْجَحْفَلَيْنِ (2)

بروایت طریحی و ابن شهر آشوب، این اشعار افزونست از آنچه تحریر شد :

فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءِ أُمِّي، وَ أَبِي *** وَارِثُ الرُّسُلِ وَ مَوْلَى الثَّقَلَيْنِ (3)

طَحَنَ الْأَبْطَالَ لَمَّا بَرَزُوا *** يَوْمَ بَدْرٍ وَ بِأُحُدٍ وَ حُنَيْنٍ (4)

وَ أَخُو خَيْبَرَ إِذْ بَارَزَهُمْ *** بِحُسَامٍ صَارِمٍ ذِي شَفَرَتَيْنِ (5)

وَالَّذِي أَوْدَى جُيُوشًا أَقْبَلُوا *** يَطْلُبُونَ الْوَتْرَ فِي يَوْمِ حُنَيْنٍ (6)

مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرٌ *** وَ هَبَّ اللَّهُ لَهُ أَجْنَحَتَيْنِ (7)

جَدِّي الْمُرْسَلُ مُصْبَاحُ الْهُدَى *** وَ أَبِي الْمَوْفَى لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ (8)

بَطْلٌ قَوْمٌ هَزَبَتْ صَيْغَمٌ *** مَا جِدَّ سَمْحٌ قَوِي السَّاعِدَيْنِ (9)

ص: 370

-
- 1- موقعیت دیگرش در جنگ احزاب وفتح مکه میباشد که هر نکبت باردو لشکر بیکران در آن بود
 - 2- (تمام این کارها) برای رضای خدا بود. و این امت بدکردار در بار، خاندان پیغمبر برگزیده نیکو کار و خاندان علی شیر روز کارزار چه بدیها کردند.
 - 3- مادرم فاطمه زهرا و پدرم وارث پیغمبران و سرور جن و انس است
 - 4- روز جنگ بدر و احد و حنین دلاورانی را که بجنگش آمدند کوبید و نرم کرده. و با مردم خیبر با شمشیر برانیکه دو طرفش تیز بود مبارزه کرده
 - 5- و با مردم خیبر با شمشیر برانیکه دو طرفش تیز بود مبارزه کرد
 - 6- و سپاهیرا که روز جنگ حنین بخونخواهی آمده بودند هلاک کرد.
 - 7- کیست که عم وئی مانند عموی من داشته باشد که خداوند دو بال باو بخشیده است؟
 - 8- جدم فرستاده خدا، چراغ هدایت است و پدرم بیعت عقبه و رضوانرا برای او وفا کننده است.
 - 9- پدرم، دلاور، سرور، شیر خشمگین، بزرگوار، بخشنده و توی بازو است

عُرْوَةُ الدِّينِ عَلَيَّ ذَاكُمُ *** صَاحِبُ الحَوْضِ مُصَلَّى القِبْلَتَيْنِ

مَعَ رَسُولِ اللّهِ سَبْعاً كَامِلاً *** مَا عَلَى الأَرْضِ مُصَلٌّ غَيْرُ ذَيْنِ (1)

تَرَكَ الأوثَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا *** مَعَ قُرَيْشٍ مُدَّ نَشَأَ طَرْفَهُ عَيْنِ (2)

وَ أبى كَانَ هَزْباً ضَيْعِماً *** يَأْخُذُ الرُّمَحَ فَيَطْعَنُ طَعْنَتَيْنِ (3)

كَتَمْتُ الأَسَدِ بَغِيّاً فَسُقُوا *** كَأْسَ حَنْفٍ مِنْ نَجِيعِ الحَنْظَلَيْنِ (4)

و ابومخنف نیز این اشعار را نگاشته و بعضی را نادیده انگاشته (5)

أَهَبُّ مِنْ ذَهَبٍ فِي ذَهَبٍ *** وَ لُجَيْنٌ فِي لُجَيْنٍ (6)

فَلَهُ الحَمْدُ عَلَيْنَا وَاجِبٌ *** مَا جَرَى بِأَفْلكِ إِحْدَى النَّبْرَيْنِ (7)

ص: 371

1- این علی (که بار افتخار میکنم) ریسمان محکم دین و اختیار دار حوض کوثر و کسی است که هفت سال با پیغمبر برابر بیت المقدس و کعبه نماز خواند در صورتیکه غیر از آندو، مرد نماز گذاری روی زمین نبود.

2- او از زمانیکه بوجود آمد بتها را دور انداخت و بمقدار يك چشم بهم زدن هم موافقت قریش برابر آنها سجده نکرد.

3- (تثنيه «طعنه» یا برای مجرد تأکید است یعنی بسیار نیزه میزد و یا مقصود ضربت شمشیر و نیزه و از باب تغلیب است و با مقصود، کفار زمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و ناکثین و قاسطین و مارقین بعد از آنحضرت است که سینه آنها زخم نیزه حضرت اسدالله (علیه السلام) را داشت. حنظل: میوه بسیار تلخی است که آنرا هندوانه ابوجهل نامند و تثنيه آن تنها برای تأکید است)

4- معنی دو بیت: پدرم شیر خشمگینی بود و مانند شیران در طلب شکار حمله میکرد و ضربتهای نیزه میزد، سپس دشمنانش از جام پر خون و تلخ مرگ سیر آب میشدند.

5- (چون انتساب این قسمت از رجز بحضرت حسین (علیه السلام) دلیل محکمی ندارد لذا تنها ترجمه پاره ای از لغات اکتفا میکنیم).

6- لَجَيْنٍ : نقره

7- نیرین : ماه و خورشید. در این بیت صنعت تأیید که از محسنات معنویه علم بدیع میباشد بکار رفته است زیرا وجوب سپاسرا معلق بر گردش ابدی ماه و خورشید قرار داده است.

حَصَّهُ اللَّهُ بِفَضْلٍ وَتُقَى *** فَأَنَا الزَّاهِرُ وَابْنُ الْأَزْهَرَيْنِ (1)

تَرَكَ الْأَصْنَامَ مِنْذُ خَصَّهُ *** وَرَقَا بِالْحَمْدِ فَوْقَ النَّيِّرَيْنِ (2)

وَآبَادَ الشُّرَكَ فِي حَمَلَتِهِ *** بِرِجَالِ أَتْرُفُوا فِي الْعُسْكَرَيْنِ (3)

وَ أَنَا ابْنُ الْعَيْنِ وَالْأُذُنِ الَّتِي *** أَدْعَنَ الْخَلْقَ لَهَا فِي الْخَافِقَيْنِ (4)

نَحْنُ أَصْحَابُ الْعَبَا حَمَسُنَا *** قَدْ مَلَكْنَا شَرْقَهَا وَالْمَغْرِبَيْنِ

ثُمَّ جَبْرِيْلُ لَنَا سَادِسُنَا *** وَ لَنَا الْبَيْتُ كَذَا وَالْمَشْعَرَيْنِ

وَ كَذَا الْمَجْدُ بِنَا مُفْتَخِرٌ *** شَامِحًا يَعْلُو بِهِ فِي الْحَسَيْنِ

فَجَزَاهُ اللَّهُ عَنَّا صَالِحًا *** خَالِقَ الْخَلْقِ وَ مَوْلَى الْمَشْعَرَيْنِ

عُرْوَةَ الدِّينِ عَلَيَّ الْمُرْتَضَى *** صَاحِبُ الْحَوْضِ مُعَزُّ الْحَرَمَيْنِ

يَفْرِقُ الصَّفَانَ مِنْ هَيْبَتِهِ *** وَ كَذَا أَعْمَالُهُ فِي الْخَافِقَيْنِ

وَ الَّذِي صَدَّقَ بِالْأَخَاتِمِ مِنْهُ *** حِينَ سَاوَى ظَهْرَهُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ (5)

شَيْعَهُ الْمُخْتَارِ! طَيِّبُوا أَنْفُسًا *** فَعَدَا تُسْقُونَ مِنْ حَوْضِ اللَّجَيْنِ

فَعَلَيْهِ اللَّهُ صَلَّى رَبُّنَا *** وَ حَبَاهُ تُحْفَهُ بِالْحَسَنَيْنِ

ص: 372

1- زاهر: درخشان، صاف.

2- اصنام: بتها.

3- اباد: هلاکرد. اترفوا: سر مست مال شدند.

4- ادعان: یقین و باورداشتن. خافقین: مشرق و مغرب (کنایه از تمام روی زمین)

5- در این بیت اشاره بخاتم بخشی حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) شده است که قرآن کریم در (سوره مائده آیه، 60) بیان میکند.

اینوقت چون شیر ژیان (1) و پلنگ دمان ، دست از جان شسته و دل بر خدای

بسته ، بر میمنه لشکر حمله افکند و این شعر بگفت :

الْقَتْلُ أَوْلَىٰ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ *** وَالْعَارُ أَوْلَىٰ مِنْ دُخُولِ النَّارِ (2)

و با تیغی چون صاعقه آشبار خویش را بر خیل کفار زد. تیغ برنده رادر

پالایش خون بیغاره میغ (3) بارنده نمود و زمین را از حسام درخشان ، کوه بدخشان (4) ساخت . میمنه را در هم شکست و مردمش را پیراکند ، پس آهنگ میسره فرمود و این رجز پرداخت :

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَلَيْتُ أَنْ لَا أَتَّئِي *** أَحْمِي عِيَالَاتِ أَبِي أَمْضِي عَلَىٰ دِينِ (5)

و چون سیل بنیان کن جانب میسره گرفت و از تکتاز میدان نبرد گردان و

حرارت خورشید در هاجره نهار (6) و حمل اسلحه کارزار وسیلان خون از جراحتهای سیف و سنان ، سخت عطشان بود و در آن تاب و تب آب طلب میفرمود و زبان مبارک در دهان میگردانید و العطش ، میگفت و با اینهمه رنج و تعب آن حضرت را هول و هرب نبود

النَّبِيِّ قَالَ السَّيِّدُ قَالَ بَعْضُ الرِّوَاةِ وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْتُورَةً قَطُّ قَدَ

ص: 373

1- ژیان : خشمگین

2- کشته شدن از ارتکاب ننگ بهتر است و ننگ از رفتن باآتش جهنم بهتر است

3- میغ : ابر

4- بدخشان (بروزن نمکدان) ولایتی است بین هندوستان و خراسان که معدن لعل دارد و در اینجا تنها سرخی آن مقصود است

5- من حسین پسر علی هستم . بر خود واجب شمرده ام که از راه حق بر نگرדם اکنون از خاندان پدرم حمایت میکنم و مطابق دین پیغمبر رفتار مینمایم

6- هاجره نهار : هنگام ظهر در روزهای گرم تابستان

عبدالله بن عمادگفت : قسم بخدای ، هرگز ندیدم مردی را که لشکر های بزرگ او را در پره افکنده باشند و فرزندان او را بجمله کشته باشند و اهل بیت او را محصور و مستأصل ساخته باشند، و او همچنان دلدار وقوی القلب صابر و ثابت بیاید و چون شیر درنده آهنگ رزم آزماید و گرد اضطراب و اضطراب بر دامان وقارش نشیند .

بالجمله ، میزد و میکشت و می افکند ولشکر از پیش روی او چون کور از شیر و گله از گرگ میرمیدند و در پهن دشت درب گاه . میپراکنند ، تا اینوقت بروایت ابن شهر آشوب ونمد بن ابی طالب ، هزار و نهصد و پنجاه کس از آن کفار را بیرون زخمیداران با تیغ در گذرانید (1) . لختی اطراف او از دشمن تهی گشت ، . پس اندکی از قلب حرب گاه کناری گرفت و در ایستاد و فرمود:

لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

دیگر باره سرهنگان سپاه، بانگ بر لشکر کوفه زدند و پراکندگان را در هم آوردند و همگان را بسرزنش و بیغاره (2) بیازردند و بمناضلت (3) و مقاتلت تحریض (4) دادند . کرت دیگر سی هزار تن لشکر هم دست و همداستان آهنگ آن تن پاک و سلاله خواجه لولاک (5) کردند . امام علیه السلام با آنهمه زخمهای تیغ و تیر وزحمت تشنگی و ماندگی چون برق جهنده و شهاب شتابنده ، یکتته خود را در میان آن لشکر بیکران افکند . کس ندانست که آن دست و بازو چه صنعت میکند؟! و آن آتش آب رنگ از درعهای عادی و خود فولاد چگونه در میگذرد؟!

ص: 374

1- غیر از کسانیرا که زخمیدار نمود، هزار و نهصد و پنجاه کس را کشت.

2- بیغاره : سرزنش

3- مناضلت : تیراندازی

4- تحریض : تشویق نمودن ، وادار کردن .

5- سلاله : فرزند . لولاک ، اشاره بحدیث (لولاک لما خلقت الافلاک) است

ندای غیرت بر بیغیرتان کوفه

چهار هزار کماندار، خدنگها بزه بر نهادند و کمین بگشادند و سواران حملها متواتر ساختند و پیادگان برمی احجار (1) پرداختند و آن حضرت را دایره کردار در میان آوردند و میان آن حضرت و خیام اهل بیت حاجز و حایل (2) شدند و جماعتی جانب سراق (3) عصمت گرفتند. حسین علیه السلام چون این بدانست

فَصَاحَ بِهِمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِن لَّمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَلَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ وَأَجْعُوا إِلَيَّ أَحْسأَ بِكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْرَاباً

بانگ بر آنقوم زد و فرمود: ای شیعیان آل ابی سفیان؛ اگر چند بترک دین گفتید و از خداوند عباد و روز معاد بیم ندارید، کم از آن نباشید که در دار دنیا خویش را در شمار آزادگان گیرید. و اگر خویش را از عرب میشمارید باز گردید بخصلت حسب و نسب خویش. شمر گفت: ای پسر فاطمه! سخن چیست؟

قَالَ أَقُولُ أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَتَقَاتِلُونِي وَالنِّسَاءَ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ فَاْمَنْعُوا عِنَّاكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا

فرمود میگویم: من با شما رزم میزنم و شما با من نبرد میکنید، زنان را در میانه چه گناه است که متعرض ایشان میشوید؟ عنان باز کشید و چند که من زنده ام بجانب من گرائید و با من رزم آزمائید. شمر گفت: ستوده (4) سخن کردی. و

ص: 375

1- رمی احجار: پرانیدن سنگها

2- حاجز: مانع، جلوگیر.

3- سراق: خیمه ها.

4- ستوده: پسندیده

لشکر را بانگ در داد که آهنگ سرا پرده این مرد مکنید که کفوی (1) کریم است و قتل او را میان بندید که مقصود ماجز این نیست . لاجرم لشکریان دست در دست دادند وصف از پس صف رده بستند و ساخته قتل امام علیه السلام شدند . آن حضرت در برابر صف آمد و با علی صوت ندا در داد :

وقال ياويلكم على م ثقاتلوني على حق تركته أم على شنة غيرتها أم على شريعة تبدلتها

فرمود: وای بر شما، از چه روی با من قتال می‌دهید و بر قتل من اقدام می‌کنید؟ آیا از اقتصاد (2) بدیگر سوی رفته ام و بترک حقی گفته ام؟ آیا سنتی را در دین دیگر گون کرده ام و یا شریعتی را واژگون آورده ام؟ در پاسخ آواز برداشتند:

ووقالوا بل ثقاتلك بغضاً منّا لأبيك و ما فعل بأشياخنا يوم بدر و حنين.

گفتند: پدر تو علی بن ابیطالب در بدروحنین پدران ما را علفه شمشیر ساخت (3) خشم و بغض او از خاطر ما سترده (4) نشده، لاجرم در طلب آن ثار با تو کارزار می‌کنیم . حسین علیه السلام چون این کلمات بشنید، سخت بگریست و این شعر تذکره فرمود:

يا رَبِّ لَا تَتْرُكْنِي وَ حَيْدًا *** فَقد تَرَى اَنْكَارًا وَ اَلْجُحُوداً (5)

ص: 376

1- کفو (بروزن قفل، و هر گاه منصوب باشد چهار وجه در آن جایز است، چنانچه علماء تجوید در قرائت سوره توحید ذکر نموده اند) : مانند، همتا

2- اقتصاد - داد گری، میانه روی

3- یعنی چنانکه برزیگر با داس خود علفرا درو میکند، پدر تو باشمشیرش پدران ما را درو میکرد .

4- سترده: زدوده، از بین رفته

5- پروردگارا! مرا تنها وامگذار . تو که این کافران و انکار آنها را میبینی

قَدْ صَبَّرْنَا بَيْنَهُمْ عَيْدًا *** يَرْضُونَ فِي فِعَالِهِمْ يَزِيدًا (1)

أَمَّا أَحْيَى فَقَدْ مَضَى شَهِيدًا *** مُعَفَّرًا بِدَمِهِ وَحِيدًا

فِي وَسَطِ قَاعٍ مُفْرَدًا بَعِيدًا *** وَأَنْتَ بِالْمَرْصَادِ لَنْ تَحِيدًا (2)

استغاثه حسين (عليه السلام) از شهدای زنده دل

آنگاه از یمن و شمال نگران شد. اصحاب را همگان کشته دید و برادران

و فرزندان را در خاک و خون آغشته نگریست ، پس ندا در داد که : از

يا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَ يا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، وَ يا حَبِيبَ بْنَ مَظَاهِرٍ، وَ يا زُهَيْرَ بْنَ الْقَيْنِ، وَ يا يَزِيدَ بْنَ مَظَاهِرٍ، وَ يا يَحْيَى بْنَ كَثِيرٍ، وَ يا هِلَالَ بْنَ نَافِعٍ،
وَ يا إِبرَاهِيمَ بْنَ الْحَصِينِ، وَ يا عَمِيرَ بْنَ الْمُطَاعِ، وَ يا أَسَدَ الْكَلْبِيِّ، وَ يا عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَقِيلٍ، وَ يا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ، وَ يا دَاوُدَ بْنَ الطَّرِمَاحِ، وَ يا حُرَّ
الرِّيَاحِيِّ، وَ يا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ، وَ يا أَبْطَالَ الصَّفَا، وَ يا فُرْسَانَ الْهَيْجَاءِ، مَالِي أَنْادِيكُمْ فَلَا تُجِيبُونِي، وَ أَدْعُوكُمْ فَلَا تَسْمَعُونِي؟! أَنْتُمْ نِيَامُ أَرْجُوكُمْ
تَنْتَبَهُونَ؟ أَمْ حَالَتْ مَوَدَّتُكُمْ عَنْ إِمَامِكُمْ فَلَا- تَنْصَرُّونَهُ؟ فَهَذِهِ نِسَاءُ الرَّسُولِ (صلى الله عليه وآله) لَفَقَدِ لَكُمْ قَدْ عَلَاهُنَّ النَّحُولُ، فَقُومُوا مِنْ
نَوْمَتِكُمْ، أَيُّهَا الْكِرَامُ، وَ ادْفَعُوا عَنْ حَرَمِ الرَّسُولِ الطَّغَاةَ اللَّئَامَ، وَ لَكِنْ صَرَعَكُمْ وَاللَّهِ رَبِّبَ الْمُنُونِ وَ غَدَرَ بِكُمْ الدَّهْرُ

ص: 377

1- ما را بردگانی بین خود قرار داده و کار های خود را برای خرسندی یزید انجام میدهند

2- برادرم شهید شد و تنها و آغشته بخون میان بیابان هموار و دور افتاد؛ لکن تو همیشه بر سر راه گنهکاران هستی

الْحَيُّونَ، وَإِلَّا لَمَا كُنْتُمْ عَنْ دَعْوَتِي تَقْصِرُونَ، وَلَا عَنْ نُصْرَتِي تَحْتَجِبُونَ، فَهَذَا نَحْنُ عَلَيْكُمْ مُفْتَجِعُونَ، وَبِكُمْ لَا حِقُونَ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

از آن پس که شهدا را یک یک بنام بخواند، فرمود: ای شجاعان روز دارو برد! وای فرسان تنگنای نبرد! چه افتاد مرا که میخوانم شما را و پاسخ نمیگوئید؟ ودعوت میکنم و اجابت نمیفرمائید. ارجو (1) که از این خواب انگیخته شوید، آیا مودت شما از امام شما بگشت که نصرت او را دست باز داشتید؟ این زنان رسول خدایند که بی نصرت شما اسیر رنج و عنایند. هم اکنون برخیزید و این طقات لثام (2) را از حرم او دفع دهید. همانا مرگ بر شما دست یافت و بخت از شما بنحوست دهر روی برتافت، و اگر نه شما در اجابت دعوت من کندی نکردید، و از نصرت من باز نشستید. هم اکنون ما از برای شما آزرده و غممنده ایم و از ققای شما آینده و گراینده ایم و این اشعار قرائت فرمود:

قَوْمٌ إِذَا نُودُوا لِدَفْعِ مُلَمَّةٍ *** وَالْخَيْلُ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَ مُكْرَدَسٍ (3)

لَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا *** يَتَهَاوَتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ

نَصَرُوا اللّٰحْسِينَ فَيَالَهَا مِنْ فِتْنَةٍ *** عَافُوا الْحَيَوَةَ وَاللِّسُونَ مِنْ سَنْدُسٍ (4)

ورود حسین (علیه السلام) بشریعه فرات

مع القصه، سپاه ابن سعد راکب وراجل (5) دفعه واحده بر آن حضرت حمله

ص: 378

1- ارجو: امیدوارم.

2- لثام (جمع لثیم): مردمان پس فطرت

3- اسم مفعول از مصدر تدعیس: نیزه زدن. مکردس، اسم مفعول از ماضی کردس: دسته دسته کردن اسبان و مقصود از این مصراع بر پا بودن جنگ است. معنی این اشعار درص 215 ذکر شد

4- اسم مفعول از مصدر تدعیس: نیزه زدن. مکردس، اسم مفعول از ماضی کردس: دسته دسته کردن اسبان و مقصود از این مصراع بر پا بودن جنگ است. معنی این اشعار درص 215 ذکر شد

5- راجل: پیاده

کردند و حسین علیه السلام چون شیر مغضب و شمشیر غضب (1) در روی ایشان در آمد و شمشیر در ایشان نهاد و آن گروه انبوه را بزخم تیغ و طعن نیزه چنان ب خاک می افکند که باد خزان برگ رزان را (2) هیچکس بروی نگذشت که علفه شمشیر او نگشت و بهیچ سوی روی نکرد که لشکریان پشت ندادند . از کثرت عطش جانب فرات گرفت . کوفیان دانسته بودند که اگر شربتی آب بنوشد ده چندان از این بکوشد و بکشد . همگان بر طریق شریعه آمدند وصف از پس صف راست کردند و از تیغ های هندی و نیزه های خطی ، طریق شریعه را از آهن و فولاد سدی سدید بستند .

اعور السلمي وعمرو بن الحجاج الزبیدی که با چهار هزار مرد کمان دار خاصه نگهبان شریعه بودند ، بانگ بر سپاه زدند که : حسین علیه السلام را راه با شریعه مگذارید . آن حضرت چون شیر دهنده برایشان حمله افکند و صفوف را بشکافت و طریقه شریعه را از دشمن برداخت و اسب بفرات راند و سخت تشنه بود و اسب آن حضرت نیز تشنگی از حد افزون داشت .

قَالَ الْحَسِينُ أَنْتَ عَطْشَانٌ وَأَنَا عَطْشَانٌ وَاللَّهِ لَا ذُقْتُ الْمَاءَ حَتَّى تَشْرَبَ.

فرمود : تو تشنه ای و من تشنه ام . سوگند با خدای آب نیاشامم تا تو آب نخوری . کانه فرس فهم کرد کلام آن حضرت را و (3) سر برافراشت، یعنی در شرب آب بر تو سبقت نجویم ، پس حسین به دست فرا بردو کفی آب بر گرفت و فرمود: آب بخور که من آب می آشامم . ناگاه حصین بن نمیر تیری بجانب آن حضرت گشاد داد و آن تیر بردهان مبارکش آمد و خون بدوید .

ص: 379

1- او در دو نسخه موجود با غین معجمه ضبط شده است ولی گویا با عین مهمله بمعنای (بران) مناسبتر است

2- رز: درخت انگور

3- گویا اسب سخن آنحضرترا فهمید

بروایت شیخ مفید حسین علیه السلام در اینوقت بر مسنات (1) سوار بود و از آن سوی سواری فریاد برداشت که : ای حسین ! تو آب مینوشی و لشکر بسرا پرده تو در میروود و هتک حرم تو میکند . چون حسین این بشنید ، آب از کف بریخت و از شریعه بیرون تاخت و با تیغ سپاه کوفه را بپراکند و با سرا پرده خویش آمد . مکشوف افتاد که کس تعرض بسرا پرده عصمت نرسانیده و گوینده این خبر مگری کرده و غدیری (2) اندیشیده .

آخرین وداع حسین با اهل بیت علیهم السلام

پس دیگر باره اهل بیت را وداع گفت، فرمود : يَا زَيْبُ يَا أُمَّ كَلْبُومٍ يَا سَكِينَةَ

اهل بیت همگان با حال آشفته و جگرهای تفته و خاطرهای خسته و دل‌های شکسته در نزد آن حضرت فراهم آمدند. در خاطر هیچ آفریده ای صورت نبندد که ایشان بچه حال بودند و هیچ آفریده نتواند که صورت حال ایشان را تقریر یا تحریر (10) نماید . بالجمله، ایشان را وداع گفت و بصر و سکون وصیت فرمود و فرمان داد تا جامه ای که در خور اسیری باشد در پوشند

وَقَالَ اسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ حَافِظُكُمْ وَحَامِيكُمْ وَسَيُنْجِيكُمْ مِنْ شَرِّ الْأَعْدَاءِ وَيَجْعَلُ عَاقِبَةَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ وَيُعَذِّبُ أَعَادِيكُمْ بِأَنْوَاعِ الْبَلَاءِ وَيُعَوِّضُكُمُ اللَّهُ عَنْ هَذِهِ اللَّبَلِيَّةِ أَنْوَاعَ النَّعْمِ وَالْكَرَامَةِ فَلَا تَشْكُوا وَلَا تَقُولُوا بِالسِّنَتِكُمْ

فرمود : اعداد نزول بلا کنید و بدانید که خداوند شما را محافظت کند و

ص: 380

1- غدر : مکر و نیرنگ

2- تقریر: با سخن ادا کردن . تحریر: با قلم ادا کردن

حمایت فرماید و از شر دشمنان نجات دهد و عاقبت امر شمارا بخیر گرداند و دشمنان شمارا بانواع عذاب و بلا مبتلا گرداند و شمارا بانواع نعم و کرم پاداش فرماید ، لاجرم زبان بشکوی مگشائید و سخنی مگوئید که از منزلت و هکانت شما بکاهد .

حمله شاهباز زخم دیده بر ملخهای پراکنده

این سخنان بفرمود و یکباره بترک جهان گفت و دل بر مرگ نهاد و عنان بگردانید و با دلی از درد گفته مانند شیر کشفته (1) ، آهنگ قتال نمود و مانند اژدهای مرگ آغال (2) بر آن قوم حمله افکند. میزد و میکشت و می افکند و لشکریان چون جراد منتشر (3) از پیش روی او میپراکنند . عمر بن سعد کمان داران را فرمان داد که او را بتیر باران بگیرد . کمان داران خدنگها بزه کردند و حضرتش را هدف سهام ساختند و تیرهای همگان بر سینه مبارکش میآمد چه هرگز پشت باجنگ نمیداد و سینه مبارکش چون پشت خارپشت گشت

وقال يا أمة السوء بس ما خلقتكم محمد في عترته أما إنكم لن قتلوا بعدي عبداً من عباد الله فتها بوا من قتله بل يهون عليكم عند قتلكم أيي وأيم الله إني لأرجو أن يكرمني ربي بهوانكم ثم ينتقم لي منكم من حيث لا تشعرون

فرمود : ای امت نکوهیده ! چه بد کردار مخلف که شما بوده اید ؟ رسول خدای را در حفظ حرمت عترت او . همانا از پس قتل من نمیکشید بنده ای از بندگان خدا را که بیمناک شوید و از خدای بترسید ، بلکه قتل مسلمانان در نزد شماسهیل و آسان خواهد نمود . سوگندباخدای که در اسعاف (4) آرزو چنان دانم که پروردگار من مرا بزرگوار بدارد پاداش آنکه مرا خوار گرفتید و قتل مرا سهیل

ص: 381

1- کفته (بروزن تفته) ترکیده و شکافته . کشفته : پریشان

2- مرگ آغال : مرگ خوار

3- جراد منتشر : ملخ پراکنده

4- اسعاف : حاجت بر آوردن

شمردید و کیفر کند شما را در انتقام من ، از جایی که هرگز در خاطر شما صورت نبسته .

حسین بن مالک سکونی بانگ در داد که : ای پسر فاطمه ؛ خداوند بچه

چیز از برای تو انتقام میکشد از مر

قَالَ يُلْقَى بِأَسْكُمْ بَيْنَكُمْ وَ يَسْفِكُ دِمَائِكُمْ ثُمَّ يُصَبُّ عَلَيْكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

فرمود : می افتد بالای باس و بیم شما در میان شما و ریخته میشود خونهای شما، آنگاه فرو میگردد شما را در تنگنای دوزخ عذاب خدا . آنگاه حمله گران افکند هر که با او کوشید شربت مرگ نوشید و بهر جانب که تاخت ، گروهی را بخاک انداخت . عمر بن سعد بانگ بر کمانداران زد که: حسین را بتیر باران بگیریید . چهار هزار تن کمانداران دفعة واحدة خدنگها بزه بر نهادند و بسوی او گشاد دادند

شماره زخمهای بدن حسین (علیه السلام)

از کثرت خدنگ که بر چشمهای زره نشست ، سینه آنحضرت چون پشت خارپشت گشت ، بروایتی بیرون زخم خدنگ سی و سه زخم برداشت . و بروایت صاحب مناقب وسید ، هفتاد و دو جراحت یافت . ابو مخنف گوید : سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضرب شمشیر بدو رسید . امام محمد باقر علیه السلام میفرماید : سیصد و بیست و اند (1) زخم تیرونیزه یافت . و بروایتی سیصد و شصت جراحت دید . و نیز گفته اند: هزار و نهصد زخم یافت و درع او از تیر چون قنفذ (2) گشت . و این جمله از پیش روی بود .

ص: 382

1- اند: از سه تانه

2- قنفذ خارپشت

آخرین لحظات سواری حسین (علیه السلام)

ناگاه ابوالحتوف جعفی از کمین گاه کمان بگشاد و تیر او بر جبین (1) آن

حضرت آمد . حسین علیه السلام تیرا بکشید و خون بر روی موی مبارکش بدرید

فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعُصَاةَ اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا وَاقْتُلْهُمْ بَدَدًا وَلَا تَدْرُ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدٌ وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا (2) را از بندگان خود. ای خداوند من! تو نابود کن ایشانراو بکش ایشانراو پراکنده کن ایشان راو باقی مگذار بر روی ارض یکتن از ایشان را و میامرز هرگز یکتن از ایشان را . پس دامن زره را بیکسوی کرد و جامه خویش را بر کشید ، تا خون چشم و چهره را بسترده (3) ، ناگاه خدنگی که پیکانش مسموم و سه شعبه بود ، بر سینه آنحضرت آمد و بروایتی بر قلب مبارکش رسید و از آن سوی سر بدر کرد. و آن تیرا خولی ابن الاصبیحی را می بود و بروایتی ابو قدامة العامری بسوی آن حضرت گشاد داد

فَقَالَ الْحُسَيْنُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ

آنگاه سر بسوی آسمان برداشت

وَقَالَ إِلَهِي تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ إِنْ نَبِيٍّ غَيْرِهِ

یعنی پروردگار من! تو میدانی که این جماعت مردی را میکشند که در روی زمین جز او پسر پیغمبری نیست ، پس دست فرا برد و آن تیر را از ققاییرون

ص: 383

1- جبین : پیشانی

2- عصاه (جمع عاصی) : گنهکاران

3- به ص 376 رجوع شود

کشید ، پس دست بزیر جراحی میداشت: چون از خون سرشار میگشت بسوی آسمان می افشاند و قطره ای باز گشت نمینمود و دیگر باره دست را از خون ممتلی (1) میساخت و سر و روی و لویه (2) مبارک را خون آلود میفرمود

قَالَ هَكَذَا أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ وَأَنَا مَخْضُوبٌ بِدَمِي وَأَقُولُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَتَلَنِي فُلَانٌ وَفُلَانٌ

فرمود : همچنانکه سر و روی خویش را با خون خود آهار (3)

کرده ام و خضاب نموده ام ، جد خود رسول خدای را دیدار خواهم کرد و کشندگان خود را یکیک باز خواهم نمود. اینوقت ضعف بر آن حضرت استیلا یافت و نیروی تکتاز در میدان و نبرد با مردان سستی گرفت ؛ لاجرم بیکسوی شد و بایستاد، تالختی نیروی جهاد بدست کند ، اینوقت صالح بن وهب بن المزنی ، وقت را مغتنم شمرد و مغافصه از کنار آن حضرت در آمده با قوت تمام پهلوی مبارکش را با نیزه زد ، چنانکه از اسب در افتاد و روی مبارکش از طرف راست بر زمین آمد ، پس برخاست

سخن حضرت زینب بعمر سعد

زینب که نگران حربگاه بود ، چون این بدید از خیمه بیرون دوید و فریاد

برداشت که :

وَ أَخَاهُ وَاسِيدَاهُ وَ أَهْلَ بَيْتَاتِهِ لَيْتَ السَّمَاءَ طَبَقَتْ عَلَيَّ الْأَرْضُ وَ لَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَيَّ السَّهْلُ

2.

ص: 384

1- ممتلی : پر، لبالب

2- لویه : ریش

3- به ص 353 رجوع شود

فرمود: کاش آسمانها خراب شود و در افتد بر زمین، کاش کوهسار پاره پاره

شود و پراکنده شود بر روی بیابانها. آنگاه روی با ابن سعد کرد:

فَقَالَتْ يَا عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ يُقْتَلُ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدَ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ يَا

فرمود: ای پسر سعد! ابوعبدالله را میکشند و توشاد خواره (1) براو نظاره

میکنی؟ ابن سعد آب در چشم بگردانید و او را پاسخ نگفت و در گذشت.

شهادت عبد الله بن حسین

اینوقت عبد الله بن حسین علیه السلام که در میان زنان میزیست و هنوز از حلم (2) خبری نداشت و همراهی نبود، چون عم خویش را بدینحال نگریست، تاب و توان از وی برفت و آهنگ ملازمت خدمت کرد. از خیمه بیرون دوید تا خویشتن را بعم بزرگوار رساند: زینب عجلت کرد و او را بگرفت و از آن سوی امام علیه السلام ندا در داد که:

ای خواهر! عبدالله را نگاهدار که در این میدان بلا انگیز در نیاید و خود را هدف تیر و تیغ نماید. زینب چند که در منع او شدت کرد فائدتی بدست نشد.

فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي

گفت: سوگند با خدای که از عم خویش مفارقت نخواهم جست و قوت کرد و خود را از چنک زینب رها ساخت و دوان دوان خویش را بحضرت حسین علیه السلام رسانید. در اینوقت، ابهر بن کعب تیغ بر آهیخت تا بر حسین فرود آورد

فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْحَبِيبَةِ تَقْتُلُ عَمِّي!؟

عبدالله گفت: ای پسر زانیه! عم مرا خواهی کشت؟ و ابهر چون تیغ فرود

ص: 385

1- شاد خواره: خوشحال، شادان

2- حلم: احتلام که علامت بلوغ است.

آورد، عبدالله دست خود را وقایه (1) عم خویش ساخت و شمشیر دست او را قطع کرد، چنانکه با پوست زیرین بیاویخت، پس فریاد برداشت که: یا ام‌ا! حسین علیه السلام او را بگرفت و بر سینه خود بر چفسانید

وَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي اصْبِرْ (2) مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبُ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ

فرمود: ای فرزند برادر من! شکیبائی میکن بر آنچه بر تو فرود آمد و آن را از در خیر و خوبی بشمار گیر. هم اکنون خداوند تو را با پدران بزرگوار تو پیوسته میدارد.

حسین (علیه السلام) در گودال قتلگاه

اینوقت، حرمله بن کاهل، همچنانکه عبدالله در کنار حسین علیه السلام بود، خدنگی بسوی او روان کرد و آن تیر بر مقتل (3) عبدالله آمد و در گذشت. و بصوابدید (4) شمر بن ذی الجوشن، عمر بن سعد فرمان کرد تا: گروهی باسهم و جماعتی بارماح و سیوف و قومی با احجار و نار بر آن حضرت حمله افکندند و اینوقت حسین علیه السلام لختی مغشیا علیه (5) افتاد، و چون بخویش آمد، خواست برخیزد و قتال دهد، بدن مبارک را توانائی بدست نبود. آن حضرت بگریست

وَ نَادِي وَاحِدَاهُ وَ مُحَمَّدَاهُ وَ أَبَا الْقَاسِمِ مَاهُ وَ أَبَتَاهُ وَ عَلِيَّاهُ وَ حُسْنَاهُ وَ جَعْفَرَاهُ وَ حَمْرَتَاهُ وَ عَقِيلَاهُ وَ عَبَّاسَاهُ وَ أَعْرَبَتَاهُ وَ عَطَشَاهُ وَ قِلَّةَ غَوْنَاهُ وَ قِلَّةَ نَاصِرَاهُ أَفْتُلُ مَظْلُومًا وَ جَدِّي مُحَمَّد

ص: 386

- 1- وقایه: جلوگیر، نگهدار
- 2- در اینجا کلمه (علی) از قلم ناسخ افتاده است
- 3- به ص 301 مراجعه شود
- 4- صوابدید: درست دانستن
- 5- مغشیا علیه: بیهوش

الْمُصْطَفَىٰ وَ اذْبَحْ عَطْشَانًا وَ اَبِي عَلِيٍّ الْمُرْتَضَىٰ وَ اَتْرُكْ مَهْتُوكًا وَ اُمِّي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ .

وهمچنان بر وی در افتاده او را غشی فروگرفت .

ابومخنف میگوید : سه ساعت مغشیا علیه افتاده بود و لشکریان او را زنده

میدانستند و بیمناک بودند که با او نزدیک شوند .

اینوقت، مالک بن بسر الکندی ، بجانب آن حضرت روان شد و همی شتم

گفت و سب کرد و با شمشیر زخمی بر سر مبارکش فرود آورد

فَقَالَ لَهُ الْحَيْنَ لَا أَكَلْتَ بِهَا وَلَا شَرِبْتَ وَ حَشَرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ

یعنی با این دست نخوری و نیاشامی و خداوند تو را با ظالمان محشور کند و آن حضرت برنسی (1) از خز برسر افکنده بود، چون از خون فرق مبارکش آکنده شد، فرو افکند . مالک بن بسر بر گرفت و بخانه خویش برد تا از آرایش خون بشوید . زوجه خود را آگاه ساخت و بروایتی خود آن حضرت را برد

وَقَالَ لَهَا هَذِهِ بَيِّضَةُ الْحَسَنِ فَاغْسِي لِيهَا مِنْ دَمِهِ فَبَكَتْ وَ قَالَتْ يَا وَيْلَكَ قَتَلْتَ الْحُسَيْنَ وَ سَلَبْتَ سِلَاحَهُ اُخْرِجْ عَنِّي حَشَى اللَّهِ فَبَرَكْنَا نَارًا وَاللَّهِ لَسْتُ اَنْتَ لِي بَعْلًا وَلَا اَنَا لَكَ اَهْلًا وَلَا جَمَعْتُ اَنَا وَ اَنْتَ تَحْتَ سَقْفِ بَيْتِ

یعنی با زوجه خود گفت: بشوی از خون این خود را . زن بگریست و گفت: وای بر تو! پسر پیغمبر را میکشی و سلاح او را مأخوذ میداری ؟ بیرون شو از نزد من که خداوند تو را از آتش آکنده کند ، سوگند با خدای تو شوهر من نیستی و من زوجه تو نیستم و هرگز با تو در زیر سقف خانه حاضر نخواهم شد .

ص: 387

1- برنس (بضم اول و ثالث و سکون ثاني) : کلاه در از یکه در صدر اسلام میپوشیدند

بالجمله، از دعای حسین علیه السلام هر دو دست مالک بن بسر از کار شد. (1) در تابستان مانند دو چوب خوشیده (2) بود و در زمستان خون و ریم (3) از آن میچکید و سخت فقیر شد و با سوء حال وارد « نس المصیر » گشت.

بروایت ابی مخنف: چون مالک بن بسر آنکلمات از زن بشنید در خشم شد و دست بر آورد تا بروی لطمه زند، دستش بر مسمار (4) در آمد و مسمار بدستش در رفت و بدان در آویخت و در خلاص خویش حیلتی نتوانست، تا دستش از مرفق قطع شد و تمام فقر و فاقه (5) بزیست تا گاهی که بدار البوار قرار گرفت.

اینوقت شمر بانگ بر لشکر زد که: این توانی و تراخی چیست؟ کار اینمرد را نهایت برید. از میانه، ذرعه بن شریک نخستین کس بود که بخصمی خدا و رسول میان بست و شاهر السیف (6) پیش تاخت و شانه مبارک آنحضرت را بضر تیغ جراحی کرد. امام علیه السلام با آنهمه زخم و ضعف، تیغ براند و ذرعه بن شریک را از مرکب حیات پیاده ساخت (7) و همی گفت:

صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبِّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ

اینوقت، شمر بن ذی الجوشن بانگ بر مردم خویش زد که، آتش حاضر کنید تا

خیام حسین را با هر که در آنها جای دارد بسوزانم.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا ابْنَ ذِي الْجَوْشَنِ أَنْتَ الدَّاعِي بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَيَّ أَهْلِي أَحْرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ

فرمود: ای پسر ذی الجوشن! آتش طلب میکنی تا اهل بیت رسول خدای

ص: 388

1- از کار افتاد.

2- خوشیده: خشک شده

3- ریم: چرک

4- مسمار: میخ.

5- فاقه: تنگدستی

6- شاهر السیف: شمشیر از نیام کشید.

7- کنایه از کشتن است

را بسوزانی؟ خداوند بسوزاند تو را بآتش دوزخ. این هنگام چهل تن از اشرار کفار و عتات (1) اقوام و سران سپاه در گرد آنحضرت پره زدند. حصین بن نمیر تیری برده‌ان مبارکش زد و ابو ایوب غنوی با خدنگی حلقوم شریفش را جراحی کرد و نصر بن خورشه با شمشیر زخمی برد و عمرو بن الخلیفة الجعفی بر عاتق (2) مبارکش جراحی رسانید و صالح بن وهب مزنی نیزه بر خاصره (3) مبارکش زد و آنحضرت بروی در افتاد و دیگر باره برجای نشست و سنان بن انس نخعی، ترقوه (4) مبارکش را با سنان نیزه بخست و هم بدان نیزه سینه مبارکش را جراحی عظیم کرد. آنگاه کمان بگرفت و خدنگی بر نحر (5) شریفش فرو نشانید و همچنان آنحضرت در افتاد و بر نشست تیر را بکشید. عمر سعد گفت: مادر بر شما بگریه تعجیل کنید و کار او را پایان آرید و سر او را از تن دور کنید. . . اول کس شبث بن ربعی با شمشیر کشیده پیش تاخت. امام علیه السلام بجانب او نظری افکند. شبث رار عده ای بگرفت و سخت بلرزید و شمشیر از کفش بیفتاد و باز گریخت و همی گفت: معاذ الله که من خدای را ملاقات کنم و ذمت من مشغول بخون حسین باشد. سنان بن انس که مردی مبروص و کوسج و قصیر الوجه بود از در شماتت و شناعت روی با شبث کرد و گفت: مادر بر تو بگریه و قوم تو تباه گردد، چرا از قتل اودست بازداشتی و روی بر کاشتی؟ گفت: چون چشم بگشود و مرا نظاره کرد چشمهای رسول خدای را معاینه کردم، نیروی من برفت و اندامم بلرزید، گفت: این شمشیر مرده که من از برای قتل او شایسته تر از توام. تیغ بگرفت و قصد حسین علیه السلام کرد. چون نزدیک شد، رعدتی عظیم او را بگرفت و سخت بترسید، چنانکه شمشیر از دست او بیفتاد و بگریخت، شمر او را بسرزنش زبان باز کرد که چرا بگریختی؟ گفت: چون چشم بسوی من بگشود، شجاعت پدر او فریاد من آمد، بگریختم و دیگر

ص: 389

1- عتات (جمع عاتی): ستمگران

2- عاتق: بین شانه و گردن

3- خاصره: تهیگاه

4- ترقوه: چنبر گردن

5- نحر: گودی زیر گلو.

با شمر ملعون خولی بن یزید اصبحی ، تصمیم عزم داد که سر مبارک امام علیه السلام را از تن دور کند . وی نیز قدمی چند برفت و رعدتی او را بگرفت و باز شتافت. شمر گفت چه ترسنده مردم که شما بوده اید . هیچکس سزاوارتر از من نیست در قتل او و شمشیر بگرفت و برفت و بر سینه حسین علیه السلام بنشست . .

مکالمه سیدالشهدا (علیه السلام) با شمر ملعون

آن حضرت چشم گشود و بر روی او نظر افکند. شمر رانه آزر آمد و نه بیمناک

شد و گفت : من از آن مردم نیستم که از قتل تو باز گردم

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَنْتَ وَ لَقَدْ أَرْتَقِي مُرْتَقِي عَظِيمًا طَالَ مَا قَبْلَهُ رَسُولُ اللَّهِ

حسین علیه السلام فرمود : تو کیستی ؟ که بر مقامی بلند بر آمدی که بوسه گاه رسول خدای بود . گفت : من شمر بن ذی الجوشن الضبابی. فرمود : مرا میشناسی ؟ گفت : نیکو میشناسیم ، تو حسین پسر علی مرتضائی و مادرت فاطمه زهرا است و

جدت محمد مصطفی است و جده ات خدیجه کبری است. حسین فرمود . وای بر تو با این شناس که ترا است چگونه مرا میکشی ؟ گفت : تا یزید بن معاویه مرا بعبا و

جایزه گرامی بدارد . فرمود : تو شفاعت جد مرا دوست تر میداری با جایزه یزید را ؟ گفت : دانگی از جایزه یزید در نزد من محبوب تر از شفاعت جد و پدر تست حسین فرمود : اگر لابد قتل مرا دست باز نخواهی داشت . اشریتی آب ده

فَقَالَ لَعَنَهُ اللَّهُ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ وَاللَّهِ مَا تَذُوقُ الْمَاءَ أَوْ تَذُوقَ الْمَوْتِ غُصَّةً بَعْدَ غُصَّةٍ وَ جُرْعَةً بَعْدَ جُرْعَةٍ فَقَالَ يَا إِبْنَ أَبِي تُرَابٍ أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّ أَبَاكَ عَلَى الْحَوْضِ يَسْقِي مَنْ أَحَبَّ إِصْبَرَ حَتَّى يَسْقِيكَ أَبُوكَ

گفت : هیهات هیهات ! سوگند با خدای آب نخواهی آشامید، چند که شربت مرگ بنوشی، آنگاه گفت : ای پسر ابوتراب ! آیا تو آنکس نیستی که گمان

میکنی که پدرت علی صاحب حوض کوثر است و سقاییت میکند هر کس او را دوست میدارد؟ تو نیز شکیبا باش تا از دست پدرت سقاییت شوی.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ الْإِلَهَ مَا كَشَفْتَ لِي عَنْ لِيثَامِكَ لَأَنْظُرَ إِلَيْكَ

حسین فرمود: سوگند میدهم تو را با خدای که لثام (1) خود را از

چهره بیکسوی کن تا تو را دیدار کنم .

فَكَشَفَ لَهُ عَنْ لِيثَامِهِ فَإِذَا هُوَ أَبْرَصٌ أَعْوَرُهُ بَوُزُ الْكِلَابِ وَشَعْرُ الْخَنزِيرِ

پس شمر لثام از چهره بکشید و او اعور و مبروص (2) بود و پوزی چون پوز

سگ و شعری چون شعر خنزیر داشت

فَقَالَ لَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَدَقَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فرمود: سخن بصدق کرد رسول خدا . شمر گفت: چه سخن کرد جد تو؟ فرمود: شنیدم که جد من با پدرم علی گفت که: این پسرت را مردی ابرص و اعور که پوزی چون پوزسگ و شعری چون شعر خنزیر خواهد داشت میکشد شمر در خشم شد و گفت: جد تو مرا با سگ همانند کرد، سوگند با خدای تو را از قفا سر خواهم برید، بکیفر آنکه جد تو مرا با کلب تشبیه نمود .

شهادت حضرت سیدالشهدا (علیه السلام)

پس آن حضرت را بروی در انداخت و شمشیر بکشید و ساخته قتل پسر پیغمبر

شد و این شعر بگفت:

أَقْتُلُكَ الْيَوْمَ وَنَفْسِي تَعْلَمُ *** عِلْمًا يَفِينَا لَيْسَ فِيهِ مَزْعَمٌ

وَلَا مَجَالَ لَأَوْلَى تَكُنُّمُ *** أَنْ أَبَاكَ خَيْرٌ مَنْ يُكَلِّمُ

ص: 391

1- لثام: مانند رویند زنان پارچه ایست که مردان سر و صورت خود را بدان پوشند

2- مبروص: پیس

بَعْدَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفِيِّ الْمُعْظَمِ *** أَفْتُلُكَ الْيَوْمَ وَ سَوْفَ أُنَدِمُ

وَ أَنْ مَثْوَى غَدًا جَهَنَّمَ *** أَفَيْضُ دَمَكَ بِالتُّرَابِ بُقْمًا

وَلَا لِأَوْلَادِ النَّبِيِّ إِزْحَمٌ (1)

و با دوازده ضرب سر مبارک آن حضرت را از قفا ببرید و بر سنان نیزه بلند

نصب کرد و برافراشت.

لشکریان سه کرت با علی صوت تکبیر گفتند .

وَ تَزَلَّزَلَتِ الْأَرْضُ وَ أَظْلَمَ الشَّرْقُ وَ الْغَرْبُ وَ أَخَذَتِ النَّاسُ الرَّجْفَةَ وَ الصَّوَاعِقُ وَ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ مَا عَيْبًا

یعنی زمین بلرزید و مشرق و مغرب را ظلمتی عظیم فرو گرفت و لرزه در اندام مردم افتاد و صواعق متواتر (2) گشت و آسمان خون تازه بیارید و درباریدن خون از آسمان در مصیبت حسین و

علمای عامه و فقهای اثنا عشریه متفق الکلّمه اند (3) و جز این نتواند بود، چه آن وجود مقدس، جان آفرینش و مهجه (4) عالم امکان است. چون جان شکنجه ببند و مهجه رنجه شود، ناگزیر است که تن خسته و بدن شکسته گردد، از اینجا است که از ابتدای عالم امر که فاتحه موجودات و منتهای عالم خلق که خاتمه مکوناتست، هیچ آفریده ای بجای نماند الا آنکه زحمتی را تلقی (5) کرد و زیانی را پذیره شد، اگر چند شمر و یزید و بیدالله عنید بود.

بالجمله، بعد از شهادت آن حضرت منادی از آسمان ندا در داد:

ص: 392

1- (بقم: روناس که پارچه را بدان رنگ کنند. در بعضی از مقاتل بجای «بقم» «غصه» ذکر شده است) خلاصه اشعار: امروز ترا میکشم، لیکن پشیمان خواهم شد. بدون شک و تردید باور دارم که پدرت بعد از پیغمبر بهترین مرد مست و فردای قیامت جایم در جهنم است)

2- صواعق، جمع صاعقه: آتش آسمانی، متواتر: پی در پی

3- متفق الکلّمه اند: بدون اختلاف همه یک سخن میگویند

4- مهجه: روح، خون دل

5- تلقی: برخورد

قُتِلَ وَاللَّهِ الْإِمَامَ ابْنَ الْإِمَامِ وَأَخُو الْإِمَامِ وَأَبُو الْأَئِمَّةِ الْحُسَيْنِ ابْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَام

در مقتل ابن طاوس مسطور است که : هاتقی ندا در داد:

إِنَّ الرِّمَاحَ الْوَارِدَاتِ صُدُّوْهَا *** نَحَرَ الْحُسَيْنِ تُقَاتِلُ التَّنَزِيلَا

وَيُهْلَلُونَ بِأَنْ قُتِلَتْ وَإِنَّمَا *** قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَا

وَ كَانَمَا قَتَلُوا أَبَاكَ مُحَمَّدًا *** صَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ وَ آلِهِ جَبْرِيلاً (1)

ابومخنف از ام کلثوم حدیث میکند که : بعد از قتل حسین، شنیدم که گوینده ای

این شعر گفت و او را ندیدم :

وَاللَّهِ مَا جِئْتُكُمْ حَتَّى بَصُرْتُ *** بِهِ بِالطَّفِّ مَنَعَرِ الْخَدَيْنِ مَنْحُورًا

وَ حَوْلَهُ فِتْيَةٌ تُدَمِّي نُحُورَهُمْ *** مِثْلَ الْمَصَابِيحِ يَغُشُّونَ الدُّجَى نُورًا

وَ قَدْ رَكَضْتُ رِكَابِي كَيْ أَصَادِفَهُ *** مِنْ قَبْلِ يَلْثَمِ وَسَطِ الْجَنَّةِ الْحُورَا

فَرَدَّنِي قَدْرٌ وَاللَّهِ بِالْعُغْهُ *** وَ كَانَ أَمْرٌ فَضَاهُ اللَّهُ مَقْدُورًا

كَانَ الْحُسَيْنُ سِرَاجًا يُسْتَضَاءُ بِهِ *** وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَقُلْ زُورًا (2)

ام کلثوم میفرماید : او را سوگند دادم که چه کسی باشی؟ گفت : ملکی از ملوک

ص: 393

1- خلاصه اشعار: همانا نیزه هائیکه بگلوی حسین میآید باقرآن میجنگد. کوفیان هنگام کشتن تو « لا اله الا الله » می گویند در صورتیکه با

کشتن تو، ابن کاساترا میکشند یا گویا جدت پیغمبر را میکشند

2- خلاصه اشعار : حسین را در زمین کربلا سر بریده دیدم . و گردش جوانانی بخون آغشته بودند که مانند چراغهای درخشان تاریکی را

زدوده بودند خواستم خود را بدسین برسانم ولی قضا و قدر نگذاشت . حسین چراغی نور بخش بود . بخدا سوگند که دروغ نگفتم

جنم ، با قوم خویش آمدم که حسین را نصرت کنم ، وقتی رسیدم که او را کشته دیدم .

بالجمله، ساعتی جهان را غربتی سوداء نهنین (1) بود و صر صر حمراء (2) وزیدن داشت و مردمان منتظر عذاب و مترصد عقاب بودند تا ظلمت منقشع (3) شد و تاریکی مرتفع گشت . اینوقت مردی بنزد عمر بن سعد آمد و بانگ برداشت که : .

أَبْشُرُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ فَهَذَا شِمْرٌ

در قاتل و قاطع سر سیدالشهدا علیه السلام سخن بخلاف کرده اند : بعضی قاتل سید الشهداء را مردی گمنام از قبیله مذحج نوشته اند ، و این روایتی سخت ضعیف است و گروهی خولی بن یزید الاصبیحی را دانسته اند و جماعتی این نسبت را بسنان بن انس نخعی داده اند و جمعی در حق شمر بن ذی الجوشن متفق الکلمه اند و این اصح روایات است و تواند شد که خولی و سنان او را در این امر اعانت کرده باشند

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ الْمُصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحَسَنَ بْنِ عَلِيٍّ السَّلَامَ وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِ اللَّهِمَّ الْمَعْنَهُمْ جَمِيعاً

و این واقعه هایله در روز جمعه . در سال شصتم هجری واقع شد .

پایان جلد دوم شرح حالات حضرت سیدالشهداء علیه السلام و جلد سوم از وقایع

بعد از شهادت آن حضرت شروع میشود .

ص: 394

1- عبرت سوداء : گردو خاک سیاه . نهنین : سر پوش .

2- صر صر حمراء : تند باد سرخ .

3- به ص 225 رجوع شود

- 2-3 ... حاضر شدن امام حسین (علیه السلام) بر سر قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
- 4-5 ... خواب دیدن امام حسین (علیه السلام) رسول
- 6-7 ... سخنان محمد بن حنفیه با حضرت سید الشهداء (علیه السلام) محمد بن حنفیه
- 9-10 ... وصیتنامه حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)
- 11 ... نوحه سرائی پریان برای حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)
- 12 ... گفتگوی ام سلمه با حضرت امام حسین (علیه السلام)
- 13 ... سخنان عمر بن علی با آنحضرت وداع حضرت سید الشهداء با قبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
- 15-16 ... بیرون شدن آنحضرت از مدینه بجانب مکه
- 17-18 ... آمدن ملانکه و جن برای نصرت امام حسین علیه السلام
- 53 ... فرمان حکومت کوفه بابن زیاد
- 54 ... دستور یزید با بن زیاد
- 19-20 ... خیر اندیشی عبدالله بن ابی مطیع برای آنحضرت
- 21 ... جریان ورود امام حسین (علیه السلام) بمکه معظمه
- 22-25 ... سخنان ابن عباس و عبدالله عمر با درباره آنحضرت
- 26-27 ... نامه یزید بعبدالله بن عباس درباره آنحضرت
- 28-30 ... پاسخ ابن عباس بنامه یزید
- 31-35 ... نامه مردم کوفه بامام حسین (علیه السلام)
- 36-37 ... جواب دادن آنحضرت بنامه های مردم کوفه
- 38 ... اعزام مسلم بن عقیل بکوفه

- 39 ... مراجعت مسلم و اعزام مجدد او
- 40 ... نام مسلم از وسط راه با امام حسین علیه السلام
- 41-42 ... پاسخ حضرت امام حسین «ع» به نامه مسلم
- 43 ... نامه امام حسین علیه السلام با مشایخ بصره
- 47 ... پاسخ مشایخ بصره بسخنان یزید بن مسعود
- 48 - 49 ... پاسخ بزرگان بصره بنامه سیدالشهداء (علیه السلام)
- 50 ... آگاهی نعمان بن بشیر از مسلم بن عقیل
- 51 ... خطبه نعمان بن بشیر در مسجد کوفه
- 52 ... نامه عبدالله خضر می بیزید بن معاویه
- 55 ... خطبه ابن زیاد در بصره
- 56-57 ... نیرنگ ابن زیاد
- 58 ... ورود ابن زیاد بدار الاماره
- 59-60 ... خطبه ابن زیاد در کوفه
- 61 ... مسلم در خانه هانی و
- 65 ... تدبیر مسلم وهانی در قتل ابن زیاد
- 63 ... عیادت ابن زیاد از هانی آنحضرت
- 64 ... نیرنگ معقل برای دست یافتن بمسلم
- 65 ... گول خوردن مسلم بن عوسجه
- 66 ... طلبیدن ابن زیاد هانی بن عروه را وحشت هانی بن عروه
- 68 ... اهانت ابن زیاد بهانی
- 69 ... طلب کردن ابن زیاد مسلم را از هانی

- 71 ... حبس کردن ابن زیاد هانی را
- 72 ... سلحشوری هانی در مجلس ابن زیاد
- 73 ... بدروغی شهادت دادن شریح قاضی
- 74 ... خروج مسلم بن عقیل و فرار ابن
- 75 ... ترس ابن زیاد از سپاه مسلم
- 76-77 ... پراکنده شدن کوفیان از دور مسلم
- 78 ... رفتن مسلم بخانه محمد بن کثیر
- 79 ... گرفتاری محمد بن کثیر
- 80 ... رسیدن سپاه شام بکوفه
- 81 ... شهادت محمد بن کثیر و پسرش
- 82 ... سلحشوری فرزند محمد و شهادتش
- 83 ... بیرون شدن مسلم از خانه محمد کثیر
- 84 ... ساعتی در خانه خدا
- 85 ... داخل شدن مسلم، بخانه طوعه
- 86 ... آمدن ابن زیاد بمسجد
- 87 ... خطبة ابن زیاد، در مسجد کوفه
- 88 ... خواب دیدن مسلم، علی (علیه السلام) را و حسین (علیه السلام)
- 89 ... آگاهی دادن بلال، ابن زیاد را از حال مسلم
- 90 ... جنگ مسلم با لشکر ابن زیاد
- 93 ... گرفتاری مسلم بن عقیل

- 94... آب طلبیدن مسلم بن عقیل
- 95... گریه مسلم بر حضرت حسین (علیه السلام)
- 96... سفارش مسلم بن عقیل برای حسین (علیه السلام)
- 97... حضرت مسلم در مجلس ابن زیاد
- 99... و گفتگوی مسلم بن عقیل با ابن زیاد
- 102... شهادت مسلم (علیه السلام)
- 104... قتل هانی بن عروه
- 106... فرستادن ابن زیاد سر مسلم و هانی را بشام
- 108... نامه یزید بابن زیاد
- 109... مکتوب یزید با بنز باد درباره حضرت حسین (علیه السلام)
- 110... ذکر شهادت محمد و ابراهیم پسرهای مسلم بن عقیل رضی الله عنهم
- 111... فرمان ابن زیاد در باره پسران مسلم
- 112... رهائی دادن زندانیان پسران مسلم را
- 113... طفلان مسلم در خانه حارث
- 114... گرفتاری طفلان مسلم بدست حارث
- 155... شهادت طفلان مسلم بدست حارث
- 117... آوردن حارث سرهای طفلان را نزد ابن زیاد
- 117... کشته شدن حارث بفرمان ابن زیاد
- 119... ذکر توجه حسین بن علی بن ابیطالب سلام الله علیهم از مکه بجانب کوفه
- 119... گفتگوی حسین (علیه السلام) با واقدی و زرارة
- 120... خطبه حسین علیه السلام در مکه

- 121 ... گفتگوی حسین (علیه السلام) با محمد بن حنفیه
- 123 ... مکالمه حسین (علیه السلام) با عبدالله بن عمر
- 124 ... فرستادن ابن سعید جماعتی را نزد
- 125 ... بشارت دادن بن عباس ، ابن زبیر را
- 126 ... برخورد حسین (علیه السلام) با کاروان یمن
- 127 ... مکتوب عبد الله بن جعفر بحضرت و حسین (علیه السلام)
- 128 ... تودیع محمد بن حنفیه با حضرت حسین
- 129 ... سخنان حسین (علیه السلام) بکسانیکه او را مانع حرکت بودند
- 130 ... ملاقات حسین (علیه السلام) با فرزندق
- 132 ... گفتگوی حسین (علیه السلام) با فرزند خود
- 133 ... ملاقات حسین (علیه السلام) با مرد عراقی
- 134 ... مکتوب ولید با بن زیاد
- 135 ... ملاقات حسین (علیه السلام) با طرماح
- 136 ... آگاهی یافتن عبید الله بن زیاد از اقبال حسین (علیه السلام) بجانب کوفه
- 137 ... نامه حسین (علیه السلام) بزرگان کوفه

- 138 ... رسالت عبدالله بن يقطر
- 139 ... ملاقات حسين (عليه السلام) با عبدالله مطيع
- 141 ... ملاقات حسين (عليه السلام) با زهير بن القين
- 143 ... خبر دادن هاتف بزيب عليها السلام
- 143 ... آگاه شدن حسين (عليه السلام) از شهادت مسلم بن عقيل وهاني بن عروة
- 145 ... گريه دختر مسلم بر پدر
- 146 ... ملاقات دوباره فرزديق با حسين (عليه السلام)
- 146 ... رسيدن خبر قتل عبدالله يقطر بامام (عليه السلام)
- 148 ... ملاقات حسين (عليه السلام) با عبدالله حر
- 150 ... پشيماني عبدالله از ترك نصرت امام حسين (عليه السلام)
- 151 ... ملاقات حسين (عليه السلام) با عمرو بن يوازن و حر بن يزيد .
- 152 ... آب دادن اصحاب حسين (عليه السلام) بلشكر حر
- 153 ... خطبه حسين (عليه السلام) در منزل ذوخشب
- 154 ... گفتگوي حضرت حسين با حر بن يزيد
- 155 ... نماز و خطبه حضرت حسين (عليه السلام)
- 157 ... جلوگيري حر از حضرت حسين (عليه السلام)
- 158 ... اجازه مراجعت دادن حسن (عليه السلام) با اصحاب خود
- 160 ... گريه أم كلثوم و دلداري حسين (عليه السلام)
- 161 ... مكالمه در با حضرت حسين (عليه السلام)
- 162 ... راهنمائي طرماح لشكر حسين (عليه السلام) را

- 163 ... نقل خواب نمودن حسین (علیه السلام) برای پسرش
- 164 ... رسیدن نامه ابن زیاد بحر
- 165 ... جلوگیری حر از حضرت حسین (علیه السلام)
- 166 ... خطبه حسین (علیه السلام)
- 167 ... پاسخ اصحاب بسخنان حسین (علیه السلام)
- 168 ... ورود حسین (علیه السلام) بزمین کربلا
- 169 ... گریه زینب و دلداری حسین (علیه السلام)
- 171 ... نامه حسین (علیه السلام) باهل کوفه
- 173 ... تعداد نامه های حسین (علیه السلام)
- 174 ... سخنان حسین (علیه السلام) در شهادت قیس بن مسهر
- 175 ... پاسخ برخی از اصحاب بحضرت حسین علیه السلام
- 176 ... سخنان حسین علیه السلام با اصحاب در سرا پرده خود
- 177 ... آگهی یافتن ابن زیاد از ورود حسین بزمین (علیه السلام) کربلا
- 178 ... پیشنهاد ابن زیاد بعمر سعد
- 179 ... تفکر عمر سعد در مقابله با حسین (علیه السلام)
- 181 ... خطبه ابن زیاد و تجهیز لشکر
- 183 ... عدد لشکر ابن زیاد ملعون
- 185 ... شماره اصحاب حسین (علیه السلام)
- 187 ... ذکر رسیدن عمر بن سعد بن ابی وقاص با لشکرهای خود بکر بلا
- 187 ... آمدن رسول ابن سعد بحضرت و حسین (علیه السلام)
- 189 ... مکاتبه ابن سعد وابن زیاد (لع)

190 ... استمداد حبیب بن مظاهر از بنی اسد

191 ... ذکر منع عمر بن سعد آب فرات را و از حسین و اهل بیت آن حضرت سلام الله علیهم

192 ... نامه خولی با بن زیاد

193 ... شماتت عبدالله حصین و نفرین ابی‌عبدالله الحسین (علیه السلام)

194 ... جلوگیری از آب و حفر چاه

195 ... ملقب شدن عباس (علیه السلام) بسقا

196 ... نصیحت کردن یزید بن حصین ابن سعد را .

197 ... مذاکره حضرت حسین (علیه السلام) با عمر سعد

198 ... مکتوب ابن سعد با بن زیاد

199 پاسخ ابن زیاد بعمر سعد

201 ... گفتگوی ابن سعد و شمر

ص: 397

- 202 ... پاسخ حضرت حسین علیه السلام بر سول ابن سعد
- 203 ... گفتگوی حسین (علیه السلام) با ابن سعد
- 204 ... رخصت حسین علیه السلام اهل بیت و اصحاب را
- 206 ... پاسخ اصحاب بحضرت حسین (علیه السلام)
- 208 ... آگهی محمد بن بشر از گرفتاری پسرش
- 209 ... امان دادن شمر بن ذی الجوشن از جانب ابن زیاد علیهما اللعنة، عباس بن علی و برادران او را در شب نهم محرم
- 210 ... امان آوردن شمر برای پسران ام البنین
- 211 ... تنظیف و تئویر اصحاب
- 212 ... وصیت حسین (علیه السلام) با اهل بیت 212 خواب دیدن حسین (علیه السلام) سگ ابلق را
- 213 ... گفتگوی بریر با شمر و ابن سمیر
- 229 ... شاهد گرفتن حسین (علیه السلام) قرآن را
- 214 ... اعتراف سر باز عمر سعد بشجاعت و اصحاب حسین (علیه السلام)
- 215 ... کاوش اصحاب زمین را در طلب آب
- 219 ... هجوم لشکر ابن سعد و مهلت خواستن حسین (علیه السلام)
- 219 ... ذکر وقایع شب جمعه دهم محرم الحرام که یوم عاشورا خوانند، در سال شصتم هجری
- 220 ... خبر دادن حسین (علیه السلام) شهادت قاسم و عبدالله را
- 223 ... رخصت دادن حسین (علیه السلام) یارانش را بازگشت
- 224 ... ذکر روز عاشورا و بزرگترین داهیه دهیاء درعالم ایجاد و حیز کون و فساد
- 225 ... خطبه حسین (علیه السلام) در صبح عاشورا
- 226 ... یاوه سرانی شمر هنگام دیدن خندق

- 227 ... هلاک سه تن از لشکر ابن سعد بنفیرین حسین علیه السلام
- 220 ... شاهد گرفتن حسین (علیه السلام) قرآن را
- 230 ... موعظه کردن بریر کوفیان را
- 231 ... خطبه حسین علیه السلام واستشهاد او از بزرگان کوفه
- 232 ... یاوه سرای شهر و پاسخ ابن مظهر بوی
- 233 ... خطاب حسین علیه السلام بیک یک از بزرگان کوفه .
- 234 ... گفتار اشعث و پاسخ حضرت حسین (علیه السلام)
- 235 ... مقالات بریر با کوفیان
- 236 ... سؤال و جواب حسین (علیه السلام) با کوفیان
- 239 ... وصیت حسین (عبا اهل بیت)
- 241 ... رمز خطبه های بسیار حسین (علیه السلام)
- 242 ... موعظه زهیر بن القین کوفیان را
- 243 ... خطبه حسین (علیه السلام) در میدان
- 246 ... مقالات شمر ملعون با حضرت حسین (علیه السلام)
- 247 ... خطبه و اتمام حجت نمودن حسین (علیه السلام)
- 252 ... مقالات حسین (علیه السلام) با ابن سعد
- 253 ... توبه کردن حر بن یزید
- 256 ... سخن حر بن یزید با کوفیان
- 254 ... ذکر مبارزت اصحاب امام حسین (علیه السلام) با لشکر عمر بن سعد
- 258 ... مبارزه ابن عمیر با غلام زیاد
- 259 ... تیر باران کردن اصحاب کوفیان را

259 ... کشتن مسلم بن عوسجه ابن جوزة را

260 ... مبارزه حر وشهادت پسرش

262 ... توبه برادر حر

262 ... شجاعت و شهادت حر بن یزید

266 ... شهادت برادر و غلام حر

267 ... شهادت بریر بن خصیر

299 ... شهادت وهب بن عبدالله

274 ... شهادت سعد بن حنظله

ص: 398

- 275 ... شهادت مسلم بن عوسجه
- 277 ... شهادت پسر مسلم بن عوسجه
- 278 ... شهادت هلال بن نافع
- 279 ... شهادت نافع بن هلال
- 279 ... جنگ همگانی
- 282 ... شدت جنگ و یاد خدا
- 284 ... اختلاف علما در نام پدر حبيب
- 285 ... شهادت حبيب بن مظهر
- 287 ... نماز در برابر شمشير و تير
- 287 ... كلمات حسين و اهل حرم عليهم السلام در تهيج لشگر
- 289 ... پاسخ اصحاب
- 289 ... شهادت زهير بن القين
- 291 ... شهادت ابو ثمامه و حجاج بن مسروق
- 292 ... شهادت يحيى بن كثير
- 294 ... شهادت حنظلة بن سعد
- 295 ... شهادت عبدالرحمن بن عبدالله و عمرو بن قرظه
- 296 ... شهادت جون غلام أبي ذر
- 298 ... شهادت عمرو بن خالد و سويد بن عمرو
- 299 ... شهادت قره بن أبي قره و مالك بن انس
- 300 ... شهادت عمرو بن مطاع و جوانی پدر كشته

- 301 ... شهادت جنادة بن حارث
- 302 ... شهادت عمر و بن جناده
- 303 ... شهادت عابس بن شبيب و شوذب غلام او
- 305 ... شهادت عبدالله و عبدالرحمن غفاری
- 306 ... شهادت غلام ترکی و یزید بن زیاد
- 307 ... شهادت ابو عمرو و یزید بن مهاجر
- 308 ... شهادت سیف و مالک
- 309 ... شهادت زیاد مصاهرو ابراهیم بن حسین
- 310 ... شهادت علی بن مظاهر و معلی
- 311 ... شهادت طرماح بن عدی
- 312 ... شهادت محمد بن مطاع و جابر بن عروه بن علی و مالک بن داود
- 313 ... شهادت عبدالرحمن الکدري و برادرش
- 314 ... ذکر اسامی جماعتی از شهدای یوم عاشورا که بعضی از علمای اخبار و تواریخ در مؤلفات خود رقم نکرده اند
- 315 ... ذکر حال جوانان بنی هاشم که یوم عاشورا در رکاب حسین بن علی علیهما السلام شهید شدند
- 316 ... علت تقدم اصحاب بر امام علیه السلام و در شهادت
- 317 ... شهادت عبدالله بن مسلم
- 318 ... شهادت محمد بن مسلم و هفت تن از اولاد عقیل
- 321 ... شهادت سه تن از اولاد جعفر طیار
- 322 ... شماره اولاد امام حسن (علیه السلام)
- 323 ... ذکر حال حسن مثنی
- 324 ... شرح حال عمر بن حسن علیهما السلام

329 ... شهادت قاسم بن حسن عليهما السلام

329 ... شهادت عبد الله، اكبر بن حسن

330 شهادت ابو بكر و احمد پسران امام حسن عليه السلام

331 ... شهادت پسران امام حسن (عليه السلام)

332 ... شهادت عبد الله بن علي

333 ... بميدان آمدن عمر بن علي

334 ... شرح حال عمر بن علي

305 شهادت عبدالله و عبدالرحمن غفاری

336 ... فرزندان علي (عليه السلام) از ام البنين

437 ... شهادت عبدالله بن علي و جعفر بن علي

338 ... شهادت عثمان بن علي و محمد بن علي

339 ... شهادت عون بن علي

342 ... شخصيت حضرت عباس بن علي (عليه السلام)

342 ... لغزش مجلسي عليه الرحمه

ص: 399

- 343 ... مبارزه حضرت ابوالفضل (علیه السلام)
- 345... شهادت عباس بن علی (علیه السلام)
- 397... جنك يك تن با سی هزار
- 345 ... بکاء و ابکاء ام البنین و اشتباه ابن شهر آشوب
- 349 ... شخصیت علی اکبر بن حسین (علیه السلام)
- 398 رجزهای حضرت حسین (علیه السلام)
- 350... بر میدان رفتن علی اکبر (علیه السلام)
- 351 ... مبارزه و شهادت علی اکبر (علیه السلام)
- 356... شهادت عبد الله بن الحسین (علیه السلام)
- 357 ... مبارزه سیدالشهداء (علیه السلام)
- 358 ... آمدن قبایل جن بیاری حسین (علیه السلام)
- 359 ... عازم میدان شدن زین العابدین (علیه السلام)
- 360... وداع حضرت حسین با سکینه (علیه السلام)
- 362 ... سپردن اسرار امامت
- 363 ... آخرین گوهر گنجینه حسین (علیه السلام)
- 366360 ... طلبیدن حسین (علیه السلام) ابن سعد را
- 366... شمار مرکوبهای حسین (علیه السلام)
- 367 ... جنگ یک تن با سی هزار
- 368 ... رجزهای حضرت حسین (علیه السلام)
- 373... پر دلترین مردان جهان

- 375 ... ندای غیرت بر بیغرتان کوفه
- 377 ... استغاثه حسین (علیه السلام) از شهدای زنده دل
- 378 ... ورود حسین (علیه السلام) بشریعة فرات
- 380 ... آخرین وداع حسین با اهل بیت و علیهم السلام
- 381 ... حمله شاهباز زخم دیده بر ملخهای
- 383 ... آخرین لحظات سواری حسین (علیه السلام)
- 384 ... سخن حضرت زینب بعمر سعد
- 385 ... شهادت عبدالله بن حسین (علیه السلام)
- 386 ... حسین (علیه السلام) در گودال قتلگاه
- 390 ... مکالمه حسین (علیه السلام) با شمر ملعون
- 391 ... شهادت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام)

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

